

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

حمد و ثنا مران خدای راست کہ ما را درین زمانہ پر از حوادث
و شواغل بتدوین ہمچون عجالۂ نافعہ و فوائد بہیہ موفق گردانید و ہی المسماۃ بہ

تاریخ اولیاء

المعروف بالہامات غیبیہ فی سلاسل سیفیہ

از تصانیف:
احقر عباد اللہ الغفار ابو الاسفار
علی محمد البلخی صانہ اللہ و نور بالہ

ناشر
نورانی کتب خانہ قصہ خوانی بازار پشاور پاکستان



الا انّ اولیاء اللّٰہ لا خوفٌ علیھم ولا ھم یحزنون ط

حمد و ثنا مر ان خدای را ست کہ ما را درین زمانہ پر از حوادث و شواغل بتدوین ھمچون عجالتہ نافعہ و فوائد بھیتہ موفق گردانیدہ وھی المسماۃ بہ

تاریخ اولیاء

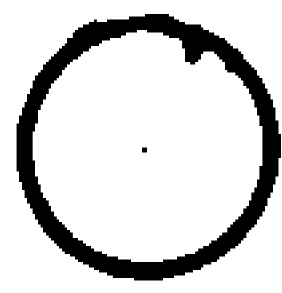
المعروف

بالھامات غیبیہ فی سلاسل سیفیہ

۱۴۰۳ ھجری قمری مطابق ۱۳۶۲ ھجری شمسی

* از تصانیف *

احقر عباد اللّٰہ الغفار ابوالاسفار علی محمّد البلخی اصلح اللّٰہ حالہ و نور بالہ

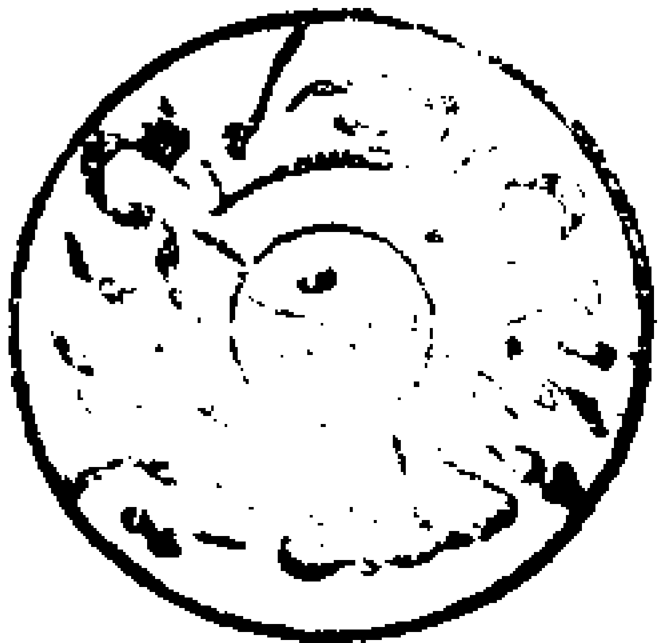


بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جذب قلوب العارفین الی جنابه واحرق صدور العاشقین باستماع کتابه وعجزت اراء العقول عن ادراك کنه ذاته وتحیرت افهام الفحول فی معرفة صفاته وخلق نوع الانسان واودع فیه جمیع مافی مکنوناته وشرفه وکرمه علی سائر العلمین بخلافته و رفع درجاته الی اوج القرب اقصی غایاته والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی اشرف مخلوقاته وعلی اله واصحابه الذین کانوا ائمة الحق وولاته وعلی اولیائه الذین تمسکوا بسیرته فی جمیع حالاته ـ

اما بعد پس میگوید ذره ناپکار بنده گنهگار اضعف عباد الله الغفار ابو الاسفار علی محمد البلخی اصلح الله حاله ونور باله این عجالة ایست نافعه مشتمل برسوانح وتراجم مشایخ سلاسل اربعه که از زمانه بهترین عالم تا ایندم مسلسلات حضرات طرق را حاویست و در زمانه پر از حوادث هجرت توام باکثرت امراض و شواغل تشتت افکار و مشاغیل بنهایت عبارات سازجة فارسیه تحریر نموده شد و بعده مسماة گردید تباریخ اولیا معروف بالهامات غیبیة فی سلاسل سیفیة که دریک مقدمة و سی وچهار فصل ویک خاتمه بالحاق ضمیمه باختتام رسید از کرم واهب الوجود و مفیض الخیر والجود رجامندم که به درگاه اقدسش مقبول نموده ببرکات این اماجد خطایای

این ذلیل علیل را محو بسازد و از فوائد عوائدش هر خوانند و شنوند را در طریق این اکابر واصل نماید و از قائل و ناقل و سامع و جامع تمنای آن دارم آنچه را که لازم انسان از زلل و نسیان باشد بکرم احسان مندی خود ها در بدل انگشت نمائی تصحیح آن فرمائید ۔



و ان تجد عیبا فسد الخللا
جل من لا عیب فیه و علا
فان البلخی انسان و لازمه
ان یکون له النسیان و الزللا

و باللہ التوفیق و بیدہ ازمة التحقیق وما علینا الا الاحالة والتصدیق امّا مقدمة مشتمل فوائد ذیل است :

فائدہ اوّل

تمیمئہ از سیرۃ حضرت سیّد البشر المبعوث الی الاسود والاحمر سیّدنا و سندنا محمّد رسول اللہ صلوٰۃ اللہ وسلامہ علیہ وعلیٰ اھل بیتہ وجمیع اصحابہ واحبابہ واعوانہ اجمعین ط

ولادت مبارک ایشان دوازدھم ربیع الاول شب ؎۱ دوشنبہ بقولی روز آن پنجاہ و پنج روز بعد از عام فیل در مکۃ معظّمۃ زادھا اللہ شرفاً و نوع پیوستہ مدرش عبد اللہ بروایت اصح قبل از میلاد باسعادت آنحضرت صلّی اللہ علیہ وسلّم وفا

؎۱ در عمدۃ المقامات صہ۱۱ روز دوشنبہ مذکور است در مولد ابن حجر کہ مسماۃ بنعمۃ الکبریٰ علی العالم فی مولد سید ولد آدم است در صہ۲ شب دوشنبہ مذکور است ۔ در بعضی کتاب مطلق دوازدھم ربیع الاول آوردہ ۱۲ منہ

-------- یافته مادرش آمنه بنت وهب در شش سالگی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم رحلت نموده و در سن دوازده[12] سالگی با عمش ابی طالب طرف شام رفتند و در سن بیست و پنج[25] سالگی نیز بہ تجارت طرف شام رفتند کہ مال حضرت خدیجہ[1] رضی اللہ عنہا را تجارت میکردند و بعد ازین سفر حضرت خدیجہ[1] رضی اللہ عنہا را بنکاح گرفتند چون عمر مبارک بچہل سالگی رسید روز دوشنبہ هفدهم[17] رمضان المبارک وقت چاشت در غار حرا واقع در نواحی مکہ معظمہ حضرت جبرئیل پنج آیۃ اول سورہ اقرأ بر وفرود آورد و بدعوت خلق اللہ مبعوث شدند کہ سہ سال دعوت بطور خفیہ دوام داشت در سال چہارم آشکارا شد در سال پنجم بعضی مسلمانان از کثرت ایذاء کفار قریش بدستور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جانب حبشہ هجرت نمودند در سال هفتم تمام قریش باهم معاهده نمودند کہ با بنی هاشم مناکحہ و معاملہ نکنند در سال دوازدهم قضیہ معراج رخ داد و در سال سیزدهم[13] هفتاد[70] مرد و دو زن از اهل مدینہ کہ در ان ایام

---

[1] ام المومنین خدیجہ بنت خویلد بن اسد القرشیہ کہ در اول زوجہ ابی هالۃ بن زرارہ بود بعد ازان عتیق بن عائذ بنکاح گرفتہ بود و بعد ازان بنکاح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آمد کہ در آن وقت چندی زیادہ چہل سال عمر داشت و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیست و پنج[25] سال عمر داشت و قبل ازان ازدواج نکردہ بودند و الی وفات آن نیز دیگر ازدواج نکردہ و قبل ازان احدی ایمان نیاوردہ بود و اولاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غیر از حضرت ابراهیم دیگر تمام آن از حضرت خدیجہ بود بالآخرہ چندی قبل از هجرت بعمر شصت و پنج سالگی وفات نمودہ۔ در حجون واقع نواحی مکہ دفن شدند۔

یثرب[1] شهرت داشت باسلام مشرف شدند و هم درین سال هجرت مدینه منوره واقع شد. و مدت ده سال در مدینه منوره بقیة العمر سپری نمودند در سال اول هجرت بعد از تاسیس مسجد قبا و عمارت مسجد مدینه منوره و استحکام عقد مواخات میان مهاجرین و انصار بموجب فرموده پروردگار آمادهٔ کارزار علیه کفار شدند و بتاریخ دوم ماه صفر که یازده ماه از هجرت گذشته بود بغزوه ابوا[2] با شصت تن از اصحاب کرام در طلب کفار قریش برآمدند ولی وقوع قتال واپس بمدینه منوره مراجعت فرمودند و هم درین سال سریه حمزه[3] بن عبدالمطلب عبیدة بن الحارث بن عبدالمطلب در طلب جهاد برآمده بود و اسلام عبدالله[4] بن سلام و سلمان فارسی نیز درین سال

---

١ یثرب نام قبل از اسلام مدینه منوره میباشد و در شرح نام آن طابه و طیبه و جز آن است در قرآن حکایت است از اسم قبل از اسلام آن چنانچه در بخاری شریف ص ۲۵۲ باب فضل المدینه حاشیه ۵ مذکور است و کذا در حاشیه مشکوة ص ۲۳۹ ن ۱ و جلالین ص ۳۵۲ حاشیه ۲۱ تحت آیه یا اهل یثرب لا مقام لکم ملاحظه شود و حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی در شرح سفر سعادت ص ۴۲۲ چنین آورده یثرب نام مدینه است در جاهلیت و در شرح نام وی طابه طیبه و جز آنست و نهی کرد از تسمیهٔ او به یثرب امام مالک گفت رحمة الله علیه هر که مدینه را یثرب بخواند تعزیرش باید کرد و ادب باید داد که تبلافی آن ده بار بگوید طابه و وجه نهی آنست که یثرب مشتق از ثرب است بتحریک یعنی هلاک یا نام کافری ست که وی را بنام وی میخواندند این کلام در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در احوال مدینه مطهره نوشته شده است بتفصیل مذکور است ۱۲ منه شرح سفر سعادت.

٢ ابوا نام موضعیست که از مدینه منوره سه روزه راه دور واقع است ۱۲ منه

٣ ابوعماره حمزه بن عبدالمطلب عم و برادر رضاعی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میباشد که هر دو از ثویبه کنیزک ابی لهب شیر خورده بودند بعضی حضرت حمزه را چهار سال بزرگتر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته اند و بعضی دو سال ابن عبدالبر این قول را رد میکند از جهت اینکه رضیع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده و یحتمل که در دو زمانه از آن کنیزک شیر خورده باشند شهادت آن از دست وحشی بن حرب میباشد که در آن دم باسلام مشرف نشده بود. ۱۲ منه

٤ عبدالله بن سلام اسرائیلی مکنی بابی یوسف که از احفاد یوسف علیه السلام میباشد صحابی جلیل القدر بود در سنه ۴۳ هجرت در مدینه منوره فوت نمودند و ترجمهٔ حضرت سلمان فارسی در وسط کتاب خواهد آمد. ۱۲ منه.

بود حضرت فاطمہ[1] الزہرا و دیگر بنات طیبات و حضرت عائشہ[2] و سودہ[3] رضی اللہ عنہن باعیال ابوبکر صدیق از مکہ معظمہ بمدینہ منورہ آمدند و قبل از ہجرت نماز فرض دو رکعت بود و بعد از یک ماہ از ہجرت در حضر چہارگانہ فرض شد و سنت بعد ازان مشروع شد۔ در سنہ دوم از ہجرت باز ہمراہ دو صد[200] نفر در ماہ ربیع الاول بغزوہ ابوا برآمدند و در جمادی الاولی بغزوہ عشیرہ کہ نام موضعیست روان شدند و در ہر دو غزوہ بدون قتال واپس مراجعت فرمودند و ہمدرین سال در غزوۂ بدر اولی با ہفتاد تن از مہاجرین بطلب کرز بن جابر کہ بر مواشی مدینہ منورہ غارت زدہ بود برآمدند و او را نیافتہ واپس مراجعت فرمودند و در ماہ رجب یا صفر ہمین سال حضرت فاطمۃ الزہرا رضی اللہ عنہا را با حضرت علی ازدواج نمودند کہ عمر ایشان دران وقت نوزدہ[1] و بیست و پنج[2] سال بود[4] و تحویل قبلہ از طرف بیت المقدس بجانب کعبہ نیز درین سال بود و بعد از شعبان آیۃ فرضیت صوم نازل شد و صدقہ فطر وجوب یافت و نماز عید در مصلای مدینہ منورہ ادا نمودند و ہفدہم ایں رمضان غزوہ بدر کبری واقع شد۔ و سبب نگون ساری کفر و باعث عزت و ترقی اسلام گردید و قتل ابی جہل و قتل

---

[1] حضرت فاطمہ الکبری نیز گویند بنت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از خدیجۃ الکبری میباشد زوجہ حضرت علی و مادر حسنین بود۔ شش ماہ بعد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بقولی ماہ بعد بعمر بیست و ہشت سالگی وفات نمودند۔ ۱۲۔ منہ

[2] عائشہ بنت صدیق اکبر زوجہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ یکتن از امہات المؤمنین میباشد کہ دو ہزار و دو صد و دہ[2210] حدیث ازوی روایت نمودہ اند وفات آن در سنہ ۵۷ھ و بقولی ۵۸ھ شب شنبہ ہفدہم رمضان بودہ کہ جنازہ وی را حضرت ابی ہریرہ خواندہ بود۔ ۱۲۔ منہ

[3] :۔ سودہ بنت زمعۃ کہ یک تن از امہات المؤمنین میباشد در شوال ۵۴ھ در مدینہ منورہ فوت نمودند۔ ۱۲ منہ،

[4] :۔ در عبارت لف و نشر مرتب است ۱۲ منہ

دیگر رؤسای قریش درین غزوه بوجود آمد که هفتاد تن قریش کشته هفتاد تن آنها اسیر شدند و از مسلمانان هفت انصار و پنج مهاجر
بدرجه رفیع شهادت رسیدند و ذوالفقار[1] را از غنائم این غزوه بود و غزوه بنی سلیم و بنی قینقاع
نیز درین سال بود و کذا نماز عید اضحی ادا نمودند و دو کبش بدست مبارک خود قربانی کردند
در سنه سوم هجرت غزوه سویق و غزوه نجد و سریه زید بن حارث[2] و سریه محمد[3] بن مسلمة
تزویج ام کلثوم با حضرت عثمان و نکاح آنحضرت صلی الله علیه وسلم با حفصة[4] بنت حضرت
عمر رضی الله عنه و ولادت امام حسن[5] اتفاق افتاد و در شوال این سال غزوه احد بوقوع
آمد در آن دندان مبارک و شفته شریف مجروح شد و حضرت حمزه با هفتاد صحابی دیگر
از مهاجر و انصار بشرف شهادت مشرف شدند. در سنه چهارم از هجرت سریه بیرمعونه[6]
بود که هفتاد جوان از انصار که ایشان بنام قراء یاد میشدند شهید شدند و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تا چهل صباح در قنوت فجر قاتلین قراء را دعای بد مینمودند و سریه رجیع که نام

ع۱ ذوالفقار بفتح فا و بکسر آن غلط میباشد ۱۲ منه - ع۲ زید بن الحارث که زید بن الحارثة نیز گویند صحابی جلیل القدر است. در غزوه موته امیر الجیش بود بعمر پنجاه و پنج سالگی در جمادی الاولی سنه ۸ هجرت شهید شد ۱۲ منه
ع۳ محمد بن مسلمة انصاری حارثی که غیر از تبوک تمام مشاهد را حاضر بود و از فضلاء صحابه شمرده میشود بدست حضرت مصعب بن عمیر در مدینه منوره اسلام آورده بود ۱۲ منه ع۴ :- ام المؤمنین حضرت حفصة بنت حضرت عمر بن الخطاب که شصت حدیث ازوی روایت شده وفات آن در سنه ۴۵ هجری بعمر شصت سالگی میباشد ۱۲ منه ع۵ :- کنیت ایشان ابو محمد ولادت بقول اصح نصف رمضان سنه ۳ مرویات آن سیزده حدیث میباشد ۱۲ منه - ع۶ :- قضیه بیر معونه آنست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم هفتاد تن را از صحابه که ایشان را قراء میگفتند بسریه فرستاده بود و حی از سلیم که ایشان را رعل و ذکوان گویند نزد چاهی که او را بیر معونه گفتندی معترض حال ایشان گشتند گفتند ما را با شما کاری نیست و ما بر شما نیامده ایم بکاریکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده و بجائیکه فرستاده است میرویم و از جای شما میگذریم، کافران گفته ایشان باور نداشتند و ایشان را بکشتند پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محزون شد و متاثر گشت و اثر بسیار از کشته شدن ایشان یافت که هرگز نیافته بود و تا یکماه در نماز صبح دعا بقهر و هلاک رعل و ذکوان کرد و قنوتی که در نماز صبح خواند این بود و گفته اند که ابتدای قنوت و توقع این قضیه بود و پیش ازین قنوت نبود ۱۲ منه - شرح سفر سعادت.

موضعیت نیز درین سال بود در ربیع الاول غزوه بنی النضیر بود که قبیله از یهود است در غره ذی قعده غزوه بدر صغری وقوع یافت و آیه تحریم خمر نازل شد وهمدرین سال زینب بنت خزیمه ام المؤمنین وفاطمه رض بنت اسد مادر حضرت علی وفات یافتند۔ درسال پنجم از هجرت در ماه محرم غزوه ذات الرقاع بود وصلوٰة خوف مشروع شد۔ در ربیع الاول غزوه دومة الجندل بود که نام جایست در شعبان غزوه مریسیع بود، که نام آبیست وآنرا غزوه بنی مصطلق نیز گویند و جویریه[۱] بنت الحارث از اسارای این غزوه است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ویرا اعتاق نموده تزویج فرمودند و نزول آیه تیمم نیز درین سال بود ودر ذی قعده این سال غزوه خندق بود که اورا احزاب نیز گویند درین غزوه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذوالفقار را بر حضرت علی داد و عمرو بن عبد ود که پهلوان نهایت غیور جانب مقابل بود از دست حضرت علی کشته شد و نیز درین سال مشروعیت صلوٰة خسوف و فرضیت حج نزول یافت۔ درسنه ششم از هجرت غزوه بنی الحیان در ربیع الاول این سال وغزوه غابه وغزوه حدیبیه وصلوٰة استسقاء وتزویج آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت جویریه بنت الحارث را وقضیه افک و نزول آیات در اضحات برائت در شان حضرت صدیقه واتخاذ خاتم وبعثت رسل بملوک آفاق وهدایای مقوقس ملک اسکندریه ماریه قبطیه را وحمار یعفور وبغله دلدل نام وکسوف آفتاب و مشروعیت صلوٰة کسوف بوقوع پیوست۔ درسال هفتم هجرت فتح خیبر نصیب مسلمانان شد درین غزوه پانزده (۱۵) نفر از مسلمانان بشرف شهادت رسیدند و

---

[۱] جویریه بنت الحارث یکی از امهات المؤمنین که در اول برة نام داشت ونبی علیه السلام جویریه نام نهاد وفات آن در ربیع الاول ۵۶ھ هجری بعمر شصت وپنج سالگی میباشد ابن عباس وابن عمر وجابر از وی روایت دارند ونکاح آن درسال ششم از هجرت میباشد۔ ۱۲ منه

نود و سه [۹۳] کس از یہود مقتول شدند و حضرت صفیہ [۱] بنت حی از امہات المؤمنین از سلالۂ ہارون علیہ السلام بود بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رسید و بعد از عتاق او را تزویج نمودند و قضیہ مسموم کردن یہودیہ در طعام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و طلوع آفتاب بعد از غروب و نہی اکل حمار اہلی و ہر ذی ناب از سباع و بیع مغانم قبل القسمۃ و وطی جواری قبل از استبراء دران جہاد صورت گرفت و کذا تحریم نکاح متعۃ و قضیۃ لیلۃ التعریس و فوت نماز صبح و قضاء آن باذان و اقامت و جماعت و عمرہ قضا درین سال واقع شد و نیز درین سال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میمونۃ [۲] بنت الحارث را تزویج نمودند۔ در سال ہشتم از ہجرت در ذی الحجۃ این سال از ماریۃ قبطیۃ پسر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابراہیم تولد شد و پیغمبر خدا مبشر آن را غلامی بخشید و کذا درین سال بر مسجد نبوی منبر ساختہ شد و سریہ موتہ [۳] نیز درین سال بود کہ زید بن الحارث و جعفر [۴] طیار و عبد اللہ [۵] بن رواحۃ یکی بعد از دیگری بیرق جہاد را برداشتہ

---

[۱] صفیۃ بنت حی بضم حاء مہملہ و فتح یاء مشددہ از امہات المؤمنین میباشد کہ حضرت انس و ابن عمر از وی روایت دارند وفات آن ۵۰ھ ہجری مدفن در بقیع میباشد۔ ۱۲۔ منہ

[۲] میمونۃ بنت الحارث الہلالیۃ العامریۃ کہ در اول نام آن برہ بود۔ بعد ازان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میمونہ نام نہاد جماعۃ کثیر از وی روایت دارند۔ ازان جملہ است عبد اللہ بن عباس ۱۲ منہ

[۳] موتہ بضم اول موضعیست در ملک شام ۱۲ منہ۔

[۴] جعفر طیار برادر بزرگ حضرت علی و از قدماء مسلمین میباشد کہ اشبہ الناس بخلق و خلق نبی علیہ السلام بود روزی نبی علیہ السلام فرمود اشبہت خلقی و خلقی از لذت این خطاب وجد در آمد و بین یدی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رقص نمود۔ علامۃ جلال الدین سیوطی در الحاوی للفتاوی و ابن حجر در فتوی حدیثیہ این وجد و رقص را سند صوفیۃ صافیۃ گرفتہ اند۔ ۱۲ منہ

[۵] عبد اللہ بن رواحہ انصاری خزرجی میباشد کہ در جنگ موتہ بحیثیت امیر جیش فرستادہ شدہ بود بدرجہ شہادت رسید۔ ۱۲ منہ

بدرجۂ شہادت رسیدند بالآخره زاخالد بن[1] ولید گرفت و فتح بر دست او نصیب مسلمانان گردید و بعد ازین واقعہ حضرت جعفر ملقب بطیار و ذوالجناحین شد و حضرت خالد لقب سیف اللہ یافت کہ ہر دو لقب از طرف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذاشتہ شد و ہم درین سال سریۃ خبط بود کہ غزوہ سیف البحر نیز خوانند۔ درین سریۃ ماہی عنبر نام از دریای برآمد کہ کاسہ چشم آن سیزدہ[12] نفر را گنجائش داشت تمام عساکر از گوشت آن تناول فرمودند و از بقایاش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز خوردہ بود و فتح مکہ معظمہ نیز درین سال بود و اسلام ابوسفیان[2] و معاویۃ[3] و ہند[4] و عکرمۃ[5] بن ابی جہل و ابی قحافہ[6] والد حضرت صدیق اکبر نیز درین سال بعد از فتح مکہ بود و غزوہ حنین نیز درین سال واقع شد و غنائم بسیار بدست مسلمانان آمد کہ میان مؤلفۃ القلوب و دیگر مسلمانان تقسیم شد و بعدہ غزوہ طائف و عمرہ جعرانہ واقع شد و کعب بن زہیر کہ قصیدہ بانت سعاد انشا نمودہ بود و بحضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آوردہ بود و من بعد آن قصیدہ الی یومنا معروف و مشہور شد۔ در سال نہم از ہجرت غزوہ تبوک و سریۃ خالد و بنای مسجد ضرار از طرف منافقین جہت تقلیل جماعت مسجد قبا و فرستادن حضرت صدیق اکبر طرف حج بیت اللہ و فوت نجاشی در حبشہ و جنازہ[7] غائبانہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

عہ۱ خالد بن ولید القرشی المخزومی کہ در زمانہ جاہلیت از اشراف قریش بود و غیرت و شجاعت وی بعد از اسلام نیز شہرت دارد کہ پیغمبر خدا او را سیف اللہ نام نہادہ بود و وفات آن در سنہ ۲۱ ہجری میباشد۔ حضرت عبداللہ بن عباس ابن خالہ دیست و ہم از وی روایت دارد۔ ۱۲ منہ

عہ۲ ابوسفیان پدر حضرت معاویۃ میباشد و از مؤلفۃ القلوب بود۔ در روز فتح مکہ ایمان آوردہ بود ۱۲ منہ۔

عہ۳ معاویۃ بن ابی سفیان مادرش ہند بنت عتبہ یکی از کاتبان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و در آخر عمر مرض لقوہ بر ایش عارض شد و در رجب سنہ ۶۰ ہجری در دمشق شام بعمر ہفتاد و ہشت سالگی وفات نمود ۱۲ منہ۔

عہ۴ ہند بنت عتبہ مادر حضرت معاویۃ میباشد صاحب عقل و فصاحت بلندی بود در زمانہ خلافت حضرت عمر یوم فوت ابی قحافہ رحلت نمود ۱۲ منہ (۵) عکرمۃ بن ابی جہل کہ بعد از فتح اسلام آوردہ بود در واقعہ یرموک سنہ ۱۳ ہجری از جہان درگذشت ۱۲ منہ (۶) ابوقحافہ نامش عثمان میباشد پدر حضرت صدیق اکبر است ۱۲ منہ

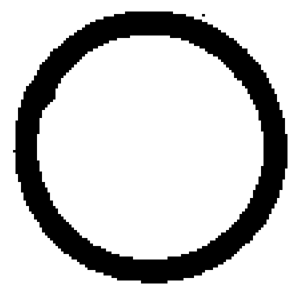
عہ۷ و شافعیۃ را اینجا دلیل است بر جنازہ غائبانہ حنفیۃ گویند کہ آن مخصوص است بہ پیغمبر خدا زیرا کہ جنازۂ نجاشی را بروی کشف نمودہ شد در حقیقت نماز بر حاضر گذاردہ بود ۱۲ منہ

در مدینه منوره بر نجاشی و فوت ام کلثوم زوجه حضرت عثمان رضی الله عنه بوقوع انجامید. در سال
دهم از هجرت وفد بنی حنیفه قدوم آوردند که درمیان ایشان مسیلمه کذاب بود که مرتد شده دعوے
نبوّت کرده بود و گفت که آنحضرت مرا شریک خود ساخته و هم درین سال قضیه مباهله با نصارای
نجران که نام یکی از مواضع یمن است واقع شد و آیة ابنائنا و ابناءکم الی آخره نازل و
درین سال قدوم وفد بجیله بود که دران جریر بن عبدالله بجلی بود که طول قد او شش گز شرعی و
درازی نعلش یک گز بود و عمر رضی الله عنه او را از کمال حسن و جمال یوسف این امت میخواند
جریر با صد و پنجاه کس از قوم خود اسلام آورد و پس او را بجهت هدم صنم ذوالخلصه که آنرا کعبه
ثانیه میگفتند به یمن فرستادند - ابراهیم ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات یافت و در بقیع
مدفون گشت و همان روز کسوف واقع شد و هم درین سال حجة الوداع است و آیة الیوم
اکملت لکم دینکم نزول یافت و حضرت صدیق معنی این سر معلوم نموده محزون گشت و حضرت
امیر را آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین سال فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه. در سنه
یازدهم از هجرت جناب اطهر درین سال اهل بقیع را بامر الله استغفار نمود و در صفر روز دوشنبه
سریه اسامة بن زید بود و جیش عظیم را بوادی بعث فرمود روز چهارشنبه در وجود شریفش
تب و درد سر عارض شد و روز پنجشنبه بدست خود لوای مبارک عقد کرده باودا دو
کبار مهاجر و انصار را مثل ابی بکر و عمر و عثمان و سعد بن ابی وقاص

ع۱ جریر بن عبدالله مکنی بابی عمرو در ۵۱ھ هجری در قرسیسا رحلت نموده بود - ۱۲ منه
ع۲ اسامة بن زید مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم است و فات آن در وادی القری میباشد در ۵۴ھ هجری - ۱۲ منه
ع۳ سعد بن ابی وقاص یکی از عشره مبشره بالجنة میباشد. کنیت آن ابو اسحاق است و اسم ابی وقاص مالک بن وهیب الزهری القرشی میباشد. وفات آن در ۵۵ھ هجری مدفن بقیع مدینه منوره میباشد و آنچه مردم در نواحی خنجان شهرت میدهند اصلی ندارد ۱۲ منه

وابی عبیدہ[1] رضی اللہ عنہم و مثال ایشان را با سامہ ہمراہ کرد و چون ذات شریف او مریض بود جیش در منزل اول معطل ماند بعد ارتحال مبارکش جیش او روانہ شد و ببرکت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فتح کلی یافت روز شنبہ دہم ربیع الاول بخانہ مبارک در آمد و روز یکشنبہ مرض اشتداد و در روز دوشنبہ بمسجد در آمد و اصحاب را بامر خود باقتدا ابی بکر در نماز دید و خوش شد۔ در نصف روز بوقت چاشت دوازدہم ماہ ربیع الاول بقول اصح وصال حضرت ایزد متعال اختیار فرمود و اہل بیت او ویرا غسل دادند و جماعت مسلمانان بروی نماز جنازہ گذاردند و امام ہیچکس نشد اولا نماز جنازہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صحابہ خواندند۔ بعدہ ملائکہ جماعہ میخواندند و بعدہ جماعہ مسلمانان و در شب یا سحر چہارشنبہ دفن نمودند سنین عمر مبارکش بقول اصح شصت و سہ ۶۳ سال است۔

کذا فی عمدۃ المقامات وبعضی شصت و پنج سال وعدہ شصت سال نیز گفتہ :۔ وقائل شصت و پنج سنہ میلاد و وفات را نیز جمع نمودہ وقائل شصت بترک کسور حساب نمودہ کما فی الاتحافات الربانیۃ شرح شمائل الترمذی لاحمد عبد الجواد الدومی ص۲۹ وقد استراح القلم ھنا عن تسطیر ھذہ الفائدۃ ثم نلحق بذیلہ بعض النعوت الّتی انشأھا الراقم اصلح اللہ حالہ ونور بالہ ۔



[1] ابوعبیدہ بن الجراح یکی از عشرہ مبشر بالجنۃ و امین ھذہ الامۃ کہ باعثمان بن مظعون یکجا اسلام آوردہ حضرت عمر در وقت فوتش میگفت اگر ابوعبیدہ زندہ میبود خلافت را بایشی می سپاریدم در طاعون عمواس فوت نمود در سنہ ۱۸ ہجری و معاذ بن جبل بروی جنازہ خواند مرقد آن در بیسان از نواحی اردن میباشد۔ ۱۲ منہ

نعت شریف

بحضور محمد مصطفیٰ سید المجتبیٰ صلی اللہ علیہ وسلم

ای منور از وجودت شمع خورشید سما　　ازتو روشن شد بعالم سکہ دین ھدیٰ
ای خوشا بختی کہ داری در گروہ انبیاء　　اولیا و اصفیا گویند ھمہ وصف شما
شاہ صاحب خلق عظیم انا فتحنا آیت لوا

بلخیم غرق گناھم مینوسم نعت او　　تا بخوانند عاشقان این یادگار ما نکو
شرمسارم یا الٰہی دارمی این آرزو　　کن مشرف روضہ رضوان آن خلق نکو
تا رسم در مرقدش گویم ثنا و مرحبا

منکہ ہستم بس علیل و ناتوان و پرشرر　　عرض حال خود کنم با حضرت خیر البشر
ھمچو جامی آرزو دارم بھر شام و سحر　　کی رسم خاک مدینہ با دو چشم اشک تر
آرزوی دل برارم از رہ صدق و صفا

وز ہیبتش اعداء دین شد واژگون　　تخت ابلیس رفت اندر قعر دریا سرنگون
جہل و ظلمت رفت از ملک عرب خوار و زبون　　آتش فارس بعالم شعلہ میزد از قرون
جملہ برباد و فنا شد از وجودت ای شہا

فتح و نصرت شد نصیب فاتحانت ای عزیز   لات و عزی شد ببیشت سرنگون و خاکریز
جمله اصحاب شریفت در هدایت شد تمیز   خاک صحرای عرب در جمله عالم شد لذیذ
ای خوشا بختی که داری جمله میگوید ثنا

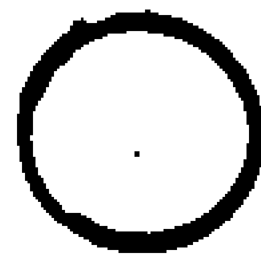
خسرو و خاقان عالم جمله محتاج درت   تا ز ترکان جهان گردید یکسر چاکرت
هندیان و سندیان خوانند بعالم دفترت   ز لعمرک تاج بخشیدست ایزد بر سرت
شاهدت قوسین و او ادنی بود ای مقتدا

معجزاتت در زمین و در سما اندر قمر   ناطق نطق فصیح شد در کف اعدا حجر
جمله اوصاف حمائد از تو میگوید خبر   ای خوش آن چشمیکه بارد از فراقت اشکتر
انبیا و اولیا گویند همه وصف شما

رفت اخبار نبوت از زمین تا با سما   چتر لولاکت رسید از بارگاه کبریا
هرکه منقاد رسالت شد ترا ای رهنما   حق رسانیدش سلام از درگه قرب علی
این چنین هرگز ندیده کس بعالم پیشوی

یا الهی کن دو چشم اشکبارم را ضیا   از فیوض حضرت خیر البشر روز جزا
نامهٔ اعمال من باشد همه جرم و گناه   از رسوم ناصواب و ز جهولی و خطا
من ندانم چون کنم آن نامه را روز جزا

بلخیم غرق گناهم جمله طاعاتم قصور   نام طاعاتی ندارم بلکه عاداتم صدور
روسیه رسوای عالم در تحیر از شرور   گویمی نعت شریفش تا ببخشد این خطور
زانکه باشد در قیامت شافع جرم و گناه



فائدہ دوم

در برخی از حالات حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ

حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ در زمانہ جہالت اسم وی عبد الکعبہ بود بعد از اسلام عبد اللہ[1] شد اسم پدرش عثمان معروف بکنیت آن ابو قحافہ[2] میباشد و ابوبکر کنیت آن است لقب وی صدیق و عتیق است در کتب تواریخ چنین مذکور است کہ موصوف در تمام دوران جہالت در بین جمیع طبقات عرب براست گوئی شہرت داشت ازان رو بصدیق معروف شد و در کتب عقائد مینویسند کہ در رسالت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و کذا در خبر معراج آن بدون کدام تردید و شبہات تصدیق نمود ازان جہت ملقب بصدیق شد و عتیق ازان جہت میگویند کہ در حدیث صحیح وارد است من اراد ان ینظر الی عتیق من النار فلینظر ابی بکر اسم مادرش

---

[1] عبد اللہ این نام را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای گذاشتہ بود کما فی ارغام المرید بقولہ فسماہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عبد اللہ و آن اولین کسی بود از رجال کہ بدون کدام معجزہ طلبی ایمان آورد و در آن ہنگام از عمر وی سی و ہفت سال گذشتہ بود و بیست و شش سال دیگر در اسلام بسر نمود کہ مجموع عمر آن معادل عمر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میباشد و در آن مدت کہ حیات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را یافتہ بود در تمام مشاہد با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شرکت داشت و در تمام دوران زمانہ قبل از اسلام سجدہ بتان از وی صادر نشدہ بود و در جمیع مدت علیت خمر شراب نخوردہ بود نہ قبل اسلام و نہ بعد ازان و آخرین کلامیکہ از وی صادر شدہ این بود توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین کذا فی اسماء الرجال ص ۵۸۶ و ارغام المرید ص ۳۳ ۱۲ منہ عفی

[2] ابو قحافہ بضم قاف معجمہ ابن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تمیم بن مرۃ و مرۃ یکی از اجداد آنحضرت میباشد کذا فی الکمال فی اسماء الرجال ص ۵۸۷ و ابو قحافہ در سال ہشتم ہجرت بعد از فتح مکۂ مکرمہ اسلام آورد پس ازان در طول حیات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و طول حیات پسرش حضرت صدیق اکبر در مکۂ مکرمہ بود و شش ماہ بعد از وفات حضرت ابی بکر صدیق در عہد خلافت حضرت عمر رضی اللہ عنہ در مکۂ مکرمہ از دنیا رحلت نمودہ و ہم در آنجا بخاک سپردہ شد و در بین خلفاء راشدین ہیچ کس چون ابوبکر صدیق در حیات پدرش خلافت نکردہ ۱۲ منہ —

سلمٰی مکناة بام الخیر می باشد موصوف پدر و مادر و پسر و پسر پسر همه از جمله اصحاب رض بودند این چنین فضیلت در تمام اصحاب رض وجود ندارد تولد آن قرار نوشته اسماء الرجال مشکوٰة صفحہ ۵۸۷ چند روز کمتر دو سال و چهار ماه بعد از عام فیل میباشد در ارغام المریدصفحہ ۲۸ دو سال و چهار ماه و چند روز مذکور است و در عمدة المقامات صفحہ ۲۵ دو سال و چهار ماه بعد از سانحه فیل تحریر است در نخبة اللآلی[2] شرح قصیده لامیة معروفه عقائد صفحہ ۱۰۴ تخمین چهار ماه و دو سال مسطور است بهر صورت دو سال و چند ماه بعد از میلاد مبارک رسول الله صلی الله علیہ وسلم میباشد بنا برین دو سال و چند ماه از آنحضرت صلی الله علیہ وسلم کوچکتر بودند موصوف در زمانه جهالت و اسلام مصاحب و همکار آنحضرت صلی الله علیہ وسلم بود باندازه که قرآن بمعیت و مصاحبت آن گواه میباشد این امر محدود بمکان و موقت بزمان غار نخواهد بود زیرا که نصرت حضرت صدیق بانجام وظیفه رسالت و همکاری آن بعد از حادثه غار نیز بوده موصوف باجماع جمیع مسلمین بعد از حضرت رسول خدا بلکه بعد از تمام انبیاء (ع)

---

[1] ام الخیر سلمٰی مادر حضرت صدیق اکبر که در اوائل ظهور اسلام در خانه ابن ابی ارقم که در نزدیکی کوه صفا و محل اجتماعات مسلمین اولین بود در حضور آنحضرت صلی الله علیہ وسلم مشرف شده بیعت نموده بوده ۱۲ منه

[2] قصیده لامیه در عقائد اهل سنت و جماعت از تالیف امام الهمام سراج الدین علی بن عثمان حنفی اوشی فرغانی میباشد که در ۵۷۵ھ هجری بمرض طاعون فوت نموده علاوه برین تصانیف زیادی دارد منجمله فتوی سراجیه میباشد که در فقه حنفی تصنیف نموده و این رساله که مشتمل شصت و شش ابیات میباشد در ۵۶۹ھ هجری از تسوید آن فارغ شده در لطافت اشعار و حسن معنی و تصحیح عقائد اهل سنت عدیم النظیر است و شروح زیادی قدیماً و حدیثاً علماء برآن نوشته اند و این رساله تاکنون من حیث المعروف مقبول و متداول است و نخبة اللآلی نیز از جمله شروح آن است که شیخ محمد بن سلیمان حلبی تالیف نموده و اول اشعار این قصیده چنین است۔

یقول العبد فی بدء الامالی لتوحید بنظم کاللآلی ۔ ۱۲ منه

بهترین کیست که آفتاب عالم بوی میتابد ازینجاست که حضرات صوفیه مقام صدیقیت را بعد از نبوت اقرب المقام الی النبوت میگویند چنانچه در ارغام المرید صـ۲۹ از کتاب تبیان وسائل الحقائق مؤلفه علامه کمال الدین حریری نقل میکند و عبارت آن که داعیه این مقام است این است و صب فی صدرہ جمیع المعارف الالٰهیة لکونه فی المرتبة الصدیقیة التی هی اقرب المراتب الی مرتبة النبوة انتهی بروم در اصل سخن خلافت حضرت صدیق رضی الله تعالیٰ بعد از وفات حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم صحابه کرام در مقامی که به سقیفه بنی ساعده معروف بود جمع شدند تا یکی را برای خلافت مقرر سازند و خواستند که دو خلیفه مقرر گردد یکی از گروه انصار دوم از گروه مهاجرین لیکن این ظاهر بود که تقرر دو خلیفه باعث افتراق میشد لهٰذا برای درست کردن نظم خلافت حضرت ابوبکر صدیق رض و حضرت عمر رض در مجلس شوریٰ سقیفه[ع۱] بنی ساعده شرکت کردند تا اینکه حضرت ابوبکر صدیق باتفاق تمام صحابه برای خلافت مقرر شد و حاضرین بدست مبارکش بیعت کردند روز اول که بیعت خلافت آغاز شد مردم خواص بیعت نمودند. روز دوم مردم عام از مهاجرین و انصار بیعت کرده صدیق اکبر را به خلیفه[ع۲] رسول الله مسمی نمودند از بعضی روایات درباره حضرت[ع۳] علی مرتضیٰ رضی الله عنه، معلوم میشود که ابتداء بدون از توقف بیعت فرمود و از یک روایت صحیح بخاری معلوم میشود که بعد از شش ماه بیعت کرد ممکن است که دو مرتبه

ع۱ سقیفه موضع سرپوشیده که مردم جهت مشکلات و مهمات خود در آن جا جمع میشدند - ۱۲ منه
ع۲ خلیفه رسول الله نخستین لقبیست که بجز حضرت صدیق اکبر بدیگر خلفاء استعمال نشده و خلفاء ما بعد را بنام امیر المومنین خطاب میکردند تاریخ خلافت آن را در نخبة اللالی صـ۱۰ سیزدهم ربیع الاول روز سه شنبه یکم و بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعین نموده نقش خاتم آن نعم القادر الله بود و بعضی العبد الذلیل لرب الجلیل گفته اند ۱۲ منه -
ع۳ در عمدة المقامات صـ۲۶ آورده که حضرت علی کرم الله وجهه نیز روز دوم بیعت نمود سبب تاخیر او گرفتاری بود - در امور عزای آنحضرت صلی الله علیه وسلم - ۱۲ منه

بیعت کردہ باشد چون بیعت اولش در جلسۂ عام نبود بعضی از مردم سوء تفاہم داشتند برای دفع غلط فہمی چنین اشخاص بار دوم در جلسۂ عام بیعت فرمود آنچہ از زبان مبارک خود امیر المومنین علی مرتضی منقول است از ان معلوم میشود کہ او یک لمحہ بر حقانیت خلافت صدیق اکبر شک و تردد نفرمود چنانچہ علامۃ حافظ ابن عبد البر در استیعاب از حضرت علی مرتضیٰ روایت میکند: عن قیس بن عبادۃ قال قال علی ابن ابی طالب ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرض ایاما و لیالی ینادی بالصلوٰۃ فیقول مروا ابا بکر یصلی بالناس فلما قبض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نظرت فاذا الصلوٰۃ علم الاسلام و قوام الدین فرضینا الدنیا نا من رضیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لدیننا فبایعنا ابا بکر و فضائل و مناقب حضرت اکبر را در کتب احادیث و کارنامہ ہا و بقیہ سیرت و حالات آن در کتب تواریخ معتمدہ چون ازالۃ الخلفاء و تاریخ الخلفاء و بعضی مختصرات آنہا و کتب طبقات و اسماء الرجال ملاحظہ شود کہ ذرہ حیات آن بسیار حیرت انگیز و حکمت آمیز است این مبحث کہ من درصدد آنم مشتمل دیگر مسائلسیت کہ در عنقریب البحث خواہد آمد وفات[۲] حضرت صدیق اکبر قراریکہ در اسماء الرجال مشکوٰۃ الحق آن صـ ۵۵۷ مذکور است شب سہ شنبہ بیست و دوم جمادی الآخر سنہ ۱۳ ھجری بین صلوٰۃ مغرب و عشاء میباشد تمام مدت عمر آن شصت و سہ سال بودہ و در عمدۃ المقامات صـ ۲۶ تاریخ بیست و دوم جمادی الاول سنہ ۱۳ ھجری مذکور است۔ در رسالہ مسماۃ بہ چہار یار رسول کہ درین بحث نیز ازان نیز نقل نمودہ ام ہفدہم جمادی الاخر سنہ ۱۳ ھجری

ع[۱] چنانچہ واقعہ بیعت آن بلفظ جمع فبایعہ الناس جمیعاً در بخاری شریف کتاب الاحکام باب الاستخلاف مبین مذکور است۔ ۱۲ منہ ع[۲] ازین حضرت عمر روایت کردہ کہ اثر سمیت لدغ آن مار کہ در حین مصاحبت وی با رسول خدا گزیدہ بود۔ در آخر عمر معاودت نمودہ و آن سبب موت وی گردید کما فی المشکوٰۃ فی اخر مناقبہ صـ ۵۵۶ ۱۲ منہ

مذکور است. تبا ئید بین المغرب والعشاء در ارغام المرید صد ۲۳ سه شنبه آخر جمادی الثانی ۱۳ سنه هجری بعمر شصت و سه سالگی بلفظ علی الصحیح تصریح نموده در نخبۃ اللآلی صد ۱۰۴ شب سه شنبه بیست و دوم جمادی الاخری ۱۳ سنه هجری مذکور است که موافق باسماء الرجال مشکوۃ میباشد و ابتداء بروز بیماری آن حضرت چنین بوده که روز دوشنبه هفتم جمادی الاخری که هوا خیلی سرد بود استحمام نمودند و بعد از این تب عارض شد مدت پانزده روز در خانه بودند که در مسجد رفته نمیتوانستند و همین قول ترجیح زیاد دارد که مصادف بیست و دوم جمادی الاخری واقع میشود بعد از فوت آن طبق وصیتش اسماء بنت عمیس زوجه آن پاکمک پسرش عبدالرحمن ویرا غسل داده بر سریر مخصوص حضرت عائشہ[1] قرار دادند و حضرت عمر[2] نماز جنازه ویرا امامت نمود إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۔ مدت خلافت آن دو سال و سه ماه و ده روز میباشد درین مدت با مشکلات زیادی مواجه شدند منجمله تکفین و تجهیز و جنازه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود که در بین اصحاب کرام آن روز چون قیامت کبری گردیده بود و از این صدمه هوش ربا در حواس حضرات صحابه رضی اللہ عنہم اختلال آمده بود حضرت عمرؓ شمشیر در دست گرفته اعلان کرده که بگوید محمدؐ فوت کرده سرش را از تن جدا خواهم نمود و حضرت عثمانؓ از شدت این صدمه کر و گنگ شده بود آوازی بر نمی آمد خاموش راه میرفت و حضرت علی بطور کلی ساکت و بدنش بی حرکت بود از اثر این حادثه جانگداز و داغ فراق محبوب هر یکی از ایشان مختل الحواس بودند مگر صدیق اکبر رضی اللہ عنہ باوجود غلبه عشق و محبت و داغ فراق آنحضرت

---

[1] این سریر در حیات حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در خانه حضرت عائشہؓ قرار داشت و همدرین سریر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میخوابید که از چوب ساج ساخته شده بود و جنازه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز برین سریر قرار داشت که مسلمین برایشان بهمین تخت جنازه خواندند پس از وفات حضرت صدیقه این تخت خواب با قسمتی از ماترکش بفروش رسید یکی از اقربا و حضرت معاویهؓ آنرا به چهار هزار درهم خریده در شهر مدینه منوره برای اموات مسلمین وقف نمود تا بارزوی این سریر تبرکا بتابوت حمل نشوند - ۱۲ منه

صلّی اللہ علیہ وسلّم یار این صدمہ جان سوز را مانند کوہ تحمّل فرمود با کمال سکون در حجرۂ شریفہ تشریف برد و بر پیشانی مبارک سرور دو عالم صلّی اللہ علیہ وسلّم بوسہ داد و این کلمات از سوز دل بر زبانش جاری شد وَانبِیَّاہُ وَاخَلِیلَاہُ وَاصَفِیَّاہُ و بعد ازان از حجرۂ شریفہ بیرون آمد و در بین صحابہ کرام خطبۂ را باین مضمون آغاز فرمود کہ ھر کہ محمد صلّی اللہ علیہ وسلّم را پرستش کردہ او یقین بداند آن حضرت صلّی اللہ علیہ وسلّم انتقال فرمود و ھر کہ خدای متعال را پرستیدہ او یقین بداند کہ خدای تعالیٰ زندہ است ھرگز نخواھد مرد پس ازین آیت ذیل را تلاوت فرمود و مامحمد الا رسول قد خلت من قبلہ الرسل الآیۃ وازین حوصلہ و طاقت و شرح صدر و قوۃ علمی وی ھمگان فھمیدند و حضرت عمر نیز قوۃ علمی وی را درک نمود سپس حضرت صدیق اکبر فرمودند کہ دہ دہ نفر در حجرۂ شریفہ داخل شدہ بطور فرادی نماز بگذارند و کسی امامت نکند کہ حضرت رسول خدا خودش امام است و دیگر بعد از وفات آنحضرت صلّی اللہ علیہ وسلّم یادا، کدام دین و وعدہ کہ بر ذمۂ رسول خدا بود پرداخت و با مرتدین و مانعین زکوٰۃ دستور جہاد صادر نمود و مسیلمۃ الکذاب کہ دعوی نبوت کردہ بود بقتل رسانید و جیش حضرت اسامۃ را مجہز نمود و لشکر روم را کہ دران ایام یکی از دول بزرگ جہان بود شکست داد و اکثر خاک عراق و برخی از شامیات را فتح نمود و تطہیر کامل خاک عرب و تحکیم مبانی دولت اسلام را درمیان آورد کہ این مذکورات مشتی بود نمونۂ از خروار این موضع را درانیجا اختصار نمودہ بردیم در یک موضع دیگر و آن اینکہ علامۃ جلال الدین سیوطی در مجموعۃ رسائل خود کہ مسماۃ بالحادی للفتاوی میباشد در صفحۂ ۲۶۲ ج-۲ حدیثی نقل کردہ کہ آنحضرت صلّی اللہ علیہ وسلّم فرمودہ اند:- ما صب اللہ

ل آنحضرت صلّی اللہ علیہ وسلّم در آخرین وصایای خود حکم کردہ بود کہ لشکری زیر قیادت و امارت حضرت اسامۃ بملک شام فرستادہ شود قصۂ تجہیز این لشکر بسیار شیرین و بسا نکات علمیہ دارد از کتب تواریخ مراجعہ شود ۱۲ منہ

فی صدری شیئاً الا صببته فی صدر ابی بکر انتهی از ین حدیث واضح میگردد که
حضرت صدیق اکبر را از علوم و معارف باطنی که ازان تعبیر بعلم باطن مینمایند نیز از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حصه کامل و حظ وافر حاصل بوده ازینجاست که الی سنه ۲۶۱ه هجری قمری
که این کمالات و فیوضات از حضرت صدیق اکبر جیل عن جیل انتقال داشت بنام
طریقه صدیقیه یاد میکردند و بعد از تاریخ مذکور که عصر حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی
قدس الله سره بود این طریقه را بحضرت سلطان العارفین منسوب نموده بنام طریقه طیفوریه
که اصل اسم محضه حضرت بایزید است شهرت دادند تا اینکه زمانه حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی آمد ص
ص بعضی کلمات و نفی اثبات معروفه این حضرات را بر آن طریق افزود و طریقه علیه طیفوریه
را رونق دیگر داد بعد ازان بنام طریقه خواجگان معروف شد تا اینکه زمانه حضرت خواجه بهاءالدین
محمد بن محمد البخاری الملقب بحضرت شاه نقشبند آمد و حضرت شاه نقشبند طریقه حضرات
خواجگان را بهر قاصی و دانی رسانید و رونق و زوائد دیگری بر آن افزود و من بعد آن راه روشت
بنام طریقه نقشبندیه مشهور عام و خاص گردید و در زمانه حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی
لقب مجددیه بر آن افزودند و این طریقه در زمانه ایشان ثمرات دیگری بار آورد که از تفصیل
آن قلم عاجز میماند درین قسمت مراجعه شود بمکتوبات قدسی آیات آنکه بحریست مواج
ازینجاست که حضرات و مشایخ طریقه علیه نقشبندیه درجهان اهمیتی خاص دارند و
عمل جز بعزیمت نمیکنند و مدار طریقه ایشان را تمسک بسنن نبوی و انزوا از بدعت استوار
میدارند برویم در اصل داستان این موضع که عبارت از بیعت حضرات صوفیه میباشد
اصل درین مبحث این است که بیعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مختلف بوده یعنی اقسام
زیادی دارد منجمله مردمانی بودند که بیعت در جهاد و هجرت مینمودند و گاهی بیعت مینمودند
باقامة ارکان اسلام و گاهی بیعت مینمودند بر ثبات و قرار در معرکه کفار و گاهی بیعت
مینمودند جهت تمسک بسنت و اجتناب از بدعت و حرص بطاعات چنانچه در حدیث

و حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی ص

است کہ گروہ از زنان انصار را چنین بیعت شدہ بود کہ از نوحہ گری اجتناب ورزند،
ابن ماجہ روایت میکند کہ عدۂ از فقراء مہاجرین را چنین بیعت شدہ بود کہ از مردم ہرگز سوال
نکنند و سوطی یکے آنہا بر زمین می افتید از کسی سوال نمی کرد از اسپ خود فرود آمدہ بر میداشت
از ینجا واضح میگردد ہر فعلی کہ بر سبیل عبادت و اہتمام بشان دین از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
ثابت شدہ باشد از کونہ سُنّت فی الدین استنان آن خارج نمیشود و باقی میماند و البتہ
این بیعت متعارف کہ دربین حضرات صوفیۃ معمول است از اصل آیۃ بیعت خارج نخواھد
بود چنانچہ حضرت شاہ ولی اللہ محدّث دھلوی در قول الجمیل فصل اول استنان بیعت متعارف
اکابر صوفیۃ را از آیت بیعت ثابت نمودہ و در فصل آخر این رسالۃ اسناد مشایخ صوفیۃ
را بوجہ اتم مسلسلا بیان کردہ در تفسیر کابلی تحت آیت ان الذین یبایعونک انما یبا
یعون اللہ ید اللہ فوق ایدیھم الآیۃ بعد از اتمام ترجمہ و تفسیر چنین میفرماید:۔
تنبیہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گاھی باسلام گاھی بہ جہاد و گاھی بدیگر کارھای نیک بیعت
میگرفتند در صحیح مسلم لفظ وعلی الخیر آمدہ است بیعت مشایخ طریقت اگر بطریق مشروع باشد
محض در تحت ھمین لفظ میآید در حدیبیہ برای امر بیعت گرفتہ شدہ بود کہ تا دم مرگ از میدان
جہاد فرار نکنند انتھی و در تفسیر روح البیان بحث طویل با دلائل و شواھد زیادی در تحت این آیت
بیان نمودہ:۔ فمن اراد اطالۃ الکلام فلیطالع روح المعانی و ثبوت این بیعت
جماعۃ و فرادی از نبی علیہ السلام ثبوت دارد منجملہ مسلم و ترمذی و نسائی از عبدالرحمن بن عوف
روایت نمودہ:۔ کنا عند رسول اللہ تسعۃ او ثمانیۃ او سبعۃ فقال الا تبا
یعون رسول اللہ وکنا حدیثی عھد بیعتہ فقلنا قد بایعناک یا رسول اللہ
قال الا تبایعون رسول اللہ فبسطنا ایدینا وقلنا لم نبایعک قال ان
تعبدوا اللہ ولا تشرکوا بہ شیئًا وتقیموا الصّلوٰۃ الخمس الحدیث ۔

3 9147

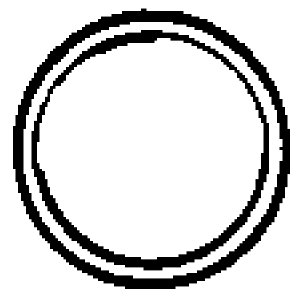
ولقد رأیت بعض اولٰئک النفر یسقط سوط احدھم فلا یسأل
احد ایناولہ ایاہ رواہ مسلم والترمذی والنسائی کما فی الترغیب والترھیب
للامام المنذری رحمہ اللہ وکذا در روح البیان تحت آیت بیعت سورۃ فتح صفحہ ۹۰۲ ج ۲۲
از شداد بن اوس وعبادۃ بن صامت حدیث دیگری درباب تلقین ذکر جماعۃ آوردہ کہ در کتاب
بھجۃ السنیہ صفحہ ۴۲ تالیف شیخ محمد بن عبد اللہ خانی بروایت طبرانی وامام احمد وبزار نیز
مذکور است عبارت بھجۃ السنیہ کہ دراینجا نقل میشود این است وروی الطبرانی
والامام احمد والبزار وغیرھم باسناد حسن ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کان یوما یجمع مع اصحابہ فقال ھل فیکم غریب یعنی اھل الکتاب قالوا
لا یارسول اللہ فامر بغلق الباب قال صلی اللہ علیہ وسلم
ارفعوا ایدیکم وقولوا لا الٰہ الا اللہ قال شداد بن اوس فرفعنا ایدینا ساعۃ
وقلنا لا الہ الا اللہ ثم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اللّٰھم انک بعثتنی
بھٰذہ الکلمۃ وامرتنی بھا ووعدتنی علیھا الجنۃ وانک لا تخلف المیعاد
ثم قال علیہ السلام الا فابشروا فان اللہ قد غفر لکم ففی ھٰذا الحدیث دلالۃ للاشیاخ
فی تلقینھم الذکر للمریدین جماعۃ واما تلقین بطور فرادی نیز در بھجۃ السنۃ صفحہ ۴۲
مذکور است حیث قال وخرج شیخنا الحافظ جلال الدین السیوطی رحمہ اللہ تعالیٰ
من طرق متعددۃ حسن احادیثھا عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال
سألت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت یارسول اللہ دلنی علی اقرب الطرق الی اللہ
عزوجل واسھلھا علی العباد وافضلھا عند اللہ تعالیٰ فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یا علی علیک بمداومۃ ذکر اللہ سرا وجھرا فقال علی رضی اللہ تعالیٰ
عنہ کل الناس ذاکرون وانما ارید ان تخصنی بشیئ فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم مہ یا علی افضل ما قلت انا والنبیون من قبلی لا الہ الا اللہ
لوان السموات السبع والارضین السبع وضعن فی کفۃ ولا الہ الا اللہ فی کفۃ

لوجحت لا الٰہ الا اللہ ثم قال رسول اللہ صلّی اللہ علیہ وسلّم یا علی لا تقوم الساعۃ وعلی وجہ الارض من یقول اللہ اللہ فقال رضی اللہ عنہ کیف اذکر یا رسول اللہ فقال رسول اللہ صلّی اللہ علیہ وسلّم غمض عینیک واسمع منی لا الٰہ الا اللہ ثلاث مرات ثم قل انت لا الٰہ الا اللہ ثلاث مرات وانا اسمع الحدیث بمعناہ فی البعض فھذا اصل مستند القوم . ازین حدیث چند فوائد فہمیدہ میشود :۔

(۱) ثبوت تلقین صوفیۃ (۲) ثبوت طریقہ قادریۃ (۳) ثبوت طریقہ چشتیۃ (۴) ثبوت طریقہ سہروردیۃ ، کہ این طریق از حضرت علی کرم اللہ وجہہ منقول است باقیماند روٴیت حسن بصری حضرت علی رضی اللہ عنہ راکہ دوم نفر در طریقہ ثلثۃ مذکور میباشد تفصیل این در ترجمہ حضرت حسن بصری در ذیل اسماء حضرات قادریۃ دیدہ شود از عبارات متذکرہ اجمالی چنین برمی آید کہ بیعت صوفیۃ از قسم بیعت تمسک بحبل التقوی است کہ بیعت تمسک بسنت و اجتناب از بدعت و بیعت تقوی نیز گفتہ می شود درینجا یک سوال متوجہ میشود کہ این بیعت در زمانہ خلفاء راشدین و مابعد آن چرا اشتہار عام نداشت و متروک بود جوابش این است کہ زمانہ خلفاء راشدین یک عصر نورانی و دوران تابناکی بود کہ صحابہ کرام از کثرت صحبت نبی علیہ السلام و تابعین از کثرت صحبت اصحاب کرام از فیوضات و انوار و کمالات و عرفان مالامال بودند و درین بیعت چندان ضرورت نمانده بود امراض باطنی کہ صوفیۃ بدفع وعلاج آن طرق مختلفہ ایجاد نمودہ اند دران دور بسیار شاذ و نادر بود و اگر کسی در بند نفاق و کدورات باطنی مبتلا بود از ہیبت و شوکت آن دوران فتح و نصرت و سیاست ابراز ضمیر کردہ نمیتوانست چون منافقین زمانہ نبوت درگوشہ خمول و انزوا کالعدم بود هرچہ در زمانہ خلفاء اموی و عباسی این بیعت متروک بود از جہت خوف افتراق و انشقاق بود اگر عدہ با شخصی بیعت میکردند گمان آن بردہ میشد کہ البتہ بیعت خلافت نمودہ اند درین وقت

حضرات صوفیۂ در بدل بیعت لبس خرقہ را ترویج دادہ بودند و بعد ازان کہ این مانع ازبین رفت حضرات صوفیہ از فرصت کار گرفتند و اصل بیعت ماثور را ترویج دادند و کتب زیادی درین باب تصنیف کردند و مثل سائر علوم کہ در اول اصطلاحی اندکی داشت و در مابعد تدوین مکمل پیدا کرد این حضرات نیز درین باب بذل المجہود نمودند و برای قطع و قلع امراض باطن و دفع آلہۃ باطلۃ النفسی راہ ھا نمودند ھمین بود کہ حضرت امام مالکؒ مقربانی قول شد من تفقہ ولم یتصوف فقد تفسق و سفیان ثوریؒ اعتراف نمودہ گفت لولا ابو ھاشم الصوفی ما عرفت دقائق الریاء و علامۃ میر سید سند فرمود لما اعرف الحق مالم اصل الی خدمۃ عطاء البخاری و لم انقذ من الرفض مالم اجد صحبۃ الشیخ زین الدین الشیرازی برویم در موضع بیعت اسلام کہ درین دو زمانہ بیعت اسلام نیز متروک بود ھرچہ در زمانہ خلفاء راشدین متروک بود از جہت آن بود کہ فتوحات و لشکر کشائی آن دریادلان معرکتہ و نصرت عالی را در اھتزاز در آوردہ بود و غالب دخول مردم آن عصر در اسلام بقہر سیف بود و مسئلہ تالیف و اظہار برھان دران زمان مطرح نبود اما در زمانہ خلفاء بنی امیہ و بنی عباس ازان جہت این بیعت متروک بود کہ اکثر آنھا ظلمت و فساق بودند و اھتمام باحیاء سنن نداشتند چون سخن دریجا رسید و آنچہ دانستن آن مربوط درین فائدہ بود بمضمون خیر الکلام قل و دل و لم یمل طبع مجبول باعث اختصار آن گردیدہ اکنون یک تعداد مخمس بندہ راقم الحروف کہ بر مناجات عربیہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ نوشتہ ام خاطر فاتر باعث تذکر آن میگردد و ایراد آن برای دوستان خالی از فائدہ نخواھد بود میخواھم کہ درین ورق بطور یادگار درج نمایم۔

اقول و باللہ التوفیق



مناجات



روزگارم شد عبث در گفتگوی قال و قیل — مہرۂ پشتم شکستہ بار عصیان و علیل
عاجز و زار و ضعیفم آمدم سویت خجل — خذ بلطفک یا الٰہی من لہٗ زادٌ قلیلٌ
مُفلسٌ بالصّدقِ یأتی عِندَ بابک یا جلیلُ

من ندانم چون کنم این رنج و عصیان ای کریم — چرخ گردون بر سرم آوردہ این درد و سقیم
کی شود روز سعادت بر سر ما مستقیم — ذَنبُہٗ ذَنبٌ عظیمٌ فاغفرِ الذّنبَ العظیمَ
اِنّہٗ شخصٌ غریبٌ مُذنبٌ عبدٌ ذلیل

ھمچہ کردم در زمانہ جملگی بودہ است سھو — بر سپہر اوج غفلت بردہ ما را عیب و لہو
از تو میخواھم الٰہا تا بمانی جملہ محو — منہُ عِصیانٌ و نسیانٌ و سھوٌ بعد سھو
مِنکَ اِحسانٌ و فضلٌ بعدَ اِعطاءِ الجزیلِ

روسیہ رسوای عالم کردہ ھا افعال بد — شرمسارم نزد مولیٰ زین ھمہ رفتار بد
عفو کن یا رب بحالم زین ھمہ کردار بد — صارَ یا ربّی ذُنوبی مِثلُ رملٍ لا تُعَدُّ
فاعفُ عنّی کلَّ ذنبٍ فاصفحِ الصّفحَ الجمیلَ

لہ درِ بعضی نسخ طال یا ربی مذکور است ۱۲ منہ

نفس و شیطان درھم انداختہ صد شور و خلل ‏ ‏ ‏ چون کنم روز قیامت زین ھمہ سوء العمل
انتَ ربّی انت حسبی دِلنی خیر العمل ‏ ‏ ‏ کیفَ حالی یا الٰھی لیسَ لی خیرُ العمل
سُوءُ اَعمالی کثیرٌ زادُ طاعاتی قلیل

شرمسارم یا الٰھی چون کنم روز جزا ‏ ‏ ‏ مثل جامی مبارک می نویسم این ندا
عفو تقصیرات ماکن از طفیل مصطفیٰ ‏ ‏ ‏ قُل لَنَا رِاِبْردی یارِبّ فی حقی کما
قُلتَ قُل[۱] یا نارُ کُونی اَنتَ فی حق الخلیل

ذکر دل راکن خدایا وقت آخر قوتی ‏ ‏ ‏ از فیوض اھل برمن نما این ھمتی
تا ز ابلیس لعین برمن نیاید ضربتی ‏ ‏ ‏ عافنی مِن کلّ داءٍ واقضِ عنی حاجتی
اِنّ لی قلباً سقیماً اَنتَ مَن یَشفِ العلیل

فتح کن یا ربّ بچشمم جملہ ابواب سرور ‏ ‏ ‏ از دلم برکن عروق و شاخہ اندوہ دور
تا کنم ورد زبان خوانم بھر شام و سحور ‏ ‏ ‏ اَنتَ شافی اَنتَ کافی فی مھماتِ الاُمور
اَنتَ ربّی[۳] اَنتَ حسبی اَنتَ لی نِعمَ الوکیل

گرچہ من کردم ھمہ فرمودہ ھایت را خلاف ‏ ‏ ‏ نامہ اعمال من باشد ھمہ لاف و گزاف
از کرم بخشا بحالم جملہ ابواب خلاف ‏ ‏ ‏ ھَب لَنَا مُلکاً کبیراً نجّنا مِمّا نخاف
رَبَّنا اِذ اَنتَ قاضٍ وَالمُنادی جبرئیل

دور کن از ملک ما یارَبّ تو دسان لئیم ‏ ‏ ‏ تا شود آوارہ گان بر منزل دما و امقیم

عہ[۱] در بعضی نسخ کل نار نیز آمدہ - ۱۲ منہ

عہ[۲] در بعضی نسخ قل نار کونی بحذف حرف ندا مذکور است - ۱۲ منہ

عہ[۳] در بعضی نسخ حسبی از ربی مقدم است - ۱۲ منہ

آرزوی جملہ این باشد ز فضلت ای کریم
رَبِّ هَبْ لِی کَنْزَ فَضْلٍ اَنْتَ وَهَّابٌ کَرِیْم
اَعْطِنِیْ مَا فِیْ ضَمِیْرِیْ دُلَّنِیْ خَیْرَ الدَّلِیْل

بلخی بیچارہ دارد این ندا شام و صبوح
کی رسد بلخ شریف آن معدن فیض و فتوح
نخل انسان است آنجا دید نقش هم قوت روح
اَیْنَ مُوْسیٰ اَیْنَ عِیْسیٰ اَیْنَ یَحْیٰ اَیْنَ نُوْح
اَنْتَ یَا صِدِّیْقُ عَاصٍ تُبْ اِلَی الْمَوْلَی الْجَلِیْل

فائدہ سوم

بر رخی از حالات امیر المومنین حضرت عمر فاروق العدوی القریشی کہ از قبیلہ قریش و خانوادہ اصیل بنی عدی میباشد نسبتش با پیغمبر خدا صلّی اللہ علیہ وسلّم در کعب یکجا میشود کنیتش ابو حفص و لقب آن فاروق است۔ سیزدہ ۱۳ سال بعد از میلاد حضرت رسول اکرم صلّی اللہ علیہ وسلّم در مکۃ مکرمۃ تولد شدہ بنابرین سیزدہ سال از آنحضرت صلّی اللہ علیہ وسلّم کوچکتر میباشد ابو حفص از ان جہت گویند کہ حضرت حفصہ کہ یک تن از ازواج مطہرات بود صلبیہ حضرت فاروق بودند و وجہ تسمیہ آن بفاروق اینست کہ بعد از اسلام وی خداوند اسلام را قوت بخشید و پشتی بانی مسلمانان و نگونساری بتان و بت پرستان آغاز شد و غیر این قول دیگر نیز آوردہ اند منجملہ یہودی با شخصی منازعت داشت نزد حضرت رسول اکرم آمدہ از وی حل این منازعت خواستند ولی چگونہ

۱ در بعضی نسخ ضمیری معرف تحریر است - ۱۲ منہ
۲ در بعضی نسخ یا صدیق اکبر واقع است شاید کہ از دیگر کسی الحاق شدہ باشد و دیگر این اشعار را بسیار تقدیم و تاخیر نیز موجود است - ۱۲ منہ

حضرت رسول خدا قناعت نکرده نزد حضرت عمر رضی اللہ عنہ آمدند همین بود که حضرت عمر شمشیر خود را از خانه آورده سر یهودی را از تنش جدا ساخت و گفت کسیکه بقضای خدا و رسولش قناعت نکند قضاوت من اینچنین است از آن روز بفاروق مسمی گردید۔ این قول در ابو المنتهی شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم و غیر آن مذکور است اما در سائر کتب تواریخ و تراجم قول اول را آورده اند چنانچه در اسماء الرجال ملحق مشکوٰة ص ۶۰۲ بتائید قول اول مینویسد وظهر الاسلام یوم اسلامه وسمی الفاروق لذالك انتهی۔

اسلام وی در سال ششم از بعثت و بقولی پنجم آن بعد از چهل نفر مرد و یازده[۱] زن بوده و بعضی گویند که چهلم نفر خود حضرت فاروق بوده سعید بن المسیب بعد از چهل مرد و ده زن میگوید و عبد اللہ بن ثعلب بعد از چهل و پنج مرد و یازده زن گفته سوانح و فضائل آن زیاده از فهم و درک این راقم است. در زمانه قبل از اسلام وی بعدل و انصاف و قضاوت و حقوق شناسی مورد پسند همگان بود از ینجاست که رسول خدا دعا میکرد:۔

"اللهم اعز الاسلام باحب هذین الرجلین عندك بعمر بن الخطاب او بعمرو بن هشام[۱] و دعای حضرت رسول خدا در بارهٔ حضرت عمر رضی مورد استجابت قرار گرفت همین بود که بعد از اسلام وی چندین آیات بحسب خواهش و تمنای حضرت عمر رضی نازل شد و احادیث زیادی در فضائل و مناقب آن گفته شد۔

منجمله ترمذی از عقبة بن عامر روایت میکند که پیغمبر خدا فرمود "لو کان بعدی نبی لکان عمر رضی"۔ عاجزی و فروتنی آن باندازهٔ بود که در روزهای جمعه که بر منبر بالا

---

[۱] عمرو بن هشام نام ابوجهل است که در زمانه قبل از اسلام وی را ابو الحکم میگفتند که شخصی عاقل و نافذ الکلام بود و مردم برای حل منازعات بنزد وی مراجعه میکردند و بعد از اسلام عقل وی سودی نکرد لذا بابی جهل ملقب شد و در جنگ بدر بدست مسلمین کشته شده از دنیا با کفر و الحاد طرف سقر شتافت - ۱۲ منہ

میشد لباس عادی در برداشت و از سائر الناس فرق نمیشد در ابتدا خلافت خلیفہ رسول اللہ یاد کردند این نام منع فرمود و کلمہ سادہ امیر المؤمنین اختیار نمود و این کلمت قبل ازان برای دیگری استعمال نشدہ بود و فتوحات آن چنان عالمگیر شد کہ دو قوای بزرگ جہان کہ دران وقت فارس و روم بود از ہیبت آن میلرزید و غنائم و اجناس چون طلا و نقرہ وغیرہ مانند سیل در مدینہ منورہ میرسید و اخبار فتوحات و مسرت بخش ہر روزہ بحضور آن میآوردند و بدیہیست کہ این اخبار نشاط انگیز و فرحت بخش میباشد با این ہم چنان متواضع بود کہ دران موسم عازم حج شدہ بود و طرف مکہ میرفت باندازہ کہ یک چادر یا خیمہ برای دفع گرما با خود نداشت بلکہ از سائر الناس درین سفر کمتر بود و قوت اسلام در زمانہ آن بعالم منتشر شد کوفہ و بصرہ در زمانہ او عمارت یافت و مصر و اسکندریہ و روم و اکثر بلاد شام و عراق و آذربایجان و فارس و کرمان و طبرستان وغیرہ مفتوح شد کہ تفصیل فتوحات آن از کتب تواریخ دیدہ شود این عجالت گنجائش تمام حالات آن ندارد۔

بالآخرہ صبح روز چہارشنبہ[1] وقت نماز صبح بیست و ششم یا بیست و ہفتم ذی الحجہ ۲۳ سنہ ھجری ..... از اثر ضربت ابولؤلؤ[2] غلام مغیرہ بن شعبہ مجروح شد و چہار ضرب

---

[1] ابن اثیر در بدایۃ النہایہ ص ۱۳۸ ج ۷ روز چہارشنبہ بیست و ششم ذی الحجہ سنہ ۲۳ ھجری را تعین نمودہ و در فتوحات اسلامیہ ص ۲۷۹ ج ۲ صبح روز چہارشنبہ بیست و ششم ذی الحجہ مجروح و صبح یکشنبہ اول محرم سنہ ۲۴ ھجری متوفا تحریر است - ۱۲ منہ

[2] ابولؤلؤ کہ نام آن فیروزان بود در اسما و الرجال مشکوٰۃ ص ۶۰۲ غلام مغیرہ بن شعبہ مذکور است و دیگر حالات آن معلوم نیست بعضی مؤرخین قول کردہ اند اصل آن از اھواز بود دین زردشتی داشت غلام مغیرہ بن شعبہ بود کہ در مدینہ منورہ شغل آھنگری داشت و شمشیر زھر آگین ساختہ وقت صبح در مسجد در گوشہ کنارہ شدہ بود عین تکبیر افتتاح چہار ضربہ بر آن حضرت وارد نمود و عدہ از مسلمین کہ سیزدہ تن بودند جہت خلاصی نیز مجروح شدند و ھفت تن آنہا نیز جہت از دیار جراحت درگذشتند بالاخرہ شخصی ردائی بر روی آن ملعون انداختہ دست گیر نمود درین وقت خود را فی العفور بآن خنجر کشت علیہ ما یستحقہ ۱۲ - منہ

شمشیر بر آن اصابت کرده بود در روز پنجشنبہ عالم فانی را وداع گفت مدت عمر آن موافق عمر نبوی و حضرت صدیق اکبرؓ شصت ۶۳ و سہ سال میباشد مدفن شریف در جوار حضرت خیر البشر علیہ الصلوٰۃ والتسلیمات قرار دارد در اسماء الرجال مشکوٰۃ صہ ۶۰۲ آوردہ کہ دفن آن روز یکشنبہ دھم محرم ۲۴ھ ہجری بودہ مدت خلافت آن دہ سال و شش ماہ میباشد نقش خاتم آن کفی بالموت واعظا یا عمر بود رضی اللہ تعالیٰ عنہ وعن اتباعہ ومحبیہ الیٰ یوم القیمۃ۔

فائدہ چہارم

برخی از سوانح عمری حضرت امیر المومنین عثمان بن عفان الاموی القرشی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

اسلام آن قرار نوشتہ اسماء الرجال مشکوٰۃ بدست حضرت صدیق اکبر قبل از دخول آنحضرت نبی علیہ السلام بودہ نام مبارکش عثمان و نقش ذی النورین ست و نسبش در پشت پنجم بنسب حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بپیوست میشود یعنی عبد مناف و والدہ اش اروی بنت ام حکیم بنت عبد المطلب بود غرض کہ حضرت ذی النورین از نسب پدری و مادری بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قرابت دارد و ذی النورین باین سببش گویند کہ دو دختر نور بصر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یکی بعد دیگری در عقد نکاح ایشان بود این شرف و سعادت در دنیا نصیب ہیچکس نشدہ کہ دو دختر پیغمبر در نکاح او باشد غیر از حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ وقتیکہ حضرت رقیہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا رحلت فرمود کہ خواہر رقیہؓ ام کلثومؓ را در عقد نکاح تو در آوردم بازچون حضرت ام کلثومؓ فوت کرد حضرت رسول اللہ علیہ وسلم ارشاد فرمود کہ اگر من دیگر دختری میداشتم بعثمان نکاح میکردم حضرت عثمان رضی اللہ عنہ بعد از شہادت حضرت فاروق اعظم رضی اللہ عنہ برای خلافت منتخب گردید دوازدہ روز کم دوازدہ سال بر مسند خلافت

رونق افروز شد بالآخرہ در ۳۵ھ ہجری بہ انتہای مظلومیت از دست باغیان[1] جام شہادت
رانوش کردہ و در مقام حش کوکب[2] مدینہ مدفون شد (چہار یار رسولؐ) واقعہ شہادت آن
بسیار طویل است اما خلاصہ اش این است کہ در دور اخیر خلافت بعضی مردم را با
حضرت ذی النورین اختلاف پیدا شد و آن اختلاف تدریجا بالا رفت تا بجائی رسید کہ
بغاوت آغاز شد باغیان حضرت عثمانؓ را در منزلش محاصرہ کردند و آبش را ہم بند کردند تا
اینکہ بہ انتہا مظلومیت بشہادت رسانیدند قاتل آنرا در اسماء الرجال مشکوٰۃ اسود التجیبی
تعین نمودہ کہ از اہل مصر میباشد ابتداء خلافت آن غرہ محرم ۲۴ھ ہجری میباشد وفات
آن بعمر ہشتاد و دو سالگی و بقولی ہشتاد و ہشت و نود نیز گفتہ اند تاریخ شہادت آن
ہژدہم ذی الحجہ یا نزدہم آن ۳۵ھ ہجری میباشد کما فی اکمال فی اسماء الرجال
فی ترجمۃ سیدنا علی بن ابی طالب و عمدۃ المقامات :-

فائدہ پنجم ۵

برخی از حالات حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ

ولادت آن بیست و ہشت سال بعد از واقعہ فیل در خانہ کعبہ بودہ کنیتش
ابو الحسن و ابو الحسین و ابو السبطین و ابو الریحانتین و ابو تراب و القابش بسیار و نقش خاتم
آن الملک للہ اسلامش در سن صغارت اولین کس میباشد و در اکمال آوردہ و ہو اول

[1] این باغیان از شورشیان مصری بودند کہ با محمد بن ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ اتفاق نمودہ بر خلاف حضرت جمع شدہ بودند تفصیل این موضع مراجعہ شود تواریخ معتمدہ اہل سنت و الجماعۃ ۱۲ منہ

[2] بقول بعضی مورخین این موضع دران وقت جزء بقیع بودہ بقول بعضی غیر آن ولی امروز بہر صورت در عین بقیع قرار دارد ۱۲ منہ ۔

من اسلم من الذکور فی اکثر الاقوال در عمدة المقالات آورده بقول اصح آنکه اول مسلمات از زنان خدیجه و از کلانان ابوبکر و از خوردان علی میبا شد در تمام معارک دوش بدوش سائر اصحاب حاضر بود بجز غزوه تبوک که از طرف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جهت سرپرستی خانهٔ نبوی در مدینه منوره مانده بود در روز قتل حضرت عثمانؓ بخلافت نصب گردید جماعهٔ مسلمین برضا و رغبت بوی بیعت نمودند مسند خلافت بوجود شریفش مزین شد و باعزل و نصب احکام ماضیه شروع نمود بالآخره بتاریخ هفدهم ۱۷ یا هژدهم ۱۸ رمضان المبارک صبح روز جمعه ۴۰ھ هجری از طرف عبدالرحمن بن ملجم مرادی خوارج بتحریک دشمنان دین اسلام سوء هدف قرار گرفته در مسجد کوفه مجروح شد و بعد از سه روز علی اختلاف القولین المذکورین بتاریخ نوزدهم ۱۹ یا بیست و یکم ۲۱ رمضان المبارک جهان فانی را وداع کرده جان بجهان دار الانس و جان تسلیم نمود و امام حسن جنازه وی را امامت نمود و بعده طبق وصیت آن در موضعی واقع کوفه مخفی دفن نمودند۔

تنبیه

در مدفن وی مؤرخین اقوال زیادی آورده اند بعضی کوفه بعضی نجف بعضی مدینه بعضی عدن بعضی بین الجبلین گفته اند بهر تقدیر دفن ابتدائی آن در کدام مقامیکه بوده اهل بیت ایشان خواه مخواه ازان مدفن مطلع بودند بعد ازان در زمانه امیر ابومسلم خراسانی در بلدهٔ فاخرهٔ بلخ در موضع مسماة تپل خیران که اینک بنام مزار شریف شهرت دارد نقل داده درین خطهٔ باستانی دفن نمودند بنده راقم الحروف درین باب نهایت بذل المجهود نموده ام باخبار کثیره و تواریخ معتمده و اقوال زیادی از اکابر ثبوت این نقل را دیده ام که مجموع آن تخمین به سی و پنج کتاب میرسد که تحقیق آن نمایان رساله ایست علیحده و مؤرخین ما بعد

کہ از نقل این واقعہ باخبر بودند تائید دفن ابتدائی نقل آن در مؤلفات خود ها آورده اند اما کسانیکه همان دفن ابتدائی را در کدام کتابی دیده اند و از نقل آن اطلاع ندارند شاید انکار نمایند مولانا[1] عبدالغفور لاری شاگرد حضرت جامی درین باب رسالۀ مستقلہ تالیف نموده حضرت جامی نیز میفرماید :-



گویند کہ مرقد علی در نجف است | در بلخ چو خورشید بذات الشرف است
جامی نہ عدن گو نہ بین الجبلین | خورشید یکیست نور او هر طرف است

و حضرت میرزا عبدالقادر عرف میرزا بیدل عارف بدخشی نیز در کلیات بیدل میفرماید :-



ز اقبال عرب غافل مباشید ای عجم زادان | سریر اقتدار بلخ هم شاه نجف دارد

و دیگر اصحاب کشوف صادقہ نیز درین قسمت تائیدات نموده اند و حافظ نور محمد کهگدای درین اواخر رسالہ نوشتہ کہ جمیع اقوال مؤرخین را درین باب نقل نموده کسانیکہ خواهان تحقیق مزید این مقام باشند میتوانند کہ از رسالہ مذکور حل شکوک خود ها نمایند۔

برویم در اصل سخن امیرالمؤمنین علی کرم اللہ وجہہ سواء حضرت فاطمۃ الزهراء هشت ازدواج دیگر نیز نموده بودند و همه این هشت مستورات را بعد از فوت حضرت فاطمۃ الزهراء بنکاح گرفتہ بودند و پانزده ۱۵ تن پسران و هفده ۱۷ تن بنات از ایشان بوجود آمدند عمر مبارک ایشان شصت و سه ۶۳ سال بود مدت خلافت چهار سال و نہ ماه

---

[1] عبدالغفور لاری تلمیذ حضرت جامی و محشی شرح ملا میباشد حضرت جامی در صفت وی چنین فرموده :-

هر جا کہ فهم و دانش مرغی بود شکاری | بازیست تیز رفتار عبدالغفور لاری

۱۲ منہ

و چند روز درین مدت مسئلہ جہاد تاخیر شدہ بود فتوحات اسلامی کہ در زمانہ حضرت عثمان الی کابل و بلخ و تخار رسیدہ بود تعطیل ماندہ بود تمام دورہ خلافت بجنگ و جدال و نزاع فیمابین مسلمین سپری شد بجز جنگ نہروان کہ مقابلہ و مقاتلہ با خوارج نمودہ بودند و این جنگ نزد تمام صحابہ مورد پسند قرار گرفتہ بود و آنچہ در جنگ جمل مقابلہ با حضرت طلحہ[1] و زبیر[2] و حضرت عائشہ مشہور است در تواریخ حرفہای بی اصل و رنگ آمیزیہای زیاد درین باب دیدہ میشود تمام آن مورد تائید نخواہد بود واقعہ صفین با حضرت معاویہ و اہل شام نیز مشہور است این موضع را علماء حقہ اہل سنت بخطاء اجتہادی محمول داشتہ اند کہ اصحاب پیغمبر خدا ہمہ صاحبان اجتہاد بودند و زبان را جز بخیر بذکر ایشان نباید کشود چنانچہ خود حضرت علیؓ فرمودہ :۔ اخوانُنا بغوا علینا لیس کفرة ولا فسقة لما لہم من التاویل چون سخن درینجا رسید شمہ از تراجم و حالات خلفاء راشدین بمضمون :۔

"القطرہ تشہد عن البحر" حوالہ قلم گردید اکنون در خاطر فاتر چنین میگردد کہ مرویات ہر یک را باتفاق و انفراد صحیحین درین صفحہ قرطاس تذکر نمایم کہ تمام آن ازین دائرہ خارج نخواہد بود۔

---

[1] طلحہ بن عبید اللہ القرشی مکنی بابی محمد کہ از عشرہ مبشرہ میباشد از قدماء مسلمین بود تمام مشاہد را حاضر بود بجز واقعہ بدر بالآخرہ بعمر شصت و چہار سالگی روز پنجشنبہ بتاریخ بیستم جمادی الآخر ۳۶ھ در واقعہ جمل کشتہ شد۔ ۱۲ منہ [2] زبیر بن العوام القرشی خود ش و مادرش صفیہ بنت عبد المطلب از قدماء مسلمین بودند در تمام مشاہد حاضر بود و اول کسی بود کہ شمشیر فی سبیل اللہ کشیدہ بود و از عشرہ مبشرہ بود وفات آن سنہ ۳۶ ہجری میباشد کہ از دست عمرو بن جرموز در سفوان بصرہ بعمر شصت و چہار سالگی کشتہ شد در وادی السباع دفن کردند بعد ازان در بصرہ آوردہ شد اکنون زیارت آن در آنجا معروف و مشہور است۔ ۱۲ منہ

شمارہ	اسماء الرجال	جمیع مرویات	اتفاق شیخان	انفراد بخاری	انفراد مسلم	در سائر کتب احادیث
۱	ابوبکر صدیقؓ	۱۴۲	۶	۱۱	۱	۱۰۴
۲	عمر فاروقؓ	۵۳۹	۱۰	۹	۱۵	۵۰۵
۳	عثمان ذوالنورین	۱۴۶	۳	۸	۵	۱۳۰
۴	علی بن ابیطالب	۵۸۶	۲۰	۹	۱۵	۵۴۲

بقیہ تفصیل خلفاء از کتب ازالۃ الخفاء و تاریخ الخلفاء و دیگر مختصرات فارسیہ آنہا ملاحظہ شود کہ این دو کتاب در ترتیب خود عدیم المثیل است۔

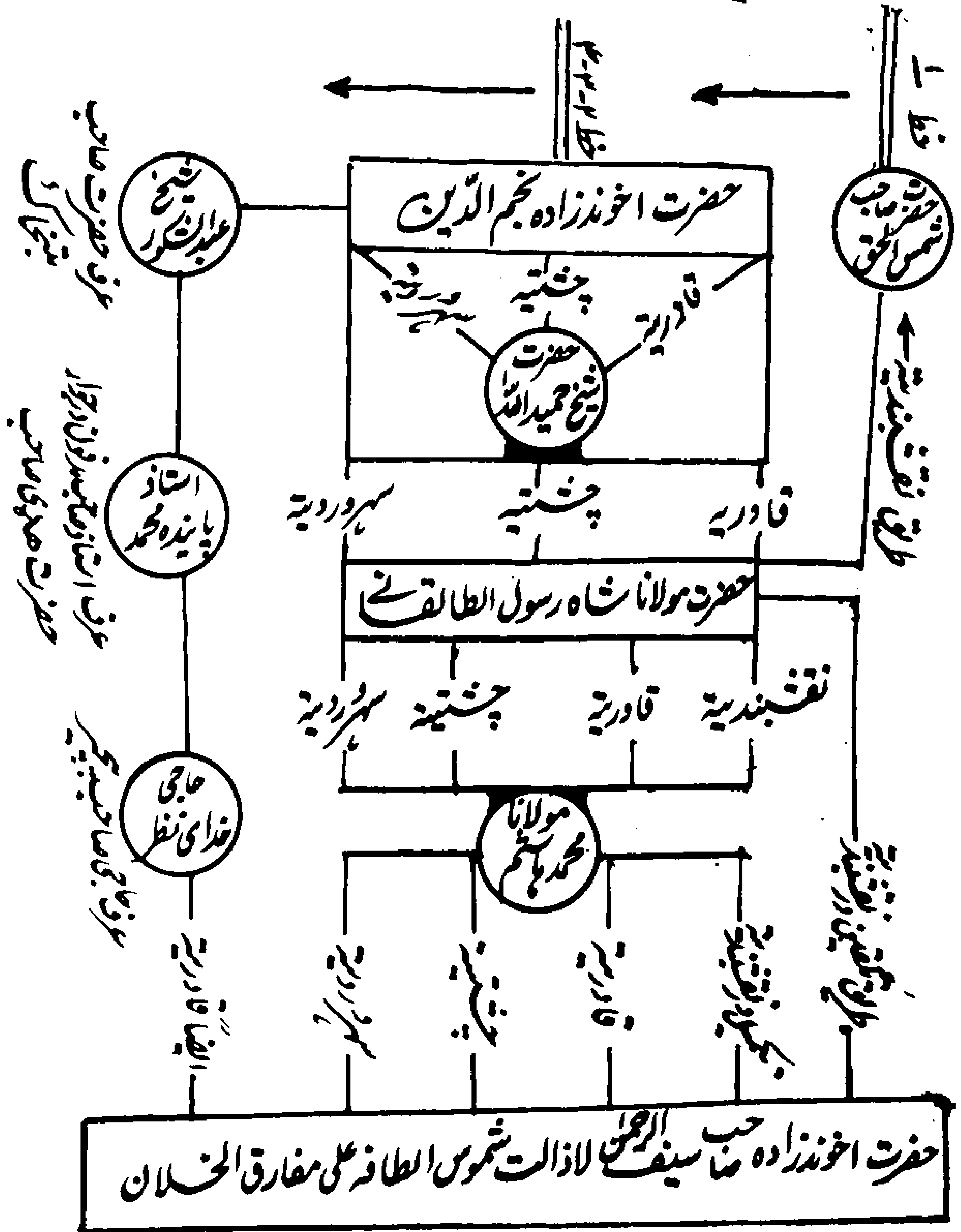
فائدہ ششم

در مسلسلات اسماء حضرات و مشایخ سلاسل اربعہ از حضرت مرشدنا الی آخرھم سلسلہ درین فائدہ اشخاص معروفہ ھر طریق معنعنا ذکر میشود و کسانیکہ درین زمرہ از اشخاص متعدد کسب نمودہ اند نقشہ آنہا در ذیل سوانح عمری شخص مترجم الی فرد معلوم و معروف آن بیان میشود کہ در یکی ازین طرق اربعہ مذکور باشد و تکرار آن در انمقام ثانیا سودی ندارد چنانچہ گفتہ اند:۔ بیت

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست ... کم دھد رنگ ار کسی بندد حنای بستہ را

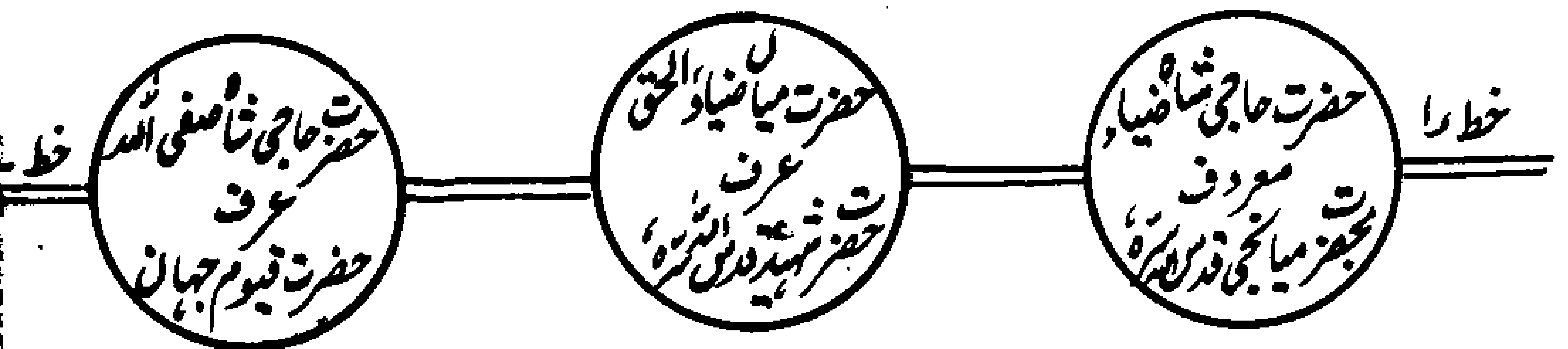
و یک تعداد اشخاصیکہ سوانح عمری مشایخ آنہا بنا بر اقتضاء وقت از قبیل قلت کتاب و اسناد و اسماء الرجال و طبقات کہ درین دوران ھجرت و مسافرت بدست رس راقم قرار ندارد البتہ متروک خواھد ماند ولی بمضمون مالا یدرک کلہ لا یترک کلہ

کلہ تا جائی حتی المقدور در تسطیر نفقت آنہا بذل المجهود خواهم نمود وکذا این واعیت در غیر طریق مسلسل طرق اربعہ چندان ضرورت نخواهد داشت اما در اصل متن سلاسل اربعہ بطور لازم و جازم یا سرہا حضرات طرق را در نظم و نثر توأم با اتصال جداول ہر یک الی حضرت خیر البشر علیہ افضل الصلوٰۃ والتسلیمات انتہاء خواهم نمود و باللہ التوفیق ۔

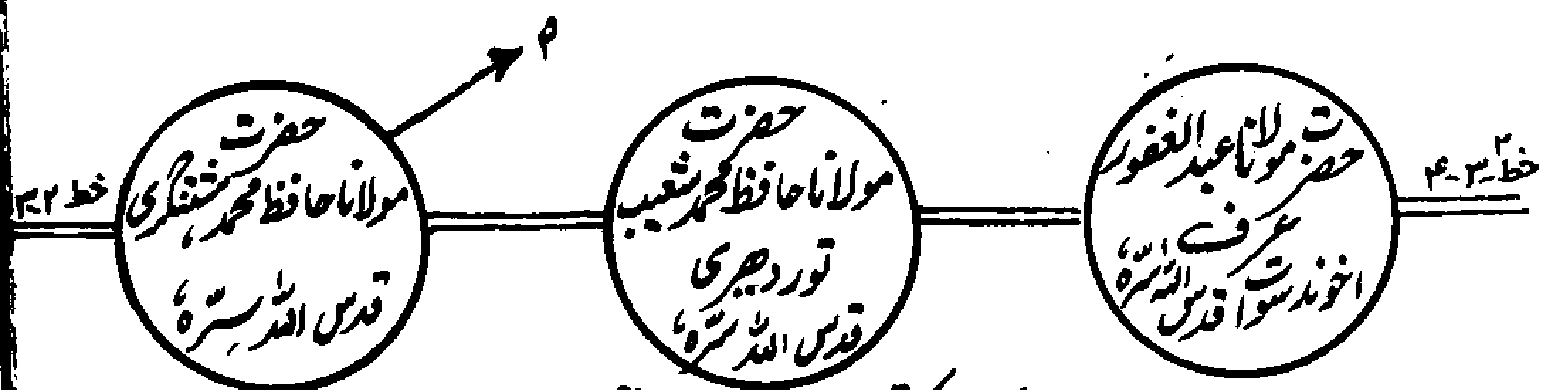


تنبیه

از خط اوّل طریق حضرات نقشبندیہ مراد است۔
" " دوم " " قادریّہ " " " ۔
" " سوم " " چشتیّہ " " " ۔
" " چہارم " " سہروردیّہ " " " ۔



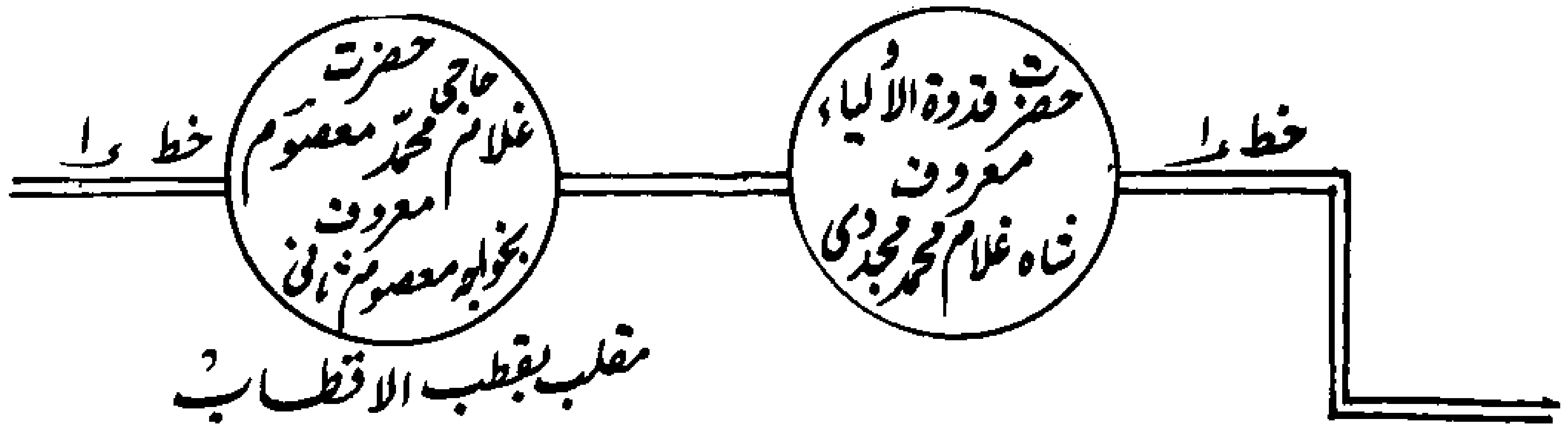
۴ مؤلف لطائف الحواشی بر خطبہ چلپی و شرح وقایہ

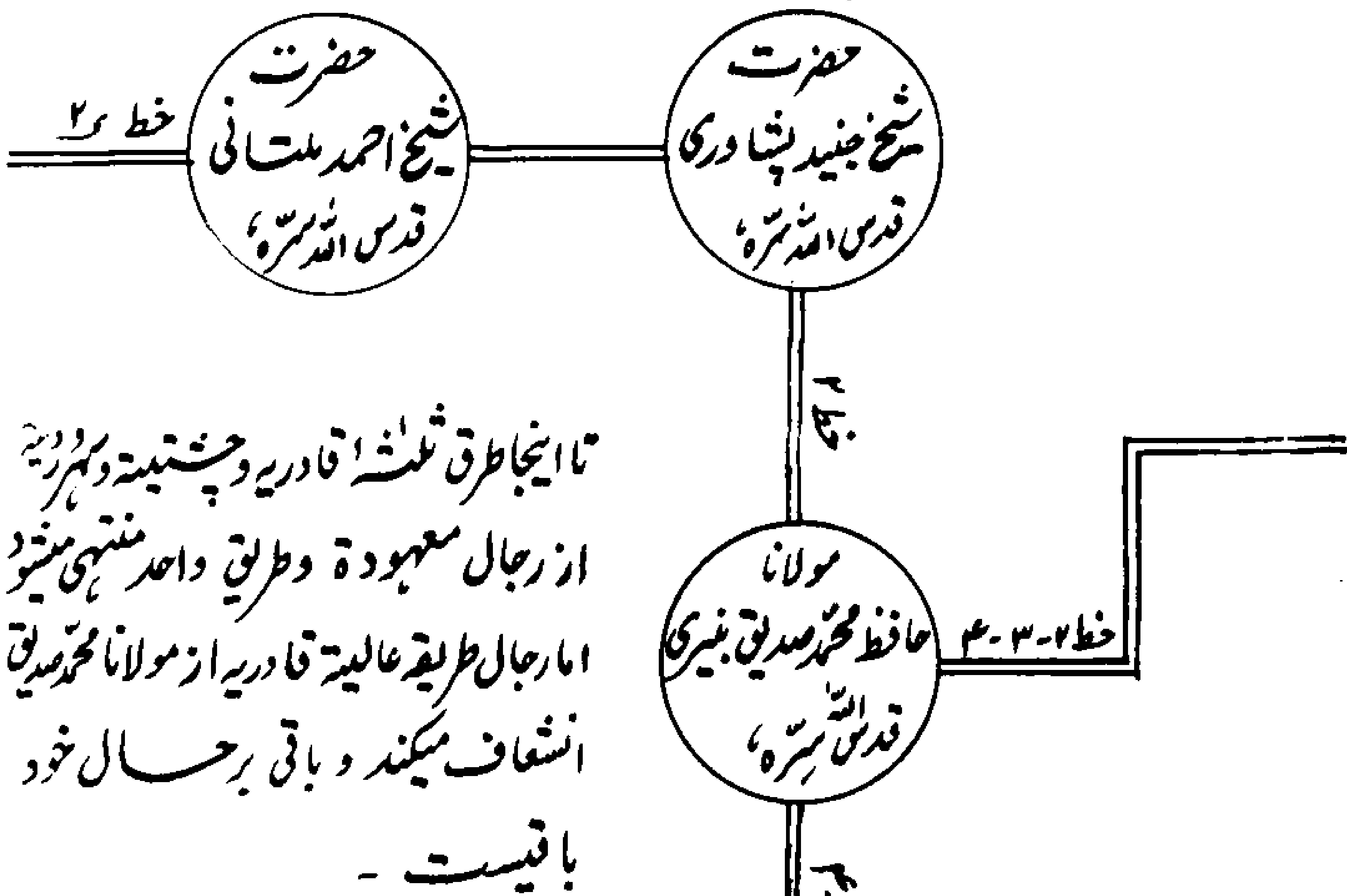


مؤلف کتاب مرأۃ الاولیاءؒ

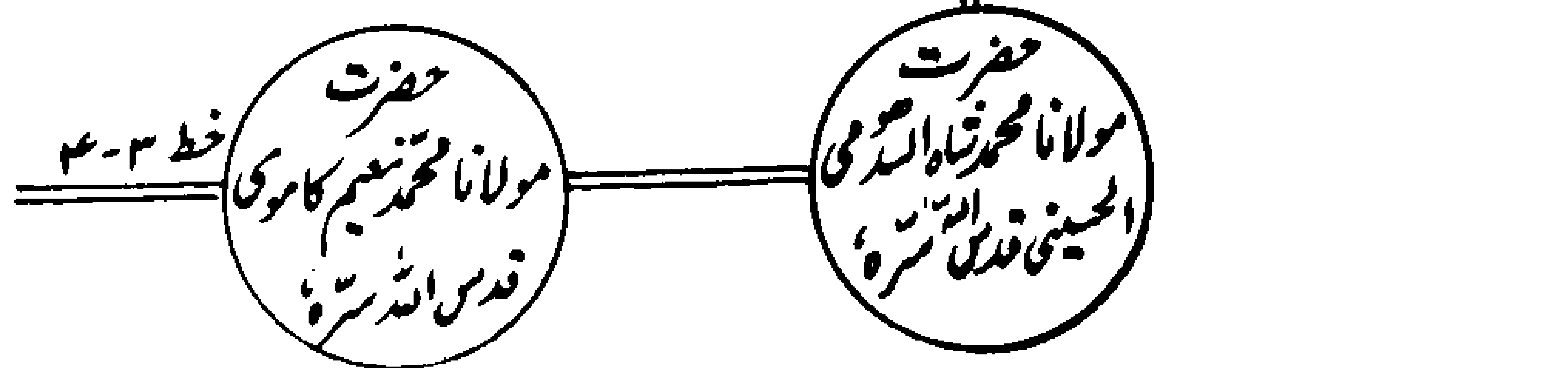
فائدہ

اسماء حضراتیکہ درین جداول درج شدہ اند در آئندہ تفصیل ہر کدام در مباحث آتیہ بیان خواھد شد درینجا فقط خط مشی مسلسلاً ایشان تذکر میشود تدبر فافھم



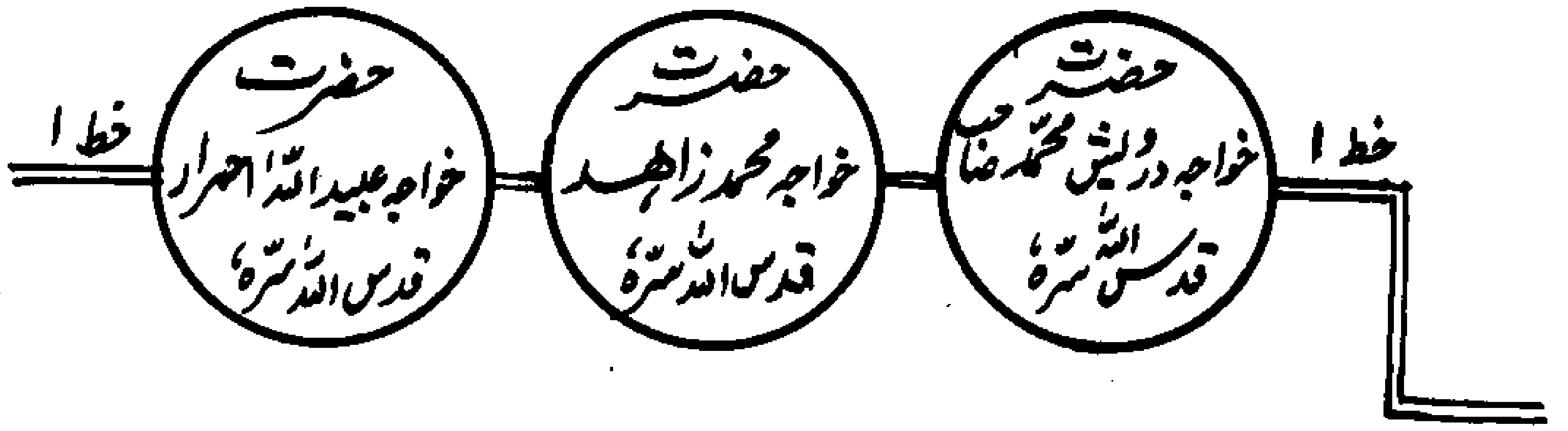


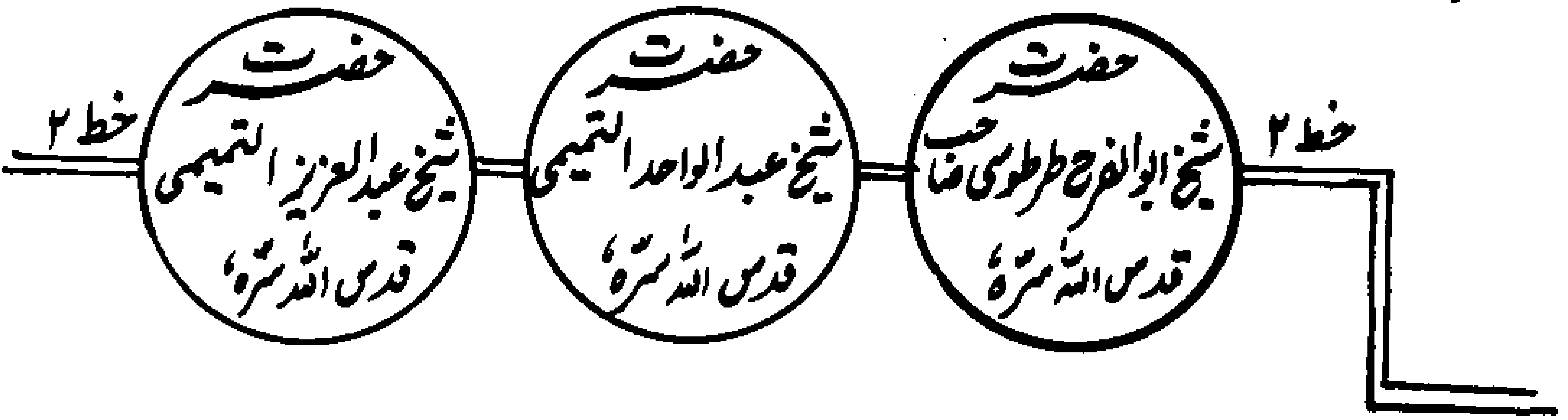
تا اینجا طرق ثلثہ قادریہ وچشتیہ وسہروردیہ از رجال معہودۃ وطریق واحد منتہی میشود اما رجال طریقہ عالیہ قادریہ از مولانا محمد صدیق انشعاف میکند و باقی برحال خود باقیست ۔

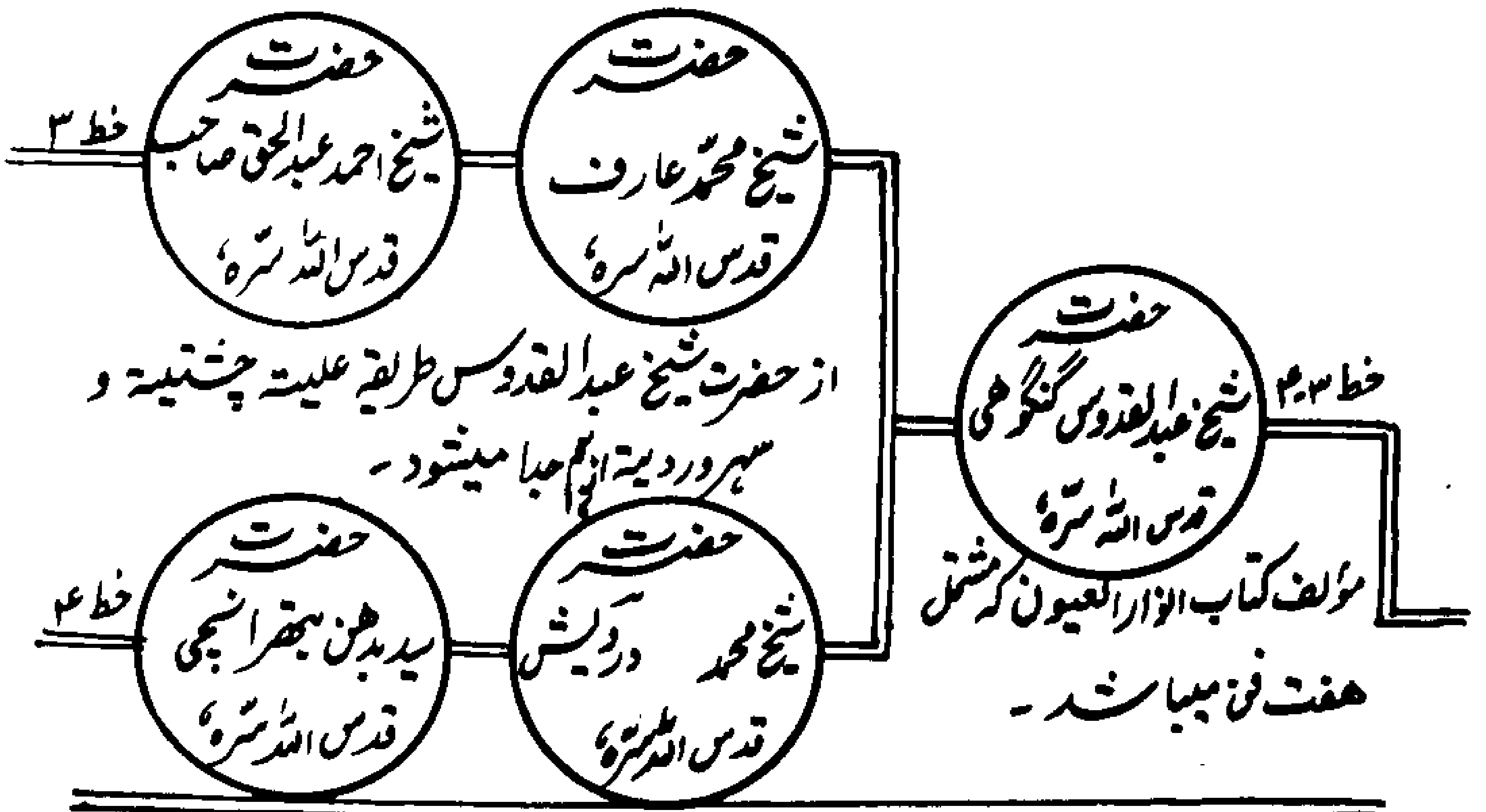


خط ۱	حضرت امام العارفین خواجہ محمد اسمٰعیل قدس اللہ سرہٗ	حضرت قیوم الزمان خواجہ محمد صبغت اللہ قدس اللہ سرہٗ	حضرت عروۃ الوثقیٰ خواجہ محمد معصوم قدس اللہ سرہٗ
خط ۲	حضرت شاہ عالم الدہلوی قدس اللہ سرہٗ	حضرت شاہ منور الدہلوی قدس اللہ سرہٗ	حضرت شاہ دولۃ گجراتی قدس اللہ سرہٗ
خط ۳۔۴	حضرت شیخ حامو بن شاہ منصوری قدس اللہ سرہٗ	حضرت سید عبداللہ الحسینی معروف بحضرت حاجی بہادر صاحب کوہاٹی	حضرت سید آدم بنوری قدس اللہ سرہٗ

خط ۱	حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس اللہ سرہٗ	حضرت خواجہ باقی باللہ معروف بخواجہ بیرنگ	حضرت خواجہ امکنگی قدس اللہ سرہٗ
خط ۲	حضرت غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس اللہ سرہٗ	حضرت شیخ ابوسعید مبارک قدس اللہ سرہٗ	حضرت شیخ ابوالحسن ھکاری قدس اللہ سرہٗ
خط ۳۔۴	حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس اللہ سرہٗ	حضرت شیخ عبدالاحد صاحب قدس اللہ سرہٗ	حضرت شیخ رکن الدین صاحب قدس اللہ سرہٗ


خط ۱
حضرت خواجہ درویش محمد صاحب قدس اللہ سرہٗ
حضرت خواجہ محمد زاہد قدس اللہ سرہٗ
حضرت خواجہ عبید اللہ احرار قدس اللہ سرہٗ
خط ۱


خط ۲
حضرت شیخ ابو الفرح طرطوسی صاحب قدس اللہ سرہٗ
حضرت شیخ عبد الواحد التمیمی قدس اللہ سرہٗ
حضرت شیخ عبد العزیز التمیمی قدس اللہ سرہٗ
خط ۲


خط ۳، ۴
حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی قدس اللہ سرہٗ
مؤلف کتاب انوار العیون کہ مشتمل هفت فن میباشد ۔
حضرت شیخ محمد عارف قدس اللہ سرہٗ
حضرت شیخ احمد عبد الحق صاحب قدس اللہ سرہٗ
خط ۳
از حضرت شیخ عبد القدوس طریقہ علیہ چشتیہ و سہروردیہ از ہم جدا میشود ۔
حضرت شیخ محمد درویش قدس اللہ سرہٗ
حضرت سید بدھن بہرائچی قدس اللہ سرہٗ
خط ۴


خط ۱
حضرت
مولانا یعقوب چرخی
قدس اللہ سرہ
حضرت
خواجہ علاؤ الدین عطار
قدس اللہ سرہ
حضرت
خواجہ بہاؤ الدین شاہ
نقشبند قدس اللہ سرہ
خط ۱


خط ۲
حضرت
شیخ ابوبکر شبلی
قدس اللہ سرہ
حضرت
سید الطائفہ شیخ جنید بغدادی
قدس اللہ سرہ
حضرت
ابوالحسن عبد اللہ سری
سقطی قدس اللہ سرہ
خط ۲


خط ۳
حضرت
شیخ جلال الدین پانی پتی
قدس اللہ سرہ
حضرت
شیخ شمس الدین ترک
پانی پتی قدس اللہ سرہ
حضرت
شیخ علاؤ الدین علی احمد صابر
کلیری قدس اللہ سرہ
خط ۳


خط ۴
حضرت
سید اجمل
قدس اللہ سرہ
حضرت
سید جلال الدین مخدوم
جہانیاں قدس اللہ سرہ
حضرت
شیخ رکن الدین ابوالفتح
قریشی قدس اللہ سرہ
خط ۴

خط ۱

حضرت سید امیر کلال قدس اللہ سرہٗ

حضرت خواجہ محمد بابای سماسی قدس اللہ سرہٗ

حضرت خواجہ علی رامیتنی قدس اللہ سرہٗ

خط ۱

خط ۲

حضرت معروف کرخی قدس اللہ سرہٗ

حضرت داؤد طائی قدس اللہ سرہٗ

حضرت حبیب عجمی قدس اللہ سرہٗ

خط ۲

خط ۳

حضرت فرید الدین گنج شکر قدس اللہ سرہٗ

حضرت خواجہ قطب الدین کاکی قدس اللہ سرہٗ

حضرت خواجہ معین الدین اجمیری قدس اللہ سرہٗ

خط ۳

خط ۴

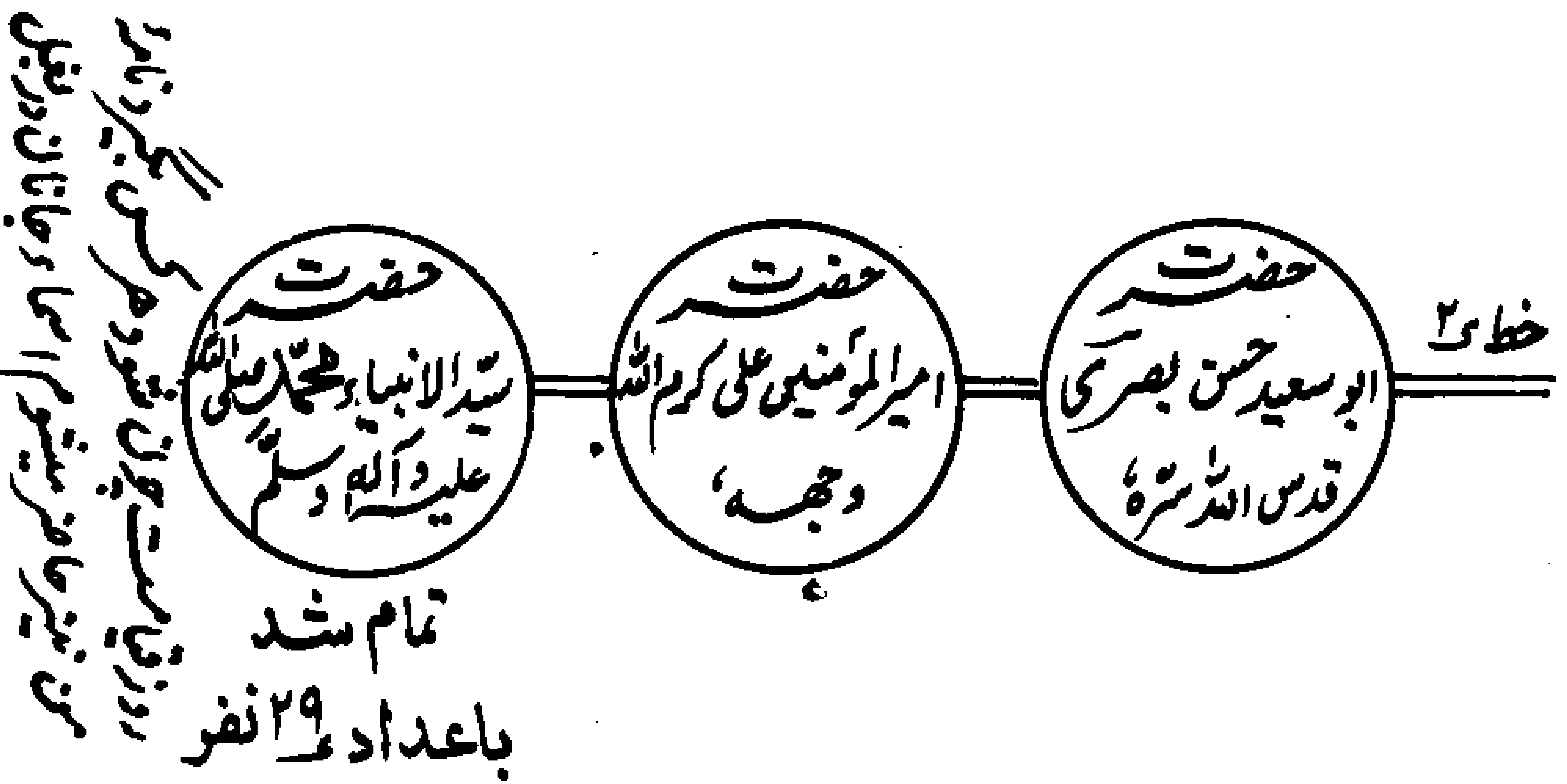
حضرت بہاؤ الدین ذکریا ملتانی قدس اللہ سرہٗ

حضرت شہاب الدین عمر السہروردی قدس اللہ سرہٗ

حضرت ابو النجیب عبدالقاہر السہروردی قدس اللہ سرہٗ

مصنّف کتاب عوارف المعارف





تمام شد
باعداد ۲۹ نفر

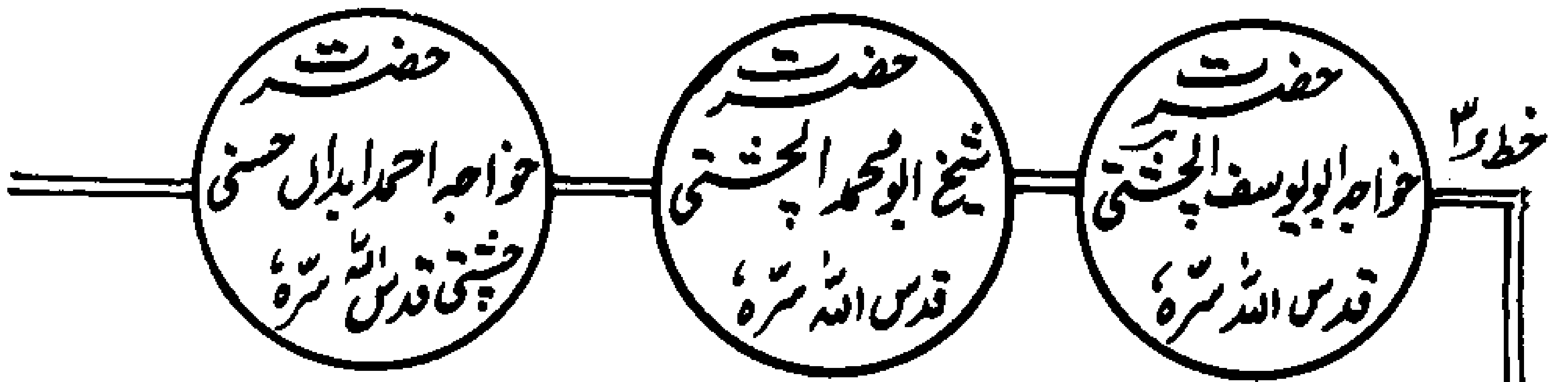
روز قیامت چون شود هر کس بگیرد نامهٔ
من نیز حاضر میشوم اسماء جانان در بغل





در بعضی نسخ عمر سہروردی مذکور است



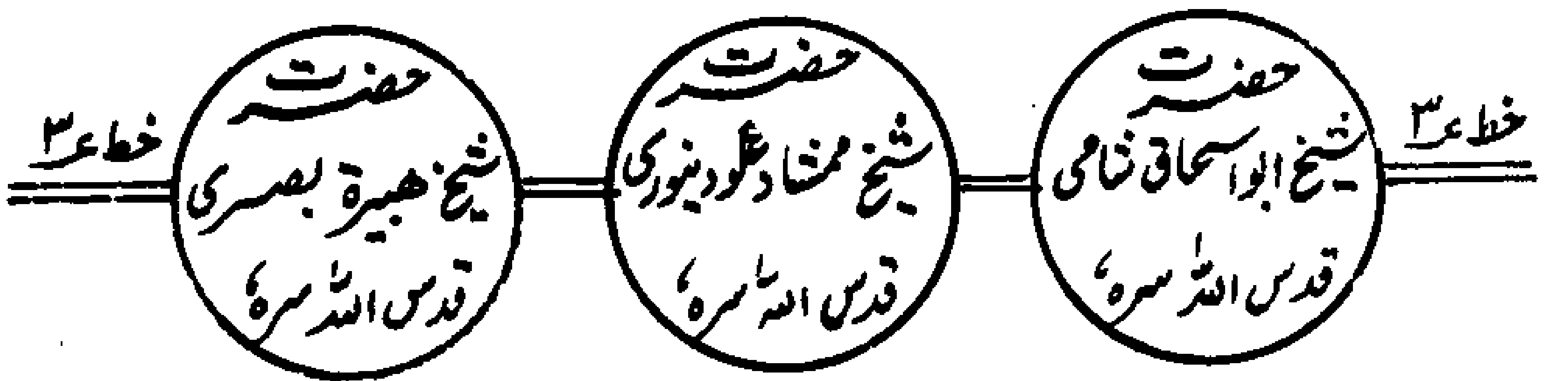


در بعضی نسخ شیخ محمد چشتی
نیز مذکور است ۔





خطء۱
حضرت
سلطان العارفین
بایزید بسطامی
قدس اللہ سرہٗ
حضرت
امام جعفر صادق
رحمۃ اللہ علیہ
حضرت
قاسم بن محمّد
رحمۃ اللہ علیہا
خطء۱



خطء۳
حضرت
شیخ ابواسحاق شامی
قدس اللہ سرہٗ
حضرت
شیخ ممشاد علو دینوری
قدس اللہ سرہٗ
حضرت
شیخ ھبیرۃ بصری
قدس اللہ سرہٗ
خطء۳



خطء۴
حضرت
معروف کرخی
قدس اللہ سرہٗ
حضرت
داؤد طائی
قدس اللہ سرہٗ
حضرت
حبیب عجمی
قدس اللہ سرہٗ
خطء۴

خط ۱

حضرت سلمان فارسی رضی اللہ تعالیٰ عنہ — حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ — حضرت سید البشر علیہ افضل الصلوٰۃ والتسلیمات

تمام شد

باعداد ۳۶ نفر

روز قیامت چون شود هر کس بگیرد نامهٔ
من نیز حاضر میشوم اسماء جانان در بغل

خط ۲

حضرت شیخ حذیفہ مرعشی قدس اللہ سرہٗ — حضرت ابراهیم بن ادهم قدس اللہ سرہٗ — حضرت فضیل بن عیاض قدس اللہ سرہٗ

خط ۲

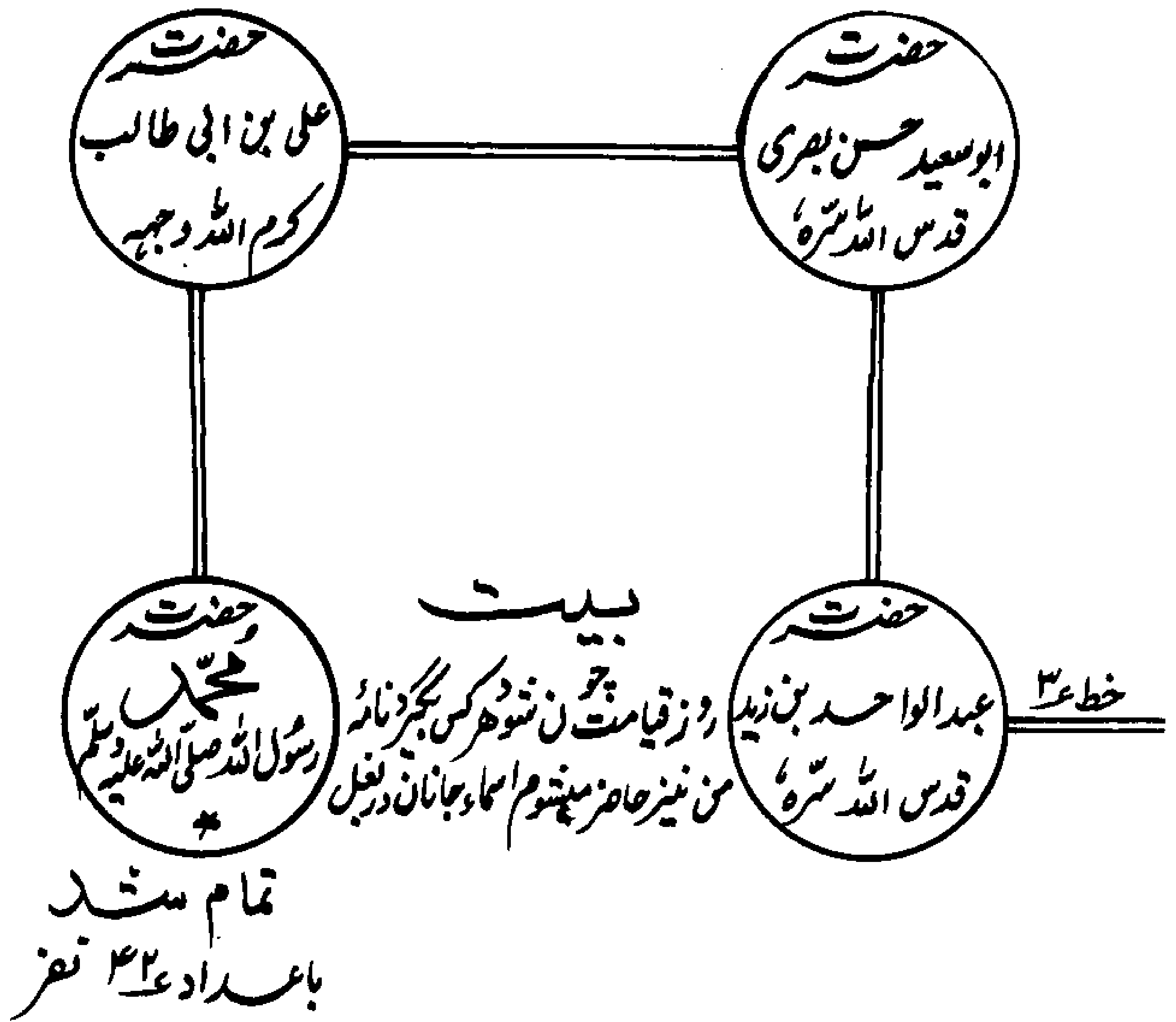
خط ۳

حضرت ابوسعید حسن بصری قدس اللہ سرہٗ — حضرت علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہٗ — حضرت خاتم النبیین علیہ الصلوٰۃ والتسلیمات

تمام شد

باعداد ۳۸ نفر

روز قیامت چون شود هر کس بگیرد نامهٔ
من نیز حاضر میشوم اسماء جانان در بغل



تمام شد
باعداد ۴۲ نفر

تنبیہ

تمام اسماء مسلسلین حضرات نقشبندیہ از مرشدنا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ۳۶ نفر والی صدیق اکبر ۳۵ نفر میباشند و حضرات قادریہ الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ۲۹ نفر والی حضرت علی کرم اللہ وجہہٗ ۲۸ نفر میباشند اما حضرات چشتیہ و سہروردیہ ۴۲ و ۴۱ ؛ ۳۸ و ۳۷ نفر میباشند تدبر فافہم -

فصل اوّل

حضرت سلمان فارسی رضی اللہ تعالےٰ عنہٗ

کنیت وی ابوعبداللہ میباشد مولای رسول خدا بود صلّی اللہ علیہ وسلّم اصلش از را مهرمز ایران است بقولی از اصفهان از دهیست کہ بنام جی شهرت دارد این هردو قول در اسماء الرجال مشکوٰۃ ص ۵۹۷ مذکوراست صاحب ارغام المرید در ص ۳۴ از کتاب سیر السالک الی اسنی المسالک مؤلفہ علامہ تقی الدّین الحصنی عین نصیبی رانقل نموده ولی از ده مزبور چیزی نگفتہ موصوف ابتدا در طلب دین برآمده مدتی در دین نصرانیت بسری نمود انجیل و سائر کتب آن وقت را حتی المقدور قرأت نموده بعدازان بدست مردم عرب آمد واهل عرب ویرا بایهودی فروخت هکذا تخمین الی ده نفر مملوک شده بود آخرالامر مکاتب شد پیغمبر خدا صلّی اللہ علیہ وسلّم در کتابت وی اعانت نمود تا اینکہ برای نبی علیہ السلام رسید امام عبدالرؤف مناوی در کواکب الدریہ مینویسد کہ غلام بنی قریظہ بود پیغمبر خدا ویرا آزاد نمود فضائل و سوانح وی حاجت بیان ندارد وان لم یکن لہ المناقب یکفی ما قال النّبی صلّی اللہ علیہ وسلّم فی حقہٖ ازان جملہ امام ترمذی از حضرت انس روایت میکند کہ ان الجنّۃ لتشتاق الی ثلاثۃ علی وعمار وسلمان ونیز میفرماید سلمان منّا اهل البیت وکذا درحق انست وهو احد الذین اشتاق الیهم الجنّۃ اما اسلام وی دران ایامی بود کہ پیغمبر خدا صلّی اللہ علیہ وسلّم در مدینہ منوّره قدوم آورده بود ودر غزوهٔ خندق شرکت نموده بود و بعدازان تمام غزوات را حاضر میبود موصوف بسیار معمر بود دوصد وپنجاه سال عمر داشت بقول سہ صد وپنجاه سال والاول هو الاصح صاحب ارغام المرید در ص ۳۲ از قوت

القلوب ابی طالب مکی نقل نموده که حضرت سلمان فارسی باوجودیکه در صحبت آن حضرت صلی الله علیہ وسلم باعلی واقصی مراتب کمالات باطنی رسیده بود ولی باحضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنہ نسبت خاصه داشت و در زمانہ خلافت حضرت عثمان رضی الله عنہ امیر مدائن بود حضرت ابی درداء نامہ بوی نوشت مضمون بانیکه چرا در زمین مقدسہ نمی آئید حضرت سلمان رضی الله عنہ در جوابش چنین نوشت ان الارض لا تقدس احدا وانما یقدس الانسان عملہ وهمدر ان ایام که در مدائن بود شخصی شامی حمل کاه برداشته بود دید انشناخت که امیر مدائن است اشارت نمود که این بار را بردار حضرت سلمان وران حالت معباء بود بار دیرا برداشت مردم آنکس را فهمانیدند که این شخص امیر است آن مرد گفت که من شمارا انشناخته ام حضرت سلمان رضی الله عنہ گفت تا اینکه در منزلت نرسانم بار نخواهم داد۔ وفات وی نیز در مدائن بوده در ۳۲ سنہ هجری در زمانہ خلافت حضرت عثمان رضی الله عنہ، اما ملا علی قاری در شرح شفاء وصاحب مشکوٰة در اسماء الرجال صـ ۵۹۷ ۳۵ سنہ هجری قید نموده اند علامہ عبد الرؤف مناوی در کواکب الدریۃ ۳۶ سنہ تعین نموده والله اعلم وکان یاکل من عمل یده و روی عنہ انس و ابو هریرة وغیرهما رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین ما انسبت وی در علم باطن قرار تائید جمیع حضرات نقشبندیہ و اکابر مشایخ بحضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق میباشد رضی الله تعالیٰ عنهما۔



فصل دوم

حضرت قاسم بن محمّد بن ابی بکرن الصّدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین ط

ایشان از عظمائ تابعین فقہائ سبعہ[1] مدینہ است افضل اہل زمان خود است ثقہ بود و رفیع القدر عالم فقیہ امام ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمّد بن ابی بکرؓ یتیم ماند در کنار عائشہ صدیقہ ووی ابن خالہ امام زین العابدین است وصہر امام محمّد باقر وجد مادری امام جعفر صادق کذا ذکرہ الشیخ عبدالحق محدث الدہلوی فی اشعۃ اللمعات ص۸۵ ج۱ فصل ثالث باب وسوسہ کتاب الایمان ودر اسماء الرّجال مشکوۃ نیز از فقہائ سبعہ و اکابر تابعین و افضل اہل زمانش محسوب نمودہ یحیٰ ابن سعید میگوید نیافتم در مدینہ ہیچ فردی راکہ فاضلتر باشد از قاسم بن محمد در ارغام المرید ص۳۸ آوردہ وکان عمر بن عبدالعزیز یقول لو کان لی ان اعہد لعہدت القاسم انتہی امام عبد الرؤف مناوی در کواکب الدریۃ مینویسد انہ (ای القاسم) کان عالما فقیہا ورعا مفتیا زاہدا حجۃ انتہی و در زمانش موصوف بود بجمیع اوصاف حسنہ و حافظ الحدیث بود کہ از حضرت صدیقہ

---

[1] اسمائ ایشان این است :-

(۱) سعید بن المسیب (۲) عروۃ بن الزبیر (۳) قاسم بن محمد (۴) ابوبکر بن عبد الرحمان (۵) خارجہ بن زید (۶) عبید اللہ بن عبد اللہ (۷) سلیمان بن یسار در قطب الارشاد ص۶۳ از شرح الفیہ مؤلفہ امام سخاوی نقل کردہ کہ اسمائ ایشان برای درد سر و آفات مانند کرم و شبیہہ آن کہ برای مضرات اموال میباشد نوشتہ گذاشتن اثر تام دارد۔ در ارغام المرید ص۳۷ از علامہ کمال الدین دمیری مؤلف حیاۃ الحیوان نقل نمودہ کہ اسمائ فقہائ سبعہ برای آفت کرم نوشتہ در گندم گذاشتہ میشود مادامیکہ آن نوشتہ موجود باشد دفع سوس خواہد نمود۔ واللہ اعلم۔ ۱۲۔ منہ،

و ابن عباسؓ و ابن عمرؓ و حضرت معاویہؓ وغیرہ روایت حدیث نمودہ و خلق کثیر نیز از وی روایت نمودہ اند و مرویات آن در صحاح ستہ مذکور است باندازۂ کہ ابن ابی الزناد میگوید ما رأیت احداً اعلم بالسنۃ من القاسم بن محمد تولد ایشان در ۳۱ھ وفات در ۱۰۱ھ ہجری میباشد۔ درینصورت عمر وی ہفتاد سال میباشد اما در اشعۃ اللمعات صفحہ مذکور متوفا ۱۰۱ھ یا ۱۰۲ھ ہجری بعمر ہفتاد ویا ہفتاد و دو تعین نمودہ در اسماء الرجال مشکوۃ ملحق آن ص ۶۱۴ ۱۰۱ھ ہجری معمر بسن ہفتاد مذکور است مدفن وی بین الحرمین است چنانچہ در ارغام المرید ص ۳۷ مینویسد مات بین المکۃ والمدینۃ حاجاً او معتمراً انتہٰی موصوف در علم باطن بیعت از سلمان فارسی نمودہ بودند چنانچہ جمیع کتب حضرات نقشبندیہ ازین سخن طافح است باندازۂ کہ ہیچ فردی ازین اکابر تخلف ندارد ازان جملہ است ارغام المرید و حدیقۃ الندیہ و عمدۃ المقامات و حدائق وردیہ و سعادۃ الابدیہ و بہجۃ السنیۃ وغیرہ۔

فصل سوم

حضرت امام جعفر الصادق رحمۃ اللہ علیہ

صادق از اشہر القاب آنست کنیتش ابو عبداللہ و ابو اسماعیل میباشد پدرش حضرت امام محمد باقر است و آن خلف علی زین العابدین و آن پسر امام حسین بن علی بن ابی طالب میباشد مادرش ام فروۃ نام دارد کہ بنت حضرت قاسم بن ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ میباشد تولد وی قراریکہ در اسماء الرجال مشکوۃ ص ۵۸۹ مذکور است ۸۰ھ ہجری میباشد بقولی روز شنبہ ہفدہم ربیع الاول ۸۳ھ میباشد در عصر شریفش از عمدہ ترین علماء وقت و عرفاء

زمان بود علم حدیث را از پدر خود حضرت امام محمد باقر وجدّ مادری اش حضرت[1] قاسم اَخذ نمودہ بود وکذا کسب کمالات باطنی نیز ازین دو بزرگوار نمودہ بودند طریقہ اول را کہ از پدرش کسب نمودہ در اصطلاح صوفیہ سلسلۃ الذهب میںامند و نیز از حضرت عروۃ ونافع وعطاء وزهری روایت حدیث نمودہ بودند وکان من سادات اهل البیت سمع منہ الائمۃ الاعلام نحو یحیی بن سعید وابن جریج ومالک بن انس والثوری وابن عیینۃ وابو حنیفۃ وابو ایوب السجستانی وغیرهم احمد بن عمر بن مقداد رازی میگوید کہ روزی مگسی بر روی منصور خلیفہ عباسی نشستہ بود هر چند بذب آن میکوشید باز عود میکرد درین وقت حضرت امام جعفر صادق حاضر بود خلیفہ بوی خطاب نمودہ فرمود یا اباعبداللہ لم خلق اللہ الذباب فقال الامام لیذل بہ الجبابرۃ فسکت المنصور

وفات حضرت امام جعفر صادق در شوال ۱۴۸ھ هجری میباشد کہ در اسماء الرجال مشکوۃ ص ۵۸۹ وعمدۃ المقامات ص ۳۴ وارغام المرید ص ۱۱ ومطلع العلوم ص ۸۲ همین سنہ مذکور است اما در عمدۃ المقامات روز دوشنبہ منتصف رجب را تعین نمودہ مرقدش در مدینہ منورہ میباشد. واقع در بقیع در قبریست کہ پدرش امام محمد باقر وجدش حضرت علی زین العابدین نیز در انجاست واحدی در مطلع العلوم ص ۸۳ علاوہ میکند کہ باثر زهر تنظلم

---

[1] چنانچہ ازوی روایت کردہ اند کہ میفرمودند: -

ولدنی الصدیق مرتین یعنی ولدتنی ام فروۃ بنت القاسم ولادۃ حسیۃ وولدنی القاسم ولادۃ معنویۃ بان ربانی وابلغنی الی مبالغ الرجال ارغام المرید ص ۱۲ - ۱۲ منہ

ابوجعفر دوانقی مسموم گردیده بدرجهٔ شهادت رسید، وَاللّٰهُ اَعْلَمُ ۔

فصل چہارم

حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس الله سره

نام ایشان طیفور است ابویزید کنیت آن است بایزید مخفف ابویزید است سلطان العارفین لقب آن است جد ایشان مجوسی بود و باسلام مشرف شد ایشان سه برادران بودند همه آنها ارباب احوال و صاحبان کمال بودند (۱) آدم (۲) طیفور (۳) علی نسب وی را صاحب رغام المرید در ص ۱۴ از طبقات الاولیاء مؤلفهٔ ابوعبدالرحمن سلمی نیشاپوری چنین آورده ابویزید طیفور بن عیسیٰ بن سروشان در نفحات الانس حضرت مولانا جامی[۲] رحمه

ح۱ ابوجعفر دوانقی برادر بزرگ سفاح مشهور بدوانقی خلیفه دوم عباسی میباشد مدت خلافت آن بیست و دو سال است۔
(فائده) خلفاء عباسی که مدت دوران حکمرانی آنها پنجصد و سی سال و دو ماه و ۲۳ روز میباشد ابتداء آن ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس مشهور بسفاح که بتاریخ روز جمعه سیزدهم ربیع الاول ۱۳۲ هجری بقدرت رسید و آخر آن مستعصم بن مستنصر میباشد که در ششم صفر ۶۵۶ هجری بازحمت تاتاریها از طرف هلاکو پسر چنگیز بادار الخلافه و فقهاء بغداد همه در خاک و خون یکسان شدند تحقیق این مبحث بطور مفصل از تاریخ الخلفاء سیوطی و ترجمه آن از عبدالله سرستانی هروی کتاب سبائک الذهب فی معرفت قبائل العرب ملاحظه باید نمود و خلفاء بنی امیه که مدت حکمروائی آنها نود و یک سال میباشد اول آنها حضرت معاویه بود که مدت نوزده سال و سه ماه حکمروائی نمود و آخر ایشان مروان بن محمد بن مروان میباشد که بعد از پنج سال و دوران آن اختتام رسید ۱۲ منه ح۲ جامی لقب شعری و نیست اصل نامش عبدالرحمن لقب نورالدین و لقب اصلی عمادالدین است که در ۸۱۷ هجری وقت عشاء بتاریخ بیست سوم شعبان در خرجرد جام تولد شد و اند الد ایشان مولانا نظام الدین احمد دشتی میباشد جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی نام دارد اصلاً از محله دشت از توابع اصفهان میباشد نسب ایشان بحضرت امام محمد شیبانی شاگرد رشید حضرت امام اعظم ابوحنیفه منتهی میشود موصوف در علم باطن ابتداء نسبت بحضرت سعدالدین کاشغری داشتند و بعد از وفات آن بصحبت حضرت خواجه عبیدالله احرار رسیده کسب کمالات سلوک نمودند تصانیف وی در عربی و فارسی و در علم نحو و تصوف و عروض و قافیه و معما مشهور است کتاب فوائد الضیائیه عرف شرح جامی بر متن کافیه ابن حاجب و نفحات الانس و هفت اورنگ از اعظم تصنیفات اوست مولانا عبدالحی لکهنوی در فوائد البهیه بعمر خود قسم یاد میکند که نفحات الانس کتابیست مفید برای جن و انس تمام آثار آن بقولی زیاده از چهل کتاب و بقولی بتعداد حروف جامی مشتمل بنجاه و چهار کتاب و رسائل میباشد وفات ایشان توام باذان روز جمعه هژدهم محرم ۸۹۸ هجری میباشد مدفن ایشان در هرات دبقیه حالات ایشان از رشحات عین الحیات ۱۲ منه

عیسی و سروشان آدم نام نیز مذکور است واللہ اعلم ایشان از طبقۂ اولی و پیشوای اهل تصوف ارباب توحید بودند در مشایخ صوفیه شان عظیم دارد این طریقه را الی زمانه وی صدیقیه میگفتند بعد از ان بنام طیفوریه شهرت عام و خاص پیدا کرد کلامش سکر آمیز بود در وقت نماز قعقعه از استخوان سینۂ وی بیرون می آمد و شنیده میشد راقم الحروف میگوید کسانیکه ادعا طریقه نقشبندیه دارند لابد این حالت را چشیده باشند و در مریدین و مریدین آنها مشاهده شود و الا مدعی بلا دلیل خواهد بود چنانچه در نفحات در ترجمه آن و عمدة المقامات ص ۴۹ مذکور است وفات وی باتفاق اکثر مورخین پانزدهم شعبان ۲۶۱ھ میباشد بجز یک قول که ۲۳۴ھ نیز گفته اند اصحاب تواریخ و طبقات از وی بسیار تذکره نموده اند منجمله طبقات سلمی نیشاپوری و ابن خلکان و امام مناوی و ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیت و غیره مرقد ایشان بقولی در دمشق در نواحی مرج قبلی بر سر تل عالی داخل بناء معروف قریۂ قرحتا میباشد و اهل آن منطقه بنام بایزید یاد میکنند اما قول صحیح در بسطام واقع در ایران فعلی میباشد چنانچه علامه عبد الغنی نابلسی در کتاب الحقیقة و المجاز فی رحلة الشام و مصر و الحجاز تصریح نموده اند امروز بفاصله هژده ۱۸ کیلومتر طرف شمال شرق شاهرود واقع است (فائده) در جواب یک سوال معروف و مشهور و آن اینکه حضرت سلطان العارفین ابی یزید البسطامی قدس سره حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ را ندیده یا وجودیکه نسبت دریا در علم باطن بحضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ میرسانند جوابش این است که سلطان العارفین ابو یزید البسطامی که نام گرامی ایشان طیفور بن عیسی بن سروشان میباشد۔ در علم باطن شش نسبت دارد یک نسبت روحانی و پنج نسبت جسمانی نسبت روحانی ایشان از روحانیت حضرت امام جعفر صادق رحمة اللہ علیه میباشد چنانچه ابو طالب مکی در قوت القلوب و کاشفی در رشحات و حافظ ابو الفرج واسطی در تریاق المحبین و خواجه پارسا در فصل الخطاب و سید شریف جرجانی در اواخر شرح مواقف و علامه نابلسی در مفتاح المعیة در رحلة الکبری و خواجه محمد فضل اللہ در عمدة المقامات تصریح نموده اند ـــــ کما ان الاستعانة جائزة

بالارواح الطیبۃ خلافاً لبعض الظاهریۃ الماردۃ نسبت دوم در تبیان الوسائل مؤلفہ علامہ کمال الدین حریری آوردہ کہ حضرت ابویزید از امام علی رضا رحمۃ اللہ علیہ نیز کسب علم باطن نمودہ اند و ایشان از والد ماجد خود امام موسیٰ کاظم رحمۃ اللہ علیہ و آن از والد خود امام جعفر صادق رحمۃ اللہ علیہ و آن از والد خود حضرت امام محمد باقر رحمۃ اللہ علیہ و آن از والد خود حضرت امام زین العابدین رحمۃ اللہ علیہ و آن از والد خود حضرت امام حسین رضی اللہ عنہم و آن از والد ایشان فاتح باب خیبر مدینۃ العلم بقول خیر البشر حضرت علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و این طریق را در اصطلاح ایشان سلسلۃ الذھب مینامند۔ نسبت سوم در ارغام المرید ص۴۲ آوردہ واخذ ایضاً عن الشیخ الواعی ھو المراد بالکردی فی النفحات عن الشیخ شہاب الدین عن الشیخ محمد قرا عن ابی الفضل عن سلمان الفارسی انتہیٰ و ھو الی آخر السلسلۃ نسبت چہارم حضرت جامی علیہ الرحمۃ در نفحات الانس ص۶۰ در ترجمہ ابو علی سندی رحمۃ اللہ علیہ از شرح شطحیات شیخ روزبہان بقلی آوردہ کہ وی از استادان بایزید است گوید از ابوعلی علم فنا در توحید می آموختم و ابو علی از من الحمد و قل ھو اللہ انتہیٰ قولہ :۔

نسبت پنجم امام رشید الدین ابو الحسن علی قرشی در معجم خود آوردہ اخذ سیدی ابو یزید البسطامی عن محمد بن فارس البلخی

لہ تحقیق عمیق این موضوع را در رسالۃ جمع البینات نوشتہ ام از ان جا مراجعہ نمود دلائلی چند در اسناد مراقبات نیز درین باب نگارش دادم کہ الآن ہر دو رسالۃ مطبوع و کارآمد خلان است۔ ۱۲ منہ۔ ۲ہ در رسالۃ اسناد مراقبات ص۲۹ درین قسمت حوالہ قوت القلوب و رشحات بی محل تحریر شدہ فاحذر عن احالتھا ۱۲ منہ۔

۳ہ فی النفحات محض حوالہ و ھو المراد بالکردی میباشد چنانچہ در نفحات در ترجمہ حضرت ابی یزید مذکور است کہ کردی استاذ وی بودہ۔ ۱۲ منہ۔

عن حاتم[1] بن عنوان الاصم الزاهد عن شقیق[2] بن ابراهیم عن ابراهیم[3] بن ادهم عن مالک بن دینار عن ابی مُسلم الخولانی عن امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنهم کذا فی انعام المرید صفحہ ۴۲ ـ نسبت ششم نیز در انعام المرید صفحہ ۴۲ از مسلسلات شیخ حامد نقل کرده که حضرت ابی یزید از عبدالله بن عبدالوهاب خوارزمی کسب علم باطن نموده اند و آن از عاصم بن عبید و آن عبدالعزیز بن خالد و آن از حضرت سفیان ثوری و هم آن از حضرت عبدالله بن الزبیر و آن از جابر بن عبدالله انصاری و آن از حضرت علی رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین ط و حضرت بایزید قدس سرہٗ گاه گاه فکر شعرگوئی هم میفرمودند چنانچه این رباعی از وست :۔ ؎

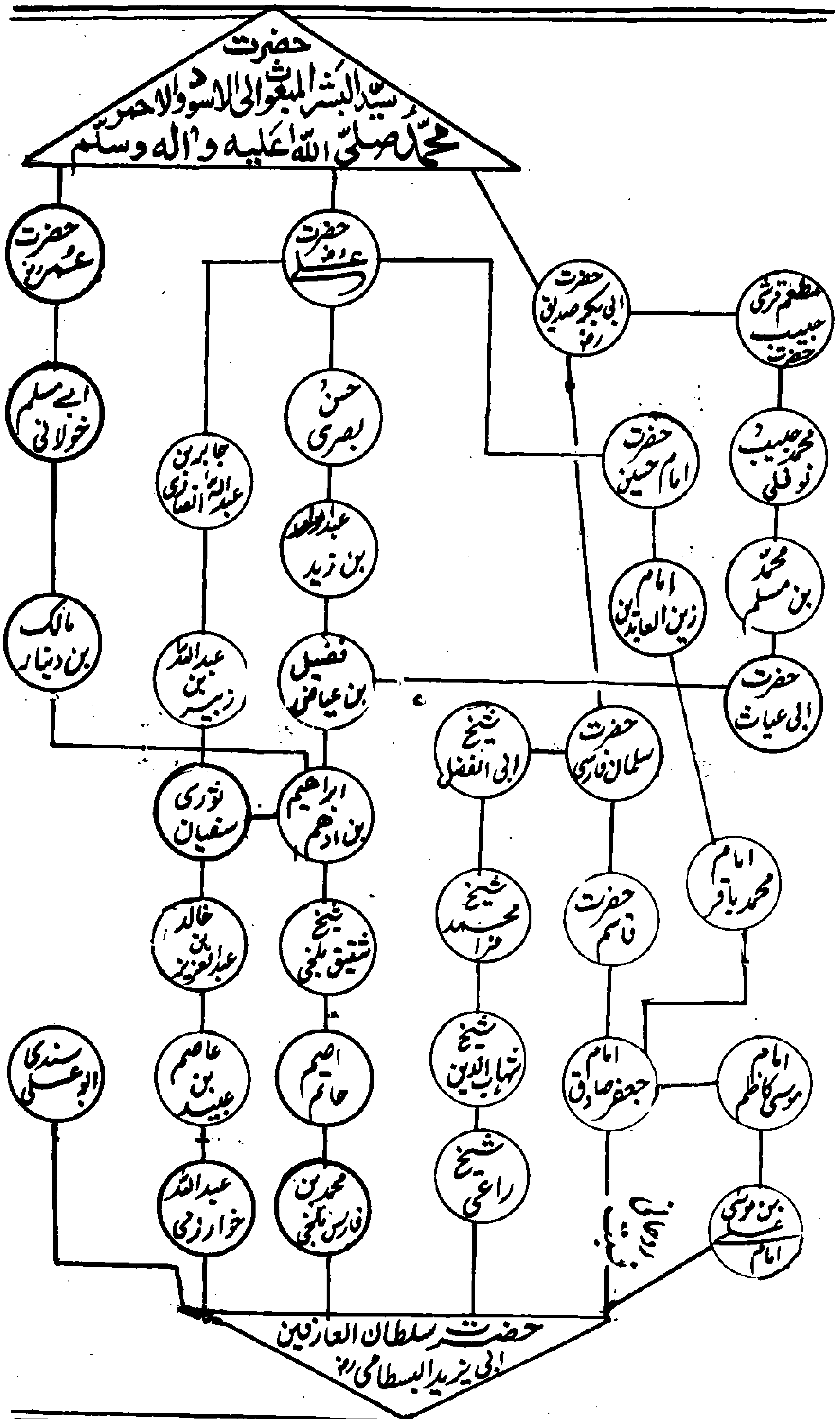
ای عشق تو کشته عارف و عامی را　　سودای تو گم کرده نکو نامی را
شوق لب میگون تو آورد برون　　از صومعه بایزید بسطامی را

---

[1] حاتم بن عنوان الاصم که بنام حاتم اصم نیز یاد میکنند کنیت وی ابوعبدالرحمن است از قدماء مشایخ خراسان میباشد روزی ضعیفہ با وی سخن میگفت در آن اثنا بادی از وی خطا شد حاتم گفت که بلندتر سخن گو آن ضعیفه گمان برد که گوش وی کراست ازان رو باصم مشهور شد و برا سخنا نیست بسیار شگرف که مورد پسند جمیع اهل حق خواهد بود از نفحات الانس مولانا جامی وغیره مراجعه شود وفات آن در سنه ۲۳۷ هجری میباشد زیارتش در واشجرد است که موضعیست از نواحی بلخ ـ ۱۲ منه

[2] شقیق بن ابراهیم البلخی کنیت وی ابوعلی است از طبقه اول مشایخ است اوصاف و احوال آن شایان کتابیست علیحده شاگرد حضرت امام زفر میباشد و در صحبت حضرت امام اعظم و امام یوسف نیز رسیده است در تواریخ بلخ راجع بدفن آن اقوال زیادی دیده شده منجمله سنه ۱۷۴ هجری در ختلان بدرجه شهادت نائل شده همدرانجا دفن میباشد عده قول کرده اند که سردی را از ولایت ختلان در بلخ آورده دفن کرده اند و مدفن شریف در بلدهٔ باستانی بلخ زیارت آن بنام شیخ عقیق شهرت دارد معروف و مشهور است بنده راقم الحروف دران بقعه که منسوب بحضرت شیخ شقیق است بعض مرات رسیده ام وغیر ازین اقوال دیگری نیز در تاریخهای بلخ ملاحظه نموده ام که تفصیل آن بسیار طویل است والله اعلم بحقائق الاخبار کلها ۱۲ منه ـ

[3] ابراهیم بن ادهم را با فضیل بن عیاض و سفیان ثوری نیز انتساب علم باطن میباشد که در نقشه آینده ترجمه آن در ذیل حضرات چشتیه خواهد آمد ۱۲ منه



حضرت
سید البشر المبعوث الی الاسود والاحمر
محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
حضرت عمر رض
ابی مسلم خولانی
مالک بن دینار
سندی ابو علی
حضرت علی رض
حسن بصری
عبدالواحد بن زید
فضیل بن عیاض
ابراہیم بن ادھم
شیخ شقیق بلخی
حاتم اصم
محمد بن فارس بلخی
جابر بن عبداللہ انصاری
عبداللہ بن زبیر
سفیان ثوری
خالد بن عبدالعزیز
عاصم بن عبید
عبداللہ خوارزمی
حضرت ابی بکر صدیق رض
مطعم قرشی حبیب حضرت
محمد حبیب نوفلی
محمد بن مسلم
حضرت ابی عیاث
حضرت امام حسین
امام زین العابدین
امام محمد باقر
امام جعفر صادق
امام موسی کاظم
امام علی بن موسی
حضرت سلمان فارسی
حضرت قاسم
شیخ ابی الفضل
شیخ محمد
شیخ شہاب الدین
شیخ راعی
حضرت سلطان العارفین
ابی یزید البسطامی رض

فصل پنجم

حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی قدس اللہ سرہٗ العزیز

ایشان از منطقہ اخرقان میباشند خرقان موضعیست در ایران کہ اینروز بفاصلہ بیست ۲۰ کلومیتر جانب شرق بسطام واقع است اصل نام ایشان علی بن جعفر است از اکابر مشایخ زمانش بود حضرت مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس چندی از گفتار آن نقل نمودہ اند بعید نیست کہ درینجا سطری چند از ان کتاب بالعبارۃ ایراد نمایم منجملہ اینست کہ میفرمودند ہرگز با کسی صحبت مدارید کہ شما گوئید خدا و او گوید چیزی دیگر وہم وی گفت کہ اندوہ طلب کن تا آب چشمت پدید آید کہ حق تعالی گریندگان را دوست میدارد وہم وی گفت اگر سر دی بگوید با آں حق را خواہد بہتر ازان بود کہ قرآن خواند بدان حق را نخواہد وہم وی گفت کہ وارث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آنکس بود کہ بفعل رسول اقتدا کند نہ آن بود کہ روی کاغذ سیاہ کند در تصوف نسبت روحانی وجسمانی دارد اما نسبت روحانی آن بعد از وفات حضرت بایزید مرقد وی میرفت و مدت دوازدہ سال ملازمت زیارت بایزید داشت آخر الامر از مشہد آن تربیت روحانی حاصل نمود حضرت بایزید چندین سال قبل از تولد وی بشارت دادہ بود کہ مولانا جلال الدین[۱] بلخی این واقعہ را در مثنوی شریف بسیار طویل و بسیط بیان فرمودہ چند اشعار آں کہ داعیۃ این

---

[۱] مولانا جلال الدین بن بہاء الدین محمد کہ بہاؤ الدین ولد بہا ولد نیز گویند و آن پسر حضرت حسین خطیبی میباشند و پدر حسین خطیبی احمد نام دارد جلال الدین و بہاؤ الدین از اسماء القاب است اصل نام پسر و پدر محمد است پدر ایشان قرار گفتہ بعض تذکرہ نویسان از خلفاء حضرت شیخ نجم الدین کبری بودہ ایشان از احفاد حضرت صدیق اکبر میباشند تولد وی در ششم ربیع الاول سنہ ۶۰۴ ہجری (بقیہ بر صفحہ آیندہ)

مقام است تبرکا ایراد میگردد۔

مثنوی

بعد چندین سال میزاید شہی — میزند بر آسمانہا خرگہی
رویش از گلزار حق گلگون بود — از من او اندر مقام افزون بود
چیست نامش گفت نامش بوالحسن — حلیہ اش وا گفت زیر و وذقن

انتہیٰ مثلہ فی البہجۃ السنیۃ صـ۱۳ وارغام المرید صـ۴۵ ونفحات الانس صـ۲۰۶ وعمدۃ المقامات صـ۵ ونسبت جسمانی آن بہ ۳۵ واسطہ بحضرت ابی یزید میرسد کہ ایشان از ابی المظفر طوسی کسب علم باطن نمودہ اند و آن از خواجہ ابی یزید العشقی و آن از خواجہ محمد مغربی و آن از حضرت ابی یزید سلطان العارفین قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم العلیۃ کذا فی ارغام المرید صـ۴۴ ونسبت دیگر

(بقایا حاشیہ) در بلدۃ باستانی بلخ بودہ علوم رسمی را ابتداء از والد خود خواندہ بودند و بعد از وفات آن بشام و حلب رفتہ بتحصیل خود ادامۃ دادند اما نسبت علم باطن وی نیز بحضرت والد ایشان است و بعد از وفات وی کسب فیض از سید برہان الدین محقق ترمذی نمودند کہ یکی از شاگردان اسبق پدرش بود و بعد از تحصیل علوم ظاہر و باطن در قونیہ کہ شہریست واقع در ترکیہ بارشاد خلق اللہ و وعظ و تدریس شروع نمودند اتفاقاً شمس الدین تبریزی کہ شخصی صاحب کمال بود بقونیہ رفتہ بود و مولانا آشفتہ این مرد بزرگوار گردیدہ از وعظ و تدریس دست برداشتہ مدت ۶ ماہ ہمراہ وی در خلوت نشست و درین مدت صوم وصال داشتند و با ہیچ کسی درین ۶ ماہ سخن نمی گفت بالآخرہ بعضی نااہلان کہ از حقیقت این داعیہ خبر نبودند حضرت شمس را بدرجہ شہادت رسانیدند از ان جملہ علاء الدین محمد پسر خود مولانا نیز بودہ کہ بداغ لیس من اہلک مبتلا شدہ و بعد از چندی فوت کرد و مولانا بجنازہ وی حاضر نہ شد مولانا در فراق شمس بغصہ و بیتابی زیادی دچار شدہ و اشعار زیادی بنام شمس نیز گفتہ اند کہ امروز بنام دیوان شمس تبریزی شہرت دارد و اشعار مثنوی را اقرار خواہش مرید و خلیفہ بخشش حسام الدین چلپی آغاز نمود چنانچہ از بعضی اشعار آن نیز معلوم میگردد و رسالہ فیہ ما فیہ و یک مکتوبات نیز از تصانیف وی باقیست وفات ایشان در روز یکشنبہ پنجم جمادی الآخر ۶۷۲ ہجری میباشد مدفن وی در جوار والدش در قونیہ معروف و مشہور است۔ ۱۲ منہ

آن از ابی العباس محمد بن احمد بن عبدالکریم آملی میباشد که ایشان را قصاب آملی نیز گویند چنانچه در نفحات در ترجمہ حضرت ابی الحسن خرقانی مذکور است و آن از شیخ محمد بن عبداللہ طبری و آن از شیخ ابی محمد جریری و آن سید الطائفہ حضرت جنید بغدادی و آن از خال خود حضرت عبداللہ سری سقطی و آن از معروف کرخی[1] و آن از حضرت داؤد طائی و آن از حضرت حبیب عجمی و آن از حضرت حسن بصری و آن از حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین

حضرت داؤد طائی
حضرت حبیب عجمی
حضرت حسن بصری
حضرت علی کرم اللہ وجہہ
حضرت معروف کرخی
امام حسین
امام زین العابدین
امام محمد باقر
امام جعفر صادق
امام موسیٰ کاظم
امام علی بن موسیٰ رضا
سری سقطی
حضرت جنید
ابو محمد جریری
محمد بن عبداللہ طبری
ابو العباس قصاب
حضرت بایزید
خواجہ محمد مغربی
ابو یزید عشقی
ابو مظفر طوسی
حضرت خواجہ ابوالحسن خرقانی

[1] حضرت معروف کرخی را در علم باطن دو نسبت است که در نقشہ آئندہ در ترجمہ آن در سلسلہ عالیہ قادریہ ذکر خواهد شد ۱۲ منہ



فصل ششم

حضرت خواجه ابو علی فارمدی قدس الله سره

نام ایشان فضل بن محمد الطوسی میباشد در عمدة المقامات فضل الله بن محمد مذکور است در نفحات الانس وغیره فضل بن محمد آورده شیخ الشیوخ خراسان بود سمعانی مینویسد کان لسان خراسان وشیخها وصاحب الطریقة الحسنة فی المریدین در وقت خود متفرد بطریقهٔ خاصه بود حجة الاسلام امام محمد غزالی در طریقت مرید او ست چنانچه در نفحات الانس حضرت جامی ونبراس حاشیه شرح عقائد نسفی در ترجمهٔ آن مذکور است در زمانه تحصیل صحبت حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر[1] را نیز یافته بود بلکه غیر مرات در صحبت وی رسیده محظوظ ومستفید گردیده بود اول روزیکه در صحبت آن رسیده بود در گوشهٔ خمول نشسته بود شیخ ابو سعید را وجد طاری شد جامه بدرید هر کس پارچه از ان تبرکا میگرفت شیخ ابو سعید یک آستین با تیریز جدا نموده آواز داد که ای ابو علی طوسی کجائی حضرت خواجه ابو علی گمان برد که در مریدانش کسی دیگر ابو علی نام دارد البته آن را خواهد در دفعه سوم جمعی گفتند که ترا میخواهد بعد ازین

---

[1] عارف سریع السیر حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر متولد روز یکشنبه غره محرم سنه ۳۵۷ هجری در شهر میهنه که از بلاد خراسان میباشد اصل کنیت ونام آن ابو سعید فضل الله بن ابی الخیر است ابتداء علوم مقدماتی را که مانند صرف ونحو ولغت میباشد در میهنه تحصیل نمود وبعد ازان طرف مرو رفت مدت پنج سال در مرو در حوزه درس امام ابو عبد الله خضری تحصیل فقه نمود وبعد از وفات آن پنج سال دیگر بنزد امام ابو بکر قفال مروزی نیز فقه خواند وبعد از حصول مرتبه فقاهت در سرخس آمده بنزد امام ابو علی زاهر بن احمد علم تفسیر وحدیث خواند وبعد ازین از پیر ابو الفضل محمد بن حسن سرخسی مرید شد ودر علم باطن نیز کامل ومکمل گردید که جمیع مشایخ عصر مسخر وی بودند در فن رباعی سلیقه بلندی داشت که رباعیات آن تا ابدلم معروف ومشهور است. عاقبت در همان شهر میهنه که چشم بدنیا کشوده بود در شب جمعه وقت نماز خفتن چهارم شعبان سنه ۴۴۰ هجری جان بجهان دار انس وجان تسلیم نمود ۱۲ منه.

نزد شیخ رفت و آن آستین و تبریز لوی داده فرمود تو مارا همچون آستین و تبریزی امام عبدالرؤف
مناوی در کواکب الدریة آورده انه کان عالماً شافعیاً عارفاً بمذاهب السلف انتهیٰ
مولانا عبدالرحمٰن جامی در نفحات الانس در ترجمهٔ آن و محمد فضل اللہ سرهندی در عمدة
المقامات صـ۵۲ آورده اندکه در تذکیر و موعظت تناگرد امام استاذ ابوالقاسم قشیریست[1]
حضرت شاه ولی اللہ در قول الجمیل صـ۱۷۶ در ذیل سلسلهٔ حضرات نقشبندیه از مریدین ابوالقاسم قشیری
محسوب نموده اند در ارغام المرید صـ۴۹ مذکور است و صحب (ای ابوعلی) ابا القاسم
القشیری ولازم خدمته واخذ عنه العلوم الظاهرة ومکث عنده مقدار
سنوات ثم ذهب الی الشیخ ابی القاسم الکرکانی[2] بعد الاستیذان من القشیری
انتهیٰ و بعد از صحبت حضرت ابوالقاسم گرگانی، بصحبت حضرت ابوالحسن خرقانی رفت بالآخره
از شرف صحبت آن باعلیٰ مقامات الکمال و تکمیل رسید و حضرت شیخ ابوالقاسم گرگانی را در علم باطن
دو نسبت است اول بحضرت ابوالحسن خرقانی درین صورت ابوالقاسم گرگانی هم پیر صحبت و هم
همشیره حضرت خواجه ابوعلی میباشد نسبت دوم حضرت شیخ ابوالقاسم بحضرت شیخ ابوعثمان مغربی میباشد
در بعضی سلاسل از جهت آنکه پیر صحبت حضرت خواجه ابوعلی میباشد تذکره مینمایند و در بعضی دیگر از
جهت آنکه آخر کار[3] وی بصحبت ابوالحسن خرقانی اتمام یافت تذکره نمی کنند اما امام شیخ ابوالقاسم

---

[1] ابوالقاسم کنیت وی است اصل نام آن عبدالکریم بن هوازن میباشد صاحب رسالهٔ قشیریه است
که از متون قدیم و معتمد کتب تصوف بشمار میرود و تفسیر لطائف الاشارات وغیره در هر فن تصانیف
لطیفه دارد مرید و داماد ابوعلی دقاق است وفات آن در ربیع الاول ۴۶۵ھ هجری میباشد مرقدش در کنار
صهرش در نیشاپور است۔ ۱۲ منه، [2] ابوالقاسم گرگانی اصل نام وی علی است در کشف واقعه
مریدین آیتی بود از آیات الهی صاحب حالت قویه و بی نظیر زمانش بود۔ ۱۲ منه،
[3] یعنی کار حضرت ابوعلی فارمدی اما اصل تلقین وی معلوم نشد که از ابی القاسم قشیری بوده یا از ابی القاسم
گرگانی غرض اینکه حضرت ابوالقاسم گرگانی نیز از پیران او است و اگر تلقین از حضرت ابوسعید ابوالخیر نموده باشد
نیز بعید نیست زیرا که در اوائل در صحبت وی بسیار رسیده اند واللہ اعلم۔ ۱۲ منه،

قشیری مرید و خلیفه صهر خود شیخ ابوعلی[1] دقاق میباشد. تفصیل این اجمال اینکه انتساب مریدان بمشایخ بسه طریق است یکی خرقه دوم تلقین ذکر سوم صحبت و خدمت و تادب با آن و خرقه دو است اول خرقه ارادت که بجز از یک شیخ گرفتن روا نباشد دوم خرقه تبرک که از اشخاص کثیره و جهت تبرک روا باشد چنانچه حضرت مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس از کتاب مناهج العباد مؤلفهٔ شیخ سعیدالدین[2] فرغانی در ترجمه آن نقل نموده از ینجاست که بعضی این اکابر نسبت های زیادی دارند در بعضی کتاب خاص نسبت خرقه آن ذکر است که از فلان کس خرقه پوشیده بود فقط در بعضی نسبت تلقین مذکور است و در بعضی از صحبت آن اشارت شده در بعضی بدون تنبیه با مور ثلثه مطلق مذکور است که مرید فلانی بود این نکته بسیار اشخاص را در توهم می اندازد چنانچه شیخ رضی الدین[3] علی لالا از ۱۲۴ نفر خرقه داشت و حضرت خواجه یوسف همدانی

---

[1] ابوعلی دقاق نام وی حسن بن محمد است بیان صریح و لسان فصیح داشت و مشایخ بسیار دیده بود مرید ابوالقاسم نصرآبادی بود ابوالقاسم قشیری داماد و مرید و شاگرد وی بود مجالس وی را جمع مینمود وفات آن در ذی القعده ۴۰۵ هجری بوده مرقد آن در نیشاپور است. نفحات ۱۲ منه [2] شیخ سعیدالدین فرغانی مرید شیخ صدرالدین قونوی بود از اکابر اصحاب ذوق و وجد بود، در دیباچه شرح قصیدهٔ تائیه فارضیه از حقائق و معارف چنان سخن گفته که مورد پسند جمیع طلاب عرفان میباشد و آن دیباچه را بجهت تعمیم فوائد بعینه از فارسی بعربی نیز خود آن نقل کرده علاوه برین تصانیف دیگر نیز از وی یادگار است مثل مناهج العباد وغیره ۱۲ منه، [3] شیخ رضی الدین علی بن سعید بن عبدالجلیل اللالا الغزنوی پدر ایشان شیخ سعید ابن عم حضرت حکیم سنائی میباشد و در صحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و در تاریخ غزنی و نفحات الانس مذکور است که موصوف از صد و بیست و چهار اشخاص کامل و مکمل خرقه داشته و بعد از وفات وی از آن جمله صد و سیزده خرقه باقی بوده و دران سالی که عازم حج بیت الله شد از راه خراسان با حضرت خواجه یوسف همدانی نیز صحبت کرده بود و اصل تربیت وی از حضرت شیخ نجم الدین کبری صورت گرفته و از خلفاء وی است در هندوستان بصحبت ابوالرضا رتن نیز رسیده بود تا به محاسن آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نزد ابوالرضا بود وی داده است در تاریخچه منسوب بغزنی مسطور است که آن شانه بر سینه علی لالا در غزنی گذاشته دفن شده است و از عبارت نفحات الانس چنین مفهوم میگردد که آن شانه بعد از وی بدست علاء الدوله سمنانی قدس سره رسیده وفات آن سیوم ربیع الاول ۶۴۲ هجری میباشد مدفن آن در بین راه روضه سلطان محمود غزنوی و بلده فعلی غزنی در کنار شارع عامه غزنی و قندهار در وسط ادیره مشتمل نوع باغستان تاکنون بهمان نام معروف و مشهور است بندگان مراتبه بزیارت ایشان فائز

بصحبت حضرت غوث الاعظمؒ رسیده ازان استفاده باطنی نموده بود وکذا باشیخ عبدالله جوینی وشیخ حسن سمنانی ودو صد وسیزده نفر از اولیاء کمل نیز صحبت نموده بود وحضرت شاه نقشبند درصحبت مولانا عارف که از خلفاء حضرت سید امیر کلال بود هفت سال ملازمت ایشان داشت وکذا چندین سال در خدمت شیخ قثم وخلیل آتا نیز سپری نموده بودند واز سلطان الدین شهید که از طریقه کبرویه میباشد نیز استفاده نموده بود وسید علی همدانی[۱] بصحبت ۱۴۰۰ نفر از اولیاء الله رسیده بود تدبر فافهم ولا تکن من الغافلین المغترین (فائده) فارمد را بعضی از قرار بخارا نوشته اند اما صحیح این است که از توابع طوس میباشد چنانچه نسبت صاحب الترجمه بنام ابوعلی طوسی ذکر شد بنده راقم الحروف بتاریخ ۱۸ حمل سنه ۱۳۵۹ هجری شمسی در ایام هجرت بزیارت ایشان مشرف شدم طوس نام بلده مشهد است فارمد درین ایام از کثرت

(بقیه حاشیه) رسیده ام این یک رباعی که از گفتار شیرین آثار ویست استماع فرمائید ؎

هم جان بهزار دل گرفتار توهست — هم دل بهزار جان خریدار توهست
اندر طلبت خواب ز دیده شد و رفت قرار — هر کس که در آرزوی دیدار توهست.

[۱] سید علی همدانی که امیر کبیر سید علی همدانی وامیر سید علی نیز گویند افضل نام آن علی بن شهاب الدین بن محمد است تولدش تاریخ دوازدهم رجب روز دوشنبه سنه ۷۱۴ هجری بوده اصلاً همدانی میباشد در علوم ظاهر وباطن جامع بود در اشاعت اسلام بسیار میکوشید در اواخر عمر بخطه کشمیر رسیده ودر همدر انجا خانقاه ساخته اقامت نمود در طریقت مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی بود اما کسب طریقت از شیخ تقی الدین علی دوستی کرده بود بعد از وفات تقی الدین علی دوستی واپس بخدمت شیخ شرف الدین محمود رفت وگفت فرمان آنست که در اقسام بلاد عالم سیر کنی همین بود که سه مرتبه تمام ربع مسکون را سیر کرد ودر صحبت هزار ۱۴ وچهار صد ولی رسیده بود وچهار صد کس را در یک محفل یافته بود رضا
تذکره علماء هند در صفحه ۱۴۶ مرید علاؤ الدوله سمنانی معرفی میکند شک نیست که در صحبت وی نیز رسیده باشد در نفحات میفرماید که وفات وی نزدیک ولایت کبر وسوار بوده در یک نسخه دیگر آن کبر وسواد مذکور است در تذکره علماء هند بمیدان کبیر تحریر است که نام مقامی معرفی میکند بهر صورت نعش وی را از انجا نقل کرده بختلان بردند تاریخ رحلت آن بالاتفاق ششم ذی الحجه سنه ۷۸۶ه مشتمل آیه مکمل بسم الله میباشد ودم آخرین کلامیکه از دهان وی برآمد نیز بسم الله الرحمن الرحیم بود. تصانیف وی قرار ذیل است مجمع الاحادیث شرح اسماء حسنی ذخیرة الملوک شرح فصوص الحکم مرآة التائبین قصیده حمزیه فارسیه اوراد فتحیه اسرار النقطه وغیره. ۱۲ منه

استعمال بنام فیرمدیا دمیشود که از مشهد تخمین ۲۱ کلومتر فاصله دارد مرقد ایشان درین ادیره بزرگی واقع است ایندم آن مقابر اهالی اطراف آن حیا دمیتا از اهل تشیع میباشد این چند ابیات راکه در لوحه سنگ مزار آن مرقوم بود درینجا تبرکاً ایراد مینمایم

اگر خواهی بیابی فیض از دربار یزدانی
درا در آستان شیخ الاسلام خراسانی

بود نام شریفش بوعلی پیر صفا طینت
کراماتش فراوان از قدرت هر فرد انسانی

بود با سالکان راه عرفان پیرهادی
درخشان مرقد پاکش بود از نور ایمانی

شریعت را بسی کامل کراماتش بود ظاهر
نمود کسب فیوض از شیخ ابوالقاسم گرگانی

رسید با صحبت آن پیر دانا بوسعید شیخ
که در راه طریقت یک قلب او را بند ثانی

کسی کو بر مزارش یک سری عجزی فرو آرد
بجوش آید یقین امواج للبحر لطف رحمانی

چو ویران شد بنا و بقعه او خواجه شمس الدین
بی آبادیش ز اولاد شیخ جام شد بانی

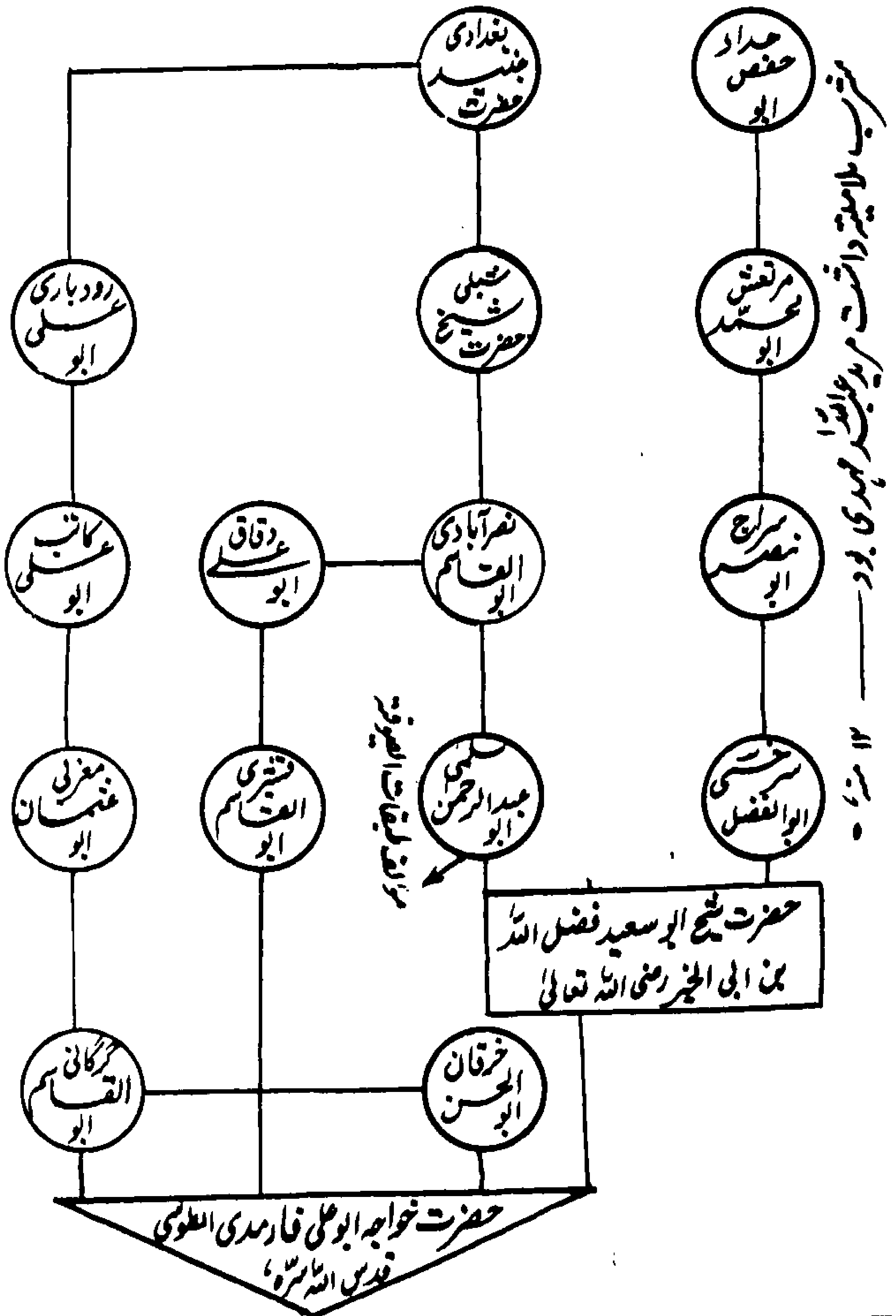
باخلاص هر که آرد رو بدرگاه پر فیوضش
ز بحر بیکران خوش شوید گرد عصیانی

خلیل هر دی تاریخ فوتش گفت زین مصرع
بود از اولیاء الله بقید لطف سبحانی

وفات ایشان چهارم ربیع الاول ۷۷ ہجری میباشد وطرق مشایخ آن که در ماسبق ذکر شد قرار ذیل است :-



بقیه از طریقه قادریه مراجعه شود



فصل هفتم

حضرت خواجه ابو یعقوب یوسف الهمدانی

المروزی الحنفی مذهبا و نسبا ایشان از احفاد حضرت امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه بودند طریقت از حضرت خواجه ابوعلی نموده اند و با شیخ عبدالله جوینی و شیخ حسن سمنانی نیز نسبت داشته اند و از صحبت حضرت غوث الاعظم نیز محظوظ شده بودند و حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی را در ایام صغارت دیده بودند و با دوصد و سیزده نفر از اولیاء کاملین نیز صحبت نموده بودند و خلافت در طریقت کبرویه نیز داشتند ولی نسبت خاصه معروفه آن بحضرت شیخ ابوعلی فارمدی میباشد ابتداء در بغداد نزد مولانا اسحاق که از اعلم علماء

---

[1] در ارغام المرید فـ ازکواکب الدریة امام عبدالرؤف منادی آورده انه واحد الاولیاء الاکابر تفقه فی مذهب الامام الشافعی علی صاحب التنبیه صاحب نفحات از حنفی بودن آن تصریح نموده در عمدة المقامات آورده که از سلاله حضرت امام اعظم ابوحنیفه میباشد - ۱۲ منه [2] منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری کنیت وی ابوالجناب و نام آن احمد است اصل تمام لقب آن طامة الکبری میباشد از جهت آنکه در دوران طالب العلمی با هر که مباحثه میکرد غالب میآمد بعد از آن بطامة الکبری لقب کردند و پس بتخفیف آن کبری شد بحذف مضاف بعضی کبراء بر وزن علماء جمع کبیر گویند اول ترجیح دارد ایشان پیر طریقت اکثر مشایخ است و بنام شیخ ولی تراش نیز یاد میشدند از جهت آنکه در حالت وجد نظر مبارکش بر هر که می افتید ولی میشد چنانچه بازرگانی را در یک نظر کردن برتبه ولایت رسانیده - برایش خط ارشاد نوشت اصل خرقه از شیخ اسمٰعیل قصری پوشیده بود و بعد از آن بصحبت عمار یاسر نیز رسیده و بالاخرة از صحبت شیخ روزبهان کبیر مصری سالک کامل گردید قصه سلوک و داعیه ترک تحصیل نمودن آن بسیار حکایت شیرین و پرحکمت و حیرت انگیز دارد از نفحات الانس دیده شود و تاثیر صحبت و نظر کیمیا اثر آنجناب مؤثر بود که روزی طرف سگی بنابر خطور قلبی بعض اصحاب نظر کردند سگ در وجد آمد و رخ بگورستان برد تخمین پنجاه یا شصت سگ دیگر در اطراف آن شدند و همه حلقه زده نشستند و هیچ چیزی نخوردند اصلا و آواز نمی کردند بالاخرة آن سگ در آن حالت مرد

مصرع سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است ❊ وفات آن در حدود سنه ۶۱۷ یا سنه ۶۱۸ در وقت حمله تاتار در نیشاپور میباشد که باثر تیرباران مغل جابجا جان دار انس و جان تسلیم نمودند بعد از شهادت آن جبرق

آن عصر و دیار بود تحصیل علم مینمود دران وقت هژده سال عمر داشت مولانا با وجود صغارت از حد ذهن و زکاوت دیرا بر بسیاری از اصحاب ترجیح میدادند و از جمعی کثیری در بغداد و اصفهان و سمرقند سماع حدیث نمودند بالاخره تجرید و انزوا اختیار نموده بحسب کمالات باطنی معروف شدند در عمدة المقامات صـ۵۵ آورده که سی و هفت ۳۷ حج پیاده نموده اند و هزاران ختم قرآن کرده اند و در هر رکعتی از نماز شب یک سیپاره قرآن همی خواندند و هفت صد هزار ۷۰۰۰۰۰ بت پرست را مسلمان نموده اند و برای قوت خود دهقانی یا کسب هایی دیگر بوقت حاجت میکردند و هر سال چهل روز احتساب عوام می فرمودند تا سن هفتاد و پنج ۷۵ سال متاهل نشدند و اکثر عمر شریف را در مسافت سر میگذرانیدند و آخرها از همدان بسمرقند آمدند و تزویج نمودند و هر ماه نوا اهالی و علماء سمرقند را دعوت میکردند و مباحث علم شریعت می نمودند و اکثر با حضرت خضر صحبت میداشتند و تیر خوب می انداختند و برای دردها و زخم چشم دارو میدادند خط خوب مینوشتند و بتعمیر و تملیک گاهی نپرداختند و برای تب و امثال آن تعویذ می نوشتند و پخته بازار نمی خوردند و عمامه کلان و آستین کوتاه و فراخ میداشتند و در حجره شریف غیر از بوریا و نمد و دو بالشت و ابریق چیزی نمی گذاشتند و تدریس میفرمودند و نوافل نماز و روزه بسیار ادا میکردند و حکایات مشایخ با اصحاب خود نقل میفرمودند و خدمت مولوی جامی در نفحات مینویسند که در اواخر عمر سالکی ۴۴ مرو از ایشان التماس مراجعت نمودند و بمرو آمدند و باز بهرات رفتند و بعد ازان عزیمت مراجعت بمرو کردند و در راه فوت شدند و هم آنجا که فوت شده بودند دفن کردند و بعد از چند گاه بمرو نقل کردند[1] ولادت آن را صاحب عمدة المقامات در صـ۵ روز دوشنبه دوم صفر سنه ۴۳۰ هجری تعین نموده اما در ارغام المرید رشحات مطلق سنه ۴۴۰ هجری تحریر است از شهور آن چیزی دانسته نمیشود وفات آن را سمعانی در سنه ۵۳۵ هجری میگوید بعضی ربیع الاول سنه ۵۳۵ هجری گفته اند در نفحات الانس مولانا جامی شهور سنه ۵۳۵ تحریر است و

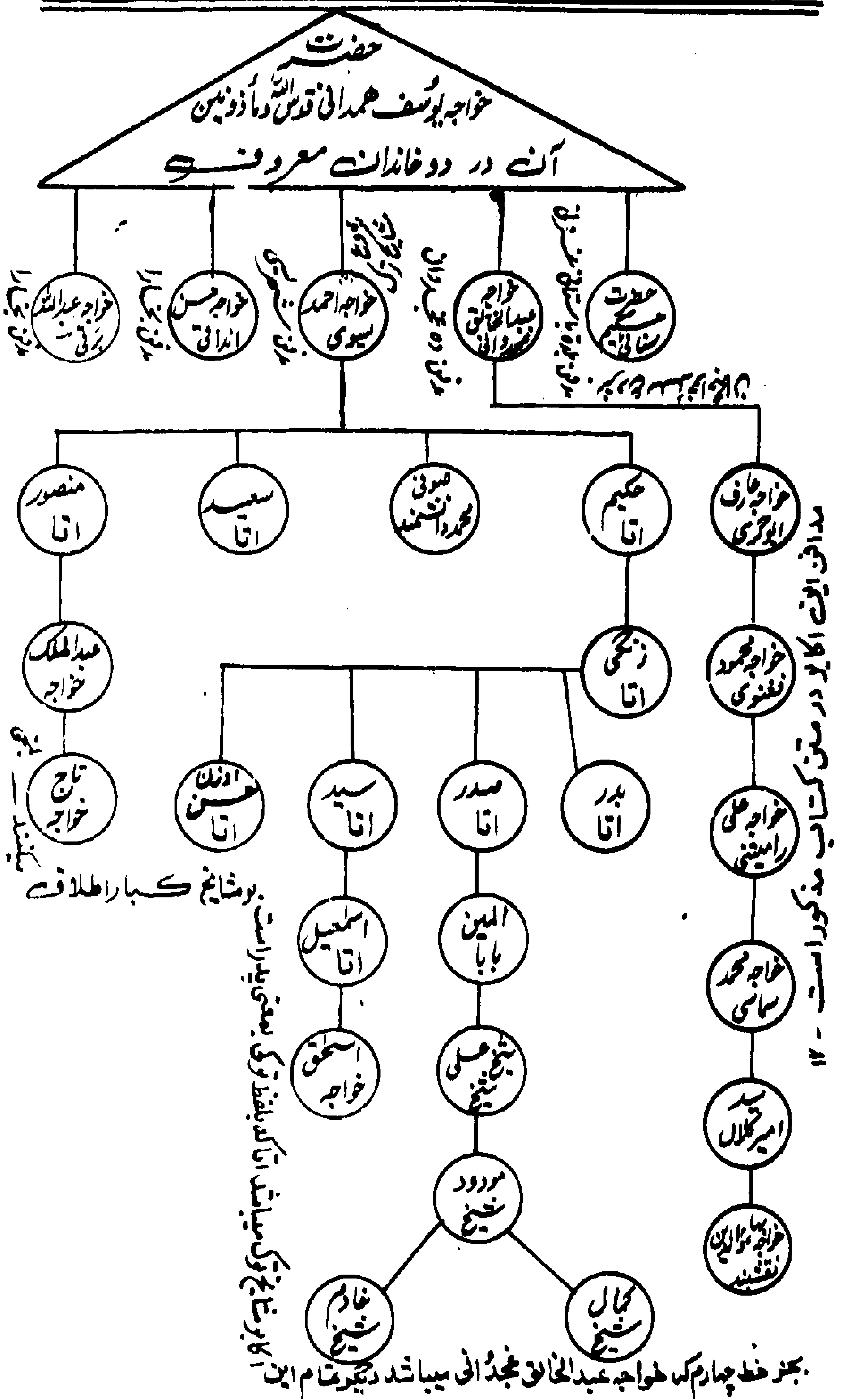
[1] ناقل وی ابن النجار نام دارد که یکی از مریدان اوست ۔ ۱۲ ۔ منه

م هفت صد جزو کتاب از تفاسیر و حدیث و فقه و اصول و فروع در حفظ داشتند و

۴۴ شدند و از انجا بهرات آمدند و چند گاه اقامت کردند و بعد ازان اهل مرو

در رشحات مطلق ۵۳۵ھ آورده برخی بیست و هفتم[۲۷] رجب سنه مذکور میگویند در عمدة المقامات
ص۵ بیست هشتم[۲۸] محرم تحریر است باز در ملک ۵ آن منصور سنه مزبور تحریر شده
والله اعلم بحقائق الاخبار کلها ایشان خلفاء زیادی داشتند و حکیم سنائی[۱] غزنوی
نیز قرار گفته مولانا جامی از مریدان اوست. صاحب رشحات چهار نفر را از کمل اصحاب وی
بترتیب مراتب نقل میکند اول خواجه عبد الله[۲] برقی دوم خواجه حسن[۳] اندافی سوم خواجه احمد[۴] یسوی
که پیشوای طریقت یسویه و مرشد اعظم ترکان میباشند چهارم حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی
که پیشوای طریقه خواجگان نقشبندیه میباشد و از ایشان تصانیف مفیده یادگار است
مثل زبدة الحیوٰة که بعضی زینة الحیوٰة و رتبة الحیوٰة نیز گفته اند و منازل السائرین
و منازل السالکین و طرق خلفاء مشهورین ایشان که از وی متفرع میشود قرار ذیل است

ـــ۱ حکیم سنائی غزنوی کنیت وی ابو المجد است و نام وی مجدود بن آدم و باید رشیخ رضی الدین علی لالا ابن عم بوده اند ایشان از کبار
شعراء صوفیه صافیه میباشند اشعار وی را مشایخ در مصنفات خود بسیار استشهاد میآرند کتاب حدیقة الحقیقه بر کمال وی در شعر
بیان اذواق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیلی قاطع و برهان ساطع است حضرت مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات الانس نسبت وی را در تصوف
بحضرت خواجه یوسف همدانی نموده اند تاریخ وفات آن ۵۲۵ھ میباشد و یادگار وی زبدة بالا ثانی غزنی معروف و مشهور عام و خاص میباشد بنده کمترینه
بزیارت ایشان رسیده ام صاحب حالات بلند جذبه قویه میباشند و ذاق لذة الجذبات من تشرف بموت قبل الموت و الافهذا الکلام لا تدرکها العقول ۱۲ منه
ـــ۲ خواجه عبد الله برقی اصل از خوارزم بوده در انساب سمعانی برقی را بفتح را مهمله منسوب به بره نموده که اباء و اجداد ایشان گوسفند دار بوده و بره
فروشی میکرده اند مرقد آن قریب بارت شیخ ابو بکر اسحاق کلابادی به منزل شور ستانی در بخارا میباشد ۱۲ منه ـــ۳ خواجه حسن اندانی کنیت وی
ابو محمد است اندانی را معرب انداک گفته اند و اندانی نام ده ایست اول مدرسه فرنگی بخارا دوم بفرسنگی مرموصوف از دهات بخارا میباشد حضرت خواجه
یوسف ایشان را بسیار دوست میداشته اند و هیچ امر از امور دنیوی تکلیف نمیداد مرقد ایشان در بخارا در بیرون دروازه کلاباد است طرف شرقی قبر
شیخ ابو بکر اسحق کلابادی ۱۲ منه ـــ۴ حضرت خواجه احمد یسوی مولد و مدفن ایشان شهر یسی میباشد و آن از بلاد مشهوره ترکستان است ایشان از
اکابر مشایخ ترک اند و ترکان ایشان را آتا یسوی گویند تا که بلفظ ترکی بمعنی پدر است بمشایخ کبار اطلاق میکنند ایشان صاحب آیات و کرامات جلیه و
مقامات علیه بوده اند و مشایخ ترک که بعد از ایشان بعالم انتشار یافته اند در ذیل ترجمه حضرت خواجه یوسف همدانی در متن کتاب مرقوم است ملاحظه باید فرمود
و طریقه ایشان بنام طریقه یسویه شهرت عام داشت دیوانی دارد که بزبان ترکی املا شده و سراسر از جذب و جوش و نعره و آه و ناله عشق و جذبه و محبت الهی
مملو است ایشان در ابتدا از دوران طفولیت منظور نظر بابا ئے سلان بودند که از قدما مشایخ ترکستان اند بعد از وفات آن قرار نشاندت وی
در بخارا آمده از صحبت حضرت خواجه یوسف همدانی برتبه اکمال و تکمیل رسیده اند مرقد آن در شهر یسی میباشد که از عصر امیر تیمور فرمان شاهی صادر نموده بنای عالی

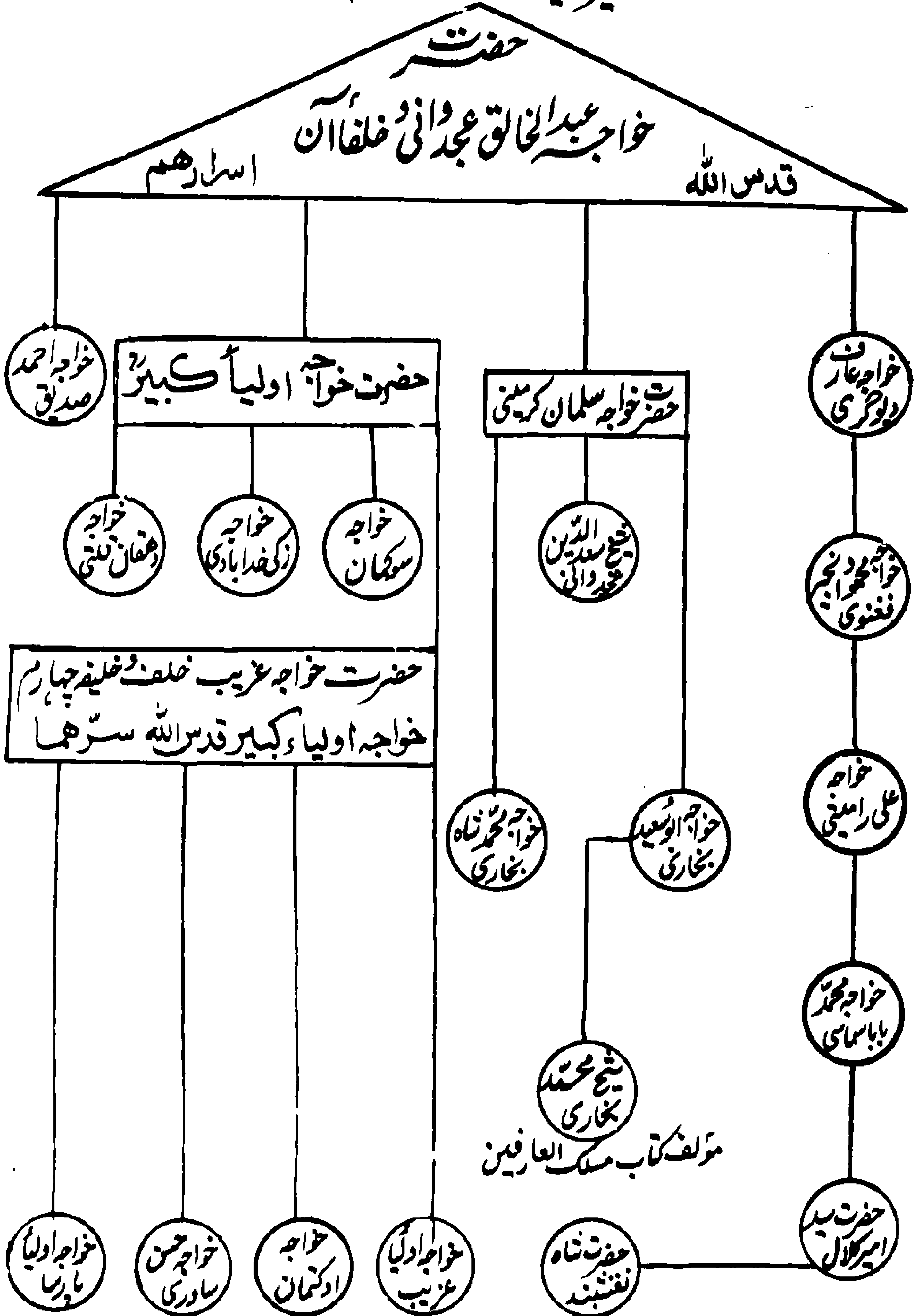

حضرت
خواجہ یوسف ہمدانی قدس اللہ و ماذونین
آن در دو خاندان معروف
حضرت حکیم سنائی
خواجہ عبدالخالق غجدوانی
خواجہ احمد یسوی
خواجہ حسن انداقی
خواجہ عبداللہ برقی
خواجہ عارف ریوگری
حکیم آتا
صوفی محمد دانشمند
سعید آتا
منصور آتا
خواجہ محمود فغنوی
زنگی آتا
عبدالملک خواجہ
خواجہ علی رامیتنی
بدر آتا
صدر آتا
سید آتا
اوزون حسن آتا
تاج خواجہ
خواجہ محمد سماسی
المین بابا
اسمٰعیل آتا
سید امیر کلال
شیخ علی شیخ
اسحٰق خواجہ
مودود شیخ
خواجہ بہاؤالدین نقشبند
کمال شیخ
خادم شیخ
بر مشائخ کبار اطلاق
بجز خط چہارم کہ خواجہ عبدالخالق غجدوانی میباشد دیگر تمام این

فصل ہشتم

حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی قدس اللہ سرہٗ

ایشان از احفاد حضرت امام مالکؒ مرید حضرت خواجہ یوسف ہمدانی میباشد پدر ایشان امام عبدالجمیل نام داشت در ملاطیہ رُم سکونت میمود بسبب حوادث ایام در بخارا آمدہ مصاحب حضرت خضر بود و حضرت خضر بوجود خواجہ عبدالخالق غجدوانی بشارت دادہ بود ہمین بود کہ حضرت خواجہ در دہ غجدوان متولد شد و مدفن آن نیز دران جاست و آن دھسیت بزرگ شبیہ شہر کہ از بخارا شش فرسنگ دور واقع است در کتاب ارغام المریدین آوردہ کہ قبل از تولد آن حضرت خضر مسمی بعبدالخالق نمودہ بود چون تولد شد بحد رجال رسید ذکر خفی و نفی اثبات کہ معروف بین این اکابر است حضرت خضر نیز تعلیم نمود در روشت حضرت خواجہ در طریقت حجت مقبول ہمہ اکابر میباشد و طریقہ علیہ قبل ازان بنام طیفوریۃ شہرت داشت بعد از ایشان لقب خواجگان غالب آمد الی زمانہ حضرت شاہ نقشبند در نفحات الانس حضرت جامی چنین مذکور است و گفتہ اند کہ خواجہ خضر پیر سبق ایشانند و خواجہ یوسف پیر صحبت و خرقہ انتہی قولہ و از اعظم کرامات و خوارق آن این است کہ نماز مکتوبہ را در حرم شریف ادا میکردند کتاب مقامات ہمدانیۃ در مناقب حضرت خواجہ یوسف ہمدانی و رسالۃ الوصیۃ فی اداب الطریقۃ از تالیف ایشان است تاریخ وفات آن بقول صحیح دوازدہم ربیع الاول ۵۷۵ھ ہجری میباشد و آنانکہ ۶۱۷ھ میدانند خلاف است (فائدہ) غجدوان را بعضی بفتح دال مہملہ و برخی بضم آن میخوانند اما در کتاب خیر الکلام فی التفقی عن اغلاط العوام فتح آنرا ترجیح دادہ و ضمہ دال را غلط گفتہ اما غین معجمہ مضموم میباشد واللہ اعلم بحقائق التحقیق و التدقیق وما علینا الا الاحالۃ والتصدیق ۔

وخط سیر خلفاء ایشان قرار ذیل است :-



فصل نہم

حضرت خواجہ عارف ریوگری قدس اللہ سرہٗ

ایشان خلیفہ چہارم حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی واز اتقیاء مشائخ ترک میباشند کہ طریقہ علیہ خواجگان از ایشان منتقل شدہ است و حضرت خواجہ عبدالخالق را سوای ایشان سہ خلیفہ دیگر نیز میباشد اما نسبت حضرت خواجہ ریوگری الی یومنا ہذا محلاً عن رجل در ازمنہ متمادی یادگار ونیز باقی ماندہ ایشان صاحب مقامات صافیہ و رتبہ عالیہ بودند تولد و وفات ایشان در قریۂ ریوگر میباشد کہ بعضی بکسر کاف فارسی میخوانند و بعد بفتح آن و آن دہیست از بخارا شش فرسنگ دور واقعست تاریخ رحلت ایشان صاحب ارغام المرید در ص۵۳ از کتاب تبیان الوسائل الحقائق فی بیان سلاسل الطرائق مؤلفہ علامہ کمال الدین حریری سنہ ۶۴۹ ہجری تعین نمودہ در بعض کتب سنہ ۶۱۶ ہجری غرہ شوال تحریر شدہ واللہ اعلم بحقائق الاخبار والآثار

فصل دہم

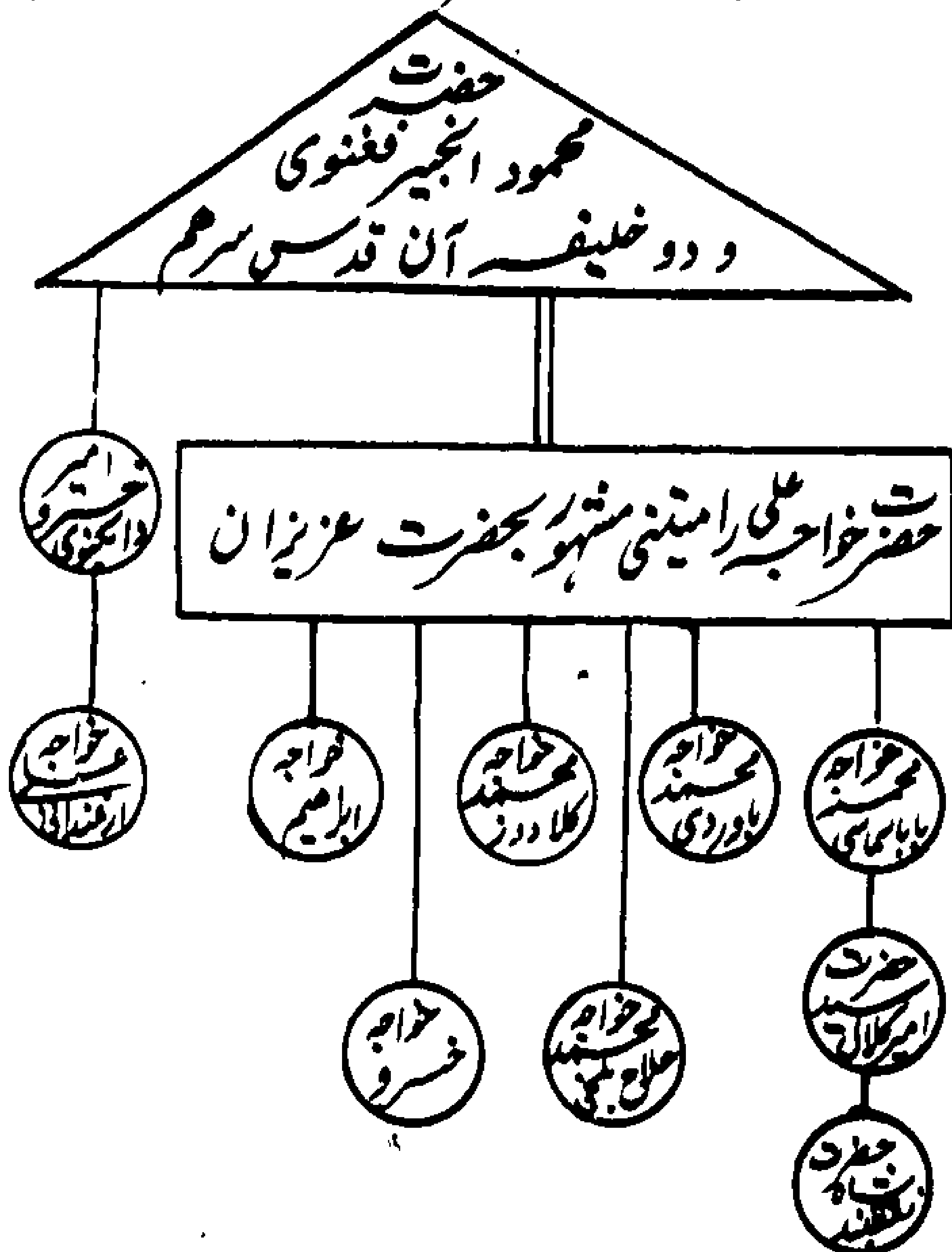
حضرت خواجہ محمود انجیر فغنوی قدس اللہ سرہٗ

ایشان از کمل اصحاب حضرت خواجہ عارف ریوگری بودند و در خلافت و ارشاد در بین مریدین وی مقام شامخی داشتند مولد ایشان انجیر فغنی میباشد و آن دہیست از توابع وابکنہ کہ از بخارا سہ فرسنگ راہ دور واقع است موصوف جہت تامین معاش کسب گلکاری مینمودند و از

---

* در نفحات و رشحات موجود نیست ۔

آن وجه کفاف و حلال بدست میآوردند ایشان بنا بر مقتضاء وقت و مصلحت حال طالبان ذکر جهر افتتاح نمودند درین وقت مولانا حافظ الدین که جد اعلای خواجه محمد پارسا از اکابر علماء بخارا بود باشارت استاذ العلماء شمس الائمه رشید[1] حلوائی در حضور جمع کثیری از علماء بخارا در باب ذکر جهر از حضرت خواجه استفتا طلبید حضرت خواجه علی رؤس الاشهاد مدعاء خود را ثابت نمود سکونت ایشان در موضع وابکنه میبود و مدفن ایشان نیز در آنجا است تاریخ وفات آنرا در ارغام المرید ص ۵۴ سنه ۶۸۵ هجری تعین نموده بعضی سنه ۷۱۵ هفدهم ربیع الاول نوشته والاصح هو الاول و بعد از ایشان دو نفر نائب مناب داشتند که قرار ذیل است :-



[1] کنیت و اسم آن ابو محمد عبد العزیز بن احمد بن نصر بن صالح البخاری الحلوائی که در عصر خود رئیس احناف و عالم بجمیع انواع علوم بود شمس الائمه سرخسی فخر الاسلام بزدوی از شاگردان اوست این واقعه را که معاصر حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی بوده مولانا فخر الدین علی در رشحات ذکر نموده و العهدة علی الراوی که این سخن از حیث التاریخ درست نمیشود زیرا که وفات حلوائی در حدود ۴۵۶ یا ۴۴۸ هجری میباشد چنانچه تاریخ اول در سیر النبلاء ذهبی و تاریخ ثانی در انساب سمعانی مذکور است ۱۲ منه

فصل یازدهم

حضرت خواجه علی رامیتنی قدس الله سره

ایشان مرید و خلیفه حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی بودند لقب وی درین طریقه حضرت عزیزان است و شیخ علی نساج نیز گویند از جهت آنکه صنعت بافندگی داشتند و از صحبت حضرت خواجه فغنوی باعلی مقامات اکمال و تکمیل رسیده بودند در ارغام المرید ص۵۲ از تبیان الوسائل علامه حریری نقل نموده که حضرت عزیزان در صحبت مولانا جلال الدین رومی نیز رسیده بودند از نجاست که حضرت مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس در ترجمه وی مینویسد این بیت که حضرت مولانا جلال الدین رومی در غزلیات خود انشاء نموده از بعضی اکابر شنیده ام که اشارت بایشان است۔

شعر

گر نه علم حال فوق قال بودی کی شدی ❊ بنده اعیان بخارا خواجه نساج را

بعضی معربین این شعر را بعربی قلب نموده چنین میگویند

شعر

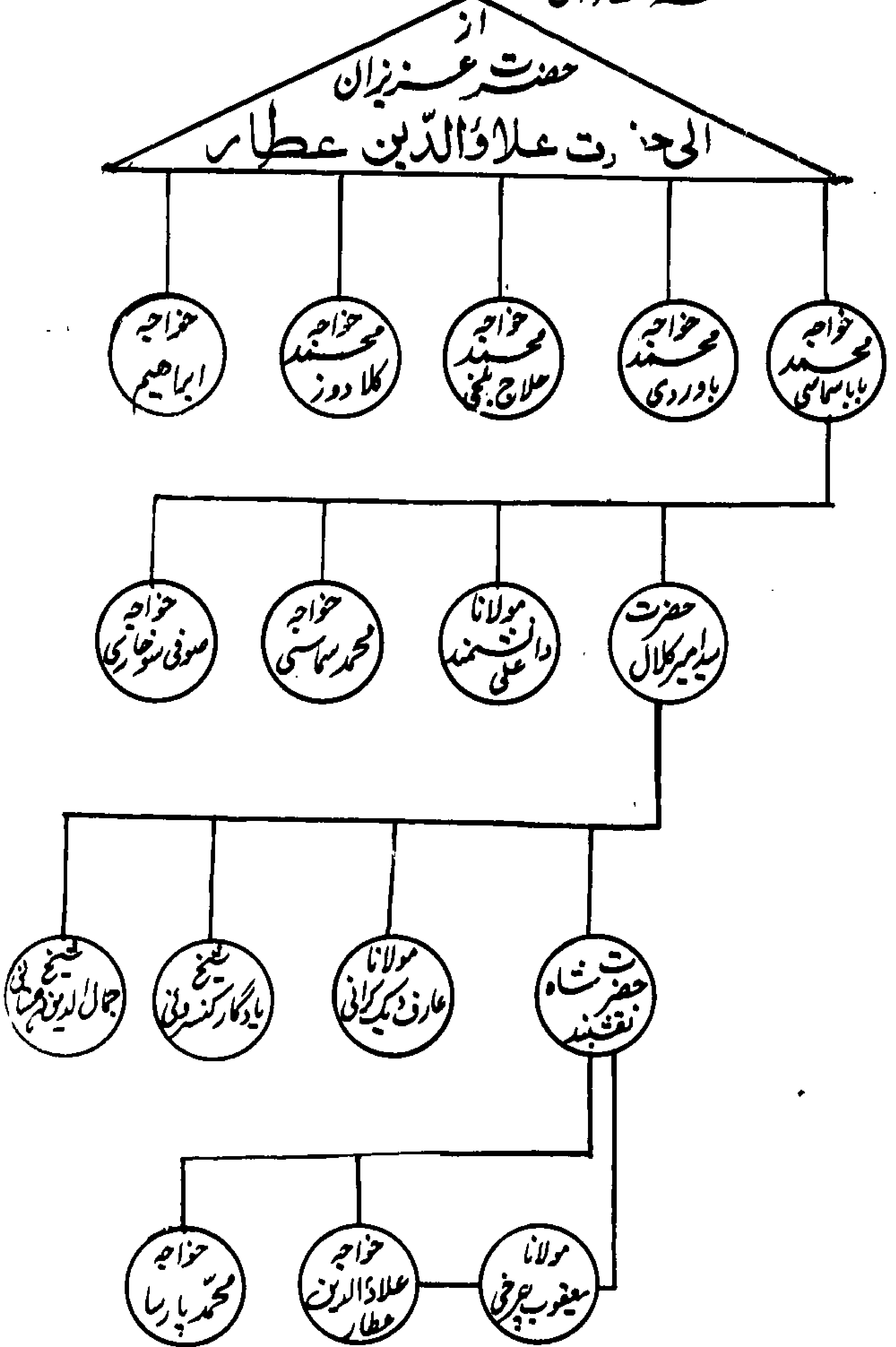
لو لحال لم یکن فضل علی قال لما ❊ کان اعیان بخارا عبد نساج علی

مولد ایشان رامیتن است و آن قصبهٔ بزرگیست از بخارا دو فرسنگ دور مدفن ایشان در خوارزم میباشد تاریخ وفات آن را صاحب ارغام المرید[1] وغیره بیست و هشتم ذی القعدة ۷۲۱ھ تعین نموده اند اما در رشحات علاوه برین بتاریخ ماه مذکور سنه ۷۱۵ هجری روز دوشنبه بعمر یکصد و سی سالگی وفات ایشان را معرفی میکند و بعد از ایشان خلفاء زیادی بترویج طریقه علیه باقی بودند اما اعظم و افضل و اکمل ایشان حضرت خواجه محمد بابا سماسی بود۔

---

[1] صاحب ارغام المرید سنه ۷۲۱ هجری را بلفظ والصحیح ذکر نموده تاریخ بیست و هشتم ذی القعده در آن مذکور نیست از دیگر کتب اخذ شده مولانا کاشفی در رشحات سنه ۷۱۵ هجری مینویسد و بعده میگوید در بعضی نسخه ها بنظر آمده که نقل ایشان (حضرت عزیزان) در شهور سنه ۷۲۱ هجری میباشد. والله اعلم ۱۲ منه

نقشہ خلفاء آن قرار ذیل است :-



فصل دوازدهم

حضرت خواجہ محمد بابا سماسی قدس سرہٗ

وی خلیفہ حضرت عزیزان است وخدمت خواجہ بہاؤالدّین را نظر قبول بفرزندی از ایشان بودہ است و ایشانند کہ بارہا کہ بر قصر ہندوان می گذشتہ اند میفرمودہ اند کہ ازین خاک بوی مردی آید و زود باشد کہ قصر عارفان شود تا روزی از منزل امیر سید کلال کہ از خلفای ایشانند بطرف قصر ہندوان متوجہ شدند و فرمودند کہ آن بوی زیادت شدہ است ہمانا کہ آن مرد متولد شدہ است چون نزول فرمودند از ولادت خواجہ سہ روز گذشتہ بود کہ جد ایشان حضرت خواجہ بہاؤالدّین را بخدمت خواجہ محمد بابا بردند فرمودند کہ وی فرزند ماست و ما او را قبول کردیم و توجہ باصحاب کردند و گفتند این آن مرد است کہ ما بوی وی شمیدہ بودیم مقتدای روزگار شود و امیر سید کلال را فرمودند کہ در حق فرزندم بہاؤالدّین تربیت و شفقت دریغ نداری و ترا بحل نکنم اگر تقصیری کنی امیر فرمودند کہ مرد نباشم اگر در وصیت خواجہ تقصیر کنم کذا فی النفحات و در رشحات آوردہ کہ حضرت خواجہ محمد بابا را در دہ سماس اندک باغچی میبودہ است کہ گاہ گاہ تاک آن بدست مبارک خود میبریدہ اند و آن کار دیر میکشید بواسطہ آنکہ بیخ تاک را می بریدہ اند از غلبہ حال و کیفیتی کہ میداشتہ اند ارہ از دست مبارک ایشان می افتادہ و از خود غائب میشدہ اند و آن غیبت و بیخودی مدتی بر میداشتہ حضرت خواجہ محمد بابا را چہار خلیفہ بودہ است ہمہ فاضل کامل کہ بعد از ایشان بدعوت صادقان و ارشاد طالبان مشغولی میکردہ اند و اسمای ایشانان در ذیل نقشہ خلفاء حضرت عزیزان ذکر شد۔ سماس بکسر سین مہملہ و تشدید میم و ھیبت

از دهات رامیتن که از بخارا سه فرسخ شرعی دور است مولد و مدفن ایشان در آنجا است کسانیکه بفتح سین مهمله میخوانند از اغلاط عوام است و تخفیف میم آن را در ارغام المرید مثّ ضرور تا تجواز داده سال وفات ایشان دهم جمادی الثانی ۷۵۵ھ هجری میباشد۔ انا للّٰه وانا الیه راجعون ط

فصل سیزدهم

حضرت سید امیر کلال قدس اللّٰہ سرہٗ

ایشان افضل و اکمل همه خلفاء و اصحاب خواجه محمّد بابا بوده اند و شرف سیادت داشته اند بعد از اینکه مرید حضرت خواجه محمّد بابا شدند مدّت بیست سال پیوسته در خدمت آن بودند و درین مدّت هرگز در معرکه و بازار نمیرفتند و حضرت خواجه بهاءالدّین را نسبت صحبت و تعلیم آداب طریقت و تلقین ذکر از ایشان است روزی مجمع عظیمی بود خدمت امیر خواجه را طلبیدند و روی بایشان کردند و گفتند فرزند بهاؤالدّین وصیّت خواجه محمّد بابا سماسی قدس سرّه را در حق شما بتمامی بجا آوردیم که گفته بودند که آنچه از تربیت در حق تو بجای آوردم در حق فرزندم بهاؤالدّین بجای آری و دریغ نداری چنان کردم و اشارت بسینه خود کردند و گفتند پستان را برای شما خشک کردم تا مرغ روحانیت شما از بیضه بشریّت بیرون آمد اما مرغ همّت شما بلند پرواز افتاده است اکنون اجازتست هر جا که بوی بشام شما رسد از ترک و تاجیک طلبید و در طلب گاری موجب همت خود تقصیر نکنید کذا فی النفحات و پیشه ایشان جهت تامین معاش کلالی گری بود از ان جهت منسوب بسید امیر کلال شدند مولد و مدفن ایشان ده سوخار است که از بخارا دو فرسنگ راه دور

واقع است. وفات ایشان صبح روز پنجشنبه هشتم جمادی الاول سنه ۷۷۲ هجری میباشد اسماء خلفائ ایشان از ما قبل دیده شود۔

فصل چهاردهم

حضرت خواجه بهاؤ الدین قدس الله سره

اصل نام ایشان محمد بن محمد البخاریست بهاؤ الدین لقب آن است و نقشبند نیز لقب ویست در وجه تسمیه این نام اقوال زیادی مشاهده میشود منجمله میگویند که خاندان ایشان کمخواب بافی میکرده اند برخی بر آنند که حضرت سید امیر کلال پیر ایشان کسب کلالی داشت و قتیکه نوبه داش بآن رسید تمام اباریق و آجرها که دران داش بود منقوش بنام پاک الله (ج) شده بود برخی میگویند که از زمانه خواجه محمود انجیر فغنوی الی زمانه حضرت سید امیر کلال ذکر جهریه معمول خاندان خواجگان بود و حضرت شاه نقشبند ذکر خفیه اختیار نمودند چون ذکر خفیه که زبان از آن ساکت و مدار آن بر قلب و روح و سر و خفی و اخفی وغیره میباشد و ابتدا از لطیفه قلب شروع میشود و ذکر ما سوی در حد نسیان و تعطیل میرسد پس ذکر خفی در قلب سالک بدوام حضور و استمرار آن نقش میگردد ازین جهت مسمی به نقشبند گردیده است چنانچه بعضی از اکابر ایشان گفته اند:۔

ای برادر در طریق نقشبند ذکر حق را در دل خود نقش بند

عده نقشبند را منسوب بدهی میکنند که حضرت خواجه از آن ده میباشد مانند طریقه چشتیه که منسوب به چشت هرات میباشد این قول نهایت ضعیف بلکه هیچ اصلی ندارد شاید کسی ساخته باشد زیرا که مولد و مدفن ایشان قصر عارفان است که در ابتدا قصر

هندوان میگفتند و بعد از اشتهار کمالات حضرت شاہ نقشبند آن علمیت منقلب شد و بہ قصر عارفان تبدیل گردید تولد[1] ایشان در محرم سنہ ۷۱۸ھ ہجری در آن دہ میباشد نسب ایشان از سادات حسینی میباشد چنانچہ علامۃ کمال الدین حریری در تبیان الوسائل از روضۃ السلام نقل نمودہ اند و صاحب ارغام المرید آن نقل را در صـ ۵۷ الی حضرت علی بن ابی طالب بیان نمودہ اند فارجع ھناک ایشان بحسب ظاہر مرید حضرت سید امیر کلال بودند اما در اصل اویسی بودہ و از روحانیت حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی تربیت یافتہ اند بندہ راقم الحروف این مبحث را در رسالۃ مجمع البینات بیان نمودہ ام شائقین میتوانند کہ از انجا ملاحظہ فرمایند بعد ازینکہ حضرت سید امیر کلال گفتہ حضرت خواجہ محمد بابا سماسی کہ در ترجمہ آن ذکر شدہ بجا آوردند و فرمودند ایشان برای شما خشک کردم و مرغ روحانیت شما از بیضۂ بشریت بیرون آمد اما مرغ ہمت شما بلند پرواز است اکنون اجازت ہر کجا کہ بوئی از ترک تا جیک بمشام شما میرسد در صحبت آنجا بروید و در طلب تقصیر مکنید ہمین بود کہ بعد از ان حضرت شاہ نقشبند مدت ہفت سال در صحبت مولانا عارف[2] کہ از خلفا حضرت امیر کلال سیری نمودند سپس در صحبت دو نفر از مشایخ ترک نیز مصاحبت کردند کہ حضرت شیخ قثم و خلیل آتا میباشند علامۃ زبیدی شارح احیاء العلوم و قاموس و کمال الدین حریری مؤلف تبیان الوسائل می گویند کہ حضرت شاہ نقشبند در طریقہ کبرویہ از سلطان الدین شہید نیز کسب نمودہ اند

---

[1] ولادت ایشان را در زمانہ حضرت عزیزان خواجہ علی رامیتنی میگویند اینقول در صورتی صحت دارد کہ نظر بگفتہ صاحب ارغام المرید در صـ ۵۵ وفات حضرت عزیزان سنہ ۷۲۱ھ ہجری باشد واللہ اعلم ۱۲ منہ۔

[2] مولانا عارف مراد مولانا عارف دیک کرانی است خلیفہ دوم از خلفاء اربعہ حضرت سید امیر کلال می باشند۔ مولد و مدفن ایشان دیک کران است کہ از قبضہ ہزارہ میباشد بر لب آب کوھک واقع است۔ از انجا تا بخارا نہ فرسنگ راہ دور میباشد حضرت سید امیر کلال میفرمودند کہ در میان اصحاب من مانند این دو کس دیگر نیست حضرت خواجہ بہاؤ الدین و مولانا عارف خلاصۃ رشحات ۱۲ منہ

در رشحات و نفحات الانس حضرت جامی بعضی سخنان ایشان مذکور است منجملہ از ایشان سوال کردند کہ درویشی شما موروثی است یا اکتسابی در جواب فرمودند بحکم جذبۃ من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف شدم و باز از ایشان پرسیدند کہ در طریقہ شما ذکر جہر و خلوت و سماع میباشد یا نہ فرمودند نمی باشد پس گفتند کہ بنای طریقہ شما بر چیست فرمودند خلوت در انجمن بظاہر با خلق و باطن با حق جل سبحانہ :۔ ؎

از درون شو آشنا و ز برون بیگانہ وش   این چنین زیبا روش کم میبود اندر جہان

و آیتہ رجال لا تلہیہم تجارۃ و لا بیع عن ذکر اللہ نیز اشارت باین مقام است۔

فائدہ :۔ درین عصر و زمان بعضی مردمان پیدا شدہ اند کہ میگویند در طریقہ نقشبندیہ جذبات نمی باشد و ذکر آن خفی است این بیچارہ گان اینقدر نمیدانند کہ جذبہ بذکر جہر و خفی مربوط نمیباشد درینجا یک نقل حکایت عصر فرخندہ حضرت شاہ نقشبند کہ در مقامات[1] آن مصنفہ حضرت صالح بن المبارک البخاری است مقتضی این مقام میگردد نقل منیمایم و آن اینکہ حضرت خواجہ علاؤ الدین عطار عطر اللہ روحہ نقل کردہ اند کہ روزی حضرت خواجہ ابو یوسف علیہ الرحمۃ از حضرت خواجہ نقشبند التماس کردند کہ بقدوم شریف خود باغ فقیر را کہ در مزار[2] سفید مون است مشرف سازید خواجہ التماس او را قبول فرمودند و در طرف سفید مون بباغ ایشان بامعہ درویشان رفتند و دو روز در آنجا توقف فرمودند از عنایت الٰہی روز سیوم درویشان را در صحبت خواجہ احوال خوش و خرم و صحبت بغایت گرم بود نماز پیشین شد بنماز مشغول شدند مولانا ابا بکر را امامت فرمودند و بعد از تکبیر تحریمہ فرضی گذشت از مولانا ہیچ حرکت پیدا نشد و خواجہ بزرگ فرمود او را از محراب بیرون آوردند و خود حضرت

---

[1] بندہ راقم الحروف این حکایت را در مقامات دیگری نیز دیدہ ام و آن مقامات نیز مقامات شاہ نقشبند یاد میشود ۱۲ منہ

[2] مزار سفید مون نام دہیست از اعمال بخارا ۱۲ منہ

شان بنماز مشغول شدند و خواجه بنماز ایستاده بود هیبتی در دل آن قوم افتاد و در هر یکی بکیفیتی[1]
تصرف کرد که نتوانستند نماز گذاردن آن قوم که در باغ خواجه یوسف بودند قریب هفتاد تن بودند
هر یکی را حالتی بود و بعضی میگریستند و بعضی میغلطیدند و بعضی بطرف صحرا میرفتند مولانا ابا بکر عمامه
زراعه را انداخته بود بهر طرف میدوید میگفت دل من از من رنجیده است و خاک و خاشاک بر
سر من میگرد انتهی وفات ایشان بقول صحیح که در رشحات و ارغام المرید وغیره مذکور است
شب دوشنبه سیوم ربیع الاول سنه ۷۹۱ هجری بعمر هفتاد و سه ۷۳ سالگی بوده که از جمله قصر عرفان تاریخ
مذکور ثابت میشود مدفن ایشان نیز در قصر عارفان است و آن دهیست از بخارا یک فرسنگ
راه دور و در تاریخ وفات آن چنین گفته اند : ۔ ؎

رفت شاه نقشبند آن خواجه دنیا و دین — آنکه بودی شاه راه دین و دولت ملتش
مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان — قصر عرفان ۷۹۱ زان سبب آمد حساب رحلتش

حضرت ایشان میفرمودند از ابوسعید ابو الخیر قدس سرہٗ پرسیدند که در پیش جنازه
تو کدام آیت بخوانیم فرمودند که آیت خواندن کار بزرگان است این بیت بخوانید ؎

چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار — دوست رسد نزد دوست یار بنزدیک یار

سپس حضرت ایشان فرمودند که در پیش جنازهٔ ما اینبیت بخوانید : ۔ ؎

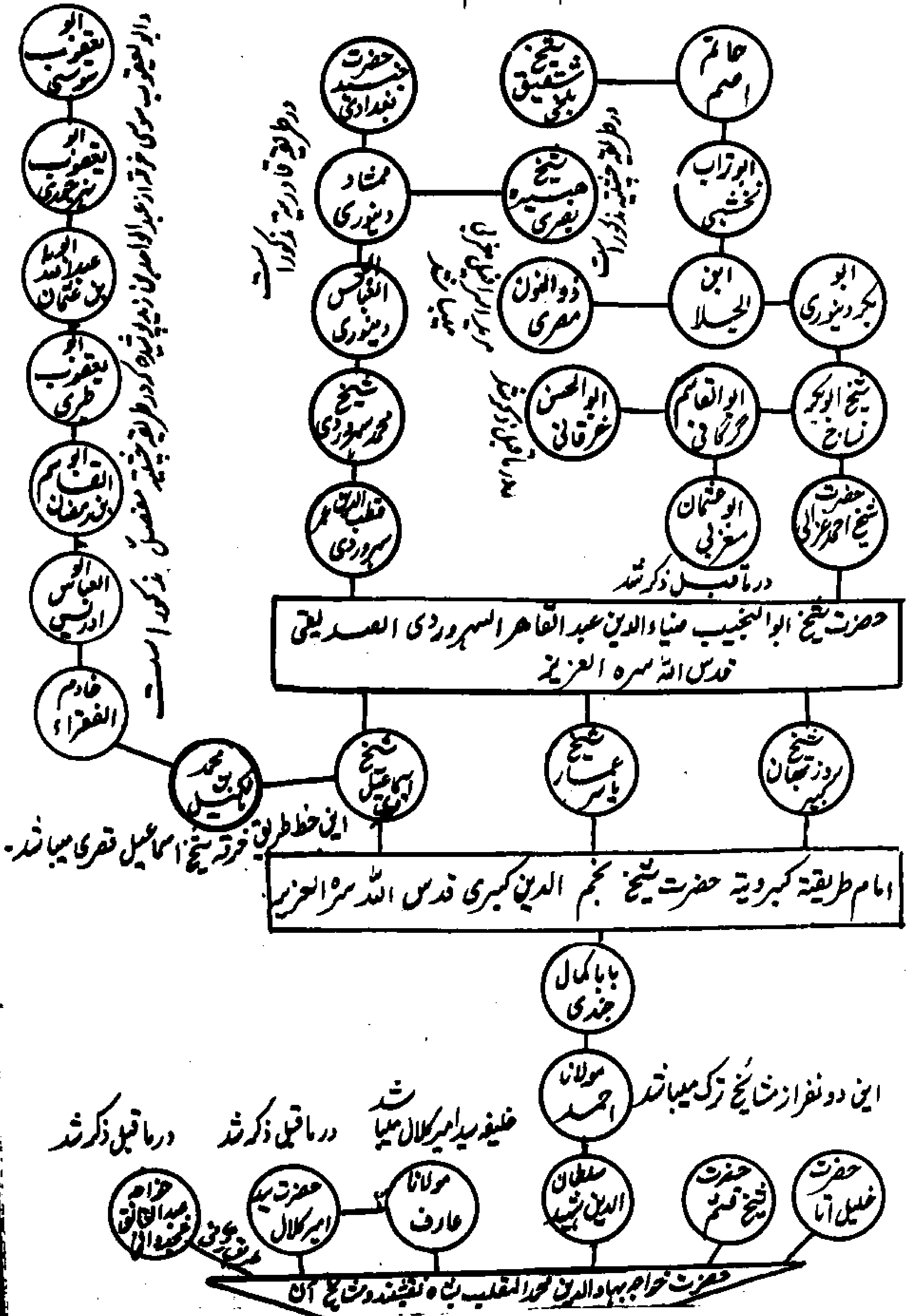
مفلسانیم آمده در کوی تو — شیئ للّٰه از جمال روی تو

---

[1] در اصل عبارت همچنین تحریر بود از قرینه ما بعد آن چنین مفهوم میگردد که هر یکی بیک کیفیتی
باشد تقیه تفصیل این موضوع که جذبه در نماز است از تفسیر روح المعانی صفحہ ۸۶ طبع ملتان
تحت آیة و اختار موسیٰ قومه سبعین رجلا لمیقاتنا سوره اعراف آیة ۱۵۵ مراجعه شود که تحقیق
عمیق این مسئله در آنجا نموده و کذا عدم نقص وضوء مجذوب نیز دران جا در فیوذی حدیقیه باب التصوف
مذکور است این عجالة که من در تحقیق آن اثبات مسائل تاریخی تصوف را مشتمل است بندی
در معمولات سیفی و برخی در جمع البینات ایراد نموده ام که اندیم در دست رس خلاف الصفا
مطبوع و موجود است ۔ ۱۲ منه ۔

انا للہ و انا الیہ راجعون

و نقشہ خط سیر مشایخ آن کہ در ماقبل ذکر شد قرار ذیل است :-
و نسبت شیخ شقیق بلخی با ابراہیم بن ادہم است از ماقبل مراجعہ شود -



فصل پانزدهم

حضرت خواجہ علاؤ الدّین عطار عطر اللہ روحہ

اصل نام ایشان محمد (بن محمد) البخاری ست از اعظم و اقدم خلفاء حضرت شاہ نقشبند و نائب مناب مطلق و داماد حضرت ایشان میباشند باندازہ کہ بعد از وفات حضرت شاہ نقشبند اصحاب ایشان از وی بیعت نمودند حتی کہ خواجہ محمد پارسا[1] نیز از وی بیعت نمودہ بود و حضرت خواجہ در ایام حیات خود حوالہ بسیاری از طالبان بوی نمودہ بودند و نیز میفرمودند کہ علاؤ الدین بار را بر ما خیلی سبک کردہ است نسب ایشان سیّد است و اصلاً از خوارزم میباشند چون پدر ایشان وفات نمود از میراث وی چیزی قبول نکردہ در راہ طلب علم رفتہ بود و در یکی از مدارس بخارا طالب العلم بود در حجرۂ آن بجز یک بوریای کہنہ و دو خشت پختہ عوض بالین و یک ابریق شکستہ برای وضو دیگر چیزی نبود بعد از آنکہ از پاس انفاس حضرت شاہ نقشبند بمقامات ارجمند مشرف شدند عالمی را از بادیۂ غباوت بصحرائے عشق و محبّت سوق دادند و بعد از وفات حضرت شاہ نقشبند ساکن چغانیان شدند و ہمدر آنجا بقیۃ العمر بسری نمودند حضرت مولانا عبد الرحمٰن الجامی در نفحات الانس در ترجمہ آن و مولانا کاشفی در رشحات عین الحیات[2] و صاحب غام المرید در صفحہ ۶۲ و مولانا عبد الحیٔ لکھنوی در تعلیقات فوائد بہیہ آوردہ اند کہ علامہ میر سید سند باوجود وفور علم و تبحر آن چنین اعتراف نمودہ

---

[1] خواجہ محمد پارسا نام ایشان محمد بن محمد بن محمود البخاری ست ہکذا فی النفحات در عمدۃ المقامات کہ ماخذ آن نیز نفحات است محمد بن محمود البخاری مذکور است شاید کہ سہو از ناسخ باشد ایشان از اکابر خلفاء حضرت خواجہ بزرگ شاہ نقشبند بودند حضرت خواجہ بزرگ در غیاب وی بحضور ہم غفیری از اصحاب در مرض اخیر خود فرمودند مقصود از ظہور ما وجود اوست (خواجہ پارسا) او را بہر دو طریق جذبہ و سلوک تربیت کردہ ام اگر مشغول میشود جہانی از و منور میگردد انتہی قولہ الشریف بندہ راقم الحروف اصلح اللہ حالہ و لو ربالہ از حضرت مرشدنا شنیدہ ام کہ میفرمودند (باقی بر صفحہ آئندہ)

تا من بشرف صحبت شیخ زین الدین علی[1] نرسیدم از قفس خلاص نشدم و تا بصحبت خواجه
علاؤ الدین عطار نپیوستم خدا را نشناختم و علامه عبد الغنی[2] النابلسی الحنفی مؤلف حدیقة الندیة
مرلی از روحانیت ایشان میباشد چنانچه در کتاب خود که مسمّی برحلة الکبری میباشد خود آن
اعتراف نموده اند و مثله فی ارغام المرید صد ۶۲ وفات ایشان خفتن شب چهارشنبه
بیستم رجب سنه ۸۰۲ هجری قمری میباشد و همین سنه در رشحات عین الحیات مؤلفه مولانا
فخر الدین علی و ارغام المرید صد ۶۲ نیز موجود میباشد تنها در عمدة المقامات صد ۷۲ دوازدهم رجب سنه

ص۴ ایشان و وظیفه قطبیت داشته اند قطب ارشاد و قطب مدار[1] مداریت ولی بر ارشاد غلبه کرده بود بالآخره ارشاد ایشان ترویج اتم پیدا کرد — در سنه ۸۲۲ هجری عازم زیارت حرمین شریفین شده از راه نسف بصغانیان و بلخ و ترمذ هرات بقصد دریافت مزارات متبرکه وارد حجاز شدند و در موسم حج مریضی عارض شد بالآخره در مدینه منوره رسیده بتاریخ روز جمعه بست و چهارم (۲۴) ذی الحجه سنه مذکور جان بجهان دار السلام و جان تسلیم نموده در جوار قبه حضرت عباس دفن شدند و مولانا شمس الدین فناری رومی و اهل مدینه منوره و قافله برایشان نماز گذاریدند و لوح سنگ مزار ایشان که از طرف حضرت شیخ زین الدین خوافی ساخته شده بود تا سنه ۱۳۴۴ هجری وجود داشت و بعد از تهاجم و تخریب شرذمه وهابیه بر اماکن مقدسه و روضات اکابر صحابه چون روضه حضرت عثمان رض و حضرت عباس رض و حضرت بلال رض و حضرت حمزه رض وغیرهم که امروز بجز اثری اندک دیگر از آن روضات و بقعات نشانی نمانده نیز از بین بردند و خواجه ابو نصر محمد پارسا که خلف ایشان بود در سنه ۸۶۵ هجری درگذشتند زیارت ایشان با مسجدی که بوی منسوب است الیوم در بلدة فاخره ام البلاد بلخ معروف و مشهور است یزار و یتبرک — ۱۲ منه —

ص۵ رشحات عین الحیات مؤلفه مولانا فخر الدین علی بن الحسین الواعظ الکاشفی المشتهر بالصفی میباشد که درین کتاب از زمانه حضرت خواجه یوسف همدانی الی زمانه حضرت خواجه عبید الله احرار مشتمل سوانح عمری نود و پنج نفر از مشایخ طریقه علیه خواجگان نقشبندیه راجع نموده و تاریخ ختم این کتاب نیز مشتمل حروف رشحات است. موصوف از اکابر علما و از یادگار مرید خواجه عبید الله احرار بودند علاوه برین کتاب یک تعداد تالیفات دیگری نیز دارد که هر کدام آن عین الحیات است منجمله تفسیر مواهب علیه که معروف است بتفسیر حسینی سال وفات آن سنه ۹۳۹ هجری میباشد مزار مدفن در بلده فاخره هرات تاکنون معروف و مشهور است تفسیر آن در نزد علماء هرات اهمیت خاصی دارد — ۱۲ منه

سلہ این زین الدین غیر از زین الدین خوافی میباشد اصل نامش علی و لقب آن زین الدین است که از مشایخ شیراز میباشد — ۱۲ منه

سلہ۲ علامه عبد الغنی النابلسی الدمشقی الحنفی متولد پنجم ذی الحجه سنه ۱۰۵۰ هجری اجداد موصوف شوافع بودند پدرش اسمعیل و خود آن تقلید حضرت امام اعظم ابو حنیفه اختیار کرده اند موصوف عالم جامع و متبحر علوم عقلیه و نقلیه بوده اند بنده راقم الحروف الی دو صد و ۲۱ دو عدد تصانیف وی را حاضر دارم کتاب حدیقة الندیة شرح طریقه محمدیه در تتبع و استقراء جزئیات و تهذیب اخلاق و تحقیق بین اکابر صوفیه و فقها از عجوبه کتب مصنفه درین باب است وفات آن سنه ۱۱۴۳ هجری مدفن در صالحیه دمشق میباشد بقیه حالات آن از کتاب الورد القدسی و الوارد الانسی ترجمه عبد الغنی نابلسی مؤلفه سبط آن کمال الدین محمد عامری مراجعه شود — ۱۲ منه —

مذکور تحریر شده و بعد از وفات ایشان حضرت شیخ حسن[1] عطار خلف ایشان و مولانا حسام الدین پارسای بلخی و مولانا نظام[2] الدین خاموش از اعظم خلفاء ایشان بوده‌اند و حضرت مولانا یعقوب چرخی نیز از صحبت ایشان بدرجهٔ اکمال و تکمیل رسیده بوده‌اند مدفن ---------

مدفن ایشان را در عمدة المقامات ص۸۲ در ده چغانیان تعین نموده حضرت جامی علیه الرحمة در نفحات الانس در ده صغانیان گفته‌اند مفهوم هر دو همان ده واحد است که در عربی صغانیان و در فارسی چغانیان گویند مولانا کاشفی در رشحات در نسخه‌ای که نزد این فقیر است ده نو چغانیان نوشته‌اند در ارغام المرید ص۶۲ و ص۶۳ از کتاب حدائق الوردیة فی حقائق اجلاء النقشبندیة مؤلف شیخ عبدالمجید خانی خالدی چنین آورده و دفن فی چغانیان بجیم فغین معجمة فالف فنونین بینهما یاء والف بلدة من اعمال بخارا انتهی از نقل کتاب سابق الذکر چنین معلوم میشود که چغانیان علم وصیت ولی اینقدر دانسته نشد که آن ده در کدام شهر است و در رستاق که نام تاریخی آن ولوالج است وصیت معروف بچغیان و در کنار آن تل عالیه واقع در وسط مسیر سیلاب که اثر از دریاخانه از آن نمایان است و دران تل بناء از دیوار خام و خشب ساخته شده که بنام زیارت خواجه علاء الدین شهرت دارد و مقبره آن تاکنون دران بناء معروف است بنده یک مراتبه بزیارت آن بقعه مشرف شدم که نهایت جاذب و فرح افزا بود و نیز قرار گفته

---

[1] حضرت خواجه حسن عطار خلیفه و خلف حضرت خواجه علاء الدین عطار و حفید دختری حضرت شاه نقشبند میباشند صاحب جذبهٔ قویه بوده‌اند که بادی مصافحه میشود به مرتبهٔ غیبت و بیخودی میرسید در تمام خراسان و ماوراء النهر کیفیت تصرف ایشان در طالبان زبان زد و اشتهار تمام داشت در شب دوشنبه عید قربان سنه ۸۲۶ هجری در شیراز وفات نمودند نعش مبارک وی را مخلصین از شیراز بچغانیان آورده در مدفن والد ایشان بخاک سپردند ۱۲ منه

[2] مولانا نظام الدین خاموش از اکمل و اعظم خلفاء حضرت خواجه علاء الدین میباشند صاحب حالات عجیبه بوده‌اند هر که بهر فعلی مبتلا میبود بمجرد صحبت ابتدائی حالت آنکس بر وی منکشف میشد در آخر عمر مردمانیکه از دور باکدورات میآمدند مریدین و اصحاب را امر میفرمودند که فلان کس بار ثقیل دارد رخصت باید نمود و اجازه دخول نمیدادند علامه میرسید شریف که مخلص و مرید خواجه علاء الدین عطار بود صحبت وی را برای مولانا نظام الدین خاموش حواله کرده بود میرسید بعد از فراغت از تدریس بصحبت وی آمده خاموش می‌نشست روزی علامه را حالت غیبت و بیخودی طاری شده عمامه از سرش افتید و خود مولانا نیز از اکثر غلبهٔ حال حلقه در دستش قرار نداشت و دستور را بسینه مبارکش میرنهفت اکثر اوقات لباس مقابل سینه وی جیب بود و حالات و کمالات ایشان که در رشحات مفصل و در نفحات مختصر ذکر شده برای طالبان راه معرفت و سلوک واجب المطالعه میباشد ۱۲ منه

یک تعداد اصحاب کشوف همین زیارت حضرت خواجه علاؤالدین است و از عبادت ارغام المرید که
لفظ بلدة من اعمال بخارا مذکور است چنین مفهوم میگردد که مراد شهر چغانیان است آن شهریست
در ماوراء النهر متصل الاعمال بترمذ که مشتمل شانزده هزار دهات میباشد ابن حوقل در کتاب صورة
الارض که از قدیم ترین کتب تواریخ است در سنه ۳۹۶ آن چنین مینویسد الصغانیان اکبر من
الترمذ والترمذ اکثر اهلا ومالا انتهی ونیز درین کتاب از ص ۳۸۱ الی خاتمه آن ص ۴۲۸ که بحث از
ماوراء النهر دارد غیر مرات صغانیان را در ماوراء النهر ذکر میکند در ماوراء النهر بر همگان معلوم
است که منطقه شمالی ماوراء نهر جیحون را میگویند درینجا بعضی توهم خواهد برد که وراء از جمله الفاظ
اضداد است که اطلاقش بقدام وخلف کرده میشود صحیح است ولی علمیت ماوراء النهر نیز
بکار است درین باب مراجعه شود بکتاب صورة الارض ابن حوقل که بهترین فاصل برای این
نزاع است یاقوت حموی مؤرخ معروف جهان در معجم البلدان باعلی صوت ندا میکند، که
صغانیان معرب چغانیان آن شهریست در ماوراء النهر متصل بترمذ وعبارت آن که داعیه این
مقام است از ص ۴۰۸ ج ۳ و ص ۴۰۹ ج ۳ آن نقل میشود وهی هذا صغانیان بالفتح وبعد
الالف نون ثم یاء مثناة من تحت واخره نون والعجم یبدلون الصاد جیما
فیقولون چغانیان ولایة عظیمة بما وراء النهر متصلة الاعمال بترمذ
انتهی ثم قال بعید هذا والناحیة (ای الصغانیان) تتصل باراضی ترمذ
فیها جبال وسهول قال وبها ستة عشر الف قریة انتهی در المنجد مینویسد که صغانیان
شهریست که قتیبه بن مسلم در ۷۰۵ عیسوی آنرا فتح نموده واینهم در ترکستان روسیه واقع است
عبارتش از منجد علوم آن این است. صغانیان بلد علی نهر جیحون الاعلی (ترکستان روسیه)
فتحها قتیبة بن مسلم سنه ۷۰۵ انتهی وامثال این عبارات در کتب تواریخ وطبقات زیاده
از حد وعد در نظر میرسد که چغانیان علم بلده ایست در ماوراء النهر باقی ماند این سخن که یک تعداد

کتب زیارت حضرت خواجه را در ده چغانیان معرفی میکند و یکتعداد آن در شهر چغانیان
در ینجا یک تأویل ممکن بود که چغانیان اگر کدام شهر صغیر شبیه وصات میبود بعید نبود این
هم از نقل ما سبق غیر ممکن معلوم میشود و اگر باز هم از باب تأویلات داخل مرام شویم
بجز یک تأویل راه دیگری قاطع این نزاع نمیشود و آن اینکه ده معروف به چغیان که واقع
در رستاق یکی از ولسوالی های معروف ولایت تخار افغانستان میباشد نیز چغانیان نام
داشته باشد و بعداً بمرور الزمان تخفیفاً آن بچغیان مبدل شده و اصلاً نام یکی از دهات
باشد امکان دارد و آنانیکه ازین ده خبر بوده اند مدفن حضرت خواجه علاؤ الدین را ده چغانیان
گفته اند و آنانیکه ازین ده خبر نداشته بوده اند بنابر شهرت و عظمت شهر چغانیان که در ینجا را
است و قریب الی الفهم نیز میباشد مدفن حضرت خواجه را در ان بلدة منسوب نموده اند۔
والله اعلم بحقائق الاخبار کلها۔

فصل شانزدهم

حضرت مولانا یعقوب چرخی رحمة الله علیه

یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمّد بن محمُود الغزنوی ثم الچرخی ثم السرزری
المعروف بمولانا یعقوب چرخی جامع علوم ظاهری و باطنی و صاحب مقامات بلند و تصانیف
عالیه نیز ازو تاکنون یادگار است منجمله تفسیر دو پاره اخیر قرآن مجید با ضمیمه تفسیر تسمیه
تعوذ و فاتحه که در ۸۵۱ھ هجری قمری از تسوید آن فارغ شده اند و این تفسیر در مطابع مختلف
هندو پاکستان به طبع رسیده که در هر قران مورد مطالعه نیازمندان بوده۔
دوم رسالۀ نائیه | مشتمل بر شرح دیباچه مثنوی مولانا جلال الدین بلخی

ثم المووهی ددرخاتمۂ آن حکایت پادشاه وکنیزک و داستان شیخ دقوقی و شیخ محمد سرزی افـــزوده است ۔

سوم رسالۃ انسیہ:۔
مشتمل بر ملفوظات و مناقب حضرت شاه نقشبند قدس اللہ سرہٗ و فضائل طریقہ ایشان و بیان ذکر خفی و بعضی ضروریات دیگر که در ۱۳۱۲ھ هجری در مطبع مجتبائی دهلی ملحق ستہ ضروریہ حضرات نقشبندیہ بطبع رسیده ۔

چهارم رسالۃ حورائیہ یا جمالیۃ:۔
مشتمل بر شرح رباعی[1] منسوب بہ ابوسعید ابوالخیر که از مشاهیر اولیاء ماتقدم میباشد واین رساله تاکنون طبع نشده در بعضی کتاب خانهاء نسخۂ قلمی آن دیده میشود ۔

پنجم شرح اسماء اللہ فارسی نیز غیر مطبوع میباشد ۔

ششم رساله ابدالیه که در ۱۳۹۸ھ هجری به طبع رسیده ۔
مشتمل بر حالات مردان غیبی و ابدال و قطب الارشاد وغیره میباشد ۔

هفتم رساله مسماة به ”روائح“ که بعضی از تذکره نویسان نسبت بمولانای موصوف مینمایند واز ملا یعقوب بن حسن عرف صرفی کشمیری نیز باین نام کتابیست معروف و مشهور ۔

والله اعلم بحقیقة الحال

---

[1] تمام رباعی این است

حوارہ بہ نظارۂ نگارم صف زد	رضوان ز تعجب کف خود بر کف زد
آن خال سیہ بر آن رخان مطرف زد	ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد

۱۲ منہ

مخفی نماند که تقدیم تصانیف مزبور بر بقیهٔ حالات بنا بر نکته ایست که معلوم خود راقم الحروف خواهد بود و اصل مولد و مسکن مولانا از سرزد که دهیست از دهات چرخ که واقع درلوگرد[1] فعلی میباشد در آن ایام جزء بلدهٔ فاخرهٔ غزنی بوده ازینجاست که بعضی غزنوی و برخی سرزی و عدهٔ چرخی تذکر نموده و اقوال دیگری نیز در نظر رسیده که عبارت از شیرازی و سوزی و سروری و سرزی و شرزی میباشد - اما قول اول موافق فرمودهٔ خود مولانا میباشد که در رسالهٔ نائیه میگوید سرزد هیست از دهای چرخ که در اول بساتین چرخست مسکن آباء و اجداد این فقیر آنجاست انتهی -

ازین عبارت واضح و لائح میگردد که موصوف اصلا از همین منطقه باستانی بوده که تاکنون لوگرد و نواحی آن مرکز علم و علماء و طلبة العلوم میباشد و پدر - - - - - -

- - - - - - - - - ایشان نیز شخصی فقیر و پارسا و صاحب علم و ادب بوده موصوف در ابتداء حال چندی در دوران تحصیل در بلدهٔ باستانی هرات سکونت داشت و بعد ازان عازم مصر شد که دران زمان مرکز علوم و معارف اسلامی بود و با شیخ زین الدین خوافی[2] هم درس میبود و نزد مولانا شهاب الدین سیرامی[3] که از فحول علماء

[1] در بعضی کتابهای تاریخ لهوگرد نیز ذکر شده ولی در تلفظ اگر بحذف های هوزی و دال مهمله مشهور است و این قسم تغیرات در السنهٔ عوام الناس بسیار میباشد - ۱۲ منه

[2] شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نورالدین عبدالرحمن مصری میباشد و در آخر عمر وی را واردی رسید که شبانه روز از خود غائب بود چون در حالت صحو آمد قریب یکسال خاموشی بروی غلبه کرده بود سخن کم میگفت و از شیخ درویش احمد سمرقندی که کتب صوفیه را بسیار مطالعه کرده بود فصوص الحکم را درس میگفت - - - - - - - - - - - - - - - - - - -

- - - - و از کلام صوفیه بر بالای منبر مردم را وعظ میگفت مرید و خلیفه وی بود پرسید که چنین جذب لی در پی در کدام جا دیده که اصلا منقطع نشود فرمود که این معنی را در هیچ جا ندیده ام ...... وفات شیخ موصوف شب یکشنبه دوم شوال ۸۳۸ هجری بوده اول آن را در قبرستان مالین دفن کرده بودند مالین شهرکیست در دو فرسنگی طرف جنوب هرات و از آنجا بدرویش آباد نقل دادند و از درویش آباد بجوار عیدگاه هرات آوردند که ایندم زیارت وی دران جا معروف و مشهور است و خواف منطقه ایست در اقصای ملک باخرز که ایندم بنام خاف شهرت یافته و از بلاد و مسکن نشین ایران میباشد واقع در جوار مرزی هرات ۱۲ منه

[3] در بعضی کتب شیرامی ذکر شده حالات و سوانح آن تاکنون در دسترس راقم مرجود نبوده - ۱۲ منه

آن زمان بوده تحصیل مینمودند و بعد از مصر عازم بخارا شدند که در آن روزگار طنطنهٔ درس و تدریس و علم و افتاء و حقائق و معارف از بخارا شنیده میشد و اجازت فتوی از علماء بخارا گرفته قاصد چرخ شد ولی قبل ازین که حضرت خواجه نقشبند ملاقی شود شوق و محبت ایشان در دل داشت در خدمت خواجه با عجز و انکسار رفته عرض نمودند که گوشهٔ خاطری بمن دارید حضرت خواجه فرمودند که[۳] دو شد از خدمتم خواجه گفتند از چه جهت مولانا گفتند که شما برگزیده و در عوام الناس مقبول هستید خواجه فرمودند دلیلی ازین بهتر باید گفت شاید این قول شیطانی باشد مولانا گفتند که در حدیث صحیح است چون حق تعالیٰ بنده را دوست خود میسازد دوستی او را در دلهای بندگان می اندازد خواجه تبسّم کرده فرمودند که ما عزیزانیم ازین سخن حال مولانا دگرگون شد زیرا که مولانا یک ماه قبل ازین واقعه در خواب دیده بود که حضرت خواجه میفرمودند مرید عزیزان شو و این خواب را فراموش کرده بودند و بعد از گفتن حضرت خواجه نقشبند یادش آمد بعد ازین مولانا وارد چرخ شدند و یک کلاه[۱] حضرت خواجه را که خود شان تبرک داده بود همراه داشت و در وقت وداع حضرت خواجه فرمودند درین سفر مولانا تاج الدّین[۲] کولگی را دریابید وی از اولیاء الله است

۱ این کلاه را جهت تبرک و یادگاری داده بودند که قصه آنش در رشحات مؤلفه مولانا کاشفی مفصل مذکور است فائده طاقیهٔ نوعی از تابوت که در بین آن صور انبیاء و کفش و عصای حضرت موسیٰ و عمامهٔ حضرت هارون علیهما السلام و یک قفیز از من با قطع از الواح توریت که در آن نهاده شده بود استعانت طلب میکردند خداوند ایشان را ببرکت آن اشیاء کامیاب مینمود و از انداختن قمیص حضرت یوسف بر روی حضرت یعقوب علیهما السلام که در فراق آن نابینا شده بود بینا شد و کل ما لم یمنع الشارع عن امثاله فهو شریفه لنا ایضاً کما فی علم الاصول مأخذ اسناد و مراقبات ص۲۵ للمؤلف ایضاً ۱۲- منه۔

۲ کولگی یا کولک منطقه ایست از مضافات مدینه باستانی بغلان واقع بر طریق عامه کابل و ترکستان در بین دوشی و پلخمری درین زمان بنام کیلگی شهرت دارد زیارت مولانا تاج الدّین در اوائل دشت کیلگی و انتهاء دره معروف براز دره تحت جبل کزور بر سر تلی بنام مزار خواجه سبز پوش شهرت دارد و چشمهٔ نهایت مصفی از تحت آن تل مرتفع جاری شده الی احدود دهات آن ناحیه منتهی میشود. بندهٔ لاشی چندین بار بزیارت ایشان رسیده ام. بعضی اشخاص که بزیارت ایشان شب نموده بودند علی الصباح ذکر بعضی لطائف را فوق العاده قائل بودند۔

۱۲- منه

۳ چه این زمان که عزیمت کردهٔ نزد ما آمده اید مولانا فرمودند که

مولانا فرمودند که من از راه بلخ میروم چون در بلخ رسید بنا بر حادثه از بلخ بدشت کولگی (کیلہ گی) روانه شدند و صحبت مولانا تاج الدین را دریافتند و قلب خود را دو چند آشفته حضرت شاه نقشبند دیدند و از کولگی (کیلہ گی) واپس عازم بخارا شدند چون در بخارا رسید در آنجا مجذوبی بود که مولانا بر آن عقیدت تام داشت ازوی پرسید که در خدمت خواجه نقشبند بروم مجذوب گفت زود برو و بعد ازین مولانا چند خطوط غیر متعدد بر خاک کشید بمضمون ان الله فرد یحب الفرد که اگر فرد بر آید دلیل بر حقیقت این داعیه خواهد بود چون شمار کرد فرد بر آمد و بعد ازین عقیدت و خلوص خود را زیاده تر دیده از قرآن فال کشودند و این آیت از سورهٔ انعام بر آمد اولٰئک الذین هدی الله فبهدٰهم اقتده و در آخر روز در فتح آباد که جای اقامت مولانا بود متوجه زیارت شیخ سیف الدین[1] باخرزی شدند ناگاه شور و ولوله در باطن مولانا جلوه نموده بیقرار ساخت ازینجا عازم دربار عالیه حضرت شاه نقشبند شده در قصر عارفان رسیدند و حضرت شاه را در کنار راه منتظر دیدند که بسیار شفقت با مولانا داشت و بعد از ادای نماز قصد ارادت از جناب خواجه نمودند حضرت ایشان فرمودند امشب بوبینم که درباره توجه اشارتی میشود و ما

---

[1] شیخ سیف الدین باخرزی مرید و خلیفه حضرت شیخ نجم الدین کبری است بعد از تحصیل و تکمیل علوم صحبت آن جناب را یافته بود ابتدا او وی را در خلوت نشانده بودند. و در اربعین دوم بر در خلوت آمده انگشت مبارک را بر در زدند و گفتند :- ای سیف الدین ؎

منم عاشق مرا غم سازدار است تو معشوقی ترا با غم چه کار است

برخیز و بیرون ای آنگاه دست وی را گرفت و از خلوت بیرون آورده طرف بخارا روانه کردند همین بود که بقیة العمر در آن جا زیست و در ۶۵۸ھ هجری وفات نمودند. مرقد ایشان را در بخارا بنام شیخ العالم یاد میکنند کتاب نسخ العالم از تصانیف اوست. این ابیات از گفتار قدسی شعار ایشان است ؎

هر شب بمثال پاسبان کویت می گردم گرد آستان کویت
باشد که بر آید ای صنم روز حساب نامم ز جریدهٔ سگان کویت
هر چند گهی ز عشق بیگانه شوم با عاقبت آشنا و هم خانه شوم
ناگه پری رخی بمن بر گذرد بر گردم ازان حدیث و دیوانه شوم

نفحات الانس ص ۴۱۲

باخرز منطقه ایست از توابع شرقی ایران واقع در غرب، هرات که از قدیم الایام تاکنون مرکز اهل تسنن بوده بلده تایباد و نواحی

ماموریم کسی را بخود قبول نمیکنم و این شب بر مولانا چنان دشوار شد که بعمر خود چنان شبی روز نکرده بود صبح بعد از ادای نماز فجر حضرت خواجه فرمودند مبارک باد که اشارت به قبول شد و بعد از آن شجرهٔ طریق خود را الی حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی قرأت کردند پس مولانا را در سلک مریدان خود قبول کردند و بعد ازین مولانا مدتی در خدمت شاه نقشبند و مدتی در خدمت حضرت خواجه علاؤالدین عطار خلیفهٔ مطلق و داماد حضرت شاه نقشبند میبودند تا اینکه حضرت خواجہ نقشبند ایشان را اجازه دادند که از بخارا بروند وقتیکه وداع میکردند برایش چنین گفت آنچه از ما بتو رسیده است به بندگان خدای تعالی برسان تا سبب سعادت باشد چنانچه در رشحات مولانا کاشفی ص۷۸ و دیگر کتب ائمه این فن موجود است باز بار گفتند ترا بخدا سپردیم و نیز اشارت بمتابعت حضرت خواجہ علاؤالدین عطار نمودند حضرت مولانا عبدالرحمٰن جامی رحمۃ اللہ علیہ در نفحات الانس ص۲۷۵ چنین آورده بعد از آن شب که بمولانا سخت گذشت صبح آن فرمودند که قبول کردند اما[1] تو در صحبت حضرت خواجہ علاؤالدین عطار مقصود و مراد خواهی یافت انتہی بعد ازین مولانا مطابق فرمودهٔ حضرت شاه از بخارا عازم شهر کش شدند و چندی آنجا اقامت داشتند تا اینکه خبر درگذشت حضرت شاه نقشبند بر ایشان رسید که موجب بسا اندوه و غم شد

بیت:- امشب وداع یار زمرگم علامت است
شام فراق نیست کاین صبح قیامت است

و بعد ازین مولانا در فکر شدند مبادا که دنبال عالم مادی روم و از آرزوی طلب حق بمانم درین وقت روح ---- حضرت خواجہ را دیدند که این حالات را باشاره بطرف

---

[1] همین بود که بقیهٔ سلوک ایشان از حضرت خواجہ علاؤالدین عطار رحمہ اللہ روحہ باتمام رسید اگر کسی گوید کہ قبل از وصول بدرجهٔ اکمال چگونه از طرف حضرت شاه نقشبند ماذون شدند جوابش اینست که اشخاصی که کار ایشان متعدی شده باشد قبل از وصول بدرجهٔ خلافت نوعی اجازه میدهند تا اینکه آنچه بوی رسیده است برای مخلوق اللہ برسانند بنده لاشی بارها از حضرت مرشدنا شنیده ام که بعضی خلفاء ایشان را میفرمودند باین اجازت و خلافت عزه مشو طالبان را حق را توجه کرده باش دکارهایت هنوز بسیار مانده است - ۱۲ منہ

میسازد بازدر عالم روحانی از حضرت خواجه پرسیدند که کدام عمل کنم شما را در قیامت بازیابم خواجه فرمودند متابعت شریعت محمّدی صلی الله علیه وسلّم ودرین وقت بود که از شهر کش[1] طرف بدخشان رفتند نامهٔ از حضرت خواجه علاءالدّین عطار بر ایشان رسید که معنون ومرقوم بمتابعت ایشان بود مولانا[۴] از صحبت حضرت خواجه علاءالدّین عطار بقیهٔ کمالات ومقامات وعروجات وحالات را باتمام رسانید ازینجاست که بعضی نسبت سلوک مولانا را بحضرت شاه نقشبند میرسانند و بعضی بحضرت خواجه عطار و حضرت مولانا عبدالرحمٰن جامی در نفحات الانس ص۲۷۵ بهر دو جانب نسبت کرده اند بعد از وفات حضرت خواجه عطار ۲۰ ربیع الاول سنه ۸۰۲ هجری مولانا از چغانیان طرف حصار شادمان آمدند وفرمودهٔ حضرت شاه نقشبند که آنچه از ما بتو رسیده است به بندهگان خدای تعالی برسانی گفته بود بترویج طریقهٔ علیه خدمت ها کردند واطراف واکناف زمانش را از طریقهٔ علیه نقشبندیه محظوظ ساختند باندازهٔ که حضرت خواجه احرار از هرات عازم صحبت ایشان شده در زمانهٔ هنوز چغانیان را ترک نگفته بود بشرف صحبت شان مشرف شده اخذ طریقهٔ علیه نمودند مخلص مولانا در زمانهٔ خود مجمع البحرین[۲] زمان وابوالوقت دوران بود گاه گاهی طبع مبارک شان بشعر گوئی نیز مائل میشد چنانچه گفته اند : -

رباعی

تا در طلب گوهر کانی کانی تا زنده ببوی وصل جانی جانی
فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو هر چیز که در جستن آنی آنی

۴ بعد از رسیدن این نامه عازم چغانیان شد وحضرت خواجه علاءالدین عطار بعد از وفات ضمن خواجه نقشبند از بخارا آمده سکونت در چغانیان داشت بعد ازین مولانا

---

۱ کش شهریست واقع در جنوب سمرقند قریب نسف (نخشب ـ وقرشی) مولد امیر تیمور میباشد که در زمان خود بتعمیر این شهر فرمان داد و کاخی بنام آق سرا (قصر سفید) درین شهر نیز بنا کرد و بعد ازین تاریخ بنام شهر سبز مسمی شد ابن حوقل از نام قدیم آن (کش) در کتاب صورة الارض ص۲۱۲ از جمله بلا معروفهٔ ماوراء النهر شمرده تفصیل عمیقش از آن کتاب مراجعه شود ـ ۱۲ منه ـ

۲ یعنی جامع ومتبحر بودند میان علوم ظاهری و باطنی ـ ۱۲ منه

وفات ایشان در ۸۵۱ھ بتجسم صفر عمر شریف زیاده از هشتاد سال و ماه دون نود بوده که در قریهٔ هلغتو[1] واقع حصار شادمان داعی اجل را لبیک گفته جان بجهان دار الانس وجان تسلیم نمودند انا لله وانا الیه راجعون ط حصار شادمان را بنام کولاب و حصار هر دو مرکب نیز یاد میکردند و بعداً به حصارات معروف شده بود درین زمانه اثری ازان شهر (حصار) دیده نمیشود بجز یک حمام و دو زیارت که در آنجا میباشد و از مرکز تاجیکستان فعلی (شهر دوشنبه) پنج کیلومتری دور واقع میباشد که اندم آن موضع را بنام کالخوز (کلخاس) لنین[2] علیه اللعنه شهرت داده اند و بعد از رحلت مولانا پسر ایشان حضرت یوسف چرخی جاه نشین آن بوده که قبر وی تقریباً چهل کیلومتر دور از شهر دوشنبه در موضع مسما به چرتک معروف و مشهور است و ساختمان عجیب مانند قبر تیموریان بنا کرده اند و نیز در آنجا در وسط کوه خانقاه بسیار کلان حصر نموده اند و درون آن چند عدد حجره هم دارد سوا این قول هر که زیارت مولانا را در هر مقامیکه شهرت میدهد غلط محض است و منشاء غلط ایشان عدم تتبع علم تاریخ است ؎

لیس بالنسان ولا شبهه — من لا یعی التاریخ فی صدره
ومن روی اخبار من قد مضی — اضاف اعماراً الی عمره

هذا آخر ما حقق الراقم غفر الله ذنوبه وستر عیوبه فی تحقیق مدفن المولانا یعقوب الچرخی قدس الله سره العزیز ـ

---

[1] در بعضی کتب هلغتو بنون منقوطه واحدهٔ فوقانی مذکور است اما در ارغام المرید ص ۶۴ چنین تحقیق نموده توفی هلغتو بهاء مضمومة ولام ساکنة وغین معجمة مفتوحة ومثناة فوقیة مضمومة وواو ساکنة قریة من قری الحصار ودفن بها سنة احدی وخمسین وثمانمائة کما فی الحدائق انتهی ـ ۱۲ منه

[2] در قرآن مجید ذکر کفار ومنافقین بسیار واقع شده چونکه در مدفن مولانا هر عاقل ولا یعقل در هر بادیه وسبیل سخنانی از خود ها میتراشیدند لذا بنده لاشی حتی المقدور در توضیح وتنقیح این اجمال بذل المجهود نمودم و از نام قدیم و جدید آن منطقه تذکر نمودم و از باب الضرورة تبیح المحظورات بیرون نخواهد بود ـ ۱۲ منه

فصل هفدہم

حضرت خواجہ عبید اللہ احرار قدس اللہ سرہٗ

لقب ایشان ناصر الدین اسم شریف عبید اللہ بن محمود السمرقندی که از طرف پدر فاروقی النسب[1] و از طرف مادر از سادات حسینی میباشد در رمضان ۸۰۶ھ ہجری قمری در قریۂ باغستان[2] که از مضافات بلدۂ شاش میباشد پا به عرصۂ وجود گذاشتند وهم در آن جا نشو و نما یافتند تا اینکه عمر شریف به بیست و دو ۲۲ سالگی رسید بعد از ان خال ایشان حضرت شیخ ابراهیم همراه خود بطرف سمرقند بردند تا اینکه تحصیل علوم ظاهره نمایند و دو سال در ینجا سکونت داشتند و با عدۂ زیادی از مشائخ کبار دران خطه مصاحب شدند زیرا که نسبت حضور و انتباه در عمر ۳ سالگی برایش حاصل شده بود و بعد این در عمر ۲۴ سالگی عازم بلدۂ فاخرۂ هرات شدند و پنج سال درین سرزمین باستانی سکونت داشتند. عدۂ زیادی از فضلاء و مشائخ این مقام را نیز مصاحب شدند منجمله سید قاسم[3] تبریزی و مولانا نظام الدین خاموش

---

[1] فاروقی النسب این عبارت عمدة المقامات است از رشحات چنین واضح میگردد که از طرف مادر فاروقی النسب میباشد که والدہ ایشان صلبیہ خواجه داؤد بوده خواجه داؤد پسر شیخ خاوند طهور است و والدہ خواجه داؤد از طرف پدر از سادات کرام است و کذا والدہ شیخ خاوند طهور و شیخ خاوند پسر شیخ عمر باغستانی عارف مشهور باغستانی که بنا بر نسبت ده واسطه بحضرت عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنهما میرسد طریقۂ ایشان به ۲ واسطه بحضرت شیخ ابو النجیب سهروردی منتهی میشود و از طرف پدر حفید خواجه محمد الشاشی البغدادی میباشد- مولانا کاشفی که بمنزلۂ صاحب البیت است او نسب آن اشارت نکرده مذکور از اصحاب ابو بکر محمد بن اسماعیل قفال شاشی میباشد که از اعاظم علماء شافعیه میباشد در مقامات شیخ ابو بکر قفال مسطور است که ایشان عمر خود را سه قسمت کرده بودند یکسال در جهاد میرفتند و یکسال حج و یکسال در مقام خود بودند- ۱۲ منه

[2] باغستان از کوه پایه های بلدۂ شاش است. شاش نام تاشکند است - ۱۲ منه

[3] سید قاسم تبریزی در اول مرید شیخ صدر الدین اردبیلی بود بعد ازان بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رفته کسب علم باطن ازان جناب حاصل کرده بود و آن از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی بود و صحبت حضرت خواجه نقشبند را در یافته بودند و طریقہ ایشان را پسندیده خود را نسبت بایشان مینمودند حضرت خواجه احرار بارها با سید صحبت داشته ۴

(باقی بر صفحۂ آینده)

و خواجه علاؤ الدین غجدوانی و شیخ سراج الدّین چشتی و شیخ زین الدّین الخوافی و غیر اینها و
بعد ازین عزم زیارت حضرت مولانا یعقوب چرخی نموده از هرات براه چغانیان[1] تا حصار[2] [3] رفتند و از فرط محبت اکثر این راه را پیاده رفته بودند تا اینکه حضرت مولانا یعقوب چرخی را که داعیهٔ غایت این سفر بود مصاحب شدند مولانا به سیمای خشمگین در نظر حضرت خواجه جلوه نمودند و در جبههٔ مبارک مولانا بیاضی بود غیر از برص خواجه را کراهیتی در خاطر پیدا شد مولانا دست خویش را واپس کشیدند بار دوم بصورت دیگری در نظر خواجه متجلّی شدند که حضرت خواجه بے اختیار گردیده دست خود را دراز نمودند مولانا فرمودند و گفته بودند دست تو دست ماست هر که دست تو گیرد دست ما را گرفته باشد بعد ازین طریقهٔ خواجگان را تلقین فرمودند و از پاس انفاس مولانا باعلی مرتبهٔ کمال و اکمال رسیدند ترویج و ارشاد ایشان را تم و اکمل آمد و از فیوضات بحر مواج ایشان عالمی سیراب شدند و ذات بابرکات ایشان بغنا ظاهری و باطنی نائل و شائل بودند اگرچه در اول عمر فقر صوری بکمال داشته بودند و در اواسط و

[3] و از [illegible] در صحبت [illegible] خواجه [illegible] بزرگ [illegible] الفقشبند [illegible] گردیده بودند [illegible]

(بقیه صفحهٔ گذشته) سید جهان را بسیار سیاحت کرده بودند چون بلخ و هری و سمرقند و روم و بغداد وغیره در هر شهری که وارد میشد از مجاذیب آن دیار تفحص مینمود و صحبت مجذوبان را دوست میداشت وقتی در سمرقند سخن از معارف بیان میکرد آب از چشمانش قطره قطره میریخت علت آن بود که از ابوبکر صدیق بسیار معارف نقل میکرد و از تذکر نام حضرت صدیق گریان بری طاری میشد موصوف دیوانی دارد پر از اشعار همه در قسمت وجد و حالت و حقائق و معارف و کشف و کرامات میباشد و در آخر عمر در خرجرد که موضعیست میان تربت جام و مشهد رضوی خانقاهی داشت و همدران جا در سنه ۸۳۷ رحلت نمود مرقد ایشان اکنون دران جا میباشد و آن موضع که دفن شده مسمی به لنگر میباشد بامر امیر علی شیر نوائی در اواخر قرن نهم عمارت زیبائی بران بنا کردند ۱۲ منه۔

[1] وصیست دو منزل دور از هرات واقع بر سر راه عام سمرقند و هرات ۔ ۱۲ منه۔
[2] آنچه در ترجمه مولانا یعقوب چرخی بیان شد این بود که الی چغانیان رفته بودند و از بعض کتب چنین معلوم میشود که چغانیان در حصار واقع است و از عبارت مولانا جامی که در نفحات الانس مذکور است الی چغانیان ذکر شده که از خود حضرت خواجه حکایت کرده اند و تفصیل چغانیان را از ترجمه حضرت علاؤ الدین عطار باید دید ۔
۱۲ ۔ منه۔

او اخر مظهر اسم الغنی شدند و مثل ایشان کم کسی درین طریقه بغنای ظاهری مشرف شده اند وانهار زیادی در بلاد ماوراء النهر و خراسان حفر نموده آب ها جاری ساختند که فیوضات انهار ظاهری و باطنی ایشان الی قیام قیامت عالمی را سیراب خواهد نمود و کذا مؤلفات کثیره در علوم و معارف از ایشان یادگار است منجمله کتاب الفقرات و کتاب الواردات و رسالهٔ والدیه و غیر اینها بالآخره بتاریخ ۲۹ ربیع الاول ۸۹۴ھ یا ۸۹۵ھ دار فانی را وداع گفته جان بجهان دار انس و جان تسلیم نمودند و دو فرزند صاحب کمال بعد از ایشان با چهل نفر خلفا با صفا ترویج طریقهٔ علیه می نمودند خلف اول ایشان خواجه عبید الله دوم خواجه محمد یحیی شهید که خواجه امین نام داشتند ظهیر الدین بابر بادشاه از سمرقند همراه خود بطرف کابل و هند آورده بودند که

[1] در عمدة المقامات صفحه ۸ بیست و نهم ربیع الاول ۸۹۴ھ مذکور است صاحب رغام المرید در صفحه ۹۶ نیز تائید این قول نموده باین عبارت توفی فی سلخ ربیع الاول اما ۸۹۵ھ راتعین نموده مولانا کاشفی که در دفعهٔ ثانی بزیارت ایشان رسیده وقت رحلت شان حاضر بوده شب شنبه بیست و نهم ربیع الاول ۸۹۵ھ را در رشحات عین الحیات قید نموده و هذا اصح القولین لانه بمنزلة صاحب البیت فی هذا الباب ۱۲ منه۔

[2] بابر بادشاه از سلاله امیر تیمور اعوج میبا شد مدت زیادی در هندوستان سلطنت نمود و بعد از ان اولاد وی سالهای متمادی در بیشترین قسمت خراسان و نیم قاره هند سلطنت نمودند و زبان فارسی دران ایام در هند بحیث یک لسان مهم و واجب التعلیم اشتهار یافت تذکره شعرای کشمیر که در چندین مجلد ضخیم با تمام رسیده شاهد این مدعا ست دران زمان سفر هند برای ارباب ذوق و هنر خصوصاً طبقه شعرا و فضلا آرزوی تمام داشت چنانچه فرموده اند:-

همچو عزم سفر هند که در هر سر است ⁂ نکرد سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

و ایضا قال بعضهم

ز شوق هند ز انسان روی حسرت بر قفا دارم ⁂ که رو هم گر براه آرم نمی بینم مقابل را

بابر در دوران حکمروائی خود اهل و عیالش را در کابل گذاشته پنج مراتب طرف هند لشکر کشید در دفعه پنجم ۹۲۳ھ جنگ پانی پت آغاز شد غنائم زیادی در کابل آورده برای تمام اهالی کابل و بدخشان و خوست اعم از مرد و زن یک شاهرخی فرستاد و کذا تحفه و هدایای گران بها به مزرات خراسان فرستاده بود بالآخره بتاریخ روز دوشنبه ششم جمادی الاولی ۹۳۷ھ در آگره از دنیا رحلت نمود قرار علاقه و محبتیکه در کابل داشت وصیت نمود که در باغ روح افزای آن در کابل دفن کنند بنا برین سفارشش کالبدش را انتقال داده در آنجا دفن کردند۔ ۱۲ منه

[4] که باد و پسر خود بدرجهٔ رفیع شهادت رسیده بودند و پسر سوم خواجه محمد یحیی شهید که خواجه امین

احفاد ایشان تا زمانی در کوهستان کابل وجود داشتند و از پسر اول ایشان هفت خلف با کمال وجود داشت که هر کدام چون والد بزرگوار و جد پر انوار خویش صاحب مسند ارشاد بودند و تعداد خلفاء ایشان اگر مفصل بیان شود طولی و تفصیلی دارد منجمله مولانا محمد زاهد وخشی و مولانا عبد الرحمن جامی و مولانا عبد الغفور لاری محشی شرح جامی شهرت عام دارند و بقیهٔ تفصیل ایشان در شقائق النعمانیه و مقامات احراریه و نسمات و رشحات و نفحات موجود است و مرقد منور ایشان در شهر سمرقند میباشد آنچه در دیگر مواضع شهرت دارد غلط محض است باید از کتب متذکره مراجعه شود و آن موضعیست مسماة به محوطه ملایان واقع در محلهٔ خواجه کفشیر در شهر سمرقند و آرامگاه جمعی از بزرگان و مشایخ نیز دران محوطه میباشد۔

فصل هشدهم

حضرت مولانا محمّد زاهد وخشی قدس اللہ سرّہ

ایشان از موضع وخش میباشند و آن نام جاییست از توابع حصار شادمان بگفته حضرت محمد فضل اللہ که در عمدة المقامات صـ۸۲ بیان نموده ایشان از اقارب حضرت مولانا یعقوب چرخی میباشند و علامه محمد زاهد در ارغام المرید صـ۶۷ از روضة السلام چنین نقل نموده انه سبط مولانا یعقوب الچرخی انتهی ۔ بهر تقدیر ایشان از سر آمد علماء عصر خود بودند و قبل از وصول بخدمت خواجهٔ احرار برخی فیوضات و کمالات از دیگر خلفاء حضرت مولانا یعقوب چرخی کسب نموده بودند و کذا چندین سال بریاضات شاقه مشغول بودند اما تسکین اضطراب و عطش ایشان حاصل نشده بود همیں بود که عازم ولایت سمرقند شدند و حضرت خواجهٔ احرار به نسبت علاقهٔ قربت مولانا تا بیرون آن شهر باستقبال شان برآمده

بودند و با اعزاز و اکرام زیادی با خود بشهر سمرقند آوردند و در خدمت مولانا مدت‌ها [1] در صحبت خواجهٔ احرار ماندند و از برکت مجلس شریف آن ولی کامل و مکمل در زمان خود صاحب مقامات بلند شدند و این طریقهٔ علیه بسبب ایشان در اطراف و اکناف عالم رسید و در سنه ۹۳۶ غرهٔ ربیع الاول در قصبهٔ وخش نیز میخوانند که قریه‌ایست از قراء حصار شادمان داعی اجل را لبیک گفته و هم در آنجا دفن شدند که اینده‌م از مرکز شهر دوشنبه پنج کیلومتر دور واقع است۔

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ۔

فصل نزدهم

حضرت مولانا درویش محمّد قدس الله سرّهٗ

ایشان خواهرزاده و نائب مناب کامل و مکمل خال خود حضرت مولانا محمّد زاهد بودند در علوم عقلی و نقلی حظ وافر داشتند علی الخصوص در علم حدیث شریف [2] بسر بردند و همیشه در گوشهٔ خمول و زاویهٔ عزلت عمر عزیز بسر میبردند ابتدا بیعت از حضرت خواجه احرار

---

[1] این قول صاحب عمدة المقامات است و در دیگر کتب خلاف این مشهور است بنجدیه حاشیه مکتوبات شریف حضرت امام ربانی حصهٔ سوم دفتر اول در المعرفت مکتوب منشا ۱۸ صد ۶۶ از حاشیه هدیهٔ مجددیه مؤلفه مولانا وکیل احمد سکندرپوری چنین آورده و قبل از حضوری خواجه احرار تا چند سال بریاضت چشم را بخواب آشنا نساختند و باشارهٔ غیبی بخدمت خواجه حاضر شده بشرف بیعت مشرف شدند خواجه بنور باطنی دریافته باستقبال بر آمدند در راه اتفاق ملاقات شد بغل گیر شده در سایهٔ درختی نشسته ببیعت خود سرفراز کردند همان وقت خرقهٔ خلافت پوشانیده مرخص فرمودند بجز یک صحبت اتفاق صحبت دیگر نیفتاد انتهی وفی ارغام المرید ص ۶۷ بقوله ثم خرج (ای خواجه محمد زاهد) متوجها الیه باشارة غیبیة للانابة و الاسترشاد ووقف الشیخ علی ذالک بنور باطنه واستقبله راکبا و تلاقیا فی جوار بلد الخواجه احرار ونزلا عن مرکبیهما وجلسا تحت شجرة والبسه خرقة الطریقة واجازه لارشاد العباد بعد ایصاله الی حد التکمیل باکسیر توجهه فی لحظة واحدة ولم یتلاقیا بعد هذه المرة انتهی۔ در مریدین حضرت مرشدنا نیز بیا اشخاص میباشند که بیک توجه الی دائرهٔ لاتعین که آخرین سیر اصحاب نقشبندیه میباشد رسیده اند و عده از ان فوق تر دوائر ثلثهٔ دیگر که عبارت از قیومیت و حقیقت صوم و سیف قاطع میباشد نیز مشرف شده اند۔

زنگوئی در جهان یک بایزید بود و رفت ؎ هر که در عشقش چنان گشت بایزید دیگر است

نموده بودند ولکن تربیت وبلوغ ایشان بدرجۂ اکمال وتکمیل از طرف مولانا محمّد زاهد بود کمافی نفائس السانحات تصرفات وخوارق عادات که از ایشان سرزده از حد وعدو بیرون است درینجا مراجعه شود بکتاب نسمات القدس وفات ایشان در سنہ ۹۷۰ ھجری قمری سنہ ۱۹ محرم در موضع اسفرار بوده وآن موضعیست از توابع بستر واقع در خوارزم واللّٰہ اعلم۔

فصل بیستم

حضرت مولانا خواجه امکنگی قدس اللّٰہ سرّہٗ

اصل ایشان از امکنہ بروزن اسکنہ دیھیست از توابع بخارا کمافی انعام المرید ص ۶۸ ودر بعضی کتب از توابع سمرقند نیز گفته تولد ایشان در سنہ ۹۱۸ ھجری قمری میباشد وعمر شریف راچون والد بزرگوارش حضرت مولانا درویش محمّد بتدریس علم حدیث شریف وترویج طریقہ نقشبندیہ صرف نمودند ودر نشر اخلاق مصطفوی واتباع سنن نبوی ازجان ودل کوشان بودند خلص ایشان مصدر فیوضات ومظہر آیات بیّنات ومرکز انوار برکات زمان خویش بودند ودر ابتداء اخذ طریقہ علیہ از حضرت خواجہ محمّد زاھد نموده بودند وبعد ازان ہمین برکت وصحبت والدخویش حضرت مولانا درویش محمّد بدرجۂ اکمال وتکمیل رسیدند فھو خلیفة والده بطریق الوراثة الظاھریة والباطنیة ودر آخر عمر ایشان این رباعی اکثر بزبان مبارک میگذشت۔

رباعی

زمان تا زمان یاد مرگ آیدم ندانم کنون تا چہ پیش آیدم
جدائی مبادا مرا از خدا دگر ھرچہ پیش آیدم شایدم

تاریخ وصال سنہ ۲۲ شعبان سنہ ۱۰۰۸ ھجری قمری مدفن قصبۂ امکنہ میباشد۔

انا للّٰہ وانا الیہ راجعون ط

فصل بیست و یکم

حضرت خواجہ باقی باللہ قدس اللہ سرہٗ

مؤید الدین خواجہ محمد باقی باللہ ملقب بخواجہ بیرنگ کہ تولد با سعادت ایشان در بلدۂ کابل حماہا اللہ عن الافات والتزلزل در ۹۷۱ھ ہجری قمری بوقوع آمد بعد ازین کہ در مرتبہ تعلیم رسیدند تحصیل علوم از مولانا صادق حلوائی کہ از اکابر علماء آن زمان بود شروع نمودند و نیز ہمراہ موصوف عازم دیار ماوراء النہر شدند با وجود صغر سنی با عدۂ کثیری از درویشان آن دیار مصاحب شدند و از روحانیت حضرت خواجہ نقشبند و خواجہ عبید اللہ احرار نیز کمالات کسب نمودند و مدتی در خدمت خواجہ عبید اللہ کہ خلیفہ مولانا لطف اللہ بود بسر بردند از جناب امیر عبد اللہ بلخی نیز کسب نمودند بعد ازین روانہ کشمیر شدہ مدتی در آنجا در خانقاہ شیخ باباوالی کہ از مجازان طریقۂ خواجگان بود سکونت پذیر شدند و کشمیر را درین مدت بیمن قدم شریف منور و معطر ساختند باز طرف ہندوستان تشریف فرما شدند و در آنجا از کثرت و غلبۂ شوق و ذوق واپس روانہ ماوراء النہر شدند تا انیکہ بصحبت حضرت خواجہ امکنگی قدس اللہ سرہٗ العزیز مشرف شدند و باندک مدت بہ نسبت خاصہ طریقہ علیہ نقشبندیہ بدرجۂ تکمیل و اکمال رسیدند کہ اصحاب حضرت مولانا امکنگی در حیرت ماندہ میگفتند کہ ما یان سالہا درین خانقاہ عمری بسر بردیم چنین ریاضت ہا نمودیم ہنوز باین انعامات مشرف نشدہ ایم حضرت مولانا ازین واقعہ خبر شدہ میفرمودند کار ایشان را تمام نمودہ برای تصحیح نزد ما آوردہ بودند لاچار کہ چنان آید چنیں رود۔

وحضرت مولانا لیل و نہار در خلوت با ایشان صحبت داشتند و بر بعضی فوائد زوائد نیز اطلاع فرمودہ واپس بہ طرف ہندوستان مامور ساختند و میفرمودند کہ از وجود شما طریقہ علیہ در

ہندوستان رونق عظیم وشہرت فخیم پیدا میکند وکام لب تشنگان علم وعرفان آن دیار از شما سیراب میگردد القصہ ایشان درین مرتبہ چون بہ ہندوستان رسیدند در بلدۂ فاخرۂ لاہور مدتی بسر بردند بسا فضلا وعلماء آن عصر از ایشان مستفید شدند و ازان جا متوجہ دہلی شدند تا اینکہ در قلعہ فیروز آباد کہ مقام بسی عالی ومصفا ست واقع در کنار بحر سکونت اختیار نمودند چون اشارات حضرت مولانا امکنگی خالی از حکمت نہ بود ہمین بود کہ از تربیۂ اکسیر نمائی ایشان ظہور پر نور کمالات مجددی چون خورشید مشعشع در نصف النہار ھند درخشید و اطراف و اکناف عالم ازان دریای محیط سیراب و شاداب گردید۔

وبعد ازین بقیۂ عمر شریف را دران خطہ بسر بردند و ہمیشہ در طلب و یاد مولی خود را تشنہ لب پنداشتہ در ترویج دین مبین وطریقہ علیہ حضرات خواجگان خدمتہا نمودند و این رباعی ایشان مشعر باین مرام ومشیر باین مدعا خواھد بود:۔

رباعی

در راہ خدا جملہ ادب باید بود   تا جان باقی است در طلب باید بود

دریا دریا اگر بکامت ریزند   کم باید کرد خشک لب باید بود

ونظر مبارک ایشان چنان مؤثر بود کہ جمعی بمجرد دیدن ایشان یکدم بحالت جذبہ میرسیدند وبیہوش شدہ مجذوب و مغلوب میگردیدند۔ روزی خطیبی از منبر بر جمال مبارک ایشان دیدہ دران دم صیحہ کنان از منبر افتید و شبی در ماہ رمضان المبارک حضرت امام ربانی بدست خادم شان فالودۂ فرستادہ بود چون خادم را پرسید از کجائی گفت خادم شیخ احمدم فرمود چون خادم شیخ مائی بامائی بمجرد مراجعت خادم را جذبہ گرفت و دران حالت میگفت در زمین و زمان نوری بی کیف و رنگ میبینم کہ ازان تعبیر کردہ نمیتوانم حضرت مجدد فرمودند۔ البتہ این بیچارہ مقابل حضرت خواجہ شدہ اند فراش بخدمت حضرت خواجہ رسانیدند از حالت آن تبسم نمودند روزی در حالت استبرا کہ تنحنح داشتند نظر کیمیا اثر ایشان بر شخصی افتید کہ عنان اسپ عسکری در دست داشت

چون ایشان بمسجد رسیدند خبر آوردند که آن شخص در میان اسپان هر طرف در شور و اضطراب است قبل از شام تا پاسی از شب در آنحالت بود ناگاه روی ببازار نهاد و همچنان طرف صحراء رفت که خبری ازان باز نیافتند۔ ونان بائی را روزی توجه مخصوص مبذول داشتند علاوه بر کمالات باطنی تشکل و سیمای ظاهری آن نیز مانند حضرت خواجه شده بود و بعد از سه روز از عدم استعداد و طاقت و قلت ظرفیت خود از عالم درگذشت۔

مثنوی

گر بریزد بحر را در کوزهٔ ⁂ چند گنجد لائق یک روزهٔ

این قصه را حضرت شاه عبدالعزیز در تفسیر سورهٔ اقرأ مفصل و مبین شرح داده فاطلب هناک و ای برحال بی خبران این عصر و زمان که این حالت را از اشد انکار خودها قرار داده اند باندازهٔ که انکار جذبات از طریقهٔ نقشبندیه را وظیفه و شعار خودها میدانند۔

برویم در اصل سخن چون عمر مبارک از حد و چهل سالگی متجاوز شد ترک اختلاط مردم نموده تمام منصب مشیخیت را بحضرت امام ربانی مجدد الف ثانی که نائب مناب مطلق ایشان بود حواله نمودند و منتظر برفیق الاعلی نشستند همین بود که در سنه ۱۰۱۲ھ مشرف بلقاء الله شدند کذا فی انعام المرید صہ ۶۹ و حضرت خواجه محمد فضل الله قندهاری مجددی در عمدة المقامات صہ ۹۶ آورده که عمر مبارک از چهل سالگی متجاوز بود۔ در روز شنبه بستم جمادی الثانی سنه ۱۰۱۲ھ عالم فانی را ترک گفته بدار الخلد جنان شتافت انا لله و انا الیه راجعون و مرقد منور ایشان واقع در دهلی کهنه میباشد۔

له ونقل صاحب السبع الاسرار عن کتاب برکات الاحمدیة بقول الشریف ان حضرت الشیخ محمد باقی قدس سره لما امر اصحابه للاستفادة منه (ای حضرت المجدد) انکر ذالک واحد منهم فرأی النبی صلی الله علیه وسلم فی المنام وهو یمدح الامام المجدد قدس سره فی الخطبة ویقول فیها من قبله الشیخ احمد فهو مقبول عندنا ومن رده فهو مردود عندنا۔ ۱۲ منه

فصل بیست و دوم

حضرت امام ربّانی قدس اللہ سرہ العزیز

جناب قطب ربّانی محبوب صمدانی قیوم رحمانی غوث یزدانی واقف متشابهات قرآنی حضرت شیخ احمد فاروقی کابلی مجدّد الف ثانی ابن مولانا شیخ عبدالاحد فاروقی نسب آنحضرت به بیست و هشت[1] واسطه بجناب امیرالمومنین سیّدنا عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنهٗ می پیوندد وی رحمه اللہ از بزرگان سرهند بلکه باعث فخر اهل هند عالم ربّانی و مجدّد الف ثانی جامع بود میان علوم ظاهر و باطن و دلیلی بود ساطع بر شرافت نوع انسانی در سال هفتاد و یکم از صدی دهم هجرت بساحت وجود قدم رنجه فرمود و بصغر سنی از حفظ قرآن مجید فراغت یافته به تحصیل علوم متداوله رو آورده اولا از والد ماجد خود بعض علوم استفاده نموده بسیالکوٹ رفت و از مولانا کمال الدّین کشمیری نزیل سیالکوٹ کتب معقول به تحقیق و تدقیق تمام خوانده و علم حدیث از مولانا یعقوب[2] کشمیری اخذ کرده باز بخدمت مولانا عبدالرحمٰن محدّث که از کبرای محدّثین هندوستان بودند حدیث مسلسل بواسطه واحد و اجازت تفسیر و صحاح سته و دیگر مفردات یافته بعمر هفده سالگی از علوم ظاهر فراغ حاصل کرده بدرس و تصنیف مشغول شد خلافت سلسله چشتیه از والد خود داشت و اجازت بیعت قادریه وغیره از شیخ سکندر[3]

---

[1] علامه بدرالدّین سرهندی در حضرات القدس ص ۲۸ ج ۲ به ۲۴ نفر الی حضرت عمرؓ رسانیده حضرت محمد فضل اللہ در عمدة المقامات ص ۹۸ به ۲۶ واسطه بیان نموده و در حاشیه آن ۳۲ نفر نقل کرده در حدائق الوردیه فی حقائق النقشبندیه مؤلفه شیخ عبدالمجید خالدی نقشبندی ص ۱۷۹ به ۲۹ نفر الی حضرت عمرؓ رسانیده در هر کدام تغیراتی وجود دارد و اللہ اعلم بحقائق الاخبار والاخیار و ما علینا الا الاحالة الی الابرار - ۱۲ منه۔

[2] مولانا یعقوب کشمیری که از خلفاء حضرت شیخ حسین خوارزمی کبروی بوده و علم حدیث را از علماء حرمین محترمین از کبار محدّثین آن خوانده بود شاید که طریقه کبرویه را نیز ملحق علم حدیث از آن جناب گرفته باشد ۱۲ منه۔

[3] علاوه برین که از شیخ سکندر مذکور نسبت قادریه دارد از والد ماجد خود نیز کسب کرده اند کما فی حضرات القدس ص ۲۹ ج ۲ - ۱۲ منه -

کتحصیل یافته بهوای حجاز محمل شوق بسته بدهلی رسید درآنجا با حضرت خواجه محمّد باقی باللہ امکنگی
قدس سرّه دولت ملاقات دست داد بطریقهٔ علیه نقشبندیه بخدمت شان بیعت کردند و در
دو ماه و چند روز نسبت حضور سلسلهٔ نقشبندیه حاصل نمودند چنانچه همدران ایام حضرت خواجه
بیکی از مخلصان خود رقم فرمودند که شیخ احمد نام مردی از سرهند کثیر العلم قوی العمل روزی چند
با فقیر نشست و برخاست کرده بسیار از روزگار اوقات خود مشاهده نموده بآن می ماند که
آفتابی شود که عالم از و روشن شود انتهی و بجهان زمان آوازهٔ آنحضرت بلند شده آستان
شان محط رحال و مجمع اصحاب کمال گشت علمای دور و نزدیک و امرای ترک و تاجیک
بشرف حضور بهره ور گردیدند و مشایخ ارادت آوردند و سلسلهٔ شان از هند تا ماوراء
النهر و روم و شام و مغرب رسیده ذات بابرکات شان آیتی بود از آیات ربّانی و نعمتی
بود از نعمای یزدانی نزاعی که درمیان علمای کرام و صوفیهٔ عظام از هزار سال بود ایشان
برداشتند و مورد و مصداق حدیث صله[۱] شدند چه ایشان درمیان علمای ظاهر و صوفیه صله

۱؎ حدیث صله این است علامهٔ سیوطی در جمع الجوامع روایت کرده قال النبی صلی الله علیه وسلّم یکون فی امتی رجل یقال له
صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا وکذا الحدیث اختلافاتیکه در بین علماء و صوفیه در مسئلهٔ وحدت الوجود داشت بلفظ
راجع داشتند و وجود ایشان صله بود بین الفریقین چنانچه فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین کذا فی حضرات القدس ص ۴۲ ج ۲
و حدائق وردیه فی حقائق اجلاء النقشبندیه ص ۱۷۹ والبهجة السنیة ص ۷۷ نیز در حضرات القدس ص ۴۲ ج ۲ از مقامات شیخ الاسلام
احمد النامقی الجامی نقل کرده که میفرمودند که بعد من هفده تن مثل من مسمی باسم من پیدا شوند آخرین ایشان بعد هزار سال ظهور
نماید و از همه بزرگ بود انتهی وقال فی کتاب البهجة السنیه ص ۷۷ واجمع جم غفیر من اهل الکشف علی ان المراد به المجدد قدس الله سره
انتهی وقد کان اخبر المشایخ المتقدمون بوجوده قبل ولادته بسنین مثل الغوث الاعظم الشیخ عبدالقادر الجیلانی والشیخ احمد الجام والشیخ
خلیل الله البدخشی والشیخ نظام نارنولی وغیرهم رضی الله عنهم کذا فی السبع الاسرار فی مدارج الاخیار لمحمد معصوم العمری المدنی
ومثله فی حضرات القدس فی الحضرة الثالثة ص ۴۲ مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس ص ۳۵۹ در ترجمهٔ شیخ الاسلام
احمد جامی وعلامه بدرالدین در حضرات القدس ص ۴۲ چنین آورده شیخ الاسلام میفرمودند در هر چهار صد سال چون
احمد شخصی پدید آید که آثار عنایت ایزد تعالیٰ در باب او این باشد که همه خلق ببینند۔ هذا من فضل ربی ۔
این سخن اشارت بوجود مسعود حضرت ایشان است (حضرت مجدد) زیرا که ارتحال شیخ جام در ششم
صد است و ولادت حضرت ایشان ۹۷۱ھ هجری ۔ ۱۲ منه ۔

بودند که اختلاف فریقین را در وحدت وجود بلفظ راجع داشتند صبر و رضا و تسلیم و شفقت بر خلق و صلۂ رحم و رعایت ارباب حقوق و سبقت در سلام و لینت در کلام نتیجۂ کریمۂ ایشان بود با این همه تمسک به کتاب و سنت همین یک فضیلت مقاوم هزار فضائل تواند بود منقول است که علمای ظاهر بین پیش سلطان جهانگیر ابن اکبر شاه شکایت کردند که شیخ احمد دعوی میکند که مقام وی بالای مقام صدیق اکبر است چون سلطان شیخ را طلبیده از حقیقت حال استفسار کرد شیخ جواب داد که شما برای خدمتی ادنی خادم خود را پیش خود می طلبید و براه مهربانی بوی سخنی پوشیده میگوئید ضرورت است که آن خادم ادنی بعد طی کردن مقامات امرای عالی درجه بشما می رسد و باز آن خادم مراجعت کرده بمقام خود ایستاده می شود پس بدین آمد و رفت لازم نمی آید که مرتبه خادم ادنی بالای امرای نامدار باشد پادشاه خاموش مانده رو از عتاب گردانید همدرین وقت مردی از حضار بارگاه شاهی بشاه معروض داشت که تکبر شیخ به بینید که سجده بشما نکرده حال آنکه شما ظل الله و خلیفه او هستید بادشاه پر غضب شده وی را در قلعه گوالیار محبوس کرد شاهجهان پسر جهانگیر که بشیخ خلوصی داشت قبل از آمدنش بیارگاه شاهی افضل خان و خواجه عبدالرحمن مفتی را مع بعض کتب فقه نزد شیخ فرستاده پیغام داده بود که علماء سجدۂ تحیت[1] جهت سلاطین جائز داشته اند شما را باید که وقت ملاقات بادشاه را سجده کنید و من ضامن می شویم که از سلطان بشما ضرری نخواهد رسید شیخ رحمۃ الله علیه بجوابش گفت که اجازت سجده رخصت است و عزیمت آنست که بجز خدای عز و جل دیگری را سجده کرده نشود القصه شیخ تا ۳ سال در محبس مانده بعده جهانگیر بادشاه وی را بدین شرط از قید برآورد که وی به لشکر سلطانی بوده همراهش گشت کند چنانچه شیخ چندی به لشکر سلطانی حاضر ماند پس ازان از

[1] سجدۂ تحیت که دران دیار علماء بحضور بادشاهان هند ادا میکردند اول کسی که این سجده را در هند بتالیف مجوز قاضی نظام بدخشی متوفاء ۹۹۲ھ کرسجدۂ تحیت را در فتح پور پیش بادشاه ادا نموده بود موصوف از اعلم علماء بدخشان بود نعوذ بالله من شرور انفسنا۔ تذکرہ علماء هند صـ ۲۴۲ الی صـ ۲۴۳ ۔ ۱۲ منه ۔

بادشاہ رخصت وطن یافتہ بسرهند رونق افروز شد بروز شنبہ بست وهشتم صفر سال سی وچهارم از صدی یازدهم هجرت بجوار رحمت ایزدی پیوست وبسرهند مدفون گشت تاریخ وفاتش رفیع المراتب[1] یافتہ اند، نور اللہ مضجعہ ۔

تصانیفہ الانیقہ

- رسالۂ تهلیلیہ
- رسالۂ اثبات نبوّت
- رسالۂ مبدء ومعاد
- رسالۂ مکاشفات غیبیہ
- رسالۂ آداب المریدین
- رسالۂ معارف لدنیہ
- رسالۂ رد الشیعہ
- تعلیقات العوارف
- شرح رباعیات خواجہ باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ
- مکتوبات در سہ مجلد

تذئیل حدیث شریف ان اللہ یبعث لھٰذہ الامۃ علی راس کل مائۃ سنۃ من

---

[1] حضرت شیخ بدر الدین سرهندی در حضرات القدس در حضرۃ العاشرۃ ص ۲۱۲-۲۰۷ علاوہ برین از جملات دیگری همچون ماہ محققین رفت وخیر الاولیا نماندآن خواجہ محمد پارسا بود بزرگیهای خواجہ عبید اللہ بود تا بت نمودہ کہ ایراد جمیع آن طولی وتفصیلی میخواهد درین جا دو قطعہ شعر کہ در مرثیہ ایشان گفتہ اند از ان کتاب نقل میشود ۔

اول :۔
بہار باغ عرفان ابر رحمت — کزین گلشن بہ تعجیل صبا رفت
مگر صبح قیامت سر برآرد — کہ از مشکوۃ دین شمع هدی رفت
درین ملک فنا غرق لقا بود — هم از عین بقا اندر لقا رفت
زیادش خانۂ دل آفتاب است — اگرچہ از دیدہ چون نور و ضیا رفت
چو شاہ اولیای عهد خود بود — خرد گفتا کہ شاہ اولیا رفت
۱۰۳۴ھ

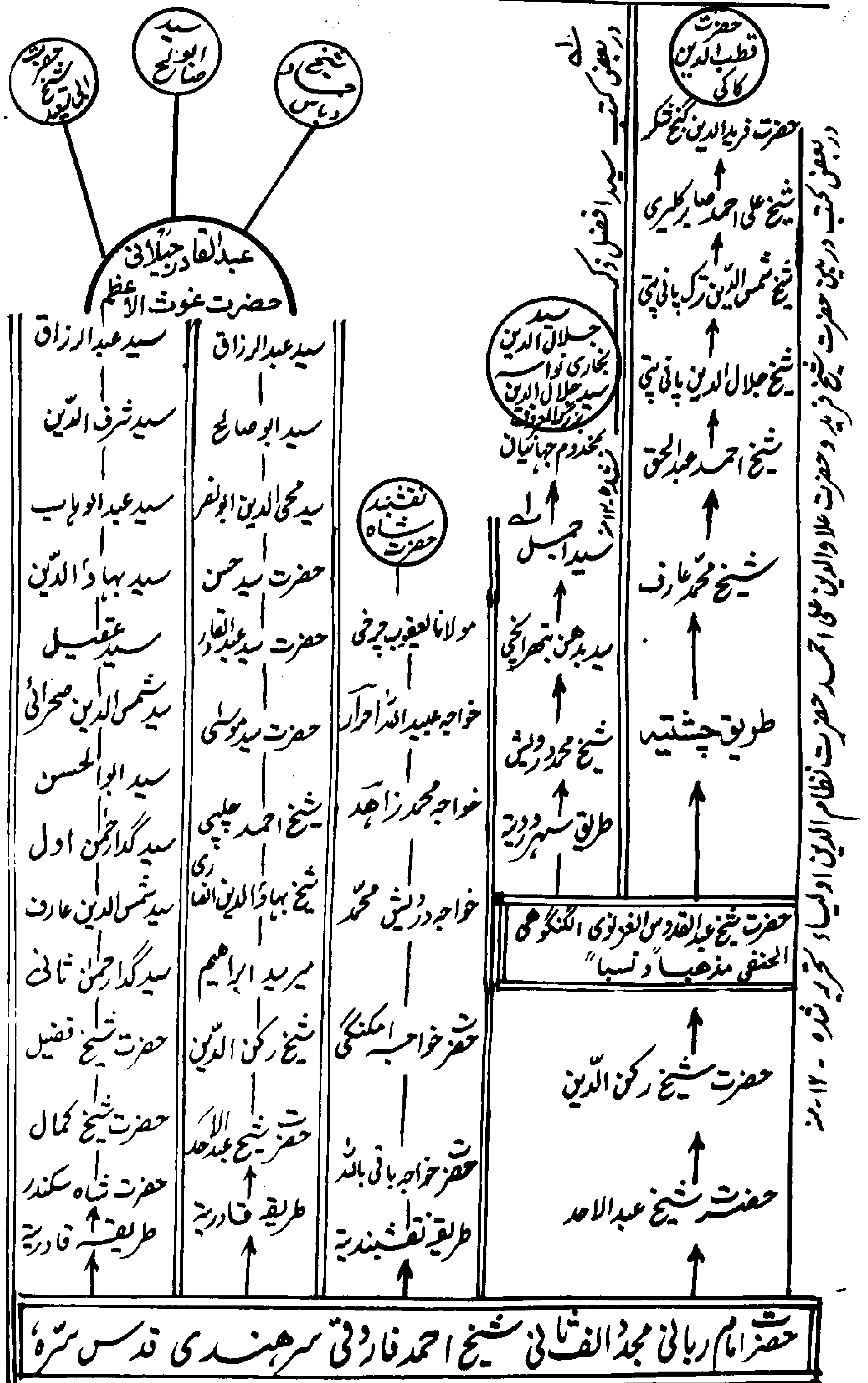
دوم :۔
شہ ملک ولایت شیخ احمد — کہ مثلش ما در ایام کم زاد
ازین راہ خطرناک و پر آشوب — قدم در شاهراہ خلد بنهاد
چو پرسیدم زهاتف سال تاریخ — بگفتا ساکن خلد برین باد
۱۰۳۴ھ

۱۲ منہ

مجدد لها امر دینها که در سنن ابی داؤد و غیره کتب معتبره مروی است مراد از راس مائة باتفاق اهل حدیث آخر صد سیت و علامات و شروط مجدد اینست که وی عالم باشد بعلوم ظاهر و باطن و نفع از تدریس و تالیف و تذکیر او شائع باشد و در احیای سنن و محو بدعات سرگرم بود و در آخر یک صدی و اول صدی دیگر اشتهار علوم و شیوع انتفاع از و با تدریس فضائل و اوصاف مولانا شیخ احمد با علی صوت ندا میکند که وی رحمة الله علیه مجدد است نه مجدد مائة بل مجدد الف ثانی و از صد تا هزار فرق بین است کذا فی تذکره علماء هند صدا الیٰ صد ۱۲ خلص فضائل و کمالاتیکه از درگاه احدیت شائسته حال آنحضرت بود از تحریر و تسطیر این لاشی بیرون و فزون است و مکتوبات قدسی آیات ایشان خود آیه واضحه و حجت قاطعه بر علوم و فنون و فضائل و کمالات ایشان است و بقیه حالات ایشان را از کتب ذیل مراجعه باید نمود ـ حضرات القدس، عمدة المقامات، زبدة المقامات، مقامات سهرندیه، روضة قیومیة، روضة السلام، جواهر علویة، تذکرة آدمیة، حدائق وردیة فی احلاء النقشبندیة (حقائق)، سبحة المرجان، نزهة الخواطر (سهرند)

بکسر سین مهملة و سکون ها هوزی و کسر راء مهملة و سکون نون در آخر دال مهملة شهریست درمیان دهلی و لاهور به شارع عام کذا ذکره حسان الهند فی سبحة المرجان ـ تذکرة علماء هند صد ۱۲ اکنون سلاسل اربعة ایشان را الیٰ رجل معروف هر طریق از نقشه مرقوم راقم الحروف ملاحظه باید فرمود ـ




حضرت غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی
شیخ حماد دباس
حضرت قطب الدین کاکی
حضرت فریدالدین گنج شکر
شیخ علی احمد صابر کلیری
شیخ شمس الدین ترک پانی پتی
شیخ جلال الدین پانی پتی
شیخ احمد عبدالحق
شیخ محمد عارف
طریق چشتیہ
در بعض کتب در بین حضرت شیخ فرید و حضرت علاؤ الدین علی احمد صابر حضرت نظام الدین اولیاء تحریر شدہ
سید جلال الدین بخاری نواسہ سید جلال الدین
مخدوم جہانیاں
سید اجمل
سید بدھن بہرائچی
شیخ محمد درویش
طریق سہروردیہ
حضرت شیخ عبدالقدوس الغزنوی الگنگوہی الحنفی مذہباً و نسباً
حضرت شیخ رکن الدین
حضرت شیخ عبدالاحد
حضرت نقشبند شاہ
مولانا یعقوب چرخی
خواجہ عبید اللہ احرار
خواجہ محمد زاہد
خواجہ درویش محمد
حضرت خواجہ امکنگی
حضرت خواجہ باقی باللہ
طریقہ نقشبندیہ
سید عبدالرزاق
سید ابو صالح
سید محی الدین ابو نصر
حضرت سید حسن
حضرت سید عبدالقادر
حضرت سید موسیٰ
شیخ احمد چلپی
شیخ بہاؤ الدین الفاری
میر سید ابراہیم
شیخ رکن الدین
حضرت شیخ عبدالاحد
طریقہ قادریہ
سید عبدالرزاق
سید شرف الدین
سید عبدالوہاب
سید بہاؤ الدین
سید عقیل
سید شمس الدین صحرائی
سید ابوالحسن
سید گدا رحمن اول
سید شمس الدین عارف
سید گدا رحمن ثانی
حضرت شیخ فضیل
حضرت شیخ کمال
حضرت شاہ سکندر
طریقہ قادریہ
حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی قدس سرہ

فصل بلبیت وسوم

حضرت خواجہ محمدؐ معصوم قدس اللہ سرہُ العزیز

ملقب بعروۃ الوثقی و محیُ الدین فرزند سوم حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس اللہ سرہما و خلیفہ اعظم و نائب مناب افخم ایشان چنانکہ حضرت مجددؒ رحمۃ اللہ علیہ ایشان را بر سائر فرزندان خود[ع] ایشان را از خود ممتاز دانستہ مسند ارشاد را بایشان مسلم داشتند و نیز منصب قیومیت کہ از جمیع مناسب کمال فائق است بایشان رسیدہ بود بلکہ حضرت مجددؒ میفرمودند اشیا از قیومیت من بتو راضی ترند کما فی عمدۃ المقامات صـ ۲۵۱ و نیز میفرمودند قدوم میمنت لزوم فرزندی محمد معصوم مارا بسیار مبارک آمدہ بعد از ولادت ایشان بچند ماہ ملازمت خواجہ قدسنا اللہ بسرہ الاقدس نصیب گشت و این ہمہ علوم و معارف بظہور پیوست باندازۂ کہ روزی در جای حضرت والد خود خواب بودہ حضرت مجددؒ بسرعت تمام از دیدن ایشان در جائگہ خود رجوع قہقری نمودہ از خانہ خارج شدند و گفتند از غیرت خداوند بترسیدم دیر خود لرزیدم کہ دوست خداوند جل وعلا استراحت است مبادا موجب ملال و کلال وی گردم مدتی بر سنگ مصلای مسجد فیروزی کہ چون تابہ گرم شدہ بود نشستند تا اینکہ حضرت عروۃ الوثقی از خواب بیدار شدند ملخص از صـ ۲۶۲ / ۲۰۶ حضرات القدس ولادت باسعادت ایشان بتاریخ یازدہم شوال بودہ صاحب عمدۃ المقامات در عدد یک ہزار و ہفت ۱۰۰۷ ہجری قید نمودہ کہ موافق باارغام المرید است علامہ شیخ بدر الدین سرہندی در حضرات القدس یکہزار و نہ ۱۰۰۹ آوردہ کہ موافق با تذکرۂ علماء ہند میباشد اینک نقل تذکرۂ علماء ہند کہ از صـ ۲۱۲ آن مع بقیہ حالات ایشان بالعبارت نقل کردہ ام ملاحظہ فرمائید ولادت آنجناب در سن ہزار و نہ ہجری واقع شدہ بعمر شانزدہ سالگی بحضور پدر بزرگوار فارغ التحصیل گشتند،

[ع] فضل برادران بزرگ ایشان حضرت خازن الرحمۃ باوجود کلان سالی از ایشان بود

آنحضرت جامع علوم عقلی و نقلی و مخزن کمالات صوری و معنوی بودند به بشارت مقام قطبیت و منصب قیومت از پدر بزرگوار خود مشرف شدند نسبت طریقۂ احمدیہ مجددیہ بتوجہات ایشان در اطراف عالم شائع گردید و عالمی باحوال بلند و مقامات ارجمند رسیدہ کشف مقامات الٰہیہ آن چنان بود کہ از ولایات بعیدہ منتسبان خود را اعلام میفرمودند کہ فلانی بولایت موسویہ رسیدہ و فلانی بولایت محمدیہ مشرف گردیدہ نہ صد ہزار ۹۰۰۰۰۰ کس بر دست ایشان مرید شدند و ہفت ہزار کس را آنجناب خلافت دادہ اند در خدمت ایشان طالب یک ہفتہ بمرتبہ فنا و بہ یک ماہ بکمال ولایت میرسید و بعضی را دریک توجہ[1] بجمیع مقامات میرسانیدند و ہمچنین فرزندان آنجناب اقطاب وقت بودند و ہفت اقلیم را منور ساختند. نہم ربیع الاول سال ہفتاد از صدی یازدہم ہجرت بریاض رضوان پیوستند. انتہی صاحب ارغام المرید صہ ۷۴ چنین آوردہ توفی سنۃ تسع و سبعین والف وضریحہ الاقدس بسہرند یزار و یتبرک بہ انتہی حضرت خواجہ محمد فضل اللہ برادر اصغر جناب حضرت شہید صاحب کہ بمنزلہ صاحب البیت درین خاندان است در عمدۃ المقامات صہ ۳۳۵ چنین آوردہ وصال مبارک اشتمال ایشان نصف یوم السبت نہم شہر ربیع القدر ربیع الاول ہزار و ہفتاد و نہ ہجری بعالم رو داد۔ انا للہ و انا الیہ راجعون ۔ ازین دو کتا

[1] دریک توجہ بجمیع مقامات آہ توجہ عبارت از القاء نسبت باطنی مرشد میباشد بطرف مرید در عبارات متقدمین ایشان بلفظ تصرف نیز یاد میکنند چنانچہ در رشحات مولانا کاشفی در ترجمہ مولانا اسمعیل تالث مذکور است کہ حضرت خواجہ عبید اللہ احرار قدس اللہ سرہ مولانا اسمعیل را خوشۂ انگور حسینی برایشان دادند و مقارن آن تصرف کردند کیفیت غیبت و بیخودی بر مولانا غالب آمد انگور از دستش افتید این معنی را ہر مدعی التصوف پی نمی برد خصوصاً پیرانیکہ مردم را بہ ورد و اوراد و یا بنام بابا و اجداد فریفتہ اند ہرگز نخواہند فہمید کہ توجہ چگونہ میباشد و نیز در حیرت خواہند بود کہ دریک مجلس فاحاً چگونہ بجمیع مقاماتہا خواہد رسید در نفحات الانس مولانا جامی مذکور است کہ حضرت شیخ نجم الدین کبری کہ بازرگانی را دریک نظر کردن بمقامات ولایت رسانیدہ برایشان خط ارشاد نوشت اشخاصیکہ از توجہ خبر ندارند بعد ہا سال تربیت و اربعین کار یک ذرہ این اماجد را نمیتوانند ؎

آنکہ بتبریز یافت از نظر شمس دین   طعنہ کشد بردہ سخرہ زند بر چلہ

جمع و شواہد درین باب بنہایت زیاد است مجموع آن شایان کتابیست علیحدہ ۔ ۱۲ منہ

آخرالذکر معلوم میشود که صاحب تذکرهٔ علماء هند و نه سال کمتر تاریخ نوشته اند و یا سهو ناسخ خواهد بود عالمگیر اورنگ زیب بادشاه که از مریدین ایشان بود از جملهٔ (رفته زجهان امام معصوم) تاریخ ایشان یافته اند و این نظم از خدمت ایشان است :۔

قیوم جهان خلیفة الله ... دانندهٔ رازهای مکتوم
در دائره وجود تا بود ... بودش بجهان مثال معدوم
تاریخ وصال او خرد گفت ... رفته زجهان امام معصوم

ناصر علی که ملک الشعراء وقت بود از جملهٔ (زعالم رفته معصوم) تاریخ وصال ایشان یافته اند چنین میفرمانید :۔

چراغی خاندان نقشبندان ... فروغ دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشن جنت قدم زد ... ازین ویران رباط کهنه بوم
طلب کردم زدل سال وصالش ... ندا آمد زعالم رفته معصوم

و عمر ایشان هفتاد و دو سال کامل آمده و آخرین کلامیکه از ایشان شنیده شد السلام علیکم بود مدفن ایشان در باغیچه که در حیات خود بدان اشارت کرده بود اینجا محل یکی از فقراء صاحب کمال خواهد بود همان جا دفن شدند که نزدیک بر روضهٔ نور افزای حضرت مجدد میباشد خواهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه قبهٔ خضراء عالی بران مرقد منور بنا نموده که از دور چون قبهٔ خضراء مدینه منوره در نظر میرسد :۔



فصل بیست و چهارم

حضرت خواجه محمّد صبغة الله قدّس الله سرّهٗ

لقب ایشان درین طریقه معروف بحضرت قیوم الزمانؒ تاج الاولیاءؒ میباشد، ایشان از اعظم نبائر حضرت مجدّد و اکبر اولاد حضرت عروة الوثقی میباشند۔ ولادت با سعادت ایشان بتاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی ۱۰۳۳ھ در ایّام حیات جد بزرگوار ایشان در بلدهٔ متبرکه دار الارشاد سرهند واقع شده که در آن ایام حضرت مجدد در بلدهٔ دار الخیر اجمیر بودند و والد ماجد ایشان نیز بزیارت حضرت مجدد رفته بودند و والدهٔ ماجدهٔ ایشان نام گرامی این نونهال بوستان ولایت را موقوف بقدوم آوری جد بزرگوار و والد پر انوار ایشان کرده بودند در اثنا راه خبر ولادت این قرة العین بخدمت حضرتین رسید و از شنیدن این خبر خوش اثر والد و جد بزرگوارش مسرور و مبتهج گردیدند القصه بمجرد رسیدن حضرت مجدد فرمودند السّلام علیکم ملا صبغة الله و بعدهٗ روی مبارک خود قریب گوشش ایشان آورده کلماتی چند خفیه تلفظ نمودند که از سر آن کسی آگاه نشد و فرمودند که نام ایشان را صبغة الله از ان جهت گذاشتم که درین فرزندزنگی از اصالت[۵] متعذر الوجود میدانستند و والد ماجد ایشان میفرمودند که شما در فرزندان من نسبت اصحاب دارید، که حضرت مجدّد قدس الله سرّهٗ را دیده اید، مخلص آنچه از اشارات و بشارات که حضرت مجدّد در حق ایشان فرموده بودند بوقوع پیوست و در عصر خویش در خاندان مجدّدی قیوم الزمان و مربی الدوران بودند و اطراف و اکناف عالم را از فیوضات و برکات طریقه مجدّدیه مملو و مشحون ساختند و آن کمالاتیکه والد ماجد از حضرت مجدّد کسب نموده بودند بایشان رسانیدند و میفرمودند بدنی است که آنچه در نزد ما بود بشما ایثار کرده ایم اگر به زیارتی آن ذوق باشد۔ در روضهٔ حضرت مجدّد برید

[۵] یافتم درای حضرت مهدی چنین بود که منصب قیومیت را بی بهره اصالت

دماراهم دران نعمت های تازه شریک سازید- صاحب برکات معصومی مینویسد که حضرت
عروة الوثقی میفرمودند- اگر پدری تعظیم پسری مینمود من تعظیم فرزندی محمد صبغة الله مینمودم
حضرت میان سفر احمد در کتاب معدن الجواهر و حضرت میان شاه در کتاب مواهب القیوم فی اسرار
المعصوم حالات مفصل ایشان بقلم آورده اند ازین دو کتاب مراجعه شود و تمام عبادات و
عادات ایشان حتی در خوردن و ملابس و ادعیات سفر و حضر و ادعیه موقوته و غیر موقوته و اذکار
لسانی و جنانی مطابق سنت آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام بود هر روز و شب محاسبهٔ اعمال
خود مو بمو مینمودند اعمال و نیات خود را معیوب میدانستند و کشوفات و حالات را که چون
فلق صبح روشن میبود سرموی در مقابل حکم شرعی برابر نمیدانستند باوجود وفور علمیت و تبحر آن
ادنی مسئله را بی مشوره علما متدین بعمل نمی آوردند و باوجودیت قطبیت و قیومیت به منصب
غوثیت و فردیت نیز ممتاز شده بودند و رتبهٔ غوثیت را دران سالی که از زیارت حرمین شریفین
واپس می آمدند باجازه والد ماجدش بزیارت حضرت غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی امام طریقهٔ قادریه
رفته بودند ازان دربار فیض آثار از عطایای حضرت غوث الاعظم قدس الله سره یافته بودند و بعد از
رحلت والد ماجدش الی سنه ۱۱۲۲ هجری قمری طریقهٔ علیه را در دیار عرب و عجم رونق دادند و تشنگان
بادیهٔ علم و عرفان را سیراب نمودند همین بود که بتاریخ روز جمعه نهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۲۲ بحدود عمر
هشتاد سالگی شربت کل نفس ذائقة الموت را چشیده عالم فانی را وداع گفتند انا لله
وانا الیه راجعون و سیزده نفر خلفا صاحب کمال بعد از ایشان باقی بودند منجمله میان سفر احمد
مؤلف معدن الجواهر و برکات معصومی خلف ایشان حضرت خواجه محمد اسماعیل میباشد تاریخ رحلت
ایشان را از جملات زیادی استخراج کرده اند ازان جمله (حضور حق) (افسوس از دنیا رفته
قیوم) میباشد که متضمن تاریخ مذکور یافته اند و مرقد منور ایشان در داخل گنبد حضرت
عروة الوثقی در پردهٔ خاک بغواصی دریای انوار در کنار والد بزرگوار ایشان، در دارالارشاد
سرهند میباشند

فصل بیست و پنجم

حضرت خواجه محمد اسمٰعیل قدس اللہ سرہٗ

لقب مبارک ایشان درین طریقہ بنام امام العارفین معروف و مشہور است کہ در زمانہ خود مقتدای عرفاء آن عصر و دیار بودند ارشاد ایشان در اطراف و اکناف عالم منتشر شدہ بود عزیزان صاحبان کمالات و عرفان در صحبت عنبر فشان ایشان حاضر میبودند عالمی از پاس انفاس آن صاحب تکمیل و اجتہاد بدرجۂ ارشاد رسیدند ایشان فرزند دوم حضرت تاج الاولیاء خواجہ محمد صبغۃ اللہ بودند و جد بزرگوار خود حضرت خواجہ محمد معصوم را نیز یافتہ و ملازمت آن دریای علم و عرفان مستفیض شدہ بودند و بسا فیوضات و برکات از ایشان اخذ نمودہ بودند و بعد از ارتحال آن مقتدای ارباب کمال بخدمت والد ماجد خود بقیۂ کمالات و مقامات را کسب نمودہ بدرجۂ اکمال و تکمیل رسیدند و درجۂ علمیت ایشان بر پایہ مولویت رسیدہ بود در اشعار گفتن نیز طبع عالی داشتند، تخلص شعری ایشان عاشق است و اشعار عالی نثار ایشان را جمع نمودہ دیوانی ساختہ اند و در مدح آباد اجداد مبارک خود بسا مضامین عالیہ انشاد انشاء نمودہ اند منجملہ این رباعی میباشد :-

رباعی

آبرو گر طلبی گیر قوی پیشۂ ما　　　روبھی گر گذرد شیر کند بیشۂ ما
صحبت گلشن ما بوی جدائی ندھد　　　کندہ شد بیخ جدائی ز رگ و ریشۂ ما

و عمر مبارک ایشان بحدود ھشتاد سالگی رسیدہ بود کہ ازین دار پر ملال انتقال نمودند انا للہ و انا الیہ راجعون ط مرقد منور ایشان بیرون روضۂ مبارک حضرت

عروۃ الوثقی معروف ومشہور زائرین وقادمین میباشد ومجازان ایشان بسیار میباشد منجملہ دو فرزند ارجمند ایشان اول حضرت شاہ محمد صبغۃ اللہ میباشد کہ ارشاد ایشان در نواحی پشاور و کابل وماوراء النہر وروم وبلغار رسیدہ واز جملۂ خلفا آن حضرت خواجہ حسن اتا بودہ کہ در نواحی کابل در قریہ گذر میبوند۔ دوم حضرت حاجی غلام محمد معصوم صاحب معروف ومشہور بخواجہ معصوم ثانی میباشد وتاریخ وفات صاحب الترجمہ تاکنون برای راقم تحقیق نشدہ درین ایام کہ سنہ ۲۸ ذی الحجہ ۱۴۰۲ سنہ ہجری قمری میباشد بندہ راقم الحروف ربلدۂ پشاور مہاجر ومسافر در بعض میباشم اسناد وتواریخ این اماجد در دست ندارم اللھم افتح الافغانستان فی اید المسلمین واشفنا بشفائک یارب العلمین وثبتنا علی الطریقۃ المرضیۃ ویرحم اللہ عبدا قال امینا۔

فصل بیست وششم

حضرت حاجی غلام محمد معصوم قدس اللہ سرہٗ

لقب ایشان درین طریقہ قطب الاقطاب میباشد شہرت ایشان خواجہ معصوم ثانی حضرت ایشان جامع بودند در عصر خود در منصب قیومیت وغوثیت وقطبیت حضرت عروۃ الوثقی برای فرزند ارجمندش جناب تاج الاولیاء خواجہ محمد صبغۃ اللہ بشارت دادہ بودند کہ از نسل تو فرزندی پیدا میشود خواہ از تو بی واسطہ و یا از فرزندان تو بواسطہ باشد چون آنحضرت را دریابی اسم مرا بوی گذاری کہ وارث نسبت مجددی ومعصومی بالاصالت وی خواھد بود وفیوضات و برکات او در اولاد ومنتسبانش الی قیام قیامت باقی خواھد ماند وطریقہ علیہ را رواج دیگر خواھد افزود ومقامات عالیہ فوق الذکر را نیز بوی بشارت دادہ بودند این بشارت

مانند بشارت حضرت سلطان العارفین ابی یزید البسطامی میباشد که از وجود حضرت ابی الحسن خرقانی قبل از تولد آن بچندین سال بشارت داده بودند خلص آنچه جد امجد ایشان درحق وی گفته بود در عصر خود جهان عالمی را منوّر ساختند و طریقہ عالیہ را باوج کمال رونق فزودند ابتداء بتحصیل علوم عقلیہ و نقلیہ پرداختند بجدود بیست سالگی از تحصیل علوم فراغت یافتہ در اقران خود ممتاز دا و حد الدهر شدند و بعد از دورهٔ فراغت بخدمت جد بزرگوار ایشان حضرت قیوم الزمان خواجہ محمد صبغۃ اللہ بحسب سلوک طریقہ عالیہ مشغول شدند و در اندک زمان بدرجۂ اکمال و تکمیل رسیدہ بخلافت مطلق از طرف جد امجد ش سرفراز گردیدند و آنچہ در سلاسل این حضرات مسطور است بواسطہ والد ایشان حضرت امام العارفین میباشد چنین مفہوم میشود کہ ایشان خلیفہ و مرید والد خود حضرت قیوم الزمان خواجہ محمّد صبغۃ اللہ میباشند اما حضرت خواجہ محمد فضل اللہ کہ از اعراف این خاندان میباشد در عمدۃ المقامات ص ۳۹۷ ایشان را خلیفہ و مرید حضرت قیوم الزّمان قرار دادہ اند و هو بمنزلۃ صاحب البیت فی هذه الطریقۃ راقم الحروف چنین میگوید باوجود کسب کمالات باطنی از جد ایشان منافی نیست کہ از والد خود حضرت امام العارفین نیز کسب نمودہ باشند زیرا کہ والد ایشان نیز از اولیاء اللہ بودند و بعدہ منصب خلافت را از جد بزرگوارش تبرکاً گرفتہ باشد مثلاً در علم ظاهری شخصیکہ پدرش عالم باشد و جد آن نیز عالم و فاضل باشد هر گاہ کہ آن شخص از تربیۂ هر دو جانب برتبۂ مولویت برسد تیمناً از جد خود دستار فضیلت خواهد بست کہ مرتبۂ آن اعلیٰ و انسب از مرتبۂ پدر خواهد بود و دیگر در صورت انتساب الی والد طریق سلوک و نسب هر دو مسلسل الی حضرت امام ربانی مجدد الف ثانیؒ منتهی میشود۔

مصرع

---

۴ مرید و خلیفہ والد خود حضرت امام العارفین میباشند والد ایشان

ــــه

هر دو را یکجا کنی مضمون زیبا می شود

چون عمر شریف ایشان از عدد و نود سالگی تجاوز نمود بتاریخ پنجم ذی الحجہ الحرام ۱۱۶۱ھ از این جهان پر ملال انتقال نموده بجوار رحمت حق در دار الخلد جنان ماوی گرفت اِنّا للّٰه و انا الیه راجعون مرقد منوّر ایشان در دار الارشاد سرهند بیرون گنبد حضرت عروة الوثقی متصل مزار پر انوار والد ایشان حضرت امام العارفین میباشد و تعداد خلفاء ایشان معلوم نیست منجمله حضرت شاه غلام محمّد ولد شریف و خلف نجیب ایشان و حضرت میر غیاث الدین جرمی صاحب دیوان معروف بدیوان غیاثی از اعرف خلفاء ایشان میباشد۔



ــــه چنانچه در شجرهٔ منظومه میر غیاث الدّین جرمی که از خلفاء ایشان بوده هر دو جناب مذکور است و حضرت خواجه فضل الله قندهاری در ص ۴۱۹ عمدة المقامات شجرهٔ مذکور را بار ها نقل نموده درین جا چند فرد آن که داعیه این مقام است نقل میشود ؎

سرور عشاق شه عارفان ... خواجه اسمٰعیل مه برج جان

هادی مهدی جهان از ازل ... بادشه کون و مکان بی بدل

از پی آن خواجه خورشید بین ... نور فزا غوث زمان شد مبین

شاه سوار صف مردان راه ... قطب زمان حضرت معصوم شاه

وکذا در شجرهٔ منظومه قدوة السالکین فرید الدوران شمس الحق و الملة جناب حضرت صاحب کوهان که از گفتار عالی شعار خود شان است از هر دو جناب تذکر نموده اند و هذا ادل دلیل فی هذا الاشکال و هو هذا

بجای حضرت معصوم صبغة الله شد ... که رهنمونی عالم از و بشد بسیار

بشد چون نائب ایشان محمد اسمٰعیل ... از و بحضرت معصوم ثانی آمد کار

رسید بهر غلام محمد آن تکمیل ... رساند بهر محمد صفی برادر دار

انتهیٰ ص ۸۲ گلدستهٔ کرامات ممتیبه - ۱۲ منه

فصل بیست و هفتم

حضرت شاہ غلام محمد قدس اللہ سرہٗ

لقب ایشان درین طریقہ قدوۃ الاولیاء حضرت جی صاحب کلان میباشد خدمت ایشان بعد از تحصیل علوم ظاہری کسب کمالات باطنی از خدمت والد خود حضرت قطب الاقطاب نمودہ اند و بہ نسبت ہای خاصہ ایشان مشرف شدہ بدرجۂ کمال و اکمال رسیدہ مجاز شدند چون والد ایشان خدمت ایشان را کامل و مکمل یافتند مسند مشیخت را بایشان تفویض فرمودند و سائر فرزندان و مریدان را بایشان حوالہ نمودند و خدمت ایشان در حیات والد شریف خود بر مسند ارشاد تکیہ نمودہ برہنمای بریہ مشغول شدند و ہنگامۂ ارشاد و لارشاد ایشان در اطراف و اکناف عالم انتشار یافت و جہان جہان خلائق از اطراف و طرائق بخدمت ایشان رسیدہ داخل طریقۂ علیہ شدند و اخذ فیوض و کمالات نمودند و مظہر اسرار و برکات گردیدند القصہ مرجع کل در عصر خویش بودند و ہم اخوان و اکثری از اقوام ایشان اخذ فیوض و برکات از خدمت ایشان نمودند بموجب آیۂ کریمہ :- اذا جاء نصر اللہ والفتح و رایت الناس یدخلون فی دین اللہ افواجا ط جوق جوق مردم از فقراء و اغنیاء و سلاطین و حکام و مشایخ و اکابر و فضلاء و علماء رجوع آوردند و خلفای ایشان در اطراف و اکناف عالم انتشار یافتند و آن قدر رواج این طریقہ کہ در ایام ایشان شد چہ از نفس نفیس خود ایشان چہ از فرزندان و برادران و غیرہ مجازان ایشان کہ حوصلۂ کاتب انبے تعداد آن عاجز و زبان قلم از کتابت آن قاصر از اکابر شنیدہ شد کہ در مراقبۂ صبح و شام معمولہ ایشان زیادہ از دروازہ ہزار مردم جمع می شدند و در مراقبۂ بعد از جمعہ آن قدر جمعیت خلائق می شد کہ از اندازہ حساب بیرون می بود کذا فی عمدۃ المقامات صـ ۲۲۳ ـ صـ ۲۲۴

وعادت شریف ایشان چنین قرار یافته بود که شش ماه با اهل و عیال خود در لاهور و شش ماه در پشاور بسر میبردند در رنگ اردوی شاهی جمعیت و خلائق در راه ایشان میبود، خلص آینی بود از آیات الهی و تمام عمر شریف خود را بشغل احادیث بسر بردند و چندین هزار حدیث باسناد حفظ داشتند و بر هر فعلی که از ایشان صادر میشد حدیثی در آن باب روایت میکردند بالآخره بتاریخ غره شوال شب عید فطر ۱۱۷۷ه هجری در بلده پشاور داعی اجل را لبیک گفته در بیرون شهر در باغ اسد خان که یکی از مریدان ایشان بود مدفون شدند ابتداء عمارت عالی داشت عاقبت از دست سکهان خراب شد. درین ایام که ۱۴۰۳ه هجری نهم محرم الحرام میباشد در محوطه کنار مسجد ایشان معروف به مسجد حضرت باباجی در داخل شهر پشاور فعلی واقع در موضع مسماة به شعبه مشهور و معروف میباشد و در لوحه مزار ایشان یک طرف آیة الکرسی و دیگر طرف چند قطعه اشعار حضرت غیاث الدین جرمی راجع به وفات ایشان مسطور است و تاریخ وفات ایشان دران لوحه ۱۱۷۸ه هجری تحریر است و این قول خلاف عبارت عمدة المقامات میباشد و مرقد حضرت شاه غلام حسن خلف و خلیفه ایشان نیز دران محوطه میباشد.

فصل بیست وهشتم

حضرت حاجی صفی الله قدس الله سره العزیز

لقب ایشان درین طریقه حضرت قیوم جهان کنیه ایشان ابوالبشر میباشد و ولادت ایشان بتاریخ چهارم ذی القعده ۱۱۵۶ه هجری قمری بوقوع پیوسته گویند که والد ماجد ایشان حضرت قطب الاقطاب در واقعه حضرت آدم علیه السلام را دیدند برای ایشان حضرت آدم علیه السلام بشارت داد که فردا بخانه تو فرزندی تولد میشود که برگزیده روزگار و عجوبه زمان خواهد بود

قدوم میمنت لزوم وی را مغتنم دانسته نام مرا بوی گذاری چون وقت صبح شد والد ایشان بعد از نماز در خانقاه معلی با جماعت فقراء بمراقبہ مشغول بودند دیدند کہ بیت اللہ الحرام بخانہ ایشان نزول کردہ میگوید کہ برای زیارت فرزند نو تولد تو آمدہ ام همدرین اثنا بود کہ خادمہ ایشان از خانہ آمدہ بشارت ولادت با سعادت آن قرۃ العینی و لایت را دادند و قبل ازین کہ گریہ کنند و در وقتیکہ تکبیر و اذان در گوش ایشان میگفتند لب بہ تکبیر کشودند تمام حضار شنویدند القصہ سالی چند از عمر عزیز ایشان گذشتہ بود کہ والد ماجد حضرت قطب الاقطاب جهان فانی را وداع گفتند چونکہ در طریقہ علیہ نقشبندیہ مجددیہ صغیر و کبیر یکسان است اخذ فیوضات از حضرت قطب الاقطاب نمودہ بودند و خدمت والد ایشان در ایام طفولیت توجہات عالیات خود را از ایشان دریغ ننمودہ بودند و بعد از وفات حسرت آیات حضرت قطب الاقطاب بقیہ کمالات و مقامات را از صحبت برادر بزرگ ایشان حضرت قدوۃ الاولیاء شاہ غلام محمد کسب نمودند و صاحب جذبات و حالات بلند بودند مدتی در دار السلطنت کابل حماها اللہ عن الآفات و التزلزل سکونت پذیر شدند دران وقت هنگامہ ارشاد و الارشاد ایشان بود عالمی را در طریقہ علیہ حضرات خواجگان و اکابر این خاندان دعوت نمودند طنطنہ حالات و کمالات ایشان در گوش هوش هر قاصی و دانی میرسید جذبات و صیحات عاشقانہ در صحبت های ایشان مالامال بود۔ ؎

بنا کردند خوش رسمی بخاک و خون غلطیدن
خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را

و در اشعار گفتن طبع بلند و مقام ارجمند داشتند دیوانی بغایت عالی نوشتہ بودند در ایام جذب بآب شستند و اشعاری چند ازان دیوان یافتہ شدہ مشتمل بر دنائت دنیا و دنیہ اهل آن میباشد و هو هذا ۔

ع

صد سہ مراتبہ اول اسم پاک اللہ ؐ را بتمام فصاحت گفتہ بعدہ گریہ نمودند

چیست دنیا جانستان ظاهر شکر پیچیدهٔ | جیفهٔ سگ دیدهٔ در نافه پوشیدهٔ
بی وفای زشت رای کاهش لیل و نهار | قحبهٔ مکارهٔ دهر دغا نامیدهٔ
محنت و رنج و بلای غفلت آباد مهیب | دل نه بندد کس در و جز ابلهٔ نادیدهٔ
حال این ماتم سرا پرسیدم از پیر طریق | گفت بادی یا خیالی یا چو سیل تیرهٔ
گفتمش چون است حال آنکه بندد دل درو | گفت وا ویلا بحال پر غلط فهمیدهٔ
غافل است و بی خبر یا احمق است آن بدگهر | یا خری یا غول و یا دیوانه یا لغزیدهٔ
باز پرسیدم کدام است آنکه دل برکند ازو | گفت یا آدم صفی یا نوح طوفان دیدهٔ
یا خلیل خلت حق یا کلیم طور عشق | یا مسیح مریم و یا احمد بگزیدهٔ
یا ز اصحاب هدی یا ز اهل بیت اجتبا | یا ادیس مصطفے از غیر حق ببریدهٔ
یا سر اقطاب عالم شاه تجدید هزار | یا ضیاء الحق بهاء الدین موز ولیدهٔ
یا محی الدین جیلان یا جلال الدین روم | یا جناب خواجهٔ باقی بحق بگزیدهٔ
یا ز اقطاب است یا غوث است یا قیوم وقت | یا چو ابراهیم ادهم زند صاحب دیدهٔ
یا امام عاشقان یا مقتدای عارفان | زاهدی از خائفان یا عابدی ترسیدهٔ
یا ز مستانیکه مدهوشند از جام الست | یا مگر دُردی کشی لای خم نوشیدهٔ
زلف مشکین ترا نازم که در دام فریب | همچو من دارد هزاران دل بمو پیچیدهٔ

ای صفی در عالم فانی کسی یک دم مباد
بی می و چنگ و رباب و شاهد بگزیدهٔ

و سه رساله دیگر از مصانیف ایشان تاکنون یادگار است :-

اوّل :- آداب الارشاد که معدن الاسرار نیز مینامند -

دوم :- مخزن انوار صفی احمدی که مسماة به مخزن الانوار احمدی فی کشف الاسرار المجددی

سوم :- رسالۀ چهار جوی که هر طریقه از طرق اربعه را بجوی از انهار رضوانی مناسبت داده اند -

بدینطور	نقشبندیه	جوی	شیر
	قادریه	جوی	شهد
	چشتیه	جوی	خمر
	سهروردیه	جوی	آب

و دیگر اشعار های زیادی از ایشان یادگار است درینجا یک نعت شریف بطور متمن از گفتار عالی شعار ایشان تیمناً ایراد میشود :-

نعت

دوش کین بحر مدور پر ز گوهر ساختند
از فروغ شمس عالم را منور ساختند

فلک مشحون ملک از ماه انور ساختند
سبع را سیاره این بحر اخضر ساختند

کهکشانی را که می بینی شناور ساختند
اسفل و اعلی و ما فیها مقدر ساختند

مقریان نه طبق با این غزل در ساختند
کای وجودت باعث ایجاد این هر دو سراست

سرور عالم محمد آن شفیع المذنبین
کلک صنعت مظهر حق رحمة اللعالمین

خاک روب بارگاه اقدسش روح الامین
از طفیل مقدم آن شهسوار ملک دین

شد وجود اولیاء و انبیاء و مرسلین
عرش و فرش و کرسی و افلاک و فردوس برین

گشت اظهار الوهیت برای آن امین
آیتی این مظهر لولاک بر نطقم گواه است

گر نبودی ذات پاک آن شه عالی تبار
آدم از کتم عدم هرگز نه گشتی آشکار

نوح را از قهر طوفانش کجا بودی قرار
تا شدی بر جان ابراهیم آتش لاله زار

سوختی موسیٰ بشمع ایمنش پروانه وار
از دم عیسیٰ نه گشتی مرده را جان دوبار

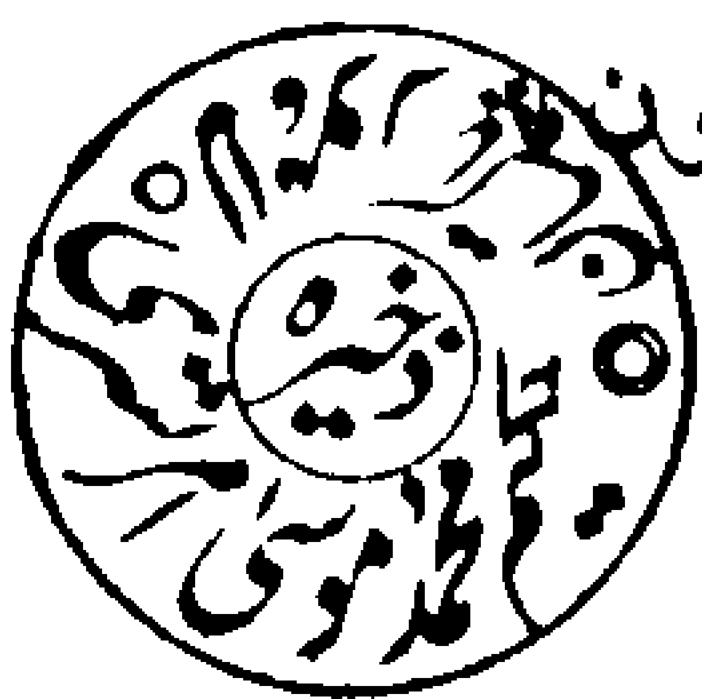
گر نبودی اسم احمد مراو را یادگار — غیر آن شاه رسل این درجهٔ علیا کراست
ای الم نشرح ثنای سینهٔ سینای تو — وای مزمل با مدثر هر یک از اسمای تو
خلعت طٰه و یٰسین راست بربالای تو — سورهٔ والنجم رمز درجهٔ علیای تو
نسخهٔ والشمس وصف عارض زیبای تو — آیت انا فتحنا رامت والای تو
فقرهٔ واللیل نعت جعد عنبر سای تو — حسبک الله کین همه فرقان ترا مدح و ثناست
ز اشتیاق عارضت ای خواجهٔ عالی جناب — جان پر از غم دیده پرنم سینه چاکم دل کباب
بیقرارم اشکبارم بی خوری دارم نه خواب — زندگی بی روی زیبا بیتو مرگست و عذاب
من ندارم طالع بیدار تا بینم به خواب — ای برای حق برآ از پردهٔ خود بی حجاب
آفتابی آفتابی خوش بتاب — کز فروغ نور رخسارت دو عالم را ضیاست
آن شبی وصل که آمد جبرئیل باصفا — گفت حق میخواندت برخیز ای صدر الوری
بهر پابوست ملائک صف زده در هر سما — نه فلک از گردش خود مانده حیران جا بجا
در بهشت بکشوده حق ابواب جنات العلی — حوریان با هم ز دیدار تو دارند مژدها
عرش و کرسی با قلم خود را نموده انجلی — خالق ارض و سما مشتاق دیدار شما است
چون شنید این مژده از روح الامین خیر البشر — شاد برجست از سر بالین آمد سوی در
دید براق عجیبی برق سیر و باد پر — پا نهاد اندر رکاب آن بادشاهی بحر و بر
چون بروی زین نشست آن خسرو عالی قدر — از مکان و لامکان بگذشت در لمح البصر
ماند اندر سدره از وی جبرئیل راه بر — گفت من نتوانم ای شه رو ترا حق رهنماست
پس عنان برداشت آن شاه سریر لامکان — رفت تا جای که من حیرانم از نام و نشان
محو شد در ذات بیچون ست راز چون و چنان — دیدن و گفتن بهم آمیخت بی صوت و بیان
گفت حق ما و تو ئیم و نیست غیر خود میان — گفت هستی تو نه ام من ای کریم مستعان

گفت بخشیدم بروی تو گناه امتان | اختیار و حکم تقدیر در رضای ما تراست
قدر هجده سال دنیا آن امام المرسلین | بود اندر حجلهٔ بی کیف حق خلوت نشین
هر چه حق گفتی شنیدی آن شهٔ ملک یقین | هم ز اسرار نهان و هم ز تحقیقات دین
پس نزول قهقری فرمود آمد بر زمین | سیر او عشر عشیر یک نفس می دان یقین
حلقه می جنبید و بالین گرم بودش ای امین | قصه مسیح یهودی معجز این ماجراست
ای ابوبکری تو براوج غلاف آفتاب | ای ترا فاروق اعظم غمگسار و فتحیاب
ابن عفان جامع قرآن شه عالی جناب | حیدر صفدر علی مرتضی مالک رقاب
من سگ درگاه اهل بیتم از صدق و صفا | بسته اند از حب ایشان در گلوی من طناب

مهرشان کردم صفی از هر دو عالم انتخاب
خاکپای آل زهرا درد و چشم توتیاست

چون عمر مبارک ایشان بآخر رسید در دل ایشان اشتیاق زیارت حرمین شریفین زیاده شده از راه غزنی و قلات و بلاد سنده و بلوچستان عازم حج شده اند و درین سفر جناب حضرت شهید صاحب برادر بزرگ ایشان حضرت محمد فضل الله جامع عمدة المقامات و حضرت بی بی قیومة همرکاب ایشان بودند در زیارت حرمین نارسیده در قسمتی از راه مریض شده بتاریخ صبح یوم دوشنبه ششم شهر ذی القعده سنه ۱۲۱۲ هجری ازین دار پر ملال انتقال فرموده بجوار رحمت پیوستند مرقد مطهر ایشان در شهر حدیده از توابع یمن متصل مسجد روشن هندی در زیر درختی میباشد۔

انا لله و انا الیه راجعون





فصل بست و نهم

جناب حضرت شهید صاحب قدس اللہ سرہٗ

اسم ایشان حاجی شاہ محمد ضیاء الحق میباشد و بنام میان ضیاء الحق نیز یاد شدہ و شہرت ایشان درین طریقہ بنام حضرت شہید و ایشان شہید میباشد صاحب گلدستہ کرامات شمسیہ حاجی شاہ محمد ضیاء الحق ذکر نمودہ عبارت آن این است حضرت غوث العلمین قدوۃ المحققین زبدۃ العارفین حاجی شاہ محمد ضیاء الحق والدین المعروف بحضرت شہید قدس اللہ سرہٗ العزیز و در جای دیگری بنام ایشان شہید نیز یاد کردہ اند برادر اعظم ایشان حضرت محمد فضل اللہ در عمدۃ المقامات صفحہ ۴۹ بنام میان ضیاء الحق یاد کردہ اند درینجا بسیار اشخاص اشتباہ خواھد کرد از جہتہ عدم تفرقہ بین اسماء ایشان مثل شاہ ضیاء الحق و میان ضیاء الحق و محمد ضیاء الحق و حاجی شاہ ضیاء الحق و حضرت شہید و ایشان شہید جناب ایشان پسر حضرت بی بی صاحبہ میباشد کہ درین طریقہ بنام حضرت بی بی قیومہ شہرت دارند، موصوفہ خواھر زادہٗ عینی حضرت حاجی صفی اللہ قدس اللہ سرہ میباشد و از طرف پدر از احفاد حضرت شاہ غلام محمد قدس اللہ سرہٗ میباشد کہ در ترجمہ حضرت میانجی صاحب قدس اللہ سرہٗ نقشہ نسب نامہ شان مفصل ذکر خواھد شد موصوف در تمام دورہ[1] سلوک ھمراہ مرشد ایشان حضرت حاجی صفی اللہ قدس اللہ سرہٗ ھمراہ بودہ و در سفر حرمین شریفین نیز مصاحب بودہ اند و بعد از وفات حسرت آیات مرشد خود عازم ماوراء النہر شدند کہ درین سفر برادر اعظم ایشان حضرت میان محمد فضل اللہ معروف بہ حضرت حاجی مؤلف عمدۃ المقامات و والدہ ماجدہ ایشان

---

[1] و بعد از دورہ اکتساب ایشان کہ جناب حاجی صاحب نیز رحلت کردہ بودند اکثر سکونت در دار السلطنۃ کابل و ملک ننگرہار در درہ فرخ شاہ دلی سیزدہ نمودہ تا اینکہ وفات ایشان نیز در ننگرہار در درہ مذکور بوقوع آمد ۱۲ منہ

حضرت بی بی صاحبه نیز همراه شان بودند بعد از زیارات اماکن مقدسه و مزارات متبرکات بخارا واپس عازم شدند چون در مزار شریف واقع ام البلاد بلخ رسیدند حضرت بی بی صاحبه بتاریخ دوازدهم ربیع الاول روز جمعه ۱۲۱۸هجری دران بلدهٔ متبرکه رحلت نموده در گنبد شرقی روضهٔ حضرت علی کرم الله وجهه مدفون شدند بعد ازین بقیهٔ عمر ایشان در ترویج طریقهٔ علیهٔ و نشر اخلاق مصطفویه در بلدهٔ کابل حماها الله عن الآفات والتزلزل سپری شد و خلافت ایشان قرار بعضی سخن های سماعی که از بعضی دوستان شنیده بودم از طرف حضرت بی بی صاحبه عرف بی بی قیومة والده ایشان بوده بلکه ازین سخن هم کسی اطلاع نداشت که بی بی صاحبه والده ایشان شهید است و اینقدر میگفتند که درین سلسله یک شخصی از مستورات هم میباشد فقط راقم الحروف درین باب نهایت بذل المجهود نمودم قول صحیح و قطعی این است که حضرت ایشان مرید و خلیفه حضرت حاجی صفی الله میباشد و حضرت بی بی صاحبه نیز خلیفه حضرت حاجی صاحب میباشد ولی اینقدر فرق دارد که از والدهٔ ماجده ایشان نیز به بشارات عالی و اشارات متعالی سرفراز شده اند لذا آوردن بی بی صاحبه در بین حضرت ایشان شهید و حضرت حاجی صفی الله قدس الله سرهما ضرورت نماند و صاحب گلدستهٔ کرامات شمسیه که مجددی الاصل و از علمای این خاندان است نیز از ذکر بی بی صاحبه استعفا نموده در ذیل شجره حضرت صاحب کوهستان چنین میفرماید و او شان از شاه محمد ضیاء الحق) مرید مکرم و خلیفه و سجاده نشین معظم قیوم ربانی غوث صمدانی مجدد مائة ثالث عشر

سله وکذا در شجرهٔ منظومهٔ جناب حضرت صاحب کوهستان که خود ایشان بنظم آورده اند نیز از بی بی صاحبه تذکر نموده اند، رینجا از حضرت شاه غلام محمد الی آخر سلسله نظم آن تحریر میشود و هوهذا که

رسید بهر غلام محمد آن تکمیل | رساند بهر محمد صفی برادر دار
ضیاء پر تو حق ضیاء الحق | که بود عارف کامل و کاشف اسرار
بشد ضیاء محمد از و خلیفه بحق | که بود پیش رو سالکان بلیل و نهار
به بحر معصیت افتید و شمس الحق حیران | مگر ز همت عالی شان رسد بکنار

گلدستهٔ کرامات شمسیه صد ۸۳ - ۱۲ منه،

مسمی باسم ابو البشر سرگروہ اھل اللہ حاجی محمد صفی اللہ المعروف بحضرت قیوم الجہان قدس سرہٗ انتھٰی۔ ــــــ صـ۱۴ گلدستۂ کرامات شمسیہ در سلاسل سائر حضرات کہ بعد از حضرت حاجی صفی اللہ قدس سرہٗ بودہ اند نیز از بی بی صاحبہ تذکر نشدہ و ازان جملہ است سلسلہ حضرت صاحب نور المشایخ قدس اللہ سرہٗ العزیز دلیل دیگر ازین بہتر برادر ایشان حضرت محمد فضل اللہ درکتاب مستطاب عمدۃ المقامات صـ۲۶۹ از جملہ چہارم نفر خلفا حضرت حاجی صفی اللہ شمردہ اند عبارتش این است و برادر علیٰ این فقیر میان ضیاؑ الحق نیز مجاز از ایشان (حاجی صفی اللہ قدس اللہ سرہٗ) است و صاحب حالات بلند و معارف ارجمند و از خدمت حضرت قیوم جہان و حضرت بی بی صاحبہ بہ بشارات و اشارات متعالی سرفراز اند انتھی تنہا ازین عبارت اینقدر مفہوم میشود کہ ایشان از حضرت بی بی صاحبہ نیز کسب کردہ اند ولی ماذون و مجاز بودن ایشان قطعاً از طرف حضرت حاجی صاحب صفی اللہ قدس اللہ سرہٗ میباشد و اگر این موضوع را منظور داشتہ باشیم کہ ھر دو ذکر شود چگونہ ذکر نشود مرید از حضرت حاجی صاحب و خلافت نیز از طرف آن بودہ در اسناد کہ معتبر میدانند ھمین دو موضع است کہ اول و آخر یعنی ارادت و خلافت از یک نفر حاصل شدہ باشد اما درین قسمت کہ بی بی صاحبہ پیر صحبت ایشان بودہ و ازان استفادہ نمودہ اند موضع دیگر است در ایراد اسناد ھمان اول معتبر است مانند کسیکہ از یک شخص صاحب کمال مرید شود و خلافت ھم از طرف آن شخص برایش اعطا گردد و از دیگر خلفاء مرشد خود نیز کمالات حاصل کند برای این شخص ضرور نیست کہ در بین خود و مرشد خود دیگر اشخاصیکہ ازان ھا استفادہ باطنی کردہ ذکر نماید تدبر فافھم و دیگر حضرت ایشان شہید را قصہ ایست عجیب در ایامیکہ بزیارت حضرات خواجگان وارد بخارا شدند بادشاہ بخارا ایشان را با برادر کلان ایشان محمد فضل اللہ مؤلف کتاب عمدۃ المقامات کہ درین سفر ھمراہ بودند دعوت نمود و حضرت ایشان شہید با وجود مقامات بلند و معارف عام پسند از علوم رسمی حصہ کمتر داشتند

برادر ایشان حضرت محمد فضل الله فاضل جامع علوم مروجه بودند در اثناء دعوت پادشاه مسئله شرعی از حضرت ایشان شهید سوال کرد برادر ایشان در جواب مبادرت ورزیده مسئله را حل کردند از جهته اینکه مبادا حضرت میان ضیاء الحق خجالت شده از دربار شاهی بیرون شوند از این حادثه حضرت ایشان شهید اندوهگین شده شبے زیارت حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره العزیز رفتند احوال خود را بواسطه آن عالی مقام بدربارِ ربّ الارباب عرض نمودند و هم شبے دران بقعه مبارکه خواب کردند صبح بعد از خواب تمام علوم و معارف دو چند برایشان حاصل شده بود تألیفات زیادی از ایشان یادگار ماند که همه آن دلالت به علم لدنی ایشان دارد از آن جمله کتاب مفتاح الحقائق است که نهایت مسائل دقیق در علم تصوف دران کتاب درج است و کذا اشعارهای زیادی در نعت سرور کائنات علیه افضل الصلوٰة والتسلیمات و مدح دیگر بزرگانِ دین از و یادگار است. رحلت ایشان بتاریخ روز عاشورا سنه ۱۲۵۵[1] هجری واقع شده زیارت ایشان در نجراب واقع در دره حضرت فرخ شاه ولی[2] که از اجداد کبار ایشان است آن جا میباشد و هر دو بزرگوار دریک مقام وجود دارند۔

اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ۝

[1] همچنین در گلدسته کرامات ثمینه مذکور است در عمدة المقامات صفحه ۳ حاشیه ۱ از بعضی اخذ آن سنه ۱۲۵۷ هجری مشتمل جمله گل در باغ مذکور است. والله اعلم ۱۲ منه۔

[2] فرخشاه لقب حضرت سلطان شهاب الدین علی میباشد که ایشان از اجداد کبار حضرت امام ربانی و مجدد الف ثانی میباشند۔ ابتداء از طرف سلاطین غزنویه والی کابل بودند بعضی مؤرخین مینویسند که بعد از زوال سلطنت سلطان محمود غزنوی بادشاه کابل و غزنه بودند که در غزنی دربار ایشان بوده صاحب الترجمه مرار ابطرف هندوستان با عساکر و افواج قاهره جهته ترویج دین مبین و توهین اصنام رفته با فتح و فیروزی و غنایم زیاده به کابل مراجعت نموده اند و بعد از ترک سلطنت جهته ترویج طریقه چشتیه که مشرب ایشان بوده بقیه عمر عزیز را مادام الحیات در منطقه نجراب بسر بردند و هم دران جا مدفون گردیدند لذا آن دره بنام دره فرخ شاه ولی شهرت یافته و حضرت میان ضیاء الحق معروف حضرت شهید صاحب در عصر خود تعمیر مزار فیض آثار ایشان نموده بودند و هم دران بقعه شریفه مسجد و خانقاه عالی معمور ساخته بتعلیم و تربیت طلاب آن نواحی مشغول بودند تا اینکه داعی اجل را لبیک گفته در جوار جد بزرگوار خویش آسودند۔
۱۲ ـ منه۔

و این چند اشعار در مرثیه ایشان از حضرت میان محمد اکرم سندی خلیفه ایشان که از قریه ڈاسوڑی ملک سند میباشد، یادگار است که در مرثیه مرشد خود انشاء نموده اند:-

ای دریغا بلبل عرفان پرید | زین جهان سوی جنان فرد وحید
در محرم همچو شاه کربلا | روز قتل شه حسین گشته شهید
زین غم و زین سوز با هر مخلصین | دردهای غم عجائب شد پدید
بُد مرید حضرت شاه صفی | بر وجودش فیض اوبوده پدید
دُر درج شیخ احمد غوث حق | آنکه او در اولیاء گشته مزید
زین غم و زین حادثه از اهل دل | الف قامت چون مثال نون خمید
بعد ماتم چون بجستم سال او | این نداها تف زدرد دل کشید
پس سر دل راز تیغ غم برید | شه ضیاءُ الحق خرد سالش شنید

فائدہ

چونکه سخن از حضرت بی بی صاحبه قدس الله سرّها در میان آمد بعید نیست که سطری چند از احوال نیکو خصال آن عارفه کاملہ مکمّلہ درین ذیل ایراد نمائیم تذکره نویسان ماتقدم در باب نساء عارفات طریق اختیار کرده اند بعضی کتابی علیحدہ در تراجم و حالات صالحات جمع کرده اند از آن جمله است شیخ ابوعبدالرحمٰن سلمی نیشاپوری جامع طبقات المشایخ برخی در وسط رجال از باب طالب المولی مذکر کاملات قانتات را ذکر نموده اند مانند حضرت فریدالدین عطار که در تذکرة الاولیاء حضرت رابعه بصری را در وسط رجال آورده - عدۂ بعد از اتمام تراجم و حالات رجال در خاتمه کتاب عارفات و اصلات را الحاق نموده اند چنانچه

حضرت مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس همین سلیقہ را اختیار نمودہ اند :۔



ولو کان النساء کمن ذکرنا لفضلت النساء علی الرّجال
فلا التأنیث لاسم الشمس عیب ولا التذکیر فخر للھلال

در فتوحات مکیہ باب ہفتاد و سوم بعد از تراجم عدۂ از رجال اللہ چنین آوردہ
وکل ما نذکرہ من ھؤلاء الرّجال باسم الرّجال فقد یکون منھم النساء ولکن یغلب ذکر الرّجال قیل لبعضھم کم الابدال قال اربعون نفسًا فقیل لہ لم لا تقول اربعون رجلا فقال قد یکون فیھم النساء انتھی بر دیم در اصل سخن والد ماجد بی بی صاحبہ حضرت شاہ عطاء اللہ بخاری نام دارد کہ از احفاد حضرت شیخ عبدالوھاب بخاری[1] میباشد والدۂ ایشان ہمشیرۂ حضرت شاہ غلام محمد و حضرت قیوم جہان میباشد زوج ایشان حضرت شاہ غلام نبی نام دارد کہ خلف حضرت شاہ غلام حسن بن حضرت شاہ غلام محمد میباشد و حضرت حاجی محمد فضل اللہ جامع عمدۃ المقامات و میان ضیاء الحق عرف جناب حضرت شہید صاحب این ہر دو بزرگوار پسران حضرت بی بی صاحبہ میباشند

[1] ایشان از اولاد سید جلال الدین بزرگ بخاری میباشد کہ بنام سید جلال سرخ نیز یاد میکنند او شان جد سید جلال الدین مخدوم جہانیان میباشد کہ ملقب بسید جلال سبز بخاری اند کنیت ایشان ابو الکرم است اصل نام ایشان حسین بخاری مشہور است بمخدوم جہانیان خزانہ جلالی از ملفوظات اوست صاحب الترجمہ چون اجداد بزرگش ولی کامل و مکمل بودہ موصوف در زمانہ حضرت امام ربانی وجود داشتہ و از اولیاء معاصر ایشان بودہ چنانچہ مکتوب پنجاہ و پنجم از جلد اول بنام ایشان صادر یافتہ ایشان را تفسیر یست کہ اکثر قرآن بلکہ تمام آن را ارجاع بنعت پیغمبر و ذکر او کردہ صلی اللہ علیہ وسلم غالبًا این تفسیر را در غلبۂ حال و استغراق تحریر نمودہ از آنرو بسیار مواضع از الفاظ آن نامرعی ماندہ حضرت شیخ عبدالحق دھلوی در اخبار الاخیار صفحہ ۲۱۵ در ذیل ترجمہ صاحب الترجمہ سخنی چند از ان تفسیر نقل نمودہ لبقیہ حالات وی از ان کتاب از صفحہ مذکور ملاحظہ شود وفات مزبور در سنہ ۹۳۲ بودہ کہ متصل عہد شیخ وحاجی میباشد - ۱۲ - منہ

حضرت میانجی علیہ الرحمتہ کہ خلف و خلیفہ حضرت ایشان شہید اند، نواسۂ حضرت بی بی صاحبہ مہابشد موصوفہ ابتدا تلقین ذکر از خال (ماما) اعظم ایشان حضرت شاہ غلام محمد نمودہ بودند۔ دران وقت روز بیست و پنجم رمضان المبارک را روزہ داشتند سن ایشان ھفت سالہ بودہ و بعد از وفات حسرت آیات آن جناب بقیہ کمالات و مقامات را از حضرت حاجی صفی اللہ عفی حضرت قیوم جہان خال (ماما) اصغر ایشان باتمام رسانیدند و از طرف ایشان بہ مقامات عالیہ مشرف شدند و قطع مراتب ولایات صغرا و کبرا و علیا و سیر الی اللہ و فی اللہ عروج در مدارج کمالات نبوت و رسالت و اولوالعزم و صعود بمقامات انبیا و رسل و دخول در صفوف آن اکابر و وقوف از علوم معیت احاطہ و سریان توحید وجودی و شہودی بتفصیل حاصل نمودہ و از حضور خاصۂ نقشبندیہ بطرز خاص مجدد الف ثانی قدس اللہ سرہ فنا اتم و بقا اکمل حاصل نمودند۔ روزی نقل حضرت رابعہ قدس سرھا در مجلس ایشان می گذشت در آن اثنا بخاطر مبارک ایشان گذشتہ کہ نسبت حضرت رابعہ معائنہ کنم چون آن بوقوع یافت نسبت او را دون نسبت بعضی از مسترشدان خود یافتند این معنی بخدمت حضرت قیوم جہان معروض داشتند ایشان عنایت نمودند کہ اگر رابعہ درین وقت می بود خدمت ایشان اختیار می فرمود فردای آن روز ایشان را در معاملہ الھام باین لفظ نمودند کہ ای فاطمہ ثانیہ ایشان این الھام را بخدمت حضرت قیوم جہان معروض داشتند خدمت ایشان را امر شکرانہ آن نمودند حضرت بی بی صاحبہ فردای آن طعام بشکرانہ آن بفقرا دادند و خیرات ھا نمودند۔

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ؛ دیگران ھم بکنند آنچہ مسیحا میکرد

وھنگامہ ارشاد فیض رشاد ایشان در اطراف و اکناف منتشر شدہ بیانسوان از

خانمان خود دست برداشته بذیل دامان ایشان افتادند و از انوار و اسرار سرمست و سرشار شدند و بسیاری از مستورات ایشان مجذوبه گردیدند حتیٰ که در خانه ایشان مجذوبات زنجیر بپا همیشه افتاده بودند در عالم نسوان مثل این اجتماع للّٰه و فی اللّٰه که در خدمت آن مقبوله رسول اللّٰہ شده بود چه در متقدمین و متأخرین از صالحات شنیده نشده بلکه در عالم رجال خال خال در آن حال باین قوت کمال و اکمال بوده باشند و در مرة ثانیه که حضرت قیوم جهان از بلدۂ کابل حماها اللّٰه عن الافات والتزلزل از طریق غزنی و قلات و سنده و بلوچستان عازم حج بیت اللّٰه الحرام شدند موصوفه با دو فرزند ایشان همرکاب حضرت قیوم جهان بودند چون حضرت قیوم جهان در قسمتی از راه که ذکر آن سپری شد رحلت نمودند موصوفه با ابنین شریفین احکام و ارکان حج را بجای آورده واپس عازم شدند چون بوطن مألوف رسیدند بعد از مرور چند ماه طرف دار الارشاد سرهند جهت زیارت حضرت مجدد الف ثانی قدس اللّٰه سره رفتند و بعد از آن باز بکابل آمده سالی در بغجب بودند تا آنکه عازم زیارات حضرات خواجگان ماوراء النهر شدند چون از بخارا بطرف ام البلاد بلخ تشریف آوردند روزی چند در بلدۂ فیض آثار مزار شریف سکونت پذیر شدند و هم در آنجا مدت بیست و چهار روزه بیمار بودند بالآخرة بتاریخ دوازدهم ربیع الاول روز جمعه ۱۲۱۸ھ بعمر پنجاه و دو سالگی شربت کل نفس ذائقة الموت را چشیده جان بجهان دار الانس و جان سپرزدند و در رواق شرقی روضه حضرت علی کرم اللّٰه وجهه عرف زیارت سخی شاه اولیاء دفن شدند۔ انا للّٰه و انا الیه راجعون ۵

بعد از وفات آن عارفة واصلة حضرت ایشان

شهید در اطراف کابل سکونت اختیار نمودند و حضرت محمد فضل اللّٰه در وطن آبائی خویش بلدۂ قندهار رفته بر مسند والد خود بدعوت خلق اللّٰه الی اللّٰه مصروف شدند موصوف در

۱۱۸۴ھ ہجری قمری در بلدۂ فیض آثار قندھار چشم بجہان کشودہ بودند و بعد از حصول علوم ظاہری جہۃ اخذ نسبت باطنی بامر والد ایشان حضرت شاہ غلام نبی بخدمت حضرت قیوم جہان رفتہ مادام الحیات در سفر و حضر در حضور حضرت قیوم جہان حاجی صفی اللہ میبودند و در سفر حرمین شریفین نیز با ایشان معیت داشتند جناب ایشان مانند برادر اصغر ایشان حضرت ایشان شہید نیز بچند نام یاد شدہ اند منجملہ حضرت حاجی محمد فضل اللہ مجددی خواجہ فضل اللہ محمد فضل اللہ قندھاری محمد فضل اللہ سرہندی کہ این ہمہ اسماء شریفہ ایشان می باشد و کتاب مستطاب عمدۃ المقامات کہ تصنیف ایشان است باعلیٰ درجہ دلالت بعلمیت ظاہری و باطنی ایشان دارد وفات ایشان در بلدۂ قندھار در ۱۲۴۱ھ[1] واقع شدہ زیارت ایشان در کنار مدفن والد ایشان در قندھار معروف و مشہور میباشد مولانا عبد الباقی مجددی سال وفات ایشان را از جملہ (در بہشت کشودہ) استخراج نمودہ اند و این چند اشعار را در مرثیہ اوشان انشا نمودہ وھو ھذا :۔



آہ بگذشت شیخ فضل اللہ	کہ مثالش درین زمانہ نبود
عالم و فاضل و ولی اللہ	مبداء فیض و فضل و معدن جود
با کسی غیر حق نبودش کار	ہمہ دم بود غرق بحر شہود
کرد عمر شریف خویش تمام	صرف اندر عبادت معبود
عملش با رعایت رخصت	ہمہ اوقات بر عزیمت بود
خاطر ہر کسی بدش ظاہر	چہ دہم شرح از کشوف و شہود

[1] اما در لوحہ سنگ مرقد آن در قندھار سال وفات ۱۲۳۸ھ مسطور است۔ در مقدمۂ کہ ضمیمۂ عمدۃ المقامات الحاق شدہ در ذیل عدد ح در حدود ۱۲۳۸ھ مرقوم است واللہ اعلم بحقائق الاخبار کلہا۔ ۱۲ منہ

گر شفقی هم نبدی بخدمت او　　می نبدش فیض خاص او مشهود
کرد باقی سوال تاریخش　　عقل گفتا (در بهشت کشود) ۱۲۴۱

درین جا چند اشعار منتی نمونه خروار از گفتار عالی شعار حضرت خواجه محمّد فضل الله قندهاری تبرکاً تحریر میشود، وهو هذا

اگر چون سرو آزاد است دل از چون و از چندش
چو قمری حب دنیا کی شود طوق گلو بندش
چسان قامت کشد شمشاد عقل از طور عشق ایدل
کجا ماند منار غزنوی با کوه الوندش
اگر بر طاق گردون جفت میبودی هلال عید
فلک میکرد با ابروی آن مه روی مانندش
مگر در آب دیده روی خود آن شوخ بی پروا
کزان بی الفتیها گشته با آئینه پیوندش
اگر کهدامن کابل بهار خاطرش گردد
نخواهد کرد میر کوره گان یاد سمرقندش
ز سروا کرد خاطر میل باغ و راغ کوی عقل
مگر دامان صحراء جنون گردید پابندش
اگر فردوس اعلیٰ شد نصیب فضل در عقبیٰ
برون آرد مگر از سر هوای سیر سرهندش

۴ روز مشغول دیگران بودی　　همه شب بود در قیام و سجود

برویم در اصل سخن اشخاص و اقارب و منسوبین که در ترجمه عارفه موصوفه ایراد شد اگر اجمالی در فهم بعضی باقیمانده باشد میتوانند که ازین نقشهٔ مرقومه اختصاراً ملاحظه فرمایند و هو هذا

حضرت حاجی شاہ غلام محمد معصوم عرف حضرت معصوم ثانی قدس اللہ سرہٗ

فصل سیم

حضرت میانجی صاحب قدس اللہ سرہٗ

نام گرامی ایشان حضرت شاہ ضیاء میباشند بنام حاجی شاہ ضیاء نیز یاد شدہ اند شہرت ایشان درین طریقۂ علیّہ بنام حضرت میانجی صاحب میباشد ایشان خلف و خلیفۂ حضرت والد خود جناب ایشان شہید میاں ضیاء الحق میباشند کہ سلسلۂ نسب و سلوک ایشان بحضرت شاہ غلام محمد قدس سرہ یکجا جمع میشود صاحب گلدستۂ کرامات شمسیہ غلام نجم الدّین کابلی مجددی در ذیل شجرۂ حضرت صاحب شمس الحق چنین آوردہ قطب الاقطاب غوث الاحباب ثانی مجدّد الف ثانی حضرت حاجی شاہ ضیاء مجدد المعروف بحضرت میانجی صاحب قدس اللہ سرہٗ العزیز و نیز میفرماید روزی از خدمت حضرت صاحب کہ خلیفہ و خواہر زادہ ایشان بود شنیدم بعضی گفتگو در توصیف و تعریف بعضی حالات علوی صفات مبارک شان افتادند قدری از حالات سعادت آیات جمیل و مقامات کرامات سمات بیعدیل شان بیان فرمودند آخر الامر برای این ناچیز فرمودند کہ از احوال فیض مآل او شان ہر قدر بیان نمایم در فہم و ادراک تو در نمی آید جناب ایشان طریقۂ علیّہ نقشبندیہ مجددیہ را از والد ماجد خود کسب نمودہ بودند حضرت والد بزرگوار شان محمد ضیاء الحق قرار نوشتۂ صاحب گلدستۂ کرامات شمسیہ صد ۱۷ در آخر عمر خود برای شان فرمودہ بودند کہ ہر قدر مدارج معارف و قرب الٰہی جل سلطانہ و مقامات عالیات تصوّف و سلوک کہ تعلق بما داشت ہمگی را شما بمحض فضل و کرم حق سبحانہ تعالیٰ بتمام و کمال طی نمودہ اید کہ ذرۂ از ان باقی ماندہ اما چون کہ

استعداد شما هنوز بلند است باید که در هندوستان در اطراف بلاد پنجاب بروید درویشی خاکستر نشینی که ظاهرا بلباس قلندری وگدا صفتی خواهد بود دوچار شما خواهد شد باقی کسب سلوک شما بملاقات درویش ممدوح مقصر ومحصور است بعد از واقعه ارتحال حضرت ایشان شهید حسب الامر عالی شان روانهٔ پنجاب شدند بعد از تفحص بسیار و تجسس بی شمار روزی درویش موصوف را یافتند که بالای یک تودهٔ خاک بدهوش و مستغرق افتاده بود و بغیر یک چادر رنگ که بر موضع ستر خود پیچانیده بودند دیگر لباس و پوشاک نداشت با آن حلیه و صورت که حضرت ایشان شهید فرموده بود محلّی و مصوّر یافتند و چیزی خوردنی نرم مانند تلخان گندم با شربت قند آمیز ساخته و در دهان موصوف انداختند که قدری طاقت و هوش برایشان حاصل شد بعد ازان برخواسته نشست و ساعتی همراه جناب حضرت صاحب مجلس نموده بعده بسرعت تمام روان شد جناب حضرت صاحب نیز در پی او روان شدند رفقای شان همان روز هر چند جستجو نمودند و انتظار کشیدند درک شان را نیافتند فردا بعد از تفحص و تجسّس بسیار در بین جنگلی که قریب همان نزاع بود در رفته دیدند که صفّهٔ مرتب در انجا هست و حضرت صاحب ممدوح بر آن صفّه مدهوش افتاده اند و از درویش موصوف هیچ نشانی نیافتند یکی از رفقا سر مبارک حضرت صاحب را بزانوی خود نهاده قطره چند آب از دیده ریختانده هرگاه قدری ساعت گذشت حضرت ایشان بهوش آمده سر مبارک را بالا نموده و همراه رفقا روان شدند شنیده شده که میفرمودند که باقی کسب سلوک ما در مقامات عالیات تصوّف بصحبت درویش ممدوح علیه الرحمة والرضوان بکرم او سبحانه وتعالی اتمام یافت انتهی اما طریق نسب و سلوک ایشان بدین قرار است ۔

حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی قدس اللہ سرہ العزیز

حضرت عروۃ الوثقیٰ

خواجہ محمّد معصوم خلیفہ وخلف
حضرت امام ربانی قدس اللہ اسرارھما

حضرت قیوم الزمان

خواجہ صبغۃ اللہ خلیفہ وخلف
حضرت عروۃ الوثقیٰ

حضرت امام العارفین

خواجہ محمد اسماعیل خلیفہ وخلف
حضرت امام العارفین

حضرت قطب الاقطاب

شاہ غلام محمّد معصوم خلیفہ وخلف
حضرت قیوم الزمان

حضرت قدوۃ الاولیاء

شاہ غلام محمد خلیفہ وخلف اکبر
حضرت قطب الاقطاب

حضرت شاہ غلام حسن خلیفہ وخلف
حضرت قدوۃ الاولیاء

حضرت شاہ غلام نبی خلیفہ وخلف حضرت شاہ غلام حسن

خلیفہ وخلف
حضرت میاں جی

حضرت قیوم جہاں حاجی
محمد صفی اللہ خلف اکبر
حضرت قطب الاقطاب و
خلیفہ برادر اعظم ایشان
حضرت قدوۃ الاولیاء

حضرت [illegible]
خلیفہ حضرت حاجی صفی اللہ وخلف حضرت شاہ غلام نبی قدس اللہ سرھما

تاریخ وصال ایشان در روز مبارک جمعه پنجم شهر شوال ۱۳۱۶ھ ہجری قمری میباشد، مدفن ایشان در قریہ مسماۃ یغمانی واقع درعنقریب بلدۂ چہاریکار بطرف کابل درکنار طریق عامۃ فعلی در وسط مقبرۂ صغیری واقع است صاحب گلدستہ کرامات شمسیہ بفاصلۂ بیست کرو راہ بطرف سمت شمالی کابل تعین نمودہ جناب حضرت صاحب کوہستان قدس اللہ سرہ العزیز کہ خواہرزادہ وخلیفہ ایشان است مخمس ذیل را در مدح مرشد خود انشاء نمودہ اند وھو ھذا!

آن غوث رہنما است ضیاء مجدد است　　آن شیخ مقتدا است ضیاء مجدد است
آن دوست کبریا ست ضیاء مجدد است　　آن معدن سخا است ضیاء مجدد است
آن صاحب حیا ست ضیاء مجدد است

سرخیل اولیاء کرام است این زمان　　آن نخل بوستان عمر میر سالکان
گل غنچۂ زباغ مجدد شنو عیان　　ھرکس کہ دید روئی نکویش بصد زبان
گفتا کہ پیشوا است ضیاء مجدد است

ھم حاجی است و غازی و ھم متقی بود　　ھم عالم است باعمل و منتہی بود
ھمراہ بین و رھبر و جاذب قوی بود　　او صوفی است صافی و ھم او ولی بود
بیشک کہ رہنما ست ضیاء مجدد است

ھرکس گرفت دامن آن صاحب کمال　　با دیگران بگفتا کہ اخواننا تعال
اذھب الی جنابہ بفضل ذی الجلال　　قد صنع بفضلک اللہ لا یزال
او مہدی ھدا است ضیاء مجدد است

از غیرت و شجاعت آن صاحب یقین　　ھر چند وصف پیش کنم کم بود چنین
در خارق و کرامت آن تاج سالکین　　کم کس بود بمثل وی امروز در زمین

فریادرس بماست ضیاء مجدد است

عالم ببین زفیض وجودش منور است
بر طالبان راه خدا نیک رهبر است
ملک وجود ما ز نسیمش معطر است
حاجت بوصف نیست که خود شمس خاور است

او رحمت خدا است ضیاء مجدد است

سر خیل عارفان زمان است بیگمان
اولاد پاک حضرت معصوم شد بدان
اندر سلوک و جذبه عجب شیخ راهدان
در بحر معرفت شده مستغرق ایجوان

آن در بی بها است ضیاء مجدد است

ای دل بگیر دامن آن شاه رهبر
منزل دراز و روز گذشتست بی خبر
هم لاشه لنگ و هم رفقا رفته پیشتر
باشد که از کرم بکند همت و نظر

بیشک که با ضیاء است ضیاء مجدد است

قربان او شوم که لقب کرد مر ترا
بیشک ضیاء شیخ مجدد شدی بما
تجدید الف از عدد تو میسر مر ترا
دارند امید از کرمت شاه و هم گدا

آن معدن عطا است ضیاء مجدد است

شکر خدا که دست بدامان او شدم
از جمله کمینه مریدان او شدم
سر تا قدم که غرق باحسان او شدم
شمس الحق حقیر گدایان او شدم

جام جهان نما ست ضیاء مجدد است



فصل سی و یکم

حضرت صاحب کوهستان قدس الله سرهٗ العزیز

نام گرامی ایشان شمس الحق میباشد نسب شریف ایشان به پنج واسطه بجناب سراج العارفین شمس المقربین حضرت امام سیف الدّین[1] پسر پنجم حضرت عروة الوثقی میرسد بدین ترتیب حضرت صاحب موصوف بن حضرت شاه عزیز احمد عرف حضرت پیرزاده صاحب بن حضرت شیخ فدا احمد صاحب بن حضرت شیخ فضا احمد صاحب بن حضرت شیخ محمدّ موسیٰ صاحب بن حضرت امام سیف الدّین بن حضرت عروة الوثقی خواجه محمدّ معصوم بن حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی قدس الله اسرارهم حضرت غلام نجم الدّین کابلی سوانح و حالات وخوارق وکرامات ایشان را در رساله مسماة بنام گلدسته کرامات شمسیه جمع نموده اوصاف و القاب ایشان را چنین معرفی میکند قطب دائرة زمان غوث الانس وسجان قیوم عالم وعالمیان وحید بارگاه حضرت منان غوث الجنّ والبشر مجدّد مأته، رابع العشر شیخنا و امامنا قدوة المحققین زبدة العارفین شاه محمد شمس الحق والدین علیه الرحمة و الرضوان الفاروقی نسبا و الحنفی مذهبا و المحمّدی و النقشبندی مشربا انتهی، والد بزرگوار ایشان بعد از تسلّط حکومت شوم نصاری (انگلس) بر براعظم هندوستان هجرت مسنون

[1] شیخ سیف الدّین سرهندی بن شیخ محمد معصوم بن شیخ احمد مجدد قدس سرهم جامع علوم عقلیه و نقلیه بود اکتساب علوم از والد ماجد خود کرده وهم در طریقت مرید وی و به لقب محی السنة مشهور بود و با ارباب دنیا تعلق نداشت بمجرد شنیدن نام الله تعالیٰ بروی طاری میشد. در هزار و نود و هشت ۱۰۹۸ هجری وفات یافته۔
تذکره علماء هند صـ ۸۴ ۱۲

اختیار نموده طرف کابل آمدند دران ایام ارشاد والا رشاد حضرت میان ضیاء الحق در کابل و اطراف آن عالمگیر شده بود حضرت صاحب عزیز احمد که در صحبت ایشان رسید شخص مجرد بود و اهلیهٔ ایشان با دو فرزندانش شیخ فدا محمد و شیخ عطا محمد بطرف مدینه منوّره هجرت کرده بودند، موصوف بزبان فارسی کمتر مهارت داشتند حضرت ایشان شهید برای خوانین و معتبرین مردم کوهستان و پنجشیر خطاب نموده گفتند که این حضرت صاحب پیرزاده شما است لذا مردم پنجشیر و کوهستان بخدمت ایشان کمر همّت بسته بوطن خود ها بردند و حضرت ایشان شهید صلبیهٔ ایشان را که مسماة بی بی خوبی جهان بود برای حضرت صاحب موصوف دادند مدتی از اقامة حضرت صاحب گذشته بود که حضرت میان ضیاء الحق بتاریخ ۱۲۵۵ه عالم فانی را وداع گفتند درین مدت حضرت صاحب موصوف که صاحب معارف بلند و مقامات و حالات ارجمند بودند و رجوع عام و خاص بدربار ایشان زیاده از حد و عد بود چند اهلیة از مردم عوام الناس بنکاح گرفته بودند بعد از چندین سال از واقعه رحلت حضرت ایشان شهید پسران ایشان حضرت میانجی صاحب و حضرت میان تبرک شاه برادرش صبیه محترمه ممدوحه را برای حضرت شیخ عزیز احمد صاحب عقد ازدواج نمودند همین بود که حضرت صاحب شمس الحق از ان مستوره بوجود آمد القصه عمر عزیز این نونهال بوستان ولایت مجدد دوازده یا سیزده سالگی رسیده بود که والد ماجد ایشان در سنه ۱۲۹۶ هجری سوم شهر صفر عالم فانی را وداع گفته جان بجهاندار الست جان تسلیم نمودند و در سال آخر وفات ایشان بطرف مخلصین کرام که در منطقه کابل و لغمان لوگر و کوه دامن و چهاردیه بودند تشریف آورده همه را وداع گفته میفرمودند. دیگر والله اعلم که ما و شما ملاقی شویم و درین سفر جناب حضرت صاحب شمس الحق باوجود خورد سالی همراه ایشان بود و مخلصین را میفرمودند که بعد از من این پسر من پیر شما است خلاص بعد ازین سیر و سفر در وطن مالوف خود کوهستان قریه دهینو چند روز بودند باز عازم ملک پنجشیر شدند

که درانجا نیز جای د منزل داشتند حضرت صاحب شمس الحق از قرائن و حالات ما تقدم اوضاع رحلت ایشان را دانسته بودند دست بدامن مبارک شان محکم گرفتند دگریه شدند وعرض نمودند شما میروید ما را بکه میگذارید در آن حالت ایشان بسیار دل آسائی و تسکین و تسلی فرمودند که شما غم نخورید او سبحانه تعالی شما را ضائع نخواهد گذاشت ما هر چیزیکه از مقامات تصوّف و معارف داریم همه را بتوفیق حضرت تقدس و تعالیٰ برای شما سپردیم و دادیم لاکن در ظاهر کسب سلوک شما تعلق بجناب حضرت حاجی ضیاء مجدّد صاحب که خال شما است دارد همین بود که والد ایشان بتاریخ مذکور در قریۂ رخہ پنجشیر رحلت نموده و هم در آنجا دفن شدند اِنّا للّٰه وانا الیه راجعون وحضرت صاحب شمس الحق قرار دستور والد بزرگوار ش مقامات تصوّف را بوجه اعلی دائم از خال ایشان حضرت میانجی صاحب قدس اللّٰه سرّه الاقدس باتمام رسانیدند واز طرف ایشان بخلافت وارشاد خلق اللّٰه مامور و موظف شدند و طریقۂ عالیه را برای هر قاصی و دانی که بخلوص تمام صحبت ایشان را یافته بود مبذول داشتند واز توجهات اکسیر نمائی ایشان عالمی را منور ساختند و در زمانۂ ایشان این چنین کمالات و تاثیرات و حالات که از حضرت ایشان صادر میشد از اعجوبۂ وقت و زمان بودند عادت ایشان از خلوت و انزوا خود داری مینمود باوجودیکه قلباً از صحبت حکام و سلاطین متنفر بودند ظاهراً باهمه قادمین اخلاق ضیافت داری بوجه مسنون بجا میآوردند و در خلوت که شهرت و انگشت نمائی زیاده تر بود این روش را بران ترجیح داده بودند لهذا اکثر مردم ظاهربین ایشان را نشناختند :

مصرع

قدر این می ندانی بخدا تا نچشی

و در زمانہ حیات پربرکات حضرت مرشد خود جناب میانجی صاحب علیه الرحمة الکثاصل

زمان را بی شوق و ذوق دیده بودند مدتی طریق انزوا و انقطاع اختیار نموده می فرمودند دلم از آشنائی و صحبت مردم بتمامی سر شده مریدان حضرت والد ایشان بحضور حضرت حاجی شاه ضیاء مجدد عرض نمودند که پسر حضرت ایشان ما را شما اجازه ارشاد و خلافت نموده دلی از حال ما یان خبر گیری ندارند حضرت میانجی صاحب قدس الله سره از ین شکایات جناب ایشان را طلب داشته عتاب فرمودند که چرا مخلصین حضرت والد خود را متوجه نمی باشید و یک جلد کتاب تصوف نیز برای شان داده درین باب تاکید بلیغ نمودند حضرت ایشان بعد ازین بجانب لغمان رفتند مدتی برین واقعه گذشت که حضرت میانجی صاحب علیه الرحمة ازین دار پر ملال انتقال نمودند باز از قضا این قضیه خاطر ایشان بکلی تمامی شکسته و محزون شدند واپس بوطن مألوف خود رفته باوضاع شکار و دفع خفقان از مردم زمان خود را برکنار ساختند مدتی چندی بعد ازین حضرت حاجی شاه ضیاء مرشد مبارک ایشان را در خواب دیدند که ازین اوضاع شان آزردگی داشته اند بنا بران بعد از ان بتوجهات طلاب طریق و مخلصین ایشان پرداختند فقط انزوا و انقطاع ایشان همین مدت بود که ذکر شد بقیه حالات ایشان از رساله مؤلفه حضرت غلام نجم الدین مجددی مراجعه شود واقعه جانگاه و حادثه عالم تباه انتقال آن هادی کمال و مقرب حضرت ذوالجلال شب جمعه مبارکه بعد از نماز مغرب بتاریخ بیست دوم شهر رفیع القدر ربیع الاول ۱۳۵۰ھ یک هزار و سه صد و پنجاه هجری تخمینا بعمر هفتاد سالگی باین عالم وداع نمود دفن مبارک شان پیش از نصف روز جمعه مبارکه بود و مرقد منور مطهر و مزار پر انوار فیض آثار شان در قریه دهچنو علاقه اشترگرام که از مضافات ریزه کوهستان است که تخمینا بمسافت و مفاصله سی کرو در راه از دار السلطنه کابل بجانب سمت شمالی آن واقع شده درین وقت در جوار بلده گل بهار در قریه مذکور معروف و مشهور زائرین و قاصدین

میباشد انا للّٰه و انا الیه راجعون ط درینجا چند اشعار خوش گفتار ایشان را که در دست رس راقم الحروف اصلح اللّٰه حالہٗ دلوز بالہٗ میباشد برای تعطیر مشام دوستان تیمنا آورده میشود منجملہ مناجات بدرگاه قاضی الحاجات که از گفتار عالی اشعار ایشان است این است:-

زدرد و سوز عصیان اشکبارم ۔۔۔ ذکر دار بد خود شرمسارم
خجالت شد فزون از جرم بسیار ۔۔۔ زدرگاهت چنان امیدوارم
تو میدانی ز اسرار و عیانم ۔۔۔ مکن رسوا بنزد خلق کارم
توئی ستار یارب ستر من کن ۔۔۔ دگرنہ سر برسوائی برارم؛
اگر پرسی چہ کردی روز محشر ۔۔۔ زطاعت وز عبادت کرد کارم
نمیدانم چگویم من در آن دم ۔۔۔ کہ باخود توشۂ طاعت ندارم
بزاری و تضرع باز گویم ۔۔۔ کہ غیر از فضل تو چیزی ندارم
بود کز رحمت رحمی نمائی ۔۔۔ بدین عجز و بدین احوال زادم
بشمس الحق ببخشا یا الٰہی ۔۔۔ کہ حیران و پریشان روزگارم

دیگر چند بند مسدسات کہ در نعت حضرت خیر البشر صلوات اللّٰہ وسلامہ علیہ انشاء نموده اند درینجا بعضی بندهای آن همچون گلدستۂ از گلستان تبرکا ایراد میگردد

ای دل از صدق بگو بهر محمّد صلوٰت ۔۔۔ بہ جمال خوش دا قرار محمّد صلوٰت
هم بہ افعال و بہ کردار محمّد صلوٰت ۔۔۔ بلب لعل شکربار محمّد صلوٰت

بر رخ پاک پر انوار محمّد صلوٰت
بقد و قامت و رخسار محمّد صلوٰت

یا نبی از من دلخستۂ گنہگار سلام بتو و آل تو ای سید ابرار سلام
بابوبکر و عمر کاشف اسرار سلام ہم بعثمان زکی حیدر کرار سلام

بر رخ پاک پر انوار محمد صلوات
بقد و قامت و رخسار محمد صلوات

انا عاصی و فقیرٌ و ذلیلٌ مُضطر انت شافع لذنوبی و رفیق المحشر
رحم فرما کہ گناہم بگذشتہ از سر ہم ملائک بسما گوید و ہم جن و بشر

بر رخ پاک پر انوار محمد صلوات
بقد و قامت و رخسار محمد صلوات

یا رسول عربی عشق تو در دل بسیار جا گرفتہ کہ ندارد بدگر جای قرار
گر بخوانی بسوی خویش مرا ای سردار گویم از شوق دل خویش بھر لیل و نہار

بر رخ پاک پر انوار محمد صلوات
بقد و قامت و رخسار محمد صلوات

خرم آن روز کہ ماسوی تو گیریم سفر کاروان بستہ شود جانب کویت یکسر
ہم ز خویشان و عزیزان وداع کردہ دگر ہم بھر جا و بھر منزل و با دیدۂ تر

بر رخ پاک پر انوار محمد صلوات
بقد و قامت و رخسار محمد صلوات

ای خوش آنروز کہ از جملہ زدا شوم قدم از دیدہ کنم جانب دلدار شوم
بی سر و پا شدہ با دوست طلبگار شوم بکام جانرا تسکین کردہ بہ گفتار شوم

بر رخ پاک پر انوار محمدؐ صلوات
بقد و قامت و رخسار محمدؐ صلوات

کوه و صحرای مدینہ چہ عجب پرنوراست　هرطرف مینگرم جملہ بچشم طوراست
حیف صد حیف کہ از کابل تا یان دوراست　گویم هرجا کہ رسم آنکہ دلم مسروراست

بر رخ پاک پر انوار محمدؐ صلوات
بقد و قامت و رخسار محمدؐ صلوات

یا نبی گنبد سبز تو عجب زیباهست　دیده را نور فزاید چہ مبارک جاهست
شعلۂ نور ازان تا بفلک پیداهست　هرکہ از دور ببیند بیقین گویاهست

بر رخ پاک پر انوار محمدؐ صلوات
بقد و قامت و رخسار محمدؐ صلوات

چون بدان شهر معظم برسیم ای یاران　هوشم از سر رود گشتہ بتعجیل روان
بدر باب سلام آیم و گریم چندان　از سر شوق بگویم بتو ای مرهم جان

بر رخ پاک پر انوار محمدؐ صلوات
بقد و قامت و رخسار محمدؐ صلوات

ولہٗ ایضًا

ای صبا گر بگذری سوئی عرب اندر سحر　چون رسی شهر مدینہ روضۂ خیر البشر
بس درود بیعدد بر گو ز من نامہ ببر　هم سلام از روی تعظیم و تحیات دگر
با جناب حضرت فخر الرسل آن تاج در
بعد تعظیمات عرض خستہ را برگو چنان　بی کسی افتاده بیدست و پا از امتان

عرض دارد با جناب حضرتت ای مهربان — ز اشتیاق روی تو شد دیده پرنم دل طپان
زین سبب افتان و خیزان کو بکوه و در بدر

عرض دیگر آنکه افتاده است در چاه گناه — هم ز افعال بد خود از خجالت روسیاه
از گران باری عصیان گشته پشت او دوتا — رحم فرما ای شفیع امتان بهر خدا
زانکه امیدی ز لطفت میکند او یک نظر

عرض سوم التماس این فقیر ناتوان — این بود یا مصطفی ما را بسوی خود بخوان
بقیت العمر آنکه با کوی تو باشم چون سگان — با جوار رحمت جانرا فدا سازم چنان
از برای خاطر تو مغفرت یابم مگر

زین دو سه عرض که کردم یا رسول مجتبی — بس امید دا شتی کردم بدر بار شما
بی کسان را کس توئی بس گمرهان را رهنما — از جناب حضرت حق عذر شمس الحق بخواه
روی بنما هم شفاعت کن بنزد خویش بر

وای آن روزی که از کویت سوی کابل شوم — دل بکویت مانده هم بیدل سوی منزل شوم
بجور و بخواب گشته یا که نیم بسمل شوم — تن براه و دل بتو تا با وطن واصل شوم
دل طپان و سینه بریان مانده ام خون جگر

فصل سی و دوم

حضرت مولانا صاحب طالقان قدس الله سره

اسم شریف ایشان حضرت مولوی صاحب شاه رسول می باشد شهرت مبارک درین طریقهٔ عالیه بنام مولانا صاحب طالقان است اصلا از

حصهٔ تگاب[1] بودند ابتداء علوم عقلیه و نقلیه را از اساتذهٔ آن عصر و دیار تحصیل نمودند و عالم محقّق و مدرس شدند سپس شروع بکسب کمالات باطنی نمودند و از پاس انفاس قدسی آیات عارف کامل و ولی مکمل حضرت اخونزاده صاحب تگاب قدس الله سرّه بطرق ثلثه قادریه و چشتیه و سهروردیه بمنصب خلافت رسیده از طرف موصوف ماذون و مجاز گردیدند مدتی چند بعد ازین شوق و ذوق طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه در دل ایشان افتید دران زمان ارشاد و الارشاد جناب قدوة المحققین و زبدة العارفین حضرت صاحب شمس الحق والدین قدس الله سرّهٔ الاقدس در اوج کمال چون آب زلال معروف و مشهور عام و خاص بود لاجرم در صحبت اکسیر نمای آن ولی دوران رسیده بیعت طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه[2] را با جمیع اسباق آن که الی دائرهٔ لاتعین میباشد در اندک زمان بوجه اتم و احسن بدرجهٔ اکمال و مرتبهٔ تکمیل رسانیدند و بنسبت خاصهٔ نقشبندیه مشرف شده از خدمت ایشان مجاز گردیدند مثل ایشان چون قصهٔ حالات حضرت خواجه باقی بالله میباشد که در ترجمهٔ ایشان بیان نموده شد جناب ایشان را حضرت احدیت در علم ظاهر و باطن استعداد بلند و مقام شامخ وارجمند عطا نموده بود ازان رو حضرت صاحب موصوف پیر و مرشد ایشان دیدند که ازین چنین اشخاص عالمی منوّر و معطّر میگردد لهذا برای ایشان هرچه زودتر از دیگران اجازه خلافت و ارشاد را باقصی مناسبت

---

[1] اسم منطقه ایست از کوهستان کابل - ۱۲ - منه .

[2] و در عصر ایشان بمنصب قطب ارشاد مشرف شده بودند - حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی در مکتوبات در صفحهٔ ۲۶ حصهٔ چهارم و کذا در حضرات القدس و رساله مبدأ و معاد درین قسمت تفصیل عجیبی ایراد نموده درینجا از آخر مکتوب مذکور اختصاراً این موضع ذکر میشود - قطب ارشاد که جامع کمالات فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار و ازمنهٔ بیشمار این قسم گوهری بظهور می آید اما شخصی که منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از و در بار است هرچند بذکر الهی تعالی و تقدس مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سد راه فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود .

۳ نمودند و حضرت صاحب موصوف ایشان را بنام ملا خطاب میفرمودند و از صحبت شریف ایشان مقامات عالیات طریقهٔ علیه

که سزاوار بود عطا نموده‌اند از حضرت مرشدنا مسموع شده که میفرمودند که از جناب ایشان شنیده ام که ابتداء اجازه خلافت را که همراه ایشان در راه بودم و جناب حضرت صاحب باسپ خویش سوار و من پیاده بودم فرموده بودند باین لفظ -

ملا ذکر داده باشی

درین وقت هنوز اسباق ایشان تمام نشده بوده و در لطیفه سر کار ایشان بوده ازین واقعه تعدیت کار و سرعت کمال ایشان اظهر من الشمس معلوم میشود القصه بعد ازینکه جناب ایشان از طرف حضرت صاحب موصوف ماذون[1] شدند و سلوک ایشان باتمام رسید هنوز ورقه ارشاد موصول نشده بود که جناب حضرت صاحب بتاریخ ۱۳۵۰ھ هجری قمری ازین دار پرملال رحلت نمودند و مولانا صاحب موصوف درین زمان در وطن مالوف خود منطقه لگاب بدرس و تدریس و ارشاد و هدایت طلب ظاهر و باطن عالمی را منور ساخته بودند مریدین و اصحاب و مخلصین و احباب ایشان بحدی رسیده بود که دیگر اشخاص معاصر و معاند را در حیرت انداخته بودند و در مریدین ایشان مجاذیب و عشاق در آه و ناله و صیحه‌های عاشقانه چون مرغ بسمل و پروانه در حضور محرم و بیگانه در اضطراب و طپیان بودند لذا لبعضی اشخاص که گرفتار طبع مجبول بودند با حضرت ایشان شور و شر آغاز نمودند و در حکومت وقت شکایت[2] نمودند که این مولوی صاحب بدون ارشاد خط پیری میکند و مریدانش

---

[1] عجیب است از صاحب گلدسته کرامات شمسیه که از نام حضرت مولانا شاه رسول قدس الله سره العزیز در ذیل اسماء ماذونین جناب حضرت صاحب کوتاهی نموده ولی در صفحه ۱۳۶ آن چنین میگوید احوال سعادت مآل بعضی خلفاء کرام و مجازین عظام حضرت ایشان قدس سرہ انتهی فاندفع الاشکال بقوله لبعضی خلفاء ایشان - ۱۲ منه

[2] این واقعه را بنده راقم الحروف در سنه ۱۳۵۶ هجری شمسی از پسر ایشان منفصل شنیده میفرمودند اوراق مناقشات آن واقعه الی سنه ۱۳۴۹ هجری شمسی در نزد من موجود بوده والعهدة علیه والی ناقل من لدیه - ۱۲ منه

جذب میشوند درین وقت جناب حضرت صاحب نور المشایخ قدس الله سره که مولانای موصوف را میشناختند و از خلافت و ارشاد ایشان که واقعی بود خبر نیده بودند فی الفور برای ایشان ارشاد خط نوشتند و میدانستند که منبع و مسیر هر دو طریق از یک شخص واحد جدا شده و مولانای مشار الیه نیز کامل الاستعداد و شخص متدین و صاحب الارشاد میباشد بعد ازین آتش صاحبان غرض هنوز برافروخته بود جناب ایشان از مسکن آبائی خود هجرت مسنون اختیار نموده در خطّه طالقان آمدند و در منطقه مسماة به بهارک[۱] سکونت پذیر شده بتدریس علوم ظاهری و ترویج طریقهٔ عالیه و نشر اخلاق مصطفویه بقیة العمر را درین سرزمین باستانی سپری نموند و ارشاد ایشان در طریقهٔ عالیه نقشبندیه زیاده تر نصیب[۲] عالی شعار ایشان مستفیض و مستفید شدند بالآخره در سنه ۱۳۴۰ھ شمسی مطابق سنه ۱۳۸۲ھ ق بعد از انیکه در منصب امامت مشرّف شده بود عالم فانی را وداع گفته بجوار رحمت حق پیوستند انّا لله وانا الیه راجعون ط مرقد منوّر ایشان نیز در منطقه بهارک معروف و مشهور است۔

[۲] طالبان راحق گردیده و گروه زیادی نیز درین دیار از صحبت

فصل سی و سوم

حضرت مولانا محمّد هاشم السمنگانی قدس الله سرهٗ العزیز

فرید الدوران صاحب الخوارق والمعارف علم الوری ولی کامل و مکمل محبوب ذات سبحانی حضرت مولانا محمّد هاشم السمنگانی شهرت ایشان مولوی بزرگ است

---

[۱] اختصاص بهارک از ین جهت بوده که بمضمون انما الاعتبار بالخواتم آخرین مسکن ایشان همین منطقه بوده و همدرین جا دفن شدند والا در چشمهٔ شیر و دیگر اماکن طالقان نیز اقامت داشته بودند - ۱۲ - منه

اصل ایشان از ولایت سمنگان از منطقهٔ مسماة بغز نیگک میباشد در عمر بیست و پنج سالگی شروع بتحصیل علوم ظاهری نموده بودند و ابتداءً که تاملِ مدرسه شدند از کافیهٔ ابن حاجب[1] شروع نموده بمدت چهارده ماه از علوم مروجه فراغت حاصل نمودند و در اثنای قرائت صحیح امام بخاری رحمة الله علیه در روزی ۲۵ الی ۲۶ ورق میخواندند در زمان تحصیل گاهی در منطقه در تلگاب نیز میبودند و از جناب ایشان شنیده شده که میفرمودند در آن آوان بزیارت مرقد مولوی[2] سلطان محمد تگابی میرفتم شبی در خواب دیدم که علوم مولوی صاحب سلطان محمد همه برای من داده شده همین بود که بعد ازین خواب ابواب علوم و فنون برای ایشان کشوده شد ؎

در مدرسه های کشور غیب　　تحصیل نموده علم لاریب

و چنان طی اللسان داشتند که در مدت پنج ساعت تمام قرآن کریم را ختم مینمودند در یک ماه رمضان المبارک هژده پاره قرآن کریم حفظ نموده بودند و تمام ختمات ایشان زیاده از هزار بار شده بود و پنج سال مکمل صوم حضرت داؤد علیه السّلام را داشتند ایشان مرید و خلیفه حضرت مولانا شاه رسول طالقانی قدس الله سرّه بودند و در مریدین ایشان ممتاز بودند که بعد از وفات حضرت مولوی صاحب شاه رسول طریقهٔ عالیه را چنان رونق دادند که در یک مجلس ایشان هم کسانی بودند که بمرتبه ولایت رسیدند از انسان چگویم که توجه اکسیر نمائی ایشان برای حیوانات نیز تأثیر انداخته بود هزار افسوس که عمر گران مایه چندان وفا نکرد و بجد و چهل سالگی رحلت نمودند و در زمانهٔ ارشاد ایشان

---

[1] اما کتب ابتدائیه فارسی و قرآن مجید را قبلاً در مکاتب خانگی خوانده بودند۔ ۱۲ منه

[2] مولوی سلطان محمد که صاحب حال و قال بوده حضرت مولانا صاحب مرحوم از آنروز هرگاه و ناگاه بزیارت ایشان بر سر تربت آن میرفتند بعد از چندگاه شبی عالم موصوف را در خواب دیدند چنین فرمودند علوم من همه با تو داده ام بعد ازین تاریخ هر کتابی را که مطالعه میکردند میدانستند ۔ ۱۲ منه

اکثر اوقات مریض بودند واگر در میدان گفتگو عالمی را متوجہ میشدند آن کس خود را از علوم عاری وعوام محض میدید وچنان دقائق علمی از ظواهر نصوص قرآن بیان مینمودند که عقل سامعین در اضطراب میماند واگر حقائق ومعارف وحالات وکرامات وخوارق ایشان جمع میکردند لائق آن بود که در چندین مجلد اوراق اتمام میافت غلص جناب ایشان آیتی بود از آیات الٰهی که مثلش در قرون طویله بوجود نخواهد آمد واگر نظر بظاهر ایشان میکردی هرگز گمان شیخ وصوفی یا عالم نمیتوانستی زیراکه ذات بابرکات ایشان اکثر اوقات بلکه تمام عمر عزیز بلباس های فاخره مؤدی مصداق واما بنعمت ربک فحدث بسر بردند دستارهای سبز وسیاه را بسیار دوست داشتند ولباس های رنگین می پوشیدند[۱]

از درون شد آشنا واز برون بیگانه وش
کاین چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

بعد از وفات حسرت آیات حضرت مولانا صاحب شاه رسول مدت مدیدی در سعی واستقراء اشخاص کمّل بودند اکثر مشاهیر احیاء واموات عصر را گشتند بجز آنچه را که از حضرت مولانائی مرحوم کسب نموده بودند از دیگری دفع عطشان ایشان

---

[۱] منجمله مشتی نمونه خروار دو تصرف ایشان درین جا ایراد میشود اول اینکه شخصی از مریدین ایشان را در موسم ربیع با یکتن عفیفه صغیره سیلاب برده بود دران اثنا بهر خار وخاشاکی از کثرت هول وطغیان آب دست میزدند ناگه اسم مبارک آن صاحب کمال را یاد آورده بودند فی الفور دستی از غیب پیدا شده آن غریق متحیر را از بحر در صحراء انداخته بود. دوم شخصی عبدالرزاق نام در مسابقه بزکشی از سکیدن کمربند اسپ (تنگ) در زیر شکم اسپ آمده بود مذکور میگوید که دران دم نام مبارک ایشان را بدرگاه او تعالی شفیع آورده ندا کردم. علی الفور دستی از غیب در رسیده بنده را بالای اسپ واپس بالا نمود بعد ازین این حالت را برای ایشان بیان کردم عده زیادی از مصاحبین گفتند که دران ساعت از زبان مبارک فجأة عبدالرزاق گفته آوازی برآمد که همه اهل مجلس ازین واقعه در حیرت بودیم. ۱۲. منه

حاصل نشد و بعد از ین چند سال اخیر از بقایای عمر ایشان را در تشخیص صرف نمودند ولی هر عابر السبیل را در سلوک داخل نمیکردند بمجرد یک صحبت تمام حالات و کیفیات قادمین را معلوم میکردند و میدانستند که این شخص چنین لیاقت دارد و آن شخص چنان مخلص مصداق اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله بودند از ین سبب خلفاء ایشان عموما بسی[۳] نفر نمیرسد و صحبت ایشان چنان مؤثر و فرح افزا بود که شخص محظوظ هرگز تاب جدائی ایشان را نداشت اما اشخاص ظاهر بین همچنان در بادیه غباوت عمری بسر بردند۔

مصرع :۔ قدر این می نداند بخدا تا نچشی

بنده راقم الحروف اصلح الله حاله ولو زباله دران ایام در سلک سلوک ایشان شامل نبودم بجز دو یا سه مراتب ایشان شبی در خواب دیدم که میفرمودند دستار بیارید که این کس را دستار بندی میکنیم درین اثنا اشارالیه جناب ایشان این ذره نابکار بوده بعد از بیداری مدتی در تتبع این خواب بودم تا دلیلش بجز ارادت این طریقه عالیة دیگر مدرکی نقد وقت نشد همین بود که از محبوب ترین اقدم ترین و کمل اصحاب ایشان شخصی را یافتم که نائب مناب مطلق آن منبع فیوضات و برکات میباشند اعنی حضرت مرشدی و مولائی اخونزاده صاحب سیف الرحمن قدس الله سره الاقدس بردیم در اصل سخن گاهی وجود مبارک شانرا نوعی از درد و سقم تخفیف میافتند باز بتوجه یاران و آشناها شروع میکردند و میگفتند که این وجود را چه اطعمه کرمهای قبر بسازم انعامات و نقود و اجناسیکه مردم برای ایشان میدادند علی الفور برای مساکین و مستحقین و دوستان تقسیم میکردند بعد از وفات ایشان بجز چند جلد کتاب دیگر چیزی باقی نگذاشتند امتعه دنیا بقدر یک فلوس نزد ایشان از رزق نداشت چیزی را که قبض میکردند چنان خوشحال نبودند که بصرف و اعطا آن برای دیگر اشخاص خوشحال تر میبودند و در حقائق و معارف

---

۳۰ را ندیدم بعد از وفات ایشان

تصوف چنان وارد بودند که دیگر مشایخ مصاحب و معاصر در مقابل ایشان مانند صبی بود که تازه شروع بتحصیل کرده باشند در فهم مکتوبات حضرت امام ربانی و درک معانی مثنوی مولانا جلال الدین بلخی طرز خاصی داشتند که دیگران عشر عشیر آن را پی نمی بردند و آن حقایق و معارف که نصیب خاصه خود ایشان بود از علوم واجب الاظهار نبود بلکه از اسرار لازم الاستتار بود اخبار آن از یضیق صدری ولا ینطلق لسانی تعبیر مینمود و اظهار آن بفهم و مدارک احدی نمی رسید لاجرم میفرمودند که مارا اجازت باخبار آن نمی باشد[1] چون عمر مبارک ایشان بحدود چهل سالگی رسید امراض و اسقامیکه داشتند زیاده تر شد نظر بصواب دید آن وقت جهت تداوی عازم پاکستان شدند همین بود که بتاریخ ختم شوال المکرم ۱۳۹۱ھ قمری مشتمل حروف ختم قرآن مطابق ۶ قوس ۱۳۵۰ھ هجری شمسی شربت موت را از کاس الموت کاس وکل الناس شاربه از دست ساقی والله یدعوا الی دار السلام چشیده جان بجهان دار انس وجان تسلیم نمودند انا لله وانا الیه راجعون مرقد منور ایشان در حصه پیر سباق میباشد و آن موضعیست از دیهات نوشهره که تحصیلیست از توابع صوبه سرحد پشاور

---

[1] اگرچه حالات و معاملات باطنی ایشان را برای حضرت مرشدنا اخونزاده صاحب سیف الرحمن قدس سره بطور خصوصی بیان می کردند اما علی رؤس الاشهاد و یا برای اشخاص دیگر نمیگفتند تنها روزی از نهایت وضاحت کشف گمان عالم ظاهری نموده بعد از نماز شام باجم غفیری از مریدین که حاضر بودند از حضرت مرشدنا اخونزاده صاحب سوال کردند که آن اسپ سوار همراهت کدام کس بود اصل سخن این بود که قبل از نماز شام حضرت مرشدنا حضرت شاه نقشبند قدس سره را بصورت اسپ سوار در واقعه دیده بودند جناب ایشان این واقعه را نیز دیده بودند ولی از نهایت وضاحت کشف اشتباه کرده بودند که البته در عالم ظاهری کسی باشد بعد از آن مرشدنا اصل واقعه را عرض نمودند که حضرت شاه نقشبند قدس سره اسپ خود را برای من داده بود و من سوار نشدم باز فرمودند که سوار شو که امر فوق ادب است سپس فهمیدند که سخن دیگر چیز است و برای ایشان از آن اسپ تبریک گفتند۔ ۱۲ منه

فصل سی و چهارم

حضرت مرشدنا قدس الله سره

باعث بر جمع آوری این مجموعه اوصاف و احوال فرخنده حضرت ایشان است

این سخن را چون تو مبدء بوده
گر فزون گردد تو اش افزوده

آن قیوم الزمان آن مربی بیعدیل آن ولی کامل و مکمل آن قدوة ارباب ارادت آن سالک مسالک اهل فتوت آن جامع محاسن طریق عبدیت آن محلی بحلیة کمالات صوری و معنوی آن غواص بحار حالات و شهود آن کشاف دقائق وجد و وجود آن مظهر خوارق و جذبات آن عارج معارج و مقامات آن محقق حقائق و عرفان حضرت مرشدنا و مجری فیوضاتنا اخون[1] زاده صاحب سیف الرحمن لازالت شموس الطافه علی الخلان حضرت ایشان در ایام صغارت صاحب کشف و حالات بوده اند روزی باین ذره نابکار فرمودند که در ایام صباوت عالم کون و مکان و دوزخ و جنان را مشاهده میکردم و اشکال های عجیب و غریب از انواع مخلوق الله که از دیدهٔ دیگران مستور بود همه را میدیدم ولی از عدم تفرقه بین این اشکال و اقسام بوالد ماجد عرض مینمودم چونکه حضرت والدم از مزایا و زوایای این حالات و کیفیات خبر نبود ند برایم میگفت ای پسر باین چیز ها فریفته مشو شاید که گرده از جنیات باشند و گاهی چنان عشق و جذبه الهی بنده را مجذوب میساخت که گل گلاب را میگرفتم و در کناری از دیگران علیحده میرفتم روزها در رنگ و بوی آن در حیرت بودم

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

[1] این لفظ را بفارسی آخوند تحریر میکنند و بافغانی اخون میباشد و آخند لغیتست در آخوند

وبمجرد شنیدن آن درگوشهٔ تنهائی زار زار میگریستم واشک‌ها از دیده روان و ساعات زیادی برین سوز وگداز بودم باز درخانه میآمدم. واز شنیدن نعوت حضرت خیرالبشر علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها زیاده مسرور میبودم ودر صحبت های نعت خوانی شوق وذوق تمام داشتم القصه ذات بابرکات باوجود این ذوق وحالات هنوز از کسی اخذ بیعت نکرده بودند ولی میفرمودند والد ماجدم بنده را در ایام صباوت درصحبت اشخاص نجیب بسیار مشرف ساخته بودند منجمله درصحبت عاشق سردار دو عالم نعت خوان ونعت گوی حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت حاجی محمد امین صاحب نیز مشرف شده بودم ولعاب دهان ایشان که نشهٔ عشق ومحبت داشت از بادهٔ صهبای سرشار آگاهی میداد بدهانم داده بودند:-

بعد ازین هرگز نبیند هیچ خماری دیگری
همچو من می خواره ومثل تو سرشار دیگر

چون عمر مبارک ایشان بحدود بلاغت رسید کتب ابتدائیه مروجه را از والد ماجد ودیگر اساتذه آن وقت ودیار تحصیل نموده بودند ولبعده بمضمون فرموده عارف شیرازی:

طلب کردن علم شد بر تو فرض
دیگر واجب است از پیش قطع ارض

عازم کشور همسایه شدند که از قدیم الایام تاکنون مرکز دورهٔ احادیث و فنون ومرجع طلاب ومحصلین علوم ومعارف اسلامی دران سرزمین معروف ومشهور بوده ولبعد ازینکه جناب ایشان وارد پاکستان شدند مدت دورهٔ تحصیل را از علماء متدین دمقلد صوبه سرحد نیا در نواحی آن سپری نمودند واز علوم صرف ونحو وتفسیر

حدیث و تجوید و فقه و عقائد حتی المقدور جد و جهد نمودند و آنچه در دیوان ازل برای ایشان مقرر و مقدر بود نقد وقت نموده واپس به وطن مالوف ایشان که منطقهٔ کوت از توابع بلدهٔ جلال آباد میباشد مراجعه نمودند و بعد ازین بنا بر تعیین قضا و قدر ازلی طرف خطهٔ قطغن ولایت قندوز باستانی قدوم آوردند و در قسمت دشت ارچی بموضع مسماة به نهر جدید سکونت پذیر شدند دران زمان دورهٔ حیات حضرت مولانا صاحب مرحوم طالقان بود که طنطنهٔ ارشاد و الارشاد ایشان عالمی را منور ساخته بود جناب ایشان ابتداءً بیعت سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیه را ازان ولی کامل و مکمل نموده بودند هنوز در لطیفهٔ قلب[1] کار میکردند که مولانای مذکور دار فانی را وداع گفتند بعد ازین بخدمت حضرت مولانا محمد هاشم سمنگانی[2] که از اعرف خلفاء ایشان بود رفته بقیهٔ سلوک را بتحصیل اکمال رسانیدند ازین جا قیاس باید کرد که جناب ایشان از قدماء مریدین حضرت مولانا محمد هاشم میباشند دران آوان حضرت مولانا صاحب مرحوم هنوز متاهل نشده بودند اکثر اوقات در تتبع اماکن مقدسه و زیارات اولیاء الله میرفتند ازان جهة اقامة معینی نداشتند باوجود این همه حضرت مرشدنا میفرمودند که جناب ایشان از کثرت محبت و فرط علاقه خصوصیت هرگاه و ناگاه که مسیر ایشان در ولایت قندوز می افتید در ارچی و یا دیگر اماکن بدیدن[3] بنده میآمدند دران وقت مریدین ایشان فقط چند اشخاص معدود بودند شب ها همراه من میبودند و از توجهات خاصه ایشان محظوظ میساختند در بین من و ایشان چندان علاقهٔ دوستی صورت گرفته بود که در نظرم کدام بمنزله دو جسد و یک روح واحد

---

[1] ولی میفرمودند که لطائف خمسه عالم امر من بمجرد یک توجه ایشان در اول بار حیات پیدا کرده بود — ۱۲ - منه

[2] حضرت مولانا صاحب طالقان در حیات خود مردم ارچی را فرموده بودند که من ضعیف شده اند باید که شما از صحبت مولوی بزرگ استفاده کنید همین بود که بالآخره در دشت ارچی اکثر علماء و فضلاء از صحبت اکسیر نمای ایشان بدرجات عالیه رسیدند ۱۲ منه

[3] و میفرمودند که مدت ۵ پنج روز گاهی لا خلق شده که نان نخورده ام طعام حلال لغالی از شبهه کمتر وجود دارد دیدم که غذا لبسیار کم بیاری ۱۲

متصوّر میشدیم باندازه که روزی لطیفهٔ سرمن در حرکت در آمد که قبل ازین حرکت ظاهری نداشته بود بنده ازین واقعه که فجأةً بر ایم طاری شد متفکر بودم مدتی همدرین فکر بودم که جناب ایشان تشریف آوردند و فرمودند که بتاریخ مذکور لطیفهٔ سر[1] من نیز چنان حرکت ظاهری پیدا کرده بود انتهی کلام الشریف بعد ازینکه حضرت مولانا صاحب مرحوم متأهل شدند وجسم لطیف ایشان از کثرت درد والم نحیف شده بود دوستان ومصاحبین ایشان نیز رو بتنزل بود برای جناب ایشان دران وقت گفته بودند که از من ذکر دادن است و از شما توجه کردن لذا در تمام مریدین حضرت مولانا صاحب مرحوم شخصی نبوده که دران ایام از توجهات حضرت ایشان درکناره مانده باشد باندازهٔ که قادمین اوشان را قبل از ملاقات توجهات نموده اکثر ایشان را صاحب حیات قلبی مینمودند وبعده حضرت مولانا صاحب مرحوم تلقین ذکر نموده واپس بحضرت ایشان حواله میکردند خلاصه اینکه هرکسی را که حضرت مولانا صاحب مرحوم اجازهٔ خلافت داده اند بعد از حضرت مرشد نا بوده و نیز حضرت ایشان شبی در خانقاه دشت ارچی باین ذرهٔ نابکار خطاب نموده فرمودند که تمام توجهات حضرت مولانا صاحب مرحوم در حق من مبذول داشته به بنیت توجه میرسد تربیه جناب ایشان اکثر توجهات یک نفری و خصوصی در زمان ومکان خاص در دوران جوش وخروش وصحت شباب حضرت مولانا صاحب مرحوم باتمام رسیده و بعد از دورهٔ مریضی و تأهل ایشان را در جوار خود خوانده معاون و همکار خود قرار می دادند ومیفرمودند چیزیکه در وجود من بود در همه[2] در وجود اخونزاده

---

[1] چون فهمیدند که هر دو در یک وقت بظهور لطیفهٔ سر مشرف شده ایم فرمودند که دران روز من قرآن تلاوت می کردم ۱۰ پاره قرآن در یک مجلس خوانده بودم. دلی توجه من بتمامی طرف شما بود- ۱۲ منه

[2] مانند فرموده حضرت شاه نقشبند قدس سره که گفته بودند علاء الدین بار ما را بما تخفیف کرده می فرمودند- اخونزاده خیلی بار ما را سبک کرده۔

۱۲- منه

انتقال[1] یافت این عبارت از صدر اول تاکنون برای توصیۂ کمل اصحاب مروج بوده چنانچه نبی علیه السلام فرموده اند ما صب الله فی صدری شیئا الا صببته فی صدر ابی بکر الحدیث ـــــ (الحاوی للفتاوی ص ۲ ج ۲)

وحضرت سید امیر کلال برای نائب مناب مطلق ایشان حضرت شاه نقشبند فرمودند۔ پستان برای شما خشک کردم و مرغ روحانیت شما از بیضۂ بشریت بیرون آمد انتهی قوله الشریف (رشحات) وحضرت مولانا صاحب مرحوم مکتوبا نیز برای حضرت اخون زاده صاحب این موضع را بعبارت ردیف کما لاتم معنون ساخته بودند که عین آن تحریر تاکنون تبرکاً بنزد حضرت مرشدنا موجود میباشد نقل آن این است اخوی عزیزم ردیف کمالاتم همکار وصدیقم اخون زاده صاحب و جناب غمخوار و عاشقم با جالالا و باقی یوره دوستان تحفۂ سلام برسد الحمد لله لباس خیریت دربر است فراق اخون زاده به فقیر بسیار دشوار است خودم نمیدانم سبب[2] آن چیست ـ تاریخ ۳۱ برج حمل ۲۹ یوم شنبه انتهت رسالته الشریفه۔ واز صحبت آن قدوۃ ارباب عرفان باعلی درجات کمال و اکمال مشرف شدند و قطع

---

[1] حضرت مرشدنا میفرمودند درین وقت حضرت مولانا صاحب مرحوم درمقام قیومیت بودند من در خواب دیدم که جناب ایشان تخمین بمسافت ۶ زراع شرعی یا زیاده از من بلندتر میباشند هر چند میکوشم بایشان رسیده نمیتوانم بعد از آن این خواب را بحضور پرنور عرض نمودم فرمودند که این جا بمحض فضل و تفضل خداوند انسان میرسد اعمال و توجهات درینجا دخلی ندارد این دعا را کرده باشید شاید که خداوند شما را هم برساند باین الفاظ :۔ الهی داد تو را قابلیت شرط نیست، بلکه شرط قابلیت دادِ تست خدایا بفضل وکرم خود که بدیگر اولیاء وجود موهوبی عطا نموده بمن نیز عطا فرما انتهی ۔ قوله الشریف بعد از آن که این دعا را کردم من نیز خود را چنان یافتم و برای ایشان عرض نمودم بسیار خوشحال شدند و فرمودند آنچه در وجود من بود همه در وجود شما رفت ـ ۱۲ منه

[2] در ایامیکه جناب ایشان قصد سکونت ارجی را داشتند و از زرخرید انتقال میکردند دوستان و مریدین بسیار رنجیده شدند که در زرخرید باشند در جواب آنها فرمودند که برای من درین مولد شریف که چندی قبل اخون زاده سیف الرحمن در ارجی ترتیب داده بود معلوم شد که اخون زاده در زیر من است باید که من در ارجی باشم وکذا بمجددی المشرب بودن حضرت مرشدنا اخون زاده صاحب سیف الرحمن نیز بشارت داده بودند که از تفصیل و دقاقت عبارت شان این کمینه عاجز میباشد همین قدر بس است اگر در خانه کس است و در حد قدر ارشاد خطاب شان بعد از تجلیات اسم ولذا اجازت چنین تحریر فرموده بودند مقبول مقبول گردده مردود مردود چونکه اصل آن در ایام تالیف بدست رس بنده نبود بهمین قدر اکتفا نمودم (مثنوی)

بس کنم این زیرکان را خود بس است ❊ بانگ دو کردم اگر در ده کس است

مراتب ولایات صغریٰ و کبریٰ و علیا و سیر الی اللّٰہ و فی اللّٰہ و عروج در مدارج کمالات نبوت و رسالت و اولوالعزم و وقوف از علوم معیت احاطہ و سریان توحید وجودی و شهودی بتفصیل عمیق حاصل نمودند و از حضور خاصہ نقشبندیہ بطرز خاص حضرت مجدد الف ثانی رضی اللّٰہ عنہٗ و فناء اتم و بقاء اکمل و زوال عین و اثر و فناء فنا را تحقق یافتند و ارتقاء از جمیع مقامات ظلال و اصول و وصول باصل الاصل کہ از شائبہ ظلیت مبرا و یکسواست نقد وقت ایشان گردید بعد از وفات حسرت آیات حضرت مولانا صاحب مرحوم مرشد و مولاء ایشان طریقہ عالیہ را چنان رونق دادند کہ از تفصیل آن قلم عاجز میماند و بمضمون و رأیت الناس یدخلون فی دین اللّٰہ افواجا طالبان راہ حقیقت و بادیہ پیمایان سلک معرفت فوج فوج در صحبت ایشان از چہار اطراف و اکناف قدوم آوردند و بسا اشخاص در صحبت ایشان بدرجہ ولایت رسیدند و بمجرد یک مجلس ایشان صاحب کشفیات و حالات و مقامات شدند و بایک نظر کیمیا اثر ایشان صاحب ارشاد و خلافت شدند:۔

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچہ مسیحا میکرد

و فحول علماء عصر و اساتذهٔ ایشان در طلب صحبت ایشان رسیدہ صاحبان حالات و کمالات شدند و عدهٔ زیادی از منکرین ایشان بمضمون الفضل ما شهدت بہ الاعداء کہ بغرض مناقشہ و مجادلہ قدوم آوردہ بودند از مخالفات خود ها تبرا نمودہ در سلک مریدین ایشان قرار گرفتند و بمدح و اوصاف عالیہ ایشان اعتراف ها نمودند:۔

مثنوی

خوشتر آن باشد کہ سر دلبران — گفتہ آید بر زبان دیگران

و ارشاد و الارشاد ایشان نهایت اتم و اکمل واقع شد کہ درین عصر و دیار این

چنین صحبت لله و فی الله با چنان سرعت و کمال از اعجوبهٔ روزگار میسا شد و بسا اشخاص صاحبانِ ارشاد و خلافت با مریدان و اصحاب خود از جناب ایشان اکثر در زاویهٔ خمول نشستند و مجاذیب و محبّان ایشان در هر دشت و دیار و کنج و کنار از شوق صهبای آن صاحب اسرار در خاک و خون غلطان و خیزان شدند ؎

بنا کردند خوش رسمی بخاک و خون غلطیدن
خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را

فائده :- جناب ایشان طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه را با طریقهٔ چشتیهٔ سهروردیه از حضرت مولانا محمّد هاشم سمنگانی قدس الله سرّه کسب نموده اند ولی در دو طریقه آخیر هنوز اجازهٔ خلافت نیافته بودند که مرشد ایشان از عالم رحلت نمودند هنگامیکه به زیارت ایشان مشرف شدند در عالم روحی خواهان اجازهٔ این دو طریقه آخیر الذکر شدند جناب مولانای مرحوم فرمودند که بزیارت حضرت مرشدم مولانا شاه رسول وارد طالقان شوید که برای من نیز جناب ایشان بعد از فوت اجازه کرده بودند چون عازم طالقان شدند جناب او شان را که عنقریب زیارت شده بودند از دور دیدند که خوشحال و مسرور میسا شد و اجازت این دو طریقه - برای ایشان عطا نمودند اما طریقهٔ عالیهٔ قادریه را علاوه از حضرت مولانا محمّد هاشم از جناب حاجی صاحب پچیر که در سمت مشرقی واقع در پیچیر سفلی بودند نیز کسب نموده بودند و از دیگر اولیاء الله ما تقدم اجازات روحی نیز برای ایشان داده شده است ماجرای این اجازات را برای این ذره نابکار

لہ اگرچه حضرت حاجی صاحب پچیر اسباق قادریه را برای ایشان تلقین نموده بودند ولی از طرف حضرت مولانا صاحب طرز و طرق آن اسباق را با کوائف و حالات خاصهٔ آن محفوظ شده ماذون بخلافت نیز شده بودند - ۱۲ منه -

عہ بعد از اینکه در پیر سباق بار دیگر به زیارت ایشان رسیدند از طرف آنجناب نیز اجازه داده شده بود عبارتیکه نگارندهٔ این حروف در رسالهٔ جمع البینات درین قسمت ایراد نموده فقط مشعر با عطاء اجازهٔ روحی و تبشیر بحصول کمالات این دو طریق آخیر الذکر بوده و الا اصل قصه همین بود که در بطن متن این رساله قرار گرفت ۱۲ منه

؎ تازه بیعت نمودند و پیران روزگار را از طنطنهٔ کمالات و حالات ایشان اکثر

چنین حکایت نموذند در واقعه دیدم که حضرت خواجه خواجگان شاه نقشبند قدس سرہٗ باجمعی از خلفاء ایشان حاضر شدند و درین اثنا قدوۃ العارفین حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی قدس اللہ سرہٗ نیز باخلفاء ایشان درعقیب حضرت شاہ باندازۂ یک موی دور ترقیام نموذند سپس حضرت غوث الثقلین نیز باخلفاء ایشان حاضر شدند و باندازۂ نیم قدم عقیب حضرت امام ربانی قدس سرهما استاده بودند و مثل این حضرت خواجہ معین الدّین اجمیری باخلفاء ایشان حاضر شده باندازۂ یک قدم درعقیب حضرت غوث الثقلین قدس سرهما قیام نموذند وکذا حضرت شیخ شهاب الدّین امام سهروردی باجمعی از اصحابش حاضر شده باندازۂ دوقدم عقیب خواجہ اجمیری قدس سرهما استاده بودند وکذا حضرت مرشد مرشدنا مولانا شاه رسول طالقانی قدس سرہٗ باجمعی از اتباعش حاضر شدند و مرشدنا مولانا محمّد هاشم السمنگانی قدس سرہ نیز باجم غفیری گرد آمده دریک طرف دیگری بطور علیحدہ استادند وبعد تمام این مذکورین درحق این فقیر دعاکردند وگفتند که درهرچهار طرق از طرف ما یان مأذون ومجاز میباشد :۔

عاشق شود آنکس که به کویت گذرد   آری ز درو بام تو میبارد عشق

مطابق این شبی درخواب دیدم یکی از خلفاء حضرت مرشدم میگوید که حضرت اویس قرنی این قرآن را برای من داده میگوید که این امانت از حضرت خاتم النبیین است برای من داده بود که این قرآن را برای اخوزاده سیف الرّحمٰن برسانی اکنون من بشما تسلیم نمودم تا اینکه برای وی برسانی الغرض این مضمون را برای مرشدم عرض نمودم فرمودند که طریقه شما طریقه اویسی میباشد :۔

در طریق نقشبندی بس اویسی کار تست   چون مجدّد الف ثانی پرتو انوار تست
شورش جذب وجنون منتوس از دیدار تست   مرکز خوبان عالم نقطۂ پرکار تست

واقعۂ دیگر که با واقعۂ ما تقدم دریک مجلس از جناب ایشان شنیده بودم میفرمودند تھا بود که در قسمت حکایات مثنوی معنوی حضرت مولانا جلال الدین بلخی در تفکر بودم که این حکایات و حالات را که مولانا ایراد نموده مثل قصۂ کنیزک و طوطی و شبان و سماک وغیره ماجری و قصص دیگر که اصلا دران مکان و زمان حضور نداشته اند با چنین تفصیل و بسط عمیق از کجا بیان نموده اند روزی همدرین فکر بودم ناگه در واقعۂ عالم مثال را متوجه شدم صور این اشیاء را همه در انجا حاضر یافتم و حضرت مولانا را نیز دیدم و اشخاص و اجناسیکه در مثنوی ایشان ثبت شده همه علی ترتیب المراتب موجود بودند بعد ازین دانستم که مولانا این قصص و حالات را از عالم مثال مشاهده نموده اند و از نهایت وضاحت کشف و حالات همچون اشخاص مشاهد بالبصیرة از بصارت خویش در نظم آورده اند و نعم قال فیه:-

اولیاء اطفال حق اند ای پسر   غائبی و حاضری بس با خبر

جناب ایشان باوجود وضوح حالات وضوء کشف و بصارات که همچون فلق الصبح مشاهده مینمودند باز هم در مقابل جزئی ترین حکم شرعی اصلا اعتباری نمیدادند روزی سخن از کشف و حالات درمیان آمد که بعضی اخلاء مرئیات خویش را عرضه نموده بودند جناب ایشان فرمودند شما برای من میگوئید من برای که بگویم بنده راقم الحروف اصلح الله حاله و نور باله روزی از عدم رؤیای خویش سخن گفتم که در سابق الایام در بدایات طریقۂ عالیه رؤیای واضحه و کثیر الوقوع میدیدم اکنون ازان دیدن ها باز ماندم جناب ایشان فرمودند که من هم چنانم از من و شما ذهنت آنست که از فراست سخن بگویم:-

من غلام آفتابم هم از آفتاب گویم
نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

هم درین اثنا سخن از بعضی مشایخ درمیان آمد که مردم را بورد و اوراد جلب مینمایند و در بدل اسباق و وروشت حضرات مشایخ طرق قدس الله اسرارهم اللهم سخر لنا ما فی بدک و ما فی بحوک و امثال این الفاظ تعلیم مینمایند و میگویند که این کلمات را خوانده باشی که سبقت همین است جناب ایشان فرمودند به نیّت تسخیر خلائق و جمع آوری دنیا دینه خواندن کلام الله و اسماء او تعالی و نفی اثبات بنزد من بسیار دون همتی میباشد که بهترین چیز را در معادل امتعه دنیا بدل مینمایند ؎

آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس

هر زمان خرمهره را با در برابر میکنند

وحدیث انما الاعمال بالنیّات درین باب حجت قاطع میباشد روزی در تائید این مقام تقریری نهایت بسیط و عمیق با شواهد و ادلهٔ زیادی ایراد فرمودند در آن ایام بنده مریض و علیل بودم تمام آن در حفظ ندارم ولی بمضمون ما یدرک کله لا یترک کله ما بقای آنچه را که در ذهن این معتل الرای مستقر بوده همچون گلدستهٔ از گلزاری یا مشتی نمونه خرواری بطور حفظ و یادگاری درینجا تحریر مینمایم ـ منجمله این دو بیت مثنوی مولوی معنوی بود که قرائت نمودند: اهل دنیا کافران مطلق اند ❊ دائما در دق وق و در زق اند

اهل دنیا چه کهین و چه مهین لعنت الله علیهم اجمعین

ابتدا، بطرز ارباب عرفان از حقائق و معارف که مناسب حال عبودیت و سزاوار درگاه معبودیت بود بسا کلمات عالیات را تشریح دادند که اقل قلیل ازان مواهب و عطیات که شائستهٔ جناب ایشان بود پی میبردند و مثل این کمینه جسم غفیری بجز استماع دیگر چیزی نقد وقت ایشان نبود و بعد ازین در حقایق و دقایق علمی آن سخن گفتند این دو شعر را علاوه بر تاویلات ظاهرا از حدیث حب الدنیا علیته

رأس کل خطیئۃ استنباط نمودند یعنی میفرمودند هر گاه که حب دنیا رأس کل خطیئۃ شد از ین قید خارج شد آن قماش واقعه دنیائی که محبّت نداشته باشد چنانچه برخی از اکابر دین دنیا دار هم بودند ولی ذرّه ازیاد مولا غافل نبود. مصرع

حضوری گر همی خواهی ازو غائب مشو حافظ

واگر خدا نخواسته سرمایه ابدی را لمتاع الدنیا قلیل بدل نمایند جای بسیار خسران است که رأس کل خطیئۃ شرک باللہ میباشد. انتهی کلامه الشریف مع الاختصار. مدتی چند بعد از ین در خاطر فاتر چنین درگذشت که این حدیث شریف را مطابق ارباب اشارات در سلک نظم آورده و نام گرامی حضرت مرشد ناکه مشتمل بیست و سه حرف است در اوائل هر فرد اول آن الی آخره منقسم نمایم فسبحان الذي وفقني في اتمام هذا المرام وهو هذا مع الاختتام.

ای قلم می گو سخن از زیر وبم | هم رموز قصه های جام جم
از من وما بگذر و دیوانه شو | در گروه عارفان مستانه شو
خرمن هستی که داری جان من | آتش و باد صبا یک دم بزن
ننگ و نام وجاه این دنیای دون | می برد در سلک انتم غافلون
درد و سوز عشق میگوید خبر | اترک الدنیا بخوان شام وسحر
زال دنیا را بکن یکدم طلاق | تا رهی از ورطهٔ رنج ونفاق
از خدا شرمی نداری و از رسول | حب دنیا کرده از غولان غول
دین تو دینار تو گشته مدام | اسفل واعلی ندانی زین مرام
هرزه گوئی میکنی ای بوشرر | کفر واسلام از تو میگوید خبر
صحبت مردان حق میکن دمی | تا رسانندت مقام آدمی

ای قلم تا کی تو در بحر خموش — سر بکن آواز نای وجذ و جوش
حرفها بشنو تو از پیر کهن — تا شوی فانوس شمع انجمن
بر فگن این ننگ و نام صد هوس — آنکه زوی تره و قوم و عدس
سر وحدت از مقام عاشقان — بازیی جو گر ترا عقل است و جان
یک دو سه روزی بکن تعلیم عشق — در مدارس های جان تفهیم عشق
فر فها بینی سراسر آن زمان — از رقوم وجذب و جوش عارفان
آرزوی دل بما ندای جوان — گر شوی همسر از آن صاحب قران
لا شوی در صحبتش عین الزمان — از مقام هستی وعیب و زیان
راه و رسم عاشقان است این و بس — نی به حیلها رو ملنگی و جرس
حرف بلخی بشنو مستانه باش — در حضور اهل دل پروانه باش
من که بودم زاهد و تقوی فروش — هستم اکنون در طریق جذب و جوش
آنکه از پیری ندارد این نشان — سنگ استنجا شیطانش بخوان

نافهٔ مشک ختن دارد اثر
چین و چیترال جهان از وی خبر

روزی جناب ایشان در مأ دبهٔ بناء جدید بعضی اخلاء تشریف فرما بودند بنده از قدم آوری ایشان با خبر بودم که صدر این مجلس جناب ایشان است درین وقت در خاطر فاتر چنین درگذشت که اشعاری چند مشتمل مضمون خیر مقدم با ضمیمه برخی از حالات فرخنده سمات انشاء نمائیم ولی از کم فرصتی هنوز باین عزم شروع ناکرده بودم جناب ایشان قدم آور شدند طبق عادت مسنونه اول در مسجد رفتند و بعد از آداب مصافحه طرف این کمینه متوجه شده با تبسم فرمودند چرا اشعار انشاء نکرده بنده علی الفور بعجز و قصور معترف شده برخاستم

و درکناری رفتم این دو بیت را انشاء نمودم :-

ای مبارک از قدومت این درو دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

هنوز بانتهاء این قصیده کامران نشده بودم جناب ایشان دران مکان که عین بناء مزبور بود با جسم عفیری از مریدین و مخلصین تشریف آوردند شخصی از حاضرین که صاحب جذبه قویه بود ورقه مسوده را از نزدم گرفته خیزان و دوان این دو بیت مذکور را باواز بلند قرائت مینمود بالآخرة بعد از طی مراحل مأدبه و اختتام مجلس اشعار ذیل را بر آن دو بیت بطور مسدس انشاء نمودم که مجموع آن این است :-

پیر دانائی مبارک هم سرو سردار ما | رهرو شرح محمد از تو روشن کار ما
شاهباز اوج قدسی بر سریر اولیاء | پرتو جذب جنون کردی بعالم ارتقاء

ای مبارک از قدومت این درو دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

شمع فانوس خرد پرورده خاص زمان | قطب قیوم زمانی بر سریر عاشقان
مشعل اهل خرد برتر ز چرخ آسمان | میکنند تکرار وصفت عاشقان با این زبان

ای مبارک از قدومت از درو دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

منبع فیض و فتوت بر مقام عبدیت | هادی راه طریقت چون سما را شمسیت
روشن انداز محبت چهار اکناف و جهت | شد مریدانت بعالم چون فلک را انجمیت

ای مبارک از قدومت این درو دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

در محبت شد فنایت آنکه دارد عزم تو	میرسد فیض و فتوحش آنکه دارد جزم تو
سر این معنی نداند آن که دارد گفتگو	نجی بیچاره دارد این ندارا آرزو

ای مبارک از قدومت این در و دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

غنچهٔ باغ فتوت رهنمائی سالکان	پرتو جذب و جنون داری بعالم این زمان
این معما حل نگردد از فرید و از فلان	جز طریق سیفیه دیگر نمیدارم گمان

ای مبارک از قدومت این در و دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

ناقصان را پیر کامل در دیار ما توئی	کاملان را رهنما بر جادهٔ اعلی توئی
میکنم انشاء وصفت عارف یکتا توئی	میزنم افشا بعالم عشق را مولا توئی

ای مبارک از قدومت این در و دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

شد مریدانت بعالم در تصرف هر کجا	هم طی بحر معارف هم تولا با شما
چین و چترال جهان دارد بگوشم این ندا	پیشوای قرن مهدی نقشبندان صفا

ای مبارک از قدومت این در و دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

بر سر قرن چهارم بعد الف ماضی	سر برهنه در رهته نیسان دارم این ندا
جاه نشین با یزید و خرقانی ای شها	هم ز سرهند شریف داری فیوض با صفا

ای مبارک از قدومت این در و دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

من نمیگویم سخن بی آشنا گوید بگو　　طوطی باغ ترنم باندا گوید بگو
بلبل باغ تبسم باصفا گوید بگو　　رمز اسرارش چه داند بلخی دیوانه خو

ای مبارک از قدومت این در و دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

عندلیب با معنی دارد سخن از خوی تو　　رهرو راه صفا دارد سخن از خوی تو
ساقی بزم فنا دارد سخن از خوی تو　　جمله صدقتا کشوده بر سر یه کوی تو

ای مبارک از قدومت این در و دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

بلخیا رمز کلامت می بر د سوی دیگر　　نیست صبرم بعد ازین ای دیده نور بصر
میکنم تشهیر عالم می نویسم این گهر　　بر مقام عبدیت کردی بعالم این اثر

ای مبارک از قدومت این در و دیوار ما
وی مزین از وجودت جملگی اسرار ما

تنبیه

واگر تمام حالات و واقعات ایشان از ابتدا، دوران عالیشان خلافت و ارشاد ایشان که عنقریب بیست[۲۰] سال است جمع مینمودند البته تا یان چندین مجلد ضخیم و فخیم نقد وقت میگردید[۱] اکنون برخی از زمانه هجرت ایشان بطرف مملکت پاکستان حماها الله من شرور الزمان و آفات الدوران تذکر مینمایم ۔

وبالله التوفیق

[۱] چنانچه حضرت مولانا صاحب مرحوم گفته بودند اگر تمام واقعات اخونزاده سیف الرحمن جمع شود چندین اندازه مکتوبات شریف خواهد شد ۔ ۱۲ ۔ منه

جناب ایشان بعد از میان آمدن تاریخ منحوس کفر والحاد هفت ثور ۱۳۵۷ھ مجرت مسنون اختیار نموده عازم پاکستان شدند که دران زمان دوران بربریت و قتل و کشتار و غارت وظیفه و شعار وطن فروشان بی ناموس بود و از همه بیشتر و پیشتر با اجحاف اشخاص نجیب خصوصاً عاده روحانیون و علی الخصوص مشائخ وقت را شروع نموده بودند[۱] خلفاء و مریدین جان برکف ایشان را که در نقاط مختلف کشور عزیز افغانستان زندگی میکردند بمضمون آیة کریمه وقاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله لله دستور دادند که برعلیه کفر و الحاد برزمند همین بود که آن جان برکفان معرکه و سنگر تا آخرین قطره خون جهاد کردند و از هر گونه قربانیها دریغ نکردند عده درصف قتال جام شهادت را چشیدند عده بضرب و شکنجه و برق و کلفت بدرجهٔ رفیع شهادت رسیدند عده تاکنون مفقود الاثر میباشند که خانمان و اطفال معصوم ایشانان در بادیهٔ حیرت صبح و مسا چشم براه پدر و کاکا زندگانی میکنند اما مبارزین موجوده ایشان که در قید حیات برعلیه کفر و فساد فعلاً آماده کارزار اند از حد و عد بیرون است و احصاء جمیع آن بسیار متعذر است سکونت جناب ایشان در ابتداء ورود بپاکستان مدتی در منطقهٔ پیر سباق که از توابع مشهوره نوشهرهٔ کلان است قرار گرفت درینجا با وجود اندک اقامت تعداد زیادی در سلک ارادت ایشان بیعت نمودند بعد ازین اهالی نوشهرهٔ کلان در اشتیاق ایشان گرویده شده در حصه نوشهره آوردند درینجا طالبان حقائق و معارف الهی که سالها در طلب اهل کمال و معرفت بودند از هر اطراف و اکناف جوق در جوق رجوع آوردند غلغله و شورش مجاذیب ایشان عالمی را در حیرت آورد گاهی بعضی ناواقفان این حالات بطور خودسرانه برای کدام استفسار میآمدند ولی بمجرد رسیدن از مافی الضمیر خود هانادم و تائب میشدند زیرا که اکثر مصاحبین و مریدین ایشان اهل علم

---

[۱] بعد از ینکه جناب ایشان وارد پاکستان شدند هنوز بوجه خوب متمکن نشده بودند۔

بودند در هر صحبت ایشان مباحث علمی مطرح میگردید علماء و مدرسین و طلبه در مساجد و
مدارس آن نواحی اجتماعات و حلقهای ذکر تشکیل میدادند صیحات و صعقات عاشقانه
ایشان بگوش هوش هر قاصی و دانی میرسید - در روزهای پنجشنبه و جمعه انبوه و
ازدحام خلق الله چون ایام عیدین بنظر میرسید ازین منطقه بسا اشخاص با کمال از صحبت
ایشان بوجود آمدند که امروز هر کدام آنها در مناطق مختلف پاکستان صاحبان
خلافت و ارشاد اند مریدین و مصاحبین زیادی دارند مخلص صوبه سرحد و نواحی آن بوی
خوی دار الارشاد سر هند پیدا کرد لذا طبع مجبول بگفتار بسی نکتهای منظور و مقبول مشتمل
بر احوال و اوصاف و دران ارشاد و الارشاد از ارچی الی نوشهره را به انشاء و انشاد انیگونه
اشعار با بتکار خویش آغاز نمود -

میکنم انشاء مدحت از دل و جان و یقین — از تو روشن شد بیابان سکه عین الیقین
خاتم اهل صفا را گشته ای اندرم نگین — شاد باش ای دل که هستی در بناء وی امین

گشته ارچی از قدومش جنت روی زمین
طوف درگاهش نموده مشرق و مغرب زمین

شهسوار ملک معنی پیشوای عارفان — جاذبان درگهش دارو ز لاهوت آشیان
عاشقان خوی او دارند دای الامان — شعله طور ست ما را یک نگاهش این زمان

گشته ارچی از قدومش جنت روی زمین
طوف درگاهش نموده مشرق و مغرب زمین

گر خدا خواهی برو مستانه در بازار او — عاشقان دانند نشان و نکته پرکار او
بر سر کوه فنا دیدار وی هر دم بجو — رمز و اسرارش چو پرسی از من دیوانه خو

گشته ارجی از قدمش جنت روی زمین
طوف درگاهش نموده مشرق ومغرب زمین

تاج قیوم زمان دارد نشانی بر سرش — نقشبندان رسم و رفتار شاه جیلانی رهش
سهروردی کار سازد چشتیان بر درگهش — تا ز ترکان جهان گردیده پیش مقدمش

گشته ارجی از قدومش جنت روی زمین
طوف درگاهش نموده مشرق ومغرب زمین

ره رد شرع محمّد در صراط المستقیم — شد خراسان از وجودش معدن فیض عمیم
خاک پایش طوطیای جمله آفات وسقیم — شاد باش ای دل که گشتی در طریقش مستقیم

گشته ارجی از قدومش جنّت روی زمین
طوف درگاهش نموده مشرق ومغرب زمین

یک نگاهش میبرد بر جاده ملک فنا — جاذب جذب الٰہی دارد نشهٔ باد صبا
نوبت کابل گذشت آمد بنو شهر شما — پرتو نورست اینجا در همه صبح و مسا

صوبهٔ سرحد شده مانند عصر ماضی
چون مجدّد الف ثانی بر سریر اولیاء

یک نگاهش می برد برتر ز چرخ آسمان — میرسد فیض وفتوحش چهار اکناف جهان
خطهٔ سرحد شده سرہند ثانی این زمان — میکند تکرار وصفش بلبلان با این زبان

صوبهٔ سرحد شده مانند عصر ماضی
چون مجدّد الف ثانی بر سریر اولیاء

ای خوش آن روزی که گشتم در طریقت رهنمون — دی مبارک از وجودت شورش جذب وجنون
یک نگاهت دور سازد شاقهٔ ریب المنون — بر زبان پیر و برنا گشته جاری این سخن

صوبۂ سرہند شدہ مانند عصر ماضی
چون مجدد الف ثانی بر سریر اولیاء

پیشوای قرن مہدی نقشبندان صفا — قطب قیوم زمانی مرحبا صد مرحبا
کوس پیری مینوازی بر سریر اصفیا — وصف اوصاف تو دار طوطیان صبح و مسا

صوبۂ سرہند شدہ مانند عصر ماضی
چون مجدّد الف ثانی بر سریر اولیاء

آرزومند درت گوید ندای سربسر — بشنواز من ای صبا این آہ و افغانم ببر
کی کند یک گوشۂ چشمی بحال ما نظر — بلخی بیچارہ میگوید بھجر تمام و سحر

صوبۂ سرہند شدہ مانند عصر ماضی
چون مجدّد الف ثانی بر سریر اولیاء

امّا طریقۂ ارشاد والا رشاد ایشان قرار ذیل است اولا طالب را می بینند کہ خلاف عقائد سلف صالحین و ائمۂ مجتھدین نباشد و کذا اشخاص مذبذب و مائل بفرق جدیدہ را قطعاً تلقین ذکر نمی کنند مادامیکہ از سوء عقیدہ و تزلزل مبرا نشدہ باشند و ہمچنین مردمان دیگر کہ بترک سنن و فعل بدعات مبتلا میباشند مانند ریش کل و ریش کوتاہ و سکریتی و برقی مودپرست و خودپرست و سربرھنہ و پاجیہ کتنال و امثال اینہا را ھرگز در طریقہ شان شامل نمی کنند و میگویند کہ بترک سنن کسی بجای نرسیدہ است :۔

محال است سعدی کہ راہ صفا
توان رفت جز درپی مصطفیٰ

روزی شخصی از مریدین ایشان درایا میکہ مقیم نوشہرہ بودند از پای چپ

داخل مسجد شده بود علی الفور باخراج آن امر کردند و فرمودند که از پای راست باید داخل مسجد شوید حتی استعمال نمک را که قبل از غذا و بعد ازان ثبوت دارد قطعاً از دست نمیدهد و همچنین در ملابس و ماکل و عادات و سائر حالات ایشان مطابق سنن معمول میدارند وقس من هنا بقیة مراتب المشروعات. بعد ازین که شخص قادم و طالب باشتراط متذکره موصوف بود یا زهم باستخاره مسنونه امر مینمایند. بعد ازان از لطیفهٔ قلب که ابتداء اسباق طریقة عالیة نقشبندیه است تلقین مینمایند پس علی ترتیب المراتب برحسب استعداد سالک بهر لطیفهٔ آن توجه نموده لطائف عالم امر را باتمام میرسانند و بعده شروع در عالم خلق مینمایند پس سبق معروف نفی اثبات را بترتیب معروف اکابر نقشبندیه اجازه نموده توجه مینمایند و بعد ازین شروع به وقوف لطائف و دائره ولایت صغری و ولایت کبری هکذا الی اخر سیر طریقة عالیة نقشبندیه که دائره لاتعین است میرسانند و بعضی مرتاضین و ممتازین مریدین ایشان ما فوق لاتعین که دوائر ثلثة قیومیت و حقیقت صوم و سیف قاطع میباشد نیز بنظر شهود مشاهده نموده اند امّا ذات بابرکات ایشان در حیات حضرت مولانا صاحب مرحوم ایشان را توجّه قیومیت[1] نموده بودند و از

ص تمیز نموده گاه گاه در وقت ... تا بعالم امر رسید باز از مراتب احدیت شروع نموده اول اصول لطائف و دوائره

[1] شخصی از محبّین دران ایام خواب دیده بود که حضرت مرشدنا حضرت مولوی صاحب محمد هاشم را در پشت خود برداشته اند آنکس برای حضرت مرشدنا گفتند شاید که حضرت مولانا صاحب کدام بار ثقیلی بدوشت بماند مطابق این خود حضرت مرشدنا نیز خوابدیدند که ذات بابرکات حضرت مولانا صاحب محمّد هاشم قدس الله سرّهٗ ایشان را امر مینمایند که خود را خوب خم (بفتح خا) بساز ایشان میفرمایند درین وقت ذات بابرکات بسیار غصّه ناک بودند گمان بردم که میزنند چون خم شدم من را سوار شدند و گفتند که بیک پای برو دران حالت باوجودیکه پای گام های طول و طویل بمسافت هزار گز میبرداشتم بعد ازان گفتند که یک ماه بار من را خفیف کردی چون خواب را با ایشان عرضه نمودم فرمودند که این خواب و آن خواب دیگر که ما قبل ذکر شد هر دو مؤید و مبشر بقومیت شما است وکذا در زمانیکه ایشان

(جاری است)

کیفیات آن محظوظ شده بودند در سنه ۱۴۰۲ هجری شخصی از مریدین ایشان که صاحب جذبهٔ قویه و حالات عالیه بودند بزیارت حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس الله سرّه رفته بودند بعد از قدوم آوری دو اثر ثلثهٔ مذکوره را برای جناب ایشان نقد وقت یافته تبریک میگفتند و شب و روز ذات بابرکات بتوجه طلاب و قادمین و تربیهٔ اشخاص خداپرست و حق بین مصروف میباشند و به دیگر کارهای دنیوی کدام جزوی اشتغال نورزیده اند از آن رو مریدین ایشان باندک فرصت بتعدیت کاروبار خویش میدانند خلص از سالکین و مریدین ایشان چه تذکره بنایم اشخاص غیر سالک و مصاحب محض که با ایشان صحبت نموده اند صاحبان لبس کشفیات و جذبات و حالات شده در نیجا یک مکتوب ایشان که مؤید این مدعاست باعث تحریر میگردد در ایامیکه بنده راقم الحروف در مدرسه مولانا ابوبکر تایبادی واقع تایباد در ایران سکونت پذیر

(بقیه حاشیه) را طرف ارجی جهت ترویج ارشاد خلائق مامور ساختند جناب ایشان درین باب معذرت نمودند و گفتند بهر دیره یاری که خواهش شما باشد میروم نه در ارجی درین وقت حضرت مولانا صاحب جناب مرشدنا و دو برادرانش را که صادق لالا و باجان لالا میباشند در خانهٔ خصوصی خویش بمعیت خسر ایشان جناب میرزا صاحب خواسته فرمودند که این وقت زمان آنست باید که در ارجی بروید و مقام قیومیت برای شما مبارک باد بعد ازین با خوین ایشان خطاب نموده فرمودند که این برادر شما آن سیف الرحمن نیست که شما بچشم سابق نظر داشتید اکنون خصال یوسفی دارد عناد و حسد همراه این شخص سودی ندارد مثلش همچون آفتابیست که عالم را منور میسازد ۱۲ منه
[1] شخص مذکور صاحب کشف واضح و لائح بود معارف زیادی از مرقد منور ادشان مستفید شده بود و مشاهدات خویش را همه تحریر نموده بود منجمله حضرت امام ربانی قدس الله سرّه فرموده بود ز ما بهمه مقام دیگر که ما فوق لاتعیّن است سابق مردم از مشهد من مستفید میشدند اکنون میتوانند که از صحبت آخندزاده سیف الرحمن اکتساب نمایند انتهی قوله ۱۲ منه

بودم مکتوب فیض مصحوب ایشان از پاکستان بتوسط شیخ مولوی صاحب برایم رسید مرقوم و معنون باین عنوان بود که بالعبارة تحریر میشود بسم الله الرحمن الرحیم ۰ بحضور ارجمند واقدس فرزند روحی و معنوی ام دا ملا علی محمد بلخی ابوالاسفار صاحب را تحفه سلام تقدیم و امید قبول دارم و همه رفقاء و دوستان و سالکین اینجانب سلام های صمیمانه خودها بحضورتان تقدیم و ارسال میدارد و خودم و ارجمندان و فامیل حقیر نیز لباس صحت در بردارند و بدعاء خیر و نیک تان مشغول است و موفقیت و ترقی دارین تان را از ذات بی چون مسئلت داریم ثانی از لطف های تان که درباره یادآوری و ارسال نامه ها ممنون نمودید متشکوریم که الحمدلله در رشته محبت فتور نرفته و نخواهد رفت و از خداوند جل جلاله ازدیاد آن را طالبم ارجمند ابنده را از کمبودی فرستادن مکتوب معذور دارید بچند وجه که اول کثرت شغل رفقاء و مریدان است که در کثر وقت فرصت بتداوی ندارم اگر مریض شوم الحمدلله که خدمت دین اسلام است مصروف هستم ثانی چندان حوصله تحریر و خط ندارم لهذا بشما عرض میشود که قلت ارسال مکتوب های بنده از فراموشی و بی محبتی نیست و بجلالیت خداوند قسم است که درین تحریر آب دیده بند ریزان است و نشانه اش در آخیر مکتوب معلوم خواهد نمود ید که خط را مخدوش گردانیده ۱۲

.... از طرف فقیر آخندزاده سیف الرحمن " قبل ازین بنده راقم الحروف یک قطعه دعا و سلام منظوم مشتمل باصطلاحات خاصه ارباب اشارات و عرفان از ایران برای ایشان ارسال نموده بودم چنانچه اشارتی ازان نیز درین مکتوب کرده اند بقوله الشریف ثانی از لطف های تان که درباره یادآوری و ارسال نامه ها ممنون نمودید متشکوریم انتهی قوله الشریف بعید نیست که نقل آن نامه درین

مقام تسطیر نموده برای اصحاب دانش و بینش در صفحهٔ روزگار بطور یادگار در هر دیر و دیار باقی بماند و هو هذا :-

باد صبا رفته بگو این سلام — با حضور مرشد عالی مقام
طوف مطاف تو بودی شان — کاش بودم کلب درت یک زمان
پیک صبا باز بگو این سخن — زمزمهٔ عشق با آن انجمن
پیر خرد صاحب صهبای راز — یک نظرت بر سر عرشش فراز
خاص بشر در خطهٔ نو شهر — عکس فیوضت بسما تا قمر
خیل ملائک همه تعظیم گفت — حلقهٔ ذکر تو بتقدیم گفت
هر نظرت باغ خرد را بهار — معنی او صیقل دلهای تار
نسخهٔ انوار فیوضات حق — گلشن خوبان جهان را سبق
نقشهٔ اسرار شهٔ نقشبند — از سر ترتیب تو گردیده چند
گر بودی این رسم تو نیم قرن بیش — ناله و آواز طرب هم به پیش
جملهٔ جهان بود همه شیدای تو — عنقهٔ معتبر به سراپای تو
حکمت یزدان بزمان فتن — کرده ظهور تو چو در عدن
گردش چرخ است بحکمت زدان — صوبهٔ سرهند شده سرهند جان
شاه مجدّد بزمانش ظهور — طرز دگر داده بعالم نشور
خواجهٔ معصوم و امام عارفین — آدم با نور و دیگر اجمعین
روح او خوشنود ز درگاه تست — رمز او منقوش معمای تست
بر ته این چرخ مدور کنون — خیمهٔ جان از وجودت رهنمون

له اشارت است بحدیث و غشیتهم الرحمة و حفتهم الملائکة کما فی المشکوة - ۱۲ منه

جاذب جذب تو چو عنقا گرفت | بادۂ مست تو معلّی گرفت
گشته منور همه دوران ز تو | ارچی و ارهنگ و بدخشان ز تو
نوبت آخر به پشاور رسید | پر تو انوار تطور رسید
حکمت یزدان به تثبت رسید | باده و مینای تجدد رسید
دیدن روی تو بود حسن یار | حاجت مضمار و ترنم چه کار

خاک زمین را نظرت کیمیاست
بلخی بیچاره مرامش دعاست

برویم در اصل سخن مدت چیزی کمتر سال در نوشہره سکونت کردند وبعد ازین در قسمت پاره در منطقهٔ کهجوری حصه مسمّیٰ به منڈیکس خانقاه عالی و مدرسه مسماة بدار العلوم سیفیه رجوابه آن بنا کردند که ایندم دربار عالیهٔ ایشان مرجع هر شیخ و شاب خاص طلب مأوی طالبان ظاهر و باطن میباشند۔

اکنون قلم خامه رقم بطرز دیگری گفتار خود را آغاز مینماید

ثنای بیحد آن ذات خدارا | جناب لامکان و کبریا را
زما حمد و ستائش باد هردم | بذات اقدسش باد اصمم
درود لا تعد با مصطفایش | رسول الله حبیب و مجتبایش
دیگر با آل و اصحاب شریفش | به عشاق و به احباب نجیبش
به قطب فرد و عبد چرخ دوران | به محبوبان و مجذوبان و مستان
به قطب روزگار ما و قیوم | که طبلش مینواز د ساقی و خم
شراب ارغوانی هست اینجا | نگاهش میبرد خلد مصفا
بزیر چرخ آبنوس مدور | مشام عاشقان ازوی معطر

خرد گفتا بگوشم این سخن را — عدیم الوصف میباشد چو عنقا
بیا ای طالبان دشت و صحرا — بیا ای تشنگان عشق مولی
شراب ارغوانی هست اینجا — حیات جاودانی هست اینجا
بیا ای بلبل باغ ترنّم — بخوان اشعار بلخی با تبسّم
بگو بیچاره و زار و علیل است — مریض قلب و روح و هم ذلیل است
نگاهی کی کند آن دلبر ما — گهی دلبر گهی تاج سر ما
شوم چون ما مضی افغان و خیزان — برسم چشتیان و نقشبندان
مبارک پیر ارچی جمله راز است — که آن شهبای بطحا و حجاز است
منوّر شد ازان بلخ و بدخشان — تخار و قندوز و ملک سمنگان
کشندی فاریاب و ننگرهارش — زلغمان تا کنر جمله نثارش
به کابل جذب و جوش ازوی سر زند — چو قمری در گلستانش کشودند
بحال دیگرش غزنی و قندهار — باخر سکّه زد در ملک نوشار
ازین جا فیض ثانی چون گهر شد — شعاعش تا به پنجاب و سکهر شد
سید و خواجه و میر و ملائی — همه بادرگهش دارد گدائی
مدرس طالب و طالب گدا شد — گدای درگهش ملک خدا شد
فلک بان فلک دیگر ندا کرد — به باره سکه وی را بپا کرد
ندا آید بگوشم هر سحرگاه — شده سرهند ثانی باره بر ما
درینجا جذب و جوش عشق برپاست — درینجا ساکنان جذب مولی است
درینجا پرتو نور است و انوار — درینجا شعله طور است ای یار
درینجا ساکنان مقعد عرش — چو بند د حلقهای دوش این فرش

نباشد جای مردودان منکر اگر داری خبر از سایهٔ پیر
ز بلخی این سخن مستانه بشنو چو آتش در میان پروانه بشنو
اگر سوزد پر و بالت درینجا تو بیشک آدمی در عشق مولی
تو نشنیدی ندای حق سبحان زلا خوف علیهم بهر ایشان
دیگر فرموده پیغمبر بدینسان زمن عادی ولیا نکته ای جان
پس نقل اثر دارم سلف را هم اجماع از خلف دارم خلف را
شود منکر ایشان خوار مزلون بسوء الخاتمه مردود و محزون
الٰهی تا جهان پاینده باشد زفیضش عالمی فرخنده باشد

سخن کوتاه کن بلخی درینجا
کجا وصفش توانی بی سر و پا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نظم سلسلهٔ مذکور اینست

بعد تحمید خداوند انام باد از ما بر رسول ذی سلام
هم بآل پاک اصحاب صفا گو سلامم رفته ای پیک صبا

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

از تو جویم ای خداوند کریم فیض و احسان عمیم اندر عمیم
دیگر از فیضان آن فخر الرسل عاقبت مارا نگردانی ملول

ای خُدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

هم بصدیق معظّم یار غار
صادقم گردان و دورم از شرار
از تو جویم راه فیضان و کرم
برکت سلمان فارسی عجم

ای خُدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

دیگر از قاسم خدایا قسمتم
کن محبّ عاشق و زار و خدم
از امام جعفر صادق لقب
از تو جویم صدق و احسان و ادب

ای خُدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

دیگر از بسطامی شاه العارفین
دور داری از رہ رنج و حَزین
از فیوض بوالحسن از خرقان
اسئل التوفیق منہ المستعان

ای خُدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

از فیوض بوعلی فارمدی
ای خُدا توفیق و احسانم بده
باز جویم از رہ یُوسف امان
آنکه بوده شاه ملک همدان

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

ای خُدا از عبد خالق غجدوان
عاقبت محمود گردانی عیان
از فیوض عارف ریوگر چنان
عارفم گردان و دورم از بدان

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

دیگر از محمودا نجیر فغنوی
راه بنما در طریق معنوی

از علی رامیتنی راهم نما
این خروش جوش صهبای بقا

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

از فیوض خواجهٔ سماس ما
را بنما در طریق اصفیا

دیگر ازآن عاشقت میرکلال
جرعهٔ نوشان مارا از وصال

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

از تو جویم فیض شاه نقشبند
نقشهٔ نابود مارا هم ببند

بعد ازان از فیض عطار عظام
کن معطر صبح و شام این مشام

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

باز جویم تا زنم چرخ این مقام
از فیوض چرخی مولانا تمام

از فیوض خواجهٔ احرار باز
از تو جویم راه و رسم جمله راز

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

دیگر از زاهد محمد هر زمان
کن عطاء زهد و توفیق و امان

باز مارا همچو درویش فنی
جز زدرویشی نسازی هیچ راه

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقۂ اسرار خاصانت شوم

از فیوض خواجگی مرد فنا   فانیم گردان و دورم از بلا
هم ز فیض خواجہ باقی بحق   از تو جویم راه و رشد این سبق

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقۂ اسرار خاصانت شوم

از امام خلق و ربّانی لقب   راه و رسم عاشقان سازی ادب
باز جویم خواجۂ معصوم را   از فیوضش سر این مکتوم را

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقۂ اسرار خاصانت شوم

صبغتہ اللہ را کہ دادی آن مقام   کن معطّر از فیوضش این مشام
از امام العارفین جویم ز تو   جذب و جوش نالهای هاو هو

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقۂ اسرار خاصانت شوم

دیگر از معصوم ثانی ای خدا   جرعۂ نوشان ز جام اصفیا
از غلام محمّد کہ دارد اشتهار   قطرۂ از ابر نیسانش ببار

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقۂ اسرار خاصانت شوم

دیگر از حاجی صفی اللہ ما   صاف داری از کدرات ای خدا
هم ازان حضرت شهید جاودان   تربت شهد شهادت را چشان

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقۂ اسرار خاصانت شوم

از امام حق میانجی مشتهر | شام ظلمت بر سرم آری سحر
دیگر از شمس الحق آن نورالهدیٰ | جرعۂ نوشان زجام اصفیا

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقۂ اسرار خاصانت شوم

بازداری ای خدایا از ملول | برکت پیر معظم شاہ رسول
چشمۂ عرفان کنی بر ماروان | وز محمّد هاشم آن فخر الزمان

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقۂ اسرار خاصانت شوم

زارع نخل محبّت بود آن | منبع فیض و فتوت بود آن
معدن علم و ادب بود در جهان | مشعل اهل خرد بود در زمان

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقۂ اسرار خاصانت شوم

چون نداء ارجعی آمد خطاب | رفت سوی دوست زین دار خراب
پس فرو بگذاشت ما را آفتاب | عالمی از عشق آن پیچ و تاب

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقۂ اسرار خاصانت شوم

آن مبارک همچو خورشید روان | پرتو شمع معارف در زمان
نقشبندان رسم و رفتارش بود | وز مجدد خوی گفتارش بود

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

بایزید وقت باشد در طلوع ‏ ‏ هم جنید و خرقانی ای عمو
گر بشویم این دهان از مشک ناب ‏ ‏ کی توانم اسم پاکش را خطاب

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

آن مبارک سیف رحمٰن اسمشان ‏ ‏ شهرت آخند زاده اندر عاشقان
بلخیا تا کی تو در بحر و بال ‏ ‏ صرف عمر خویش سازی ماه و سال

ای خدا قربان احسانت شوم
صدقهٔ اسرار خاصانت شوم

یا الٰهی تا قیام آن قیام ‏ ‏ عاشقانش را نمائی در ملام

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

قسم دوم از سلسلهٔ منظومه

بعد تحمید و ثنایت ای حکیم ‏ ‏ نامه بکشایم بنامت بس قدیم
بعد ازین گویم صلوٰة جاودان ‏ ‏ بر رسولش خاتم پیغمبران
هم بآل و صحب و احباب کرام ‏ ‏ باد از ما صد درود و صد سلام
یا الٰهی از فیوض مصطفیٰ ‏ ‏ چاره ساز اچارهٔ کارم نما
یا الٰهی از فیوض آن صدیق ‏ ‏ نکتهٔ اسرار کن بر ما طریق
یا الٰهی برکت سلمان پاک ‏ ‏ از غضب ما را نگردانی هلاک

یا الٰهی از فیوض قاسمت . در پناه داری ز لطف و مرحمت
یا الٰهی برکت جعفر بما صادق الوعدم نمائی هر کجا
یا الٰهی از فیوض بایزید دور داری وز همه شر پلید
یا الٰهی از فیوض بوالحسن عاقبت ما را نمائی در فتن
یا الٰهی از فیوض بوعلے راه عرفانم کشائی منجلی
یا الٰهی از فیوض یوسفت اشفنا من کل داء عافیت
یا الٰهی از فیوض غجدوان نجنا من شر اغواء الزمان
یا الٰهی از فیوض عارفت عارفم گردان ز لطف و مرحمت
یا الٰهی از فیوض فغنوی راه بنما در طریق معنوی
یا الٰهی از علی رامتن روز رستاخیز ما را کن حسن
یا الٰهی برکت سماس خود باز داری از بلا و از حسود
یا الٰهی برکت میر کلال عاقبت ما را نمائی در ملال
یا الٰهی از شه نقشبند نقشه نابود ما را هم ببند
یا الٰهی برکت مرد عطار قطرهٔ از ابر نیسانش ببار
یا الٰهی برکت مولای چرخ دائمم گردان ز رسم و راه برخ
یا الٰهی برکت احرار ما حل نمائی مشکل هر دو سرا
یا الٰهی برکت زاهد بما توفیق زهدم نمائی هر کجا
یا الٰهی برکت درویش حق باز داری راه و رسم این سبق
یا الٰهی از فیوض امکنه یوم تسود وجوه مارا نگه
یا الٰهی برکت باقی بحق از فیوض و فتح وی مارا سبق

یا الٰہی از مجدّد آن امام ‌ ‌ عاقبت مارا نمائی در ملام
یا الٰہی برکت معصوم خود ‌ ‌ راه بنما در طریق فضل وجود
یا الٰہی فیض قیُوم زمان ‌ ‌ عاشقم گردان زراه عاشقان
یا الٰہی از امام العارفین ‌ ‌ از تو جویم راه در رسم عارفین
یا الٰہی برکت معصوم تو ‌ ‌ باز جویم جذبِ جوش ھاو ھو
یا الٰہی از غلام محمّد مرا ‌ ‌ کن غلامی غلامانش عطاء
یا الٰہی از صفی اللہ حاج ‌ ‌ درد ما را از وصال خود علاج
یا الٰہی برکت حضرت شہید ‌ ‌ عاقبت مارا نگردانی بعید
یا الٰہی از میان جی آن امام ‌ ‌ چاره کارم نمائی خود تمام
یا الٰہی از فیوض شمس حق ‌ ‌ از تو جویم راه ورشد این سبق
یا الٰہی برکت آن شاه رسول ‌ ‌ عذر و تقصیرات ما سازی قبول
یا الٰہی از محمّد ھاشمت ‌ ‌ باز داری در طریق عافیت
یا الٰہی از فیوض عاشقت ‌ ‌ وز مبارک سیف رحمٰن عارفت

هم زفیض جملۂ اھل صفا
بلخی مارا نمانی در بلا

قسم سوم سلسلۂ منظومہ

کہ مشتمل بر یازده بیت میباشد نصف اول آن الٰہی باحمد مرشد عالم از شاعری بوده که اسم ولقب آن را نیافتم وبعد از تنقیح این لائتی در قالب شعری درآمد ونصف آخر آن مستقل از گفتار این نابکار است این

سلسله را از جهت کوتاهی آن که مشتمل مضمون خیر الکلام قل میبود د برای حفظ کردن نیز سهولتی داشت تحریر نمودم :-

بفیض سید عالم محمد اشرف انسان | بصدیق افضل امت بیار دیگرش سلمان
بقاسم پور صدیق و بجعفر پارهٔ حیدر | بسلطان بایزید هادی آن بوالحسن رهبر
بخواجه بوعلی و غوث دوران یوسف مسعود | بعبد الخالق مرشد بخواجه عارف و محمود
بفیض خواجه یعقوب و عبید الله شه احرار | بخواجه زاهد و درویش و دیگر خواجگی ابرار
بخواجه باقی بالله با حمد مرشد عالم | بمحمد معصوم دوران و خواجه صبغة الله هم
بفیض عارف یکتا کامام العارفین باشد | بشاه معصوم ثانی و خلف وی غلام محمد
بآن حاجی صفی الله و هم حضرت شهید حق | باحسان میانجی و بمولانای شمس الحق
بفیض شاه رسول خود به محمد هاشم مسعود | بقطب روزگار ما بقیوم زمان خود
باخندزاده مشهور بجذب جوش اتباعش | باه و سوز یاران و بمجذوبان درگاهش

بااین خاصان درگاهت الٰهی از کرم بخشا
بحال بلخی مسکین بهر شام و سحر گاها

خاتمه

دربیان اسماء مشائخ مسلسلین طرق دیگر حضرت مرشدنا با ضمیمه بعضی اشعارهای راقم الحروف ستر الله عیوبه و غفر ذنوبه

اول اسماء مشائخ حضرات قادریه

(۱) محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم -

۳ علی و خواجه بابا پس کلال آن سید حق بین ÷ بهاء الدین خه کامل عقیب آن علاء الدین

(۲) ابو تراب حضرت علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ

(۳) ابو سعید حضرت حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ

(۴) حضرت شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ

(۵) حضرت شیخ داؤد طائی رحمۃ اللہ علیہ

(۶) ابو محفوظ حضرت معروف بن فیروز الکرخی قدس اللہ سرہ

(۷) ابو الحسن حضرت عبداللہ السری بن المغلس السقطی قدس اللہ سرہٗ

(۸) حضرت ابی القاسم بن محمد بن جنید القواریری البغدادی المعروف سید الطائفہ قدس اللہ سرہٗ

(۹) حضرت شیخ ابی بکر محمد الشبلی المالکی قدس اللہ سرہٗ

(۱۰) حضرت شیخ عبدالعزیز بن الحارث التمیمی قدس اللہ سرہ

(۱۱) حضرت ابی الفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز بن الحارث التمیمی المذکور قدس اللہ سرہما

(۱۲) حضرت ابی الفرح محمد بن عبداللہ الطرسوسی قدس اللہ سرہٗ

(۱۳) حضرت شیخ ابوالحسن علی بن احمد بن یوسف الھکاری الکردی القرشی قدس اللہ سرہٗ

(۱۴) حضرت شیخ ابی سعید المبارک بن علی المخرمی قدس اللہ سرہٗ -

(۱۵) حضرت محی الدین ابو محمد عبدالقادر الجیلانی الحسنی الحسینی قدس اللہ سرہٗ

(۱۶) حضرت شاہ دولہ گجراتی قدس اللہ سرہٗ

(۱۷) حضرت شاہ منور الدھلوی قدس اللہ سرہٗ

(۱۸) حضرت شاہ عالم الدھلوی قدس اللہ سرہٗ

(۱۹) حضرت شیخ احمد ملتانی قدس اللہ سرہٗ

(۲۰) حضرت شیخ جنید پشاوری قدس اللہ سرہٗ

(۲۱) حضرت شیخ مولانا حافظ محمد صدیق نبیری قدس اللہ سرہٗ

(۲۲) حضرت مولانا حافظ محمد عمر زائی ہشتنگری قدس اللہ سرہٗ۔

(۲۳) حضرت مولانا محمد شعیب توردھیری قدس اللہ سرہٗ۔

(۲۴) حضرت مولانا عبدالغفور صاحب سواتی قدس اللہ سرہٗ۔

(۲۵) حضرت شیخ نجم الدین عرف هدے صاحب جلال آبادی قدس اللہ سرہٗ

(۲۶) حضرت شیخ حمید اللہ التگابی قدس اللہ سرہٗ۔

(۲۷) حضرت مولانا شاہ رسول الطالقانی قدس اللہ سرہٗ

(۲۸) حضرت مولانا محمد ہاشم السمنگانی قدس اللہ سرہٗ،

(۲۹) حضرت مرشدنا آخندزادہ صاحب سیف الرحمن زاد اللہ فیضانہٗ،

علینا وعلی بقیۃ الاحبّاء والخلان۔

اما طریقۂ قادریۃ حضرت مرشدنا از طرف حاجی صاحب خدای نظر عرف حاجی صاحب بیخیر قرار ذیل است جناب حاجی صاحب مرید و خلیفہ حضرت شیخ پایندہ محمد عرف استاذ صاحب میباشد کہ مرقد ایشان در جوار حضرت هدی صاحب میباشد و او شان مرید و خلیفہ شیخ عبدالشکور عرف حضرت صاحب بت خاک میباشد و اوشان مرید و خلیفہ حضرت هدی صاحب میباشند قدس اللہ اسرارہم۔

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

نظم طریقۂ عالیّۃ قادریّۃ

حمد بی اعداد اندر صبح و شام — بر خداوند کریم لاینام

باز میگو نعت پاک مصطفےٰ — تا شوی از زمرۂ اهل صفا

باد از ما صد درود و صد سلام	بر وی و بر آل و اصحابش تمام
جو یم اول از تو یا ربّ الکریم	فیض و احسان از ره لطف عمیم
بعد از ان از فیض پاک احمدی	جو یمش این راه و رسم سرمدی
هم ز فیض زوج[۱] زهراء بتول	عذر و تقصیرات ما سازی قبول
از امام بصری[۲] و نامش حسن	عاقبت ما را نمائی در فتن

[۱] زوج زهراء اشارت است بحضرت علی کرم اللہ وجهه که ترجمهٔ ایشان در مقدمه کتاب سیری شد۔ ۱۲ منه۔

[۲] امام بصری اشارت است بحضرت ابوسعید حسن بصری رحمۃ اللہ علیه ایشان بدو کنیّت دیگر نیز یاد شده اند که ابو محمدؒ و ابو النصر میباشد مادر ایشان درخانه حضرت ام سلمة میبود بلکه از موالی آن بود — و در اسماء الرجال مشکوٰة ملحق آن در صـ ۵۹۲ مذکور است هرگاه که مادرش نمیبود حضرت ام سلمةؓ پستان مبارک بدهانش میداد از ان شیر پیدا میشد و اینقدر کمال و حکمت که نصیب حضرت حسن بصری رحمۃ اللہ علیه شده از برکت همان است که از حضرت ام المؤمنین شیر خورده بودند بعد از ولادت نزد حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنهٗ آوردند چون رویش را حضرت عمر رضی اللہ عنه دید فرمود سموه حسنا فانه حسن الوجه و بدست مبارک خود تحنیک نمودند و یک صد و سی تن[۱۳۰] از اصحاب کرام را نیز دیده بود که هفتاد تن آن بدری بودند۔ بعضی محدثین صحبت آنرا با حضرت علی کرم اللہ وجهه انکار میکنند علامة عبدالوهاب شعرانی

درین باب نہایت بذل المجہود نمودہ در مقدمۂ انوار قدسیۃ فی معرفۃ قواعد الصوفیۃ ص۲۹ ج۱ مینویسد کہ حضرت حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ در روز قتل حضرت عثمان رضی اللہ عنہ در مدینہ منورہ بودہ واز حضرت علی رضی اللہ عنہ، تلقین ذکر گرفتہ اند برخی از عبارت آن کہ شاہد این مدعا است این است ومن ھنا انکر بعض المحدثین کون الحسن البصری تلقن کلمۃ لا الٰہ الا اللہ من علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ[۴] فضلا عن اخذہ عنہ الطریق والحق انہ اجتمع بہ ولقنہ الذکر والبسہ الخرقۃ وروی الحافظ بن حجر وتلمیذ الحافظ جلال الدین السیوطی وقالا ان اسنادہ صحیح ورجالہ ثقات ان الحسن البصری کان یقول سمعت علیا رضی اللہ عنہ یقول قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امتی کالمطر لا یدری اولہ خیر ام آخرہ وفی روایۃ اخری عن الحسن البصری قال سمعت علیا رضی اللہ عنہ بالمدینۃ وقد سمع صوتا فقال ما ھذا فقالوا قتل عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ فقال اللھم انی اشھدک انی لم ارض ولم اُبالی وفی مسند الحافظ بن مبدی عن الحسن البصری قال صافحت علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال الجلال السیوطی رحمۃ اللہ علیہ فقد ثبت عندی وعند جماعۃ من الحفاظ ثبوت روایۃ الحسن عن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ انتہی ودر مختصر حالات مشایخ چشت صد ۱۳۶ ملحق تعلیم الدین مولانا اشرف علی تھانوی نیز حدیث امتی کالمطر را از مسند ابی یعلی بروایت حسن بصری نقل نمودہ وبعد از اتمام حدیث چنین مینویسد ھذا نص صریح فی اسماع الحسن من علی ورجالہ ثقات انتہی۔ نسب ایشان را بعضی مولای زید بن ثابت گفتہ وعدہ

[۴] بل انکر بعضھم اجتماع الحسن البصری بعلی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ فضلا

بوساى راعى بن حضرت اویس قرنی رحمۃ اللہ علیہ نسبت میکنند امّا در اسماء الرجال
مشکوۃ قول اول مذکور است و تعداد خلفائے ایشان سوای رابعہ بصری پنج تن دیگر
است (۱) حضرت شیخ عبد الواحد بن زید (۲) ابن رزین (۳) حبیب عجمی ؒ
(۴) عتبۃ ابن الغلام (۵) حضرت شیخ محمد واسع وفات ایشان در سیر الاقطاب
چهارم ماه محرم ۱۱۱ھ هجری مذکور است که مشتمل کلمۃ قطب میباشد مرقد منوّر
ایشان از بصره ۳ کروه دور واقع ست بعضی چهارم محرم یا غره رجب ۱۱۱ھ
نیز تعیّن نموده . در اسماء الرجال مشکوۃ رجب ۱۱۰ھ مذکور است واجدی در
مطلع العلوم از منتخب التواریخ آورده که وفات ایشان غرّہ شهر رجب ۱۱۱ھ
در زمان هشام بن عبد الملک بوده مدت عمر شریفتش هشتاد و نه ۸۹ سال میباشد
(فائده) در علم حدیث اگر حسن مطلق ذکر شود مراد حسن بصری میباشد و
روی عنه انه قال البهلوان الذی یلعب فوق الجبال احسن
من العلماء الذین یمیلون الی المال لانه یأکل الدنیا بالدنیا
وهؤلاء یأکلون الدنیا بالدین ۱۲ منه

(مرقاۃ ج ۵ ص ۲۲ طبع امدادیۃ ملتان)

برکت مرد عجم[۱] نامش حبیب — راه و رسم عاشقان سازی نصیب
داؤد طائی ؒ که دارد اشتهار — قطرهٔ از ابر نیسانش ببار
از فیوض معروف کرخی ؒ ما — حل نمائی مشکل هر دو سری
هم ز عبد اللہ ؒ آن مرد سری — راه بنما از طریق دلبری

---

[۱] مرد عجم اشارتست بحضرت شیخ حبیب عجمی که در ابتداء اموال امتعهٔ

دنیائی فراوان داشته بود سود خواری مینمود قرضداران وی بسیار زیاد بود بالآخرة توفیق ایزدی رفیق وی گردید و به صحبت حضرت حسن بصری رسیده توبه نمود تمام اموالیکه بر علیه مردم داشته بخشش نمود حجت و اسنادیکه از وام داران گرفته بود همه را بر صاحبانش رسانیده گوشهٔ تنهائی اختیار نمود و از کمل اولیاء اللہ زمانش گردید قصهٔ این داعیه بسیار طویل و حیرت انگیز میباشد حضرت شیخ فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء مفصل بیان نموده از انجا مراجعه شود ۱۲ منه -

۲ داؤد طائی بن نصر بن نصیر بن سلیمان الکوفی الطائی از اعرف علماء زمانش بود و در صحبت حضرت امام اعظم رحمة اللہ علیه نیز رسیده بود ابتدا بدرس و تدریس مصروف بود بعد از مدتی ترک علوم رسمی نموده انزوا اختیار نمود در زهد و عبادت و شعار سنت بی عدیل بود محارب بن دثار میگوید اگر داؤد طائی با این فضل و کمال در امم سابقه وجود میداشت هر آئینه خداوند از ان و حالات آن بمایان حکایت مینمود وفاتش را ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء سنه ۱۶۰ هجری تعین نموده ایشان پیر حضرت معروف کرخی و مرید حبیب عجمی بودند - ۱۲ منه -

۳ حضرت معروف کرخی از طبقهٔ اولی و از اکابر و قدماء مشائخ است کنیت او ابومحفوظ است - نام پدر وی فیروز است چنانچه در مقدمه رد المحتار صفحه ۴۶ ج - ۱ مذکور است بعضی فیروزان گفته اند و عده معروف بن علی الکرخی میگویند پدر ایشان مولی بوده و دربانی حضرت امام علی بن موسی الرضا میکرد و گویند که بدست وی ایمان آورده چنانچه در نفحات الانس حضرت جامی

علیہ الرّحمۃ در ترجمۂ آن مذکور است وفات حضرت معروف در سنہ ۲۰۰ھ میباشد مرقدوی در بغداد معروف عام وخاص میباشد بندہ لاشئی دریک تعداد کتب معتبرہ دیدہ ام ۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔ کہ زیارت معروف کرخی برای اجابت دعا خاصیّت تریاق دارد بعید نیست کہ عباراتی چند ازان کتب درین مقام کہ داعیہ آن است تحریر نمایم :۔

(۱) معروف الکرخی بن فیروز من المشائخ الکبار مجاب الدعوۃ یستشفی بقبرہ مقدمۃ رد المحتار ص ۴۰ ج ۱

(۲) قال الامام الهمام ابراهیم الحربی من ارشد تلامذہ الامام احمد بن حنبل قبر معروف الکرخی التریاق المجرب کتاب صفوۃ الصفوۃ ابن جوزی ۔

(۳) قال الاستاذ ابو القاسم القشیری من اکابر المحدثین والصوفیۃ معروف الکرخی من المشائخ الکبار مجاب الدعوۃ یستشفی بقبرہ یقول البغدادیون قبر معروف تریاق مجرب رسالۂ قشیریۃ ترجمۂ معروف کرخی ۔

(۴) قبر معروف الکرخی تریاق مجرّب تاریخ ابن خلکان ص ۱۳۶ ج ۲ (۵) وقبر معروف در بغداد است بدعا کردن وزیارت وتبرک بآنجا روند ومجرب است کہ هر کہ دعا کند مستجاب گردد نفحات الانس مؤلفہ مولانا عبد الرحمٰن الجامی ص ۳۸ ترجمۂ معروف کرخی (فائدہ) حضرت معروف در علم باطن دو نسبت دارد اول بحضرت داؤد طائی کہ در متن کتاب مذکور است دوم بحضرت امام علی بن موسی الرضا وآن از والدخود امام موسیٰ کاظم وآن از *
* والدخود حضرت امام جعفر الصادق وآن والدخود امام محمد باقر وآن از والدخود امام زین العابدین وآن از والدخود حضرت امام حسین وآن از والدخود حضرت علی رضی اللہ عنہ ۔ ۱۲ منہ

عــہ عبداللہ سری اشارتست بحضرت ابی الحسن عبداللہ معروف وبسری سقطی در نفحات الانس سری بن المغلس

السقطی مذکور است۔ ایشان خال حضرت جنید و پیر آن بودند از اقران حارث محاسبی و بشر حافی بود و استاد تمام بغدادیان بود طریقت از معروف کرخی گرفته بُودند از طبقہ اول بود و اکثر مشائخ طبقہ ثانی نسبت درست بوی میکنند صاحب مقامات عالیہ و حالا بلند بودند از حضرت شیخ جنید نقل است۔ کہ میگوید مدت هفتاد ۷۰ سال مصاحب وی بودم هرگز مضطجع ندیدم الافی علۃ الموت وفات ایشان بامداد روز سہ شنبہ سوم رمضان سنہ ۲۵۳ هجری میباشد۔ این قول از نفحات الانس حضرت مولانا عبد الرحمن جامی است و در در المختار صہ ۴۱ ج ۱ سنہ ۲۵۷ تحریر است۔ در حاشیہ شفاء العلیل ترجمۂ اردوی قول الجمیل حضرت شاہ ولی اللہ رحمہ اللہ صہ ۱۷۶ مذکور است کہ سری بفتح اول و کسر ثانی و یاء تحتانی مشدد بمعنی جوان مرد و سردار و سقطی پارچہ فروش ۔ ۱۲ منہ

از جنید[1] و جنید آنبا عشق بسما ۔ حل نمائی مشکل در و بلا
از فیوض حضرت شبلی[2] چنان ۔ عاشقم گردان دورم از بدان
برکت عبد[3] العزیز نامور ۔ دور داری از بلا دار از شرر
هم ز عبد الواحد آن مرد تمیم ۔ در طریق عارفان داری مقیم

---

[1] از جنید اشارتست بحضرت سید الطائفہ ابوالقاسم بن محمد بن جنید القواریری البغدادی الزجاج لقب وی علاوہ بر قواریری و زجاج خزاز نیز میباشد قواریری و زجاج ازان جهت میگفتند کہ پدر وی آئینہ فروشی میکرد اما خزاز بروزن نباض منسوب الی الخز میباشد چنانچہ در تاریخ امام یافعی آوردہ انما قیل لہ الخزاز لانہ کان یعمل الخز۔ اصل ایشان از نهاوند است مولد و منشا آن در بغداد بودہ طریقت از خال خود

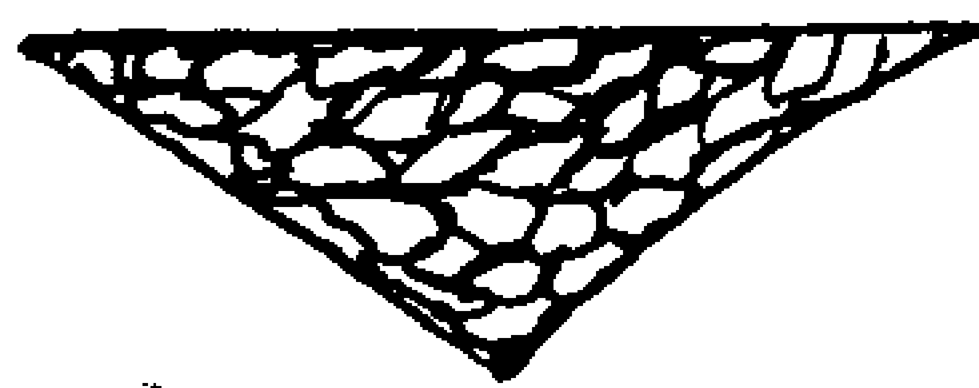
سری سقطی نموده صاحب صحو قوی بود و حضرت شیخ شبلی که مرید و خلیفه و صحبت آن
بود صاحب جذبهٔ قویه بود۔ در ابتدا سماع مینمود و آخر عمر از جهت عدم
خلان ترک سماع نمود و علم فقه را از حضرت سفیان ثوری خوانده بود و مذهب
سفیان ثوری داشت واجدی در مطلع العلوم شافعی گفته بقول دیگر در مذهب
ابوثور بوده[۳] سی حج پیاده ادا نموده بود مریدین و اتباع آن از حد و بیان بیرون بود
در زمانش مرجع جمیع مشایخ بود و اکثر مشائخ چون خراز و نوری و شبلی نسبت
بوی درست میکردند و با سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت داشته و شاگرد
ایشان بود مشائخ صوفیه قدیماً و حدیثاً الی یومنا بنام سید الطائفه یاد میکنند ابوجعفر
حداد گفت اگر عقل بصورت انسانی میبود بصورت جنید میبود. خلیفه بغداد
رویم را بی ادب گفت حضرت رویم فرمود من نیم روز با جنید صحبت داشته بودم
هرگز بی ادب نخواهم بود کسیکه با جنید نیم روز صحبت کرده باشد بی ادب نمی ماند،
فضائل و اوصاف ایشان بر همگان معلوم است مگر کسیکه نور بصیرت وی رفته
باشد و یا از زمرهٔ نسناس باشد کما قیل ذهب الناس بقی النسناس وفات ایشان
در ۲۹۷ سنه هجری میباشد مرقد آن در بغداد است کذا فی النفحات للعالم الربانی مولانا
عبد الرحمن الجامی والرسالة القشیریة در قطب الارشاد صفحه ۵۳۶ و تاریخ امام یافعی ۲۹۸ سنه
هجری مذکور است، بعضی ۲۹۹ سنه هجری نیز گفته اند و الله اعلم بحقائق الاخبار کلها ۱۲ منه

۲ اشارت است بحضرت شیخ ابوبکر شبلی المالکی در اسم ایشان بسیار اختلاف است
صاحب قطب الارشاد در صفحه ۵۴۵ ابوبکر محمد الشبلی آورده در مقدمه رد المحتار صفحه ۳
ابوبکر دلف الشبلی مذکور است و در المنجد و نفحات الانس حضرت مولانا جامی ابوبکر دلف
بن جحدر مذکور است بعضی جعفر بن یونس و برخی دلف بن جعفر نیز گفته اند اما در

لوحہ سنگ مرقد آن در بغداد جعفر بن یونس تحریر است، در ابتداء والی بود لبعد ازان ترک منصب دنیا نموده باقصی کمالات و مقامات ارباب عرفان مشرف شدند حضرت خواجہ عبداللہ انصاری میگوید کہ اصل آن مصری است در بغداد سکونت مینمود توبہ در صحبت حضرت خیر النساج نمود مرید حضرت جنید بغدادیست در مذہب تقلید حضرت امام مالک بن انس رحمۃ اللہ علیہ داشت و حافظ موطا امام مالک بود در طبقات سلمی آورده کہ اصلاً خراسانی بود و در بغداد تولد شده ہمدر آنجا نشوونما یافتہ بعضی از اسروشنہ میگویند کہ موضعیست از اعمال فرغانہ عدہ میگویند کہ تولد آن در سامرا بوده در نسبت آن چنین میگویند کہ منسوب الی الشبلۃ میباشد و آن دهیست معروف حضرت جنید میفرمود لکل قوم تاج وتاج ھذا القوم الشبلی موصوف صاحب سکر قوی و جذبہ عجیبہ بودند وفات آن در ماه ذی الحجۃ ۳۳۴ھ ہجری بعمر ہشتاد ۸۷ و ہفت سالگی میباشد۔ ۱۲

۳؎ عبد العزیز اشارت است بحضرت شیخ عبد العزیز بن حارث التمیمی مرید حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس اللہ سرہ العزیز۔ ۱۲ منہ۔

۴؎ عبد الواحد اشارتست بحضرت شیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز بن الحارث التمیمی ایشان مرید حضرت والد خود حضرت شیخ عبد العزیز بن حارث تمیمی میباشد و شیخ عبد العزیز مرید حضرت شیخ ابوبکر شبلی میباشد۔ ۱۲ منہ



از فیوض بوالفرح[1] طرطوسی باز | از توجویم راه و رسم جمله راز
دیگر از هکاری[2] نامش بوالحسن | روز رستاخیز مارا کن حسن
از مبارک بوسعید[3] نامور | دور داری از بلا و از شرر
از امام جن و انس و غوث حق | باز جویم راه و رشد این سبق

[1] بوالفرح طرطوسی اشارت است بحضرت شیخ ابوالفرح محمد بن عبداللہ الطرطوسی در بعضی سلاسل حضرات قادریہ طرسوسی مرقوم است ایشان از اعاظم اولیاء اللہ زمانش محسوب و معروف بودند طریقت از حضرت عبدالواحد تمیمی نمودہ بودند و شیخ ابوالحسن هکاری مرید و خلیفۂ اوست۔ ۱۲ منہ

[2] هکاری اشارتست بحضرت ابوالحسن علی بن احمد بن یوسف هکاری ایشان پیر حضرت ابوسعید مبارک و از اجل اولیاء میباشند در بعضی کتاب در بدل هکاری هنکاری نیز دیدہ شدہ نسب ایشان قریشی میباشد سکونت در کردستان مینمودند وفات ایشان محقق کشف نشد مدفن ویرا در بعضی سلاسل در هنکار تعین نمودہ اند۔ ۱۲ منہ

[3] اشارتست بحضرت شیخ ابوسعید المبارک بن علی المخرمی بضم الاول و فتح الثانی و کسر الثالث مع التشدید منسوب است بمخرمۃ محلۃ الیست در بغداد کہ اولاد بن المخرم در آنجا سکونت داشتہ ازان جہت آن محلۃ را مخرمۃ گویند ایشان از پیران حضرت غوث الاعظم قدس سرہ میباشند در عصر خود از کمل اولیاء اللہ بودند در بعضی کتاب در بدل مخرمی مخزومی تحریر شدہ لہذا ابوسعید مخزومی نیز میگویند مدفن ایشان محقق کشف نشد در بعضی سلاسل حضرات قادریہ در بغداد گفتہ اند واللہ اعلم ۱۲ منہ

آنکه بوده غوث و قطب شش جهات | خیمۂ جان را ازو باشد نجات
نام پاک وی کہ عبدالقادر است | متلشش از کتم عدم بس نادر است
این خروشش جوش صهبای بقا | از فیوضش تا قیامت شد بپا
یا الٰهی ما فقیران درش | در قیامت بازداری در برش

سلہ حضرت غوث الاعظم ابو محمد عبدالقادر الجیلانی الحنبلی قدس اللہ سرہٗ الخفی والجلی القاب ایشان علاوہ بر غوث الاعظم غوث صمدانی و قطب ربانی و محبوب سبحانی و میران و پیر کبیر و سلطان الاولیاء و محی الدین نیز میباشد ولادت باسعادت ایشان در غرہ رمضان ۴۷۰ھ یا ۴۷۱ھ هجری میباشد در سیر الاقطاب صد ۱۱۱ سنہ ۴۸۱ھ نیز مذکور است پدر ایشان حضرت سید ابوصالح موسیٰ جنگی دوست میباشد در بعضی کتب جنبلی دوست نیز مذکور است حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار صد ۹ مینویسد کہ ایشان از اعاظم سادات حسنیہ از احفاد عبداللہ محض بن حسن مثنی بن امام المسلمین حسن بن امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجهہ میباشد والدهٔ ماجدهٔ ایشان مکنیہ بام الخیر و ملقبہ بامۃ الجبار فاطمہ بنت شیخ عبداللہ صومعی میباشد حضرت شیخ عبداللہ از کبار اولیاء گیلان و مقتدای زمانش بودند مذهب حضرت غوث الاعظم حنبلی میباشد در علوم ظاهری اعلم علماء وقت و مرجع عام و خاص بودند باندازهٔ کہ روزی قاری آیتی در مجلس ایشان خواند تا چهل وجہ تفسیر نمودند و حاضرین تا جائی ازان وجوه میدانستند بالآخره همہ در حیرت ماندند و هر وجهی را نسبی اتصال بیان میفرمودند بعد از اتمام چهل وجوه فرمودند کہ قال را گذاشتیم آمدیم بحال لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ از استماع این کلمہ اهل مجلس همہ در شورش و اضطراب شدند و جامها پاره کردند وی

بصحرا انھا دند ملخص اخبار الاخیار شیخ عبدالحق دھلوی از صدا روزی در مسجد جامع عطسه زوند از حاضرین آواز یرحمک الله ویرحم ربک چندان برآمد که مستنجد بالله خلیفهٔ وقت در مقصوره جامع نشسته بود متوهم شده پرسید که چه غوغاست مردم گفتند که حضرت شیخ عبدالقادر عطسه زده است اما خوارق وکرامات ایشان باندازه میباشد که احصاء آن از حد وعد بیرون است چنانچه حضرت مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس از تاریخ امام یافعی عدم حصر آن را آورده اند کرامات ایشان را بحد تواتر یا قریب تر بتواتر نقل کرده اند ودر خاتمهٔ آن نقل مینویسد معلوم بالاتفاق انه لم نظهر ظهور کراماته لغیره من شیوخ الافاق کرامته ونیز در اخبار الاخیار ص۱۳ مذکور است که بیش از صد هزار کس از افعال سوء وشریت باز مانده از دست ایشان تائب شدند وبیش تر از پنج صد کس از یهود ونصاری بدست ایشان مشرف باسلام شدند ومدت سی وسه ۳۳ سال بر مسند افتا وتدریس ادامه دادند وچهل سنه ۴۰ سال دیگر بر مسند مشیخیت وارشاد خلق الله مصروف بودند وکلام ایشان را هر قاصی ودانی که دران مجلس حاضر میبود یکسان میشنید ند روزی در اثناء وعظ چند خطوه برهوا رفتند وفرمودند که قف یا اسرائیلی واسمع کلام المحمدی چون درجای خود آمدند مردم پرسیدند که یا شیخ این اسرائیلی کدام کس بود فرمودند که ابوالعباس خضر بود که از مجلس من تیز میگذشت واگر جمیع حالات وکرامات ایشان جمع شود شایان چندین مجلد ضخیم وفخیم خواهد بود وفات ایشان بقول صاحب روحانی رابطه در ص۱۵۷ ربیع الثانی ۵۶۲ سنه هجری مشتمل معشوق الهی میباشد در مطلع العلوم ص۸۵ سنه مذکور باضافهٔ زمان خلافت ابوالمظفر یوسف تحریر است، در اخبار الاخیار مؤلفه شیخ عبدالحق محدث دهلوی صدا ونفحات الانس مولانا جامی ۵۶۱ سنه مسطور است صاحب سیر الاقطاب در ص۱۲ شب شنبه تاریخ هشتم یا نهم ربیع الاخر ۵۶۲ سنه

هجری تعین نموده بعضی یازدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور نیز گفته اند مرقد منور ایشان در شهر بغداد مرجع عام و خاص و مشهور همه آفاق میباشد مولد ایشان منطقهٔ جیل است که آنرا جیلان و گیلان نیز میگویند در سیر الاقطاب صـ۱۱ آورده که مولد ایشان ولایت جیل است و آن ملکیست ورای طبرستان و گیلان نیز گویند بعضی گفته اند جیل موضعیست برکناره دجله از بغداد یک روزه راه دور واقع است و نیز جیل موضعیست نزدیک مدائن در روحانی رابطه صـ۱۵ آورده که در ایران منطقه ایست معروف به طبرستان و دران منطقه علاقه ایست مشهور به گیلان و در گیلان دهیست مسماة بنیق ولادت حضرت غوث الاعظم دران موضع بتاریخ غرهٔ رمضان ۴۷۰ھ یا ۴۷۱ھ هجری بوده انتهی قوله بالترجمة الفارسیة واحدی در مطلع العلوم صـ۸۵ آورده که جیلان قصبه ایست از بغداد هفت روزه راه دور واقع بدامن کوه جودی که کشتی نوح علیه السلام دران کوه قرار گرفته بود. اما امروز گیلان واقع در ایران است قول صاحب روحانی رابطه درین جا محقق معلوم میشود و اقوال دیگر نیز تا جائی تائید این قول رامیکند بخلاف کنار دجله و مدائن والله اعلم بحقائق الاخبار والمواطن - ۱۲ منه،

قطرهٔ از فیض شاه دولة[1] ببار ‏ ‏ زانکه بوده غوث حق را جان نثار
هم ازان شاه منور[2] برسرم ‏ ‏ نور الظلمات عن بحر الکرم
باز جویم باز بان پهلوی ‏ ‏ از فیوض شاه[3] عالم دهلوی
خوانم اکنون احمد[4] ملتان را ‏ ‏ از فیوضش سر این کتمان را

---

[1] شاه دولة باین اسم دو نفر شهرت دارد اول حضرت شیخ شاه دولة دریائی که از خلفاء حضرت غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی قدس سرہٗ میباشد مدتی در گجرات

وکاٹھیاواڑ عالمی را منوّر ساختہ بودند بعد از ان طرف بنگال رفتند و در موضع مسماۃ بہ گوڑ در بنگال از عالم رحلت نمودند دوم حضرت شیخ شاہ دولۃ دریائی گجراتی کہ در قرن یازدہ ھجری در گجرات بار شاد خلق اللہ مصروف بودہ سال وفات آن ۱۰۸۵ ھجری قمری میباشد مرقد ایشان نیز در گجرات واقع پنجاب غرب معروف و مشھور است وفات حضرت غوث الاعظم قدّس سرّہٗ در ۵۶۱ ھجری بودہ امروز در سلاسل معمولہ حضرات قادریہ مطلق شاہ دولۃ مذکور است اگر شاہ دولۃ ثانی مراد باشند در بین پیر و مرید پنجصد و بیست و چہار ۵۲۴ سال فاصلہ دارد بعضی از تذکرہ نویسان درین قسمت در اضطراب واقع شدند از جہت اینکہ از شاہ دولۃ اول بی خبر بودند لذا نسبت حضرت شاہ دولۃ ثانی را باجازہٗ روحانی حمل نمودند و مدفن حضرت شاہ دولۃ را نیز در گجرات تعین نمودہ اند تکذیب این قول از وفات حضرت شیخ جنید پشاوری کہ در ۱۱۶۲ ھجری میباشد نیز مفہوم میگردد کہ از ۱۰۸۵ الی ۱۱۶۲ ھفتاد و ھفت سال فاصلہ دارد درین مدّت حضرت شاہ منوّر و حضرت شاہ عالم و حضرت شیخ احمد ملتانی و حضرت شیخ جنید پشاوری چہار تن ازین اکابر چگونہ زیست کردند مگر ھر کدام اینھا از نزدہ و بیست سال بیشتر عمر نداشتہ باشند و اگر شاہ دولۃ اول را خبر میبودند باین قدر اشکال مواجہ نمیشدند چنانچہ صاحب روحانی رابطہ صد ۱۹۳ حاشیہ ۲ درین مقام اشارت نمودہ فالقول الفاصل القاطع للنزاع ھو الاول ۔ ۱۲ منہ

۲ شاہ منوّر مرید حضرت شاہ دولۃ دریائی میباشد مرقد ایشان در جوار حضرت شاہ دولۃ در گجرات پنجاب است اصلا از الہ آباد ھندوستان میباشد کہ بنام شاہ منوّر دھلوی نیز معروف است در بعضی سلاسل نوشتہ اند کہ مرقد

ایشان در بلدۂ دھلی معروف و مشہور است ۱۲ منہ ۔
سے۳ شاہ عالم دھلوی مرید حضرت شاہ منور اللہ آبادی دھلوی میباشد مرقد ایشان
در بلدۂ دھلی معروف و مشہور است ۱۲ منہ
سے۴ احمد ملتان اشارت است بحضرت شیخ احمد ملتانی ایشان مرید حضرت
شاہ عالم دھلوی بودند صاحب روحانی رابطہ در مدت ۷۳۷ میگوید کہ موصوف در قوم
داودزای میباشد چونکہ در ملتان سکونت داشتند بنام شیخ احمد ملتانی مشہور شدند
وفات ایشان نیز در ملتان میباشد زیارت آن در شہر ملتان معروف و مشہور است ۱۲ منہ

از جنید ثانی صاحب کرم	باز داری ای خدایا از ندم
ہم ازان محمد صدیق نامدار	صادقم گردان در روز شمار
دیگر از حافظ محمد ہر زمان	جو ہمیش این راہ و رسم دلبران
برکت محمد شعیب روزگار	در پناہ خویش داری از شرار

سلہ حضرت شیخ جنید پشاوری قدس اللہ سرہ الباری اصل ایشان از حیدرآباد
سندھ است در ملتان آمدہ بودند و از دست حضرت شیخ احمد ملتانی در طریقۂ عالیۂ
قادریۂ بیعت نمودہ خرقۂ خلافت از او شان حاصل نمودہ در سنہ ۱۱۵۰ھ ہجری
وارد پشاور شدند و طریقۂ عالیۂ قادریۂ را درین شہر بوجہ اکمل رواج کلی دادند
خانقاہ عالی جاہ شان درین شہر در موضع مسماۃ بدروازۂ گنج معروف و مشہور بود و
ہمدرین جا وفات نمودہ ۔ بیرون دروازہ لاھوری مدفون شدند ۔ جناب ایشان
در عصر خود بنام شیخ المشائخ و شیخ جنید ثانی شہرت عام و تام داشتند وفات
ایشان بعد از نماز جمعہ بتاریخ بیست و ہشتم شوال سنہ ۱۱۶۴ھ ہجری میباشد ۱۲ منہ

۲؎ حضرت مولانا حافظ محمّد صدیق بونیری بتاریخ روز دوشنبه هفتم محرم الحرام سنه ۱۰۹۵ در منطقه گجرات از توابع مردان پا بعرصۂ وجود نهادند وبعد از تحصیل بلیغ علوم ظاهری در سنه ۱۱۲۹ هجری از مولانا محمّد مومن نقشبندی قدس سرہٗ بیعت طریقه نقشبندیه نمودند وبعد از حصول خلافت نقشبندیه در سنه ۱۱۵۹ هجری در صحبت حضرت شیخ جنیدؒ پشاوری رسیده طریقۂ عالیۂ قادریه را ازان ولی کامل ومکمل نیز کسب نمودند سپس در سنه ۱۱۷۹ هجری در صحبت شیخ المشائخ حضرت محمّد شاه السدهومی رسیده طریقۂ چشتیه وسهروردیه وعمریه وسعدیه وبنوریه را از ایشان کسب نموده باعلی درجت اکمال وتکمیل رسیدند وفات ایشان در موضع بنتوهی که از توابع معروف بونیر میباشد قبیل صلوٰة مغرب روز چهارشنبه هفدهم صفر المظفر سنه ۱۱۹۸ هجری بعمر یکصد ۱۰۸ وهشت سالگی رخ نمود ازان روایشان را بنام بونیری و بنتوهی نیز یاد میکنند زیارت ایشان در آن منطقه مرجع عام وخاص است۔ روحانی رابطه ص ۷۹۳ بحواله آئینه تصوّف ص ۱۵۹ باترمیم وملحقات۔

(فائده) حضرت شیخ محمّد صدیق قدس الله سرّهٗ طریقۂ عالیۂ قادریه را از حضرت شیخ محمّد شاه سدهومی نیز کسب نموده اند که در سلسله چشتیه و سهروردیه نام ایشان خواهد آمد علاوه برین از حضرت شیخ مومن وحضرت سید معصوم نیز کسب قادریه نموده اند صاحب روحانی رابطه در ص ۷۹۳ بحواله آئینه تصوّف ص ۱۵۹ بترمیم واضافت مینویسد که حضرت شیخ محمّد صدیق را یازده خرقه خلافت خفی وجلی حاصل شده بود از یازده تن مشائخ اکابر ومشاهیر عصر خود بیعت وتجدید بیعت کرده بودند واز هفت نفر مشائخ ماتقدم روحانی بیعت نیز کرده بودند تفصیل این مقام شایان یازده باضمیمه نسبت هاى روحانی خواهان هژده سلاسل میباشد ۱۲ منه

سے حضرت مولانا حافظ محمد قدس اللہ سرہٗ ولد مولانا دور خان محمد زائی اصل ایشان از علاقہ ہشتنگری از موضع عمرزئی تحصیل چارسدہ میباشد ابتداء از علوم ظاہری بدرجہ الکمال رسیدہ بودند وبعدہ طریقہ عالیہ قادریہ از حضرت مولانا حافظ محمد صدیق کسب نمودند دکذا در طریقہ چشتیہ وسہروردیہ نیز از طرف ایشان ماذون مجاز میباشند متوفا ۱۲۰۶ھ مزار مبارک ایشان در قریہ عمرزئی در مقبرہ بزرگی واقع میباشد ازین جہت برخی حافظ محمد عمر بحذف کلمۂ زئی شہرت دادہ اند وعدہ حافظ محمد ولی بزیادت لفظ ولی نیز میخوانند ولی بعد از تحقیق مزید وتنقیح عدید برای راقم الحروف معلوم گشت کہ اسم مبارک ایشان فقط محمد است کذا فی روحانی رابطہ صـ ۷۹۵ در رسالہ اولیاء کرام ستون دین بلستان پشتو صـ ۱۳۱ ۱۲ منہ۔

ئے حضرت مولانا حافظ محمد شعیب تورڈھیری درانی والد ایشان بنام رفیع القدر حافظ گل یاد میشدند کہ ہمراہ احمد شاہ ابدالی در جنگ پانی پت آمدہ بودند وبعدہ درھمین اطراف ماندہ بودند اما حضرت مولانا محمد شعیب ابتداء از علوم رسمی حصہ وافر حاصل کردہ بودند و بعد از دورہ حصول علمیت بصحبت حضرت مولانا حافظ محمد رسیدہ باکسب کمالات باطنی شروع کردند و در ہر چہار طریقہ از طرف ایشان ماذون ومجاز گردیدند اما ارشاد ایشان در طریقۂ عالیہ قادریہ بیشتر ترویج یافتہ بود تاریخ وفات ایشان قرار نوشتہ مؤلف روحانی رابطہ صـ ۹۶ ۱۲۳۸ھ ہجری میباشد بندہ بزیارت ایشان مشرف شدہ ام در وسط ادیرۂ قدیمی مخلوط باشجار زیادی قبر ایشان آنجا معروف ومشہور است ومرقد صاحب زادہ تورڈھیری محشی مولوی حسامی را نیز دران مقبرہ زیارت کردم تورڈھیری نام دہیست از تحصیل صوابی ضلع مردان ۔ ۱۲ منہ۔

ازمبارک حضرت عبدالغفور[1] ثبت العشاق فی یوم النشور

[1] حضرت شیخ المشائخ مولانا عبدالغفور صاحب السواتی والد ایشان عبدالواحد خان معروف براوت خان میباشد نسب ایشان قندھاری میباشد۔ در قوم مہمند یک قبیلہ بنام صافی مہمند یاد میشود قندھاری تناخہ ایست ازان قوم تولد ایشان در ۱۲۱۳ھ درعلاقہ شامی زی در قریۂ جیبری کہ واقع در حدود سوات میباشد بوقوع آمدہ ذات بابرکات ایشان را اگر محی الدین گفتہ شود بعید نیست چہ درعصر فرخندہ ایشان در دفع بدعات وخرافات و احیاء واشاعت دین مبین اسلام وامانت رسوم کفر والحاد مبارزہ باانگریزان واتحاد واتفاق بین مسلمین باندازہ آخر کوشیدند و در دفع عادات اباطلۃ افاغنہ جد وجہد بلیغ مینمودند باندازھیکہ درمنطقہ سوات و نواحی آن حکومت اسلامی وقانون الٰہی راجاری کردہ بودند اما کمالات باطنی ایشان باعلی صوت ندا میکند کہ ولی کامل ومکمل بودند وطریقۂ عالیۃ قادریۃ تاکنون درین دیار ونواحی آن ازان جناب انتشار یافتہ حضرت ایشان بالقاب یادی یاد شدہ اند منجملہ صاحب سوات غوث الزمان سیدو باباجی صاحب سوات، آخون صاحب سوات، غوث سیدو اخون بیکی صاحب وغیرہ جناب ایشان درسہ طریقہ دیگر نیز حصہ وافر داشتند اما ارشاد والارشاد ایشان درطریقہ عالیۃ قادریۃ بیشتر معمول اصحاب ایشان گردید و درین طریقہ بحیثیت یک مجدد عالمی رامنور ساختہ بودند ذات بابرکات ایشان بسیار معمر شدہ بودند بالآخرۃ بتاریخ صبح روز جمعہ ہشتدھم محرم الحرام ۱۲۹۵ سنہ بعمر ہشتاد دوسالگی عالم فانی راوداع گفتہ بجوار رحمت حق پیوستند زیارت ایشان درمقام سیدو کہ از توابع سوات میباشد معروف ومشہور است ۱۲ منہ،

هم ز نجم الدین که دارد اشتهار   قطره از ابر نیسانش ببار

سلہ اصل ایشان از موضع هجویر که فعلاً بشیلگر شهرت دارد از توابع بلده غزنی میباشد وحضرت داتا گنج ولی علی هجویری نیز از ان منطقه بوده غالباً دران سرزمین باستانی دو قبیله زندگی میکرده اند سلہ احمدزی سلہ سلیمان خیل صاحب الترجمه قرار یک روایت سلیمان خیل میباشند ابتداء طالب العلمی میکرد چندی درعلاقه شیلگر (هجویر) بود وبعد ازان درمنطقه لهوگر نیز مدّتی اقامت داشتند باز در بلدهٔ فاخره غزنی رفته چندی آنجا نیز تحصیل نمودند بالاخره در بلده قدیم کابل حماها الله عن الافات والنزلزل در موضع مسماة بتندور سانوی که مرکز علماء وسادات واشراف بود وکتب مختلف دران آوان درمحله مذکوره تدریس میشد درین مرکز علم ودانش نیز مدتی بودند وکتب مروجه مختلفه را از علماء آن عصر درکابل تحصیل نمودند وبعد ازین بطرف مشرقی آمدند ودرمحله مسماة به هده که از شهر جلال آباد بطرف جنوب هشت کیلومیتر فاصله دارد سکونت پذیر شدند ازین رو بنام هده صاحب شهرت یافتند هده اصلاً از اماکن تاریخی سمت مشرقی افغانستان میباشد بگفته بعضی سیاحان بنام هیلو نیز این منطقه را یاد کرده اند برویم در اصل سخن که جناب ایشان دران زمان آوازه ارشاد حضرت سوات علیه الرحمة راشنیده درصحبت ایشان رسیده اخذ فیوضات وکمالات از ایشان حاصل کردند واز کمل خلفاء ایشان گردیدند جناب ایشان مانند حضرت مرشد خود با تعداد زیادی از مریدین ومخلصین درمقابل انگریزان استعمارگر بجد وجهد بلیغ جهاد کردند درین قسمت مراجعه شود بتاریخ روحانی رابطه ص ۹۹۳ اما طریقه عالیه ایشان درچهار اطراف واکناف افغانستان وبرخی از مناطق پاکستان رسیده عالمی را منوّر ساخت

کرامات وخوارق ایشان اظهر من الشمس بسمع هر قاصی ودانی رسیده بود فضلاء وشرفاء عصر همه منقاد و فرمان بردار ایشان بودند وبعد از وفات حضرت آیات ایشان که در ۱۳۱۹ھ رخ داد خلفاء باصفاء ایشان نیز صاحب خوارق وکرامات وحالات بودند وهر کدام ایشان نائب مناب آن دریای معرفت بودند زیارت ایشان همدران جامعروف بنام همان منطقه یعنی هدی صاحب شهرت عام وخاص دارد منه ۱۲

از مبارک حضرت آخند لنگاب ؒ | جو میش این راه وسم جمله باب
بازداری از ره رنج وملول | برکت پیر معظم شاه رسول
از امام وقت وقیوم زمان | در پناه خویش دارکی در امان
آنکه نامش درمیان انس وجان | بوده محمد ہاشم آن فرد الزمان
هم زفیض خواجۂ اکنون ما | حل نمائی مشکل هر دوسرا
آن جنید وقت وشبلی زمان | میبرد مارا بسلک عارفان
منبع فیضش نموده ذوالجلال | آدمی باید شناسد این کمال
مس عیب وزنگ دل را کیمیاست | ناقصان را پیر کامل رهنماست
نام پاکش راکه آرم در زبان | اول از مشک غتن شویم دهان
سیف رحمنش مبارک نام اوست | عالمی در جذب وجوش از جام اوست
یارب از فیض وفتوح این شهان | بلخی زارت نمائی در زبان

لہ اسم شریف ایشان شیخ حمید الله میباشد

موصوف صاحب مقامات بلند وتصرفات ارجمند بودند بنده از فقیری صاحب نهایت کمالات بلند شنیده ام که اولیاء زمان ایشان در واقعه مخالفت

در زیدند ولی از حیث مواجبہ روحی ہمہ ایشان مغلوب شُدند بالاخرہ بعضی اصحاب کشوفات صادقتہ کہ در واقعہ مقابل موصوف بودند از بصارت باطنی فہمیدند کہ عمر حضرت ایشان چندگاہی بیش نمانده مقابلہ ودستہ جمعی بادی سودی ندارد ہمیں بود کہ بعد از وفات آن ولی کامل ومکمل کشوفات آنہا ہمچنان واقع شُد۔

مرحوم ابوالوفاء عبدالحکیم دوالجی در تاریخ قطغن کہ در عصر فرخندہ اوشان تصنیف کردہ ایشان را از اولیاء اشہر صاحب کمال معاصرینش ایراد نمودہ صاحب روحانی رابطہ در صـ ۹۹۶ ورسالۃ اولیاء کرام ستون دین نسخہ پښتو در صـ ۱۵۳ بنام حضرت آخند تگاب از اولین خلفاء حضرت ہڈی صاحب شمردہ اند افسوس کہ از دیگر حالات عالی صفات موصوف دیگر چیزی تذکر نمودہ اند جناب ایشان در ہر چہار طریقت مأذون ومجاز بودند بندہ نگارندۂ این حروف سلاسل مطبوعہ اوشان را مدّت مدیدی ملاحظہ نمودہ ام ..... طریقہ قادریۃ وچشتیہ وسہروردیۃ ایشان الی حضرت مولانا شیخ محمّد صدیق از رجال معہودہ واز طریق واحد منتہی میشود کہ در ہر سہ طرق مذکورہ نظماً ونثراً بیان نمودہ شُد وبعدہ حضرت شیخ محمّد صدیق طریقہ عالیۃ قادریۃ را از حضرت شیخ جنیدؒ پشاوری کسب نمودہ اند کہ در طریقہ عالیۃ قادریۃ الی حضرت النبوی صلی اللہ علیہ وسلّم معنعناً تذکر نمودیم و دیگر حضرت شیخ محمّد صدیق دو طریقہ دیگر را کہ عبارت از چشتیہ وسہروردیۃ میباشد از حضرت سید محمد شاہ السدھومی الحسینی کسب نمودہ اند واز حضرت سیّد محمّد شاہ السدھومی الی حضرت شیخ عبدالقدوس الگنگوھی نیز این ۲ دو طریقہ از رجال معہودہ وطریق واحد منتہی میشود واز حضرت شیخ عبدالقدوس الی حضرت النبوی صلی اللہ علیہ وسلّم ہر کدام را بطور علیحدہ مسلسلا در نظم ونثر بیان نمودہ شُد۔ غرض ازین انتباہ اینکہ در نظم طریقہ عالیۃ قادریۃ الی حضرت

شیخ محمد صدیق سوانح اشخاص اواخر سلاسل ثلثۃ مذکورہ را برخی در حاشیۃ نوشتہ ام ودر دو طریقہ دیگر داعیۃ این مقام متروک نمودہ شد کما لایخفی علی الفہیم الفطین بر ویم در اصل سخن بندہ راقم الحروف از زمانہ حضرت اخند لگاب بسیار دور ماندہ ام بلکہ دران ایام وجود نداشتم از حالات و کمالات ایشان عمیق خبر ندارم امّا این قدر میدانم کہ ولی کامل ومکمل بودہ اند ۱۲ منہ ۔

ے۲ ازینجا الی آخر السلسلۃ در ذیل اسماء حضرات نقشبندیۃ ذکر شد ۱۲ منہ

شجرۂ طریقۂ علیّہ چشتیہ بہشتیہ

(۱) حضرت محمّد رسول اللہ صلّی اللہ علیہ وسلّم

(۲) حضرت علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ

(۳) ابوسعید حضرت حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ

(۴) خواجہ عبدالواحد بن زید البصری قدس اللہ سرّہٗ

(۵) ابوالفیض فضیل بن عیاض الخراسانی قدس اللہ سرّہٗ

(۶) ابو اسحاق ابراھیم بن ادھم الفاروقی البلخی قدس اللہ سرّہٗ

(۷) سدید الدین حضرت شیخ حذیفۃ المرعشی قدس اللہ سرّہٗ

(۸) امین الدّین حضرت شیخ ھبیرۃ البصری قدس اللہ سرّہٗ

(۹) کریم الدّین منعم شیخ ممشاد علو الدینوری قدس اللہ سرّہٗ

(۱۰) شریف الدّین شیخ ابو اسحاق الشامی الچشتی قدس اللہ سرّہٗ

(۱۱) قدوۃ الدّین خواجہ ابو احمد ابدال حسنی چشتی قدس اللہ سرّہٗ

(۱۲) ناصح الدّین شیخ ابو محمّد یا محمد الحسنی الچشتی قدس اللہ سرّہٗ

(١٣) ناصر الدّین خواجہ ابو یوسف بن محمّد بن سمعان الچشتی الحسینی قدس اللہ سرہٗ

(١٤) خواجہ قطب الدّین مودود چشتی الحسینی قدس اللہ سرہٗ

(١٥) نیر الدّین حاجی شریف زندنی قدس اللہ سرّہٗ

(١٦) ابو منصور خواجہ عثمان ہارونی قدس اللہ سرّہٗ

(١٧) خواجہ معین الدّین حسن الحسینی السنجری قدس اللہ سرّہٗ

(١٨) حضرت خواجہ قطب الدّین بختیار الکاکی الاوشی الحسینی قدس اللہ سرہٗ

(١٩) حضرت شیخ فرید الدّین مسعود الفاروقی الغزنوی المعروف بگنج شکر قدس اللہ سرہٗ

(٢٠) حضرت مخدوم علاؤ الدّین علی احمد صابر کلیری الحسینی قدس اللہ سرہٗ

(٢١) حضرت شیخ شمس الدّین الترک پانی پتی العلوی قدس اللہ سرّہٗ

(٢٢) حضرت شیخ جلال الدّین پانی پتی العثمانی قدس اللہ سرّہٗ

(٢٣) حضرت شیخ احمد عبد الحق الابدال الفاروقی[١] قدس اللہ سرّہٗ

(٢٤) حضرت مخدوم شیخ محمد عارف الفاروقی قدس اللہ سرّہٗ

(٢٥) حضرت شیخ عبد القدوس الغزنوی الگنگوہی الحنفی مذہبًا و نسبًا قدس اللہ سرہٗ

(٢٦) حضرت شیخ رکن الدّین قدس اللہ سرہٗ

(٢٧) حضرت شیخ عبد الاحد الفاروقی قدس اللہ سرّہٗ

(٢٨) حضرت امام ربانی مجدّد الف ثانی قدس اللہ سرّہٗ

(٢٩) حضرت سیّد آدم بنوری قدس اللہ سرّہٗ

(٣٠) حضرت حاجی عبد اللہ الحسینی المشتہر بحاجی بہادر صاحب کوہاٹی قدس اللہ سرّہٗ

(٣١) حضرت شیخ مامون شاہ منصوری قدس اللہ سرّہٗ

(٣٢) حضرت مولانا محمد نعیم کاموی قدس اللہ سرّہٗ

---

[١] فاروقی بودن حضرت شیخ احمد عبد الحق و محمد عارف در ترجمہ حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی خواہد آمد۔ ١٢ منہ

(۳۳) حضرت مولانا سید محمد شاہ السدھومی الحسینی قدس اللہ سرہٗ
(۳۴) حضرت مولانا حافظ محمد صدیق بونیری قدس اللہ سرہٗ
(۳۵) حضرت مولانا حافظ محمد عمر زائی ھشتنگری قدس اللہ سرہٗ
(۳۶) حضرت مولانا محمد شعیب تور دھیری قدس اللہ سرہٗ
(۳۷) حضرت مولانا عبد الغفور السواتی قدس اللہ سرہٗ عرف حضرت اخند سوات
(۳۸) حضرت اخندزادہ نجم الدین جلال آبادی عرف حضرت ھڈی صاحب قدس اللہ سرہٗ العزیز۔
(۳۹) حضرت شیخ حمید اللہ التگابی قدس اللہ سرہٗ
(۴۰) حضرت مولانا شاہ رسول الطالقانی قدس اللہ سرہٗ
(۴۱) حضرت مولانا محمد ہاشم السمنگانی قدس اللہ سرہٗ
(۴۲) حضرت مرشدنا اخندزادہ صاحب سیف الرحمٰن زاد اللہ فیضانہ علینا وعلی بقیۃ الخلان۔

شروع نظم طریقہ چشتیہ بہشتیہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم ط

ابتدا سازم بنامت ای قدیر	زانکہ ھستی بادشاہ بی نظیر
حمد بی اعداد ما ھر صبح وشام	بر خداوند کریم لاینام
بعد ازین گویم صلوۃ جاودان	بر رسولش خاتم پیغمبران
ھم بآل پاک واصحابش رشد	باد از ما این صلوۃ لا تعد
بازجویم از تو یا رب الکریم	نامہ شوقم نگہ دانی عظیم

گشتہ ام من قاصد ملک فنا | تا نوسیم شوق و سوز اصفیا
آتشی در سینه دارد جذب و جوش | شعلهٔ طور است این بانگ و خروش
نسئل اللّٰہ الکریم المستعان | تا دهد فیض گروه چشتیان
باز جویم فیض شاه مرسلان | تا کشد مارا بسلک چشتیان
هم ز یار چهارمش زوج بتول[1] | غدر و تقصیرات سازی قبول
از امام بصری[2] و نامش حسن | دور داری از بلا و از فتن

[1] زوج بتول اشارتست بحضرت علی کرم اللّٰہ وجهہ ترجمۂ ایشان در مقدمۂ کتاب ذکر شد ۱۲ منہ

[2] امام بصری اشارتست بحضرت ابو سعید حسن بصری سوانح و حالات آن در سلسلۂ عالیۂ قادریہ بیان نموده شد - ۱۲ منہ

هم ز عبد الواحد[1] آن مرد فنا | نجنا من کل داء والبلاء
از فضیل[2] بن عیاض نامور | دور داری از بلا و از شرر

[1] حضرت ابی الفضل عبد الواحد بن زید مرید و خلیفہ حضرت حسن بصری قدس اللّٰہ سرهٗ میباشد و از طرف حضرت کمیل بن زیاد نیز ماذون بودند حضرت جامی علیہ الرحمۃ در نفحات الانس در ترجمۂ حضرت شیخ اسمٰعیل قصری از شیخ علاء الدولۃ سمنانی نقل کرده اند کہ حضرت کمیل بن زیاد از طرف علی کرم اللّٰہ وجهہٗ خرقہ پوشیده بودند در سیر الاقطاب ص ۱۸ آورده کہ حضرت کمیل بن زیاد از طرف حضرت

علی کرم اللہ وجہہٗ ماذون بودہ اند یک اشکال درین قسمت وارد میشود اینکہ حضرت مولانا عبدالرحمٰن جامی نیز در نفحات الانس در ترجمۂ شیخ سعید الدین فرغانی از کتاب تحفۃ البردہ مؤلفۂ شیخ مجد الدین بغدادی آوردہ کہ حضرت کمیل بن زیاد خرقہ از حضرت حسن بصری پوشیدہ بود بندہ راقم الحروف میگوید خرقۂ کہ از حضرت علی کرم اللہ وجہہ پوشیدہ اند خرقہ ارادت بودہ و خرقۂ کہ از حضرت حسن بصری پوشیدہ شاید کہ خرقہ تبرک باشد کہ از اشخاص کثیرہ جواز دارد واللہ اعلم بحقائق الاخبار کلھا صاحب الترجمہ ہمیشہ صائم بود و بعد از سہ روز افطار مینمود و قبل از ارادت چہل سال بریاضات و مجاھدات مشغول بود و بعد از ارادت جمیع اموال و امتعہ و عقاریکہ داشت ہمہ را برای درویشان داد و از قید علائق مجرد گشت وفات ایشان بتاریخ بیست ھفتم صفر ۱۷۷ھ بودہ این قول صاحب سیر الاقطاب است برخی ۱۷۶ھ یا ۱۸۶ھ بیست و ھفتم صفر نیز گفتہ اند مرقد ایشان در بصرہ میباشد - ۱۲ منہ

۲ حضرت فضیل بن عیاض مکنی بابی علی و ابی الفیض از کوفہ میباشند بقولی از مضافات مرو و بقولی بخاری الاصل نیز گفتہ اند روایت دیگر در سمرقند تولد شدہ و در باورد نشو و نما یافتہ اند ایشان مرید و خلیفہ حضرت عبدالواحد بن زید بودند در سیر الاقطاب صفحہ ۲۲ مذکور است از حضرت ابی غیاث بن منصور بن معمر سلمی کوفی نیز خلافت داشتہ اند وھومن محمد بن مسلم وھومن محمّد جبیب نوفلی و ھومن محمّد حبیب مطعم قریشی وھومن حضرت امیرالمؤمنین ابی بکرن الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ در ابتدا سرکردۂ راھزنان بود وقتی بازرگانی را گرفتہ بودند قاری دران قافلہ این آیت میخواند الم یأن للذین اٰمنوا ان تخشع قلوبھم لذکراللہ بمجرد سمع این آیت آتشی در دل وی

افتید وجذبۂ الٰہی وی راکشید تا اینکہ مدتی در استغراء آن اشخاص بود کہ اموال و امتعۂ آن ہا را گرفتہ بود و جمیع حقوق العباد را یک یک ادا نمود و در صحبت حضرت امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ نیز مشرف شدہ بود و بعد ازین ہمہ عمر صائم الدہر بود وہر روز پنجصد رکعت نماز ادا میکرد و دو ختم قرآن کریم حضرت مولانا عبد الرحمٰن جامی در نفحات در آخر ترجمۂ وی مینویسد فضیل بن عیاض را پسری بود روزی در مسجد الحرام قریب زمزم قاری این آیت خواند ویوم القیمۃ تری المجرمین از شنیدن این آیت زعقہ زد و جان بحق تسلیم نمود کذا پدرش حضرت فضیل بن عیاض نیز از قاری سورۃ القارعۃ شنیدہ نعرہ زنان جان داد تاریخ وفت آن ۱۸۷ھ سوم ربیع الاول میباشد بقولی ۱۵۷ھ ماہ محرم نیز گفتہ اند در نفحات الانس محرم ۱۸۷ھ مسطور است مدفن ایشان در قبرستان مکۃ المکرمۃ جنت المعلی قریب روضۃ حضرت خدیجۃ الکبریٰ میباشد۔

در مقدمۃ رد المحتار عرف فتوی شامی صفحہ ۴۲ آوردہ کہ در ابتداء قاطع الطریق بود و بر کنیزکی عاشق شدہ بود۔ بر بام آن کنیزک بر آمد قاری را شنید کہ آیۃ الم یأن للذین میخواہد بعد ازین توبہ نمودہ ساکن حرم مکۃ مکرمۃ شد و در ۱۸۷ھ ہمدر آنجا فوت نمود ضمیری روایت میکند کہ فضیل بن عیاض فقہ را از حضرت امام اعظم کوفی رحمۃ اللہ علیہ اخذ نمودہ اند و از فضیل بن عیاض حضرت امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ اخذ فقہ نمودہ فاخذ عن امام عظیم و اخذ عنہ امام عظیم و روی لہ امامان عظیمان البخاری ومسلم انتہت عبارتہ بالترجمۃ الفارسیۃ

۱۲ منہ۔



از فیوض پور[۱] ادھم یا قدیر | اشفنا من کل داء یا بصیر
از فتوح مرعشی مرالزمان[۲] | راہ نما در طریق عارفان

[۱] پور ادھم اشارتست بحضرت ابواسحاق ابراھیم بن ادھم بن سلیمان بن منصور البلخی که در جوانی ترک سلطنت نموده راه فقر اختیار نمود و قصهٔ این داعیته که سبب فقر و درویشی آن بوده بسیار حیرت انگیز و در کتب تواریخ مذکور است ایشان مرید حضرت فضیل بن عیاض بودند و از حضرت مالک بن دینار و سفیان ثوری نیز کسب نموده اند و در نسب فاروقی میباشند بعضی بسیادت آن نیز قول کرده اند و در صحبت حضرت امام اعظم رحمة الله علیه نیز رسیده بود حضرت امام فرمودند سیدنا ابراھیم بن ادھم اصحاب امام گفتند که او سیادت از کجا یافته حضرت امام اعظم رحمة الله علیه فرمودند که او دائما در خدمت و ذکر خداوند مشغول است ما بکارهای دیگر در رساله که مشتمل بر سوانح عمری آن در کابل طبع شده روایت حدیث از ایشان نیز نقل کرده اند و عین شی با تغیّرات اندک در دائرة المعارف کابل حرف الف نیز مسطور است مثل این دو کتاب کسی در تحقیق حالات ایشان سخن نگفته و در مدفن ایشان اختلافات بسیاری مشاهده میشود بعضی در بغداد میگویند بعضی در شام بعضی در لاذقیه بعضی در مقبرهٔ لوط علیه السّلام بعضی میگویند در جهادی شرکت نمود همدرانجا بدرجه شهادت رسیده اند مؤلف رسالهٔ مذکوره لاذقیه را ترجیح میدهد موصوف درین باب نهایت بذل المجهود نموده صاحب سیرالاقطاب در مقبرهٔ لوط علیه السّلام گفته که در سنه ۱۶۵ آن این موضع را اصح الاقوال نوشته وفات ایشان قرار گفته. سیرالاقطاب بیست و ششم جمادی الاولی ۱۲۸ سنه میباشد و کذا درین کتاب وفات خلیفهٔ آن

حضرت حذیفہ مرعشی ۲۵۲ھ هجری تحریر است درینصورت وفات حضرت حذیفہ قبل از حضرت ابراهیم بن ادهم معلوم میشود وتذکرۂ مختصر حالات مشایخ چشت کہ منقول از انوار العارفین وغیرہ میباشد ۱۵۷ھ یا ۱۶۶ھ تحریر است بعضی در حدود ۱۶۱ھ نیز گفتہ اند ورسالۃ سوانح عمری آن درین وقت بدست بندہ قرار ندارد ۱۲ منہ۔

۲؎ مرعشی اشارتست بحضرت سید الدین خواجہ حذیفہ مرعشی لقب ایشان در بعضی کتاب شدید الدین میباشد ودر بعضی سید الدین واللہ اعلم ایشان مرید وخلیفہ تارک الدنیا سلطان ابراهیم بن ادهم الفاروقی میباشد در سن هفت سالگی قرآن مجید با هفت روایت حفظ نمودہ بودند وسالها در سفر وحضر ملازم حضرت مرشد خود بودند ومتاهل نبودند همیشہ با فقیران ودرویشان منزلیست وبا اهل دنیا علاقہ محبت وصحبت نداشتند ومیفرمودند هر صحبت را اثریست اگر از من بایشان اثر کند بسیار خوب والا صحبت ایشان در من اثر کند وکارم خراب شود از مقولہ آن است ایاکم وهد ایا الفجار والسفهاء فانکم اذا قبلتموها ظننوا بانکم رضیتم بفعلهم وفات ایشان بیست چهارم شوال وبقولی چهاردهم آن ۲۵۲ھ هجری میباشد بعضی ۱۵۴ھ هجری نیز تعین نمودہ این تاریخ قطعاً اصلی ندارد زیرا کہ عمر حضرت شیخ هبیرۃ یکصد وبیست سال بودہ۔ درینصورت معلوم میشود کہ بعد از وفات حذیفہ نائب مناب ایشان حضرت شیخ هبیرۃ بصری ۱۲۵ سال حیات داشتہ ومعلوم نیست کہ در وقت وفات مرشدش چند سال عمر داشتہ کہ مجموع بالغ از ۱۲۵ سال خواهد شد تدبر فافهم۔ مرعش بفتح میم شهریست واقع در جنوب ترکیۃ فتحها صلحا ابو عبیدۃ۔ ۱۲ منہ۔

دیگر از بصری هبیرہؔ[1] برمان | بخنا من شر اغواء الزمان
از امام و شاہ دینوریؔ[2] چنین | دور داری آفت و رنج حزین

[1] حضرت امین الدین شیخ هبیرۃ البصری قدس اللہ سرہ ایشان مرید و خلیفۂ شیخ حذیفہ المرعشی بودند و یکصد و بیست سال عمر داشتند در سن ھفدہ سالگی دانشمند و متبحر شدہ بودند از مقتدای علماء و مشائخ بودند و دیگر کثیر البکاء و حافظ کلام اللہ بودند و تحفۂ اھل دل را قبول نمیکردند باندازۂ کہ روزی کسی ھزار درم فتوح آوردہ بود، حضرت ایشان از دیدن آن بیھوش شدہ بر زمین افتید و بعدہ چیزی بر روی مبارک آب پاشیدند تا اینکہ بھوش آمد و پرسیدند کہ این چہ حالت بود ایشان فرمودند آہ ہرکسیکہ جویان محبّت و خواھان مطلوب است پیش آن غیر مطلوب آرند درین حالت از حیات ممات بھتر است و کذا در منزل اھل دول نمی رفت و روی شاہ وقت نمیدید و میگفت کہ طعام اھل دول زھر قاتل است و چنان گریان بود کہ مردم گمان ھلاکت وی مینمودند وفات ایشان بتاریخ ھفتم شوال سنہ ۲۷۹ ھجری مدفن مبارک در بصرہ میباشد ۱۲ منہ۔

[2] شاہ دینوری اشارتست بحضرت کریم الدین منعم شیخ ممشاد علو دینوری کہ مرید و خلیفۂ شیخ امین الدین ھبیرۃ بصری بودند بندہ راقم الحروف در بعضی کتب علوی دینوری نیز دیدہ ام اما حضرت شیخ ھدیۃ عثمانی مؤلف سیر الاقطاب کہ در سوانح حضرات چشت کتاب نہایت عزیب جمع نمودہ دران کتاب شیخ ممشاد علو دینوری تحریر است۔ ایشان مدت سی سال قبل از ارادت در مجاھدہ بودند و خضر علیہ السلام را بسیار ملاقی میشدند روزی از وی پرسیدای خواجہ در مجاھدہ و

ریاضت میباشم وخود را در راه عشق میسوزم عاقبت کار چہ خواھد بود،
حضرت خضر علیہ السّلام فرمود ترا صحبت درویش کامل میباید شیخ گفت اگر باشد
خدمت وی را سعادت میدانم حضرت خضر علیہ السّلام او را بشرف صحبت حضرت
شیخ ھبیرہ بصری فرستاد و گفت وی درین عصر بسیار بزرگ است بر ھر کہ
نظرش افتید شیخ کامل شد۔ بعد ازین بشرف صحبت وی رسیدہ از ایشان
مُرید شد حضرت شیخ ھبیرۃ ویرا بعد از بیعت بخلوت نشاند و بذکر او تعالی مشغول
گردانید فی الحال از عرش تا ثری بر وی مکشوف شد و بعد از مدتی حضرت شیخ ھبیرہ
فرمود ای علو کار ت تمام شد برو وضو کردہ بیا چون از وضو پس آمد حضرت شیخ
دست ویرا گرفتہ چنین گفت الٰھی علو را بمقام درویشی برسان بمجرد شنیدن این
سخن حضرت شیخ ممشاد بی ھوش شدہ بر زمین افتید و بعد از ساعتی بھوش
آمدہ باز بی ھوش شد ھمچنین تا چھل مرتبہ گاھی بی ھوش گاھی بھوش آمدند۔
حضرت شیخ ھبیرۃ فرمودند دیدی مطلوب خود و مقصود جان را معائینہ کردی
حضرت شیخ ممشاد سر بر زمین نھادہ عرضہ نمود کہ در سی سالہ مجاھدات این گنج
سعادت را نیافتم و از دولت پیر دستگیر در طرفۃ العین دیدم۔ ملخص الاقطاب
از صہ ۵۲ راقم الحروف میگوید درین وقت دو شعر حضرت مولانا جلال الدّین بلخی
رومی یادم میاید: —

مثنوی

(۱) بی عنایات حق و خاصان حق — گر ملک باشد سیاہ ھستش ورق
(۲) ھر چہ او جز شورش دیوانگیست — اندرین رہ دوری و بیگانگیست

باقی انصاف را بخود شما سپردم میروم در اصل سخن حضرت جامی در

نفحات الانس از وی تذکّر نموده میگوید روزی شیخ ممشاد از سرای خود بیرون شد سگی بانگ زد شیخ گفت لا الٰہ الا اللہ فی الحال آن سگ بمرد ایشان با مشایخ زیادی صحبت کرده بودند واز معاصرین حضرت جنید ورویم ونوری وغیر ایشان بود اما مدفن وی معلوم نشد وفات ایشان بتاریخ چهاردهم ماه محرم الحرام سنه ۲۹۹ هجری بوده۔ دینور بکسر دال مهمله شهریست از امهات بلاد کوهستانی در کردستان فعلی واقع در قسمت ایران بعد از فتح نهاوند عرب آن شهر را فتح کردند در زمانهٔ خلفاء اموی وعباسی از بلاد عامرهٔ آن سرزمین بود۔ (فائده) موصوف الذکر از طرف حضرت شیخ جنید نیز ماذون بودند ۱۲ منہ۔

از ابو اسحاق شامی ای خدا — بازداری در طریق اولیاء
از فیوض خواجهٔ ابدال[۲] باز — از تو جویم راه ورسم جمله راز

---

[۱] حضرت ابو اسحاق شامی چشتی ملقب بشریف الدین ایشان از کمل اولیاء میباشند مرید وخلیفه حضرت شیخ ممشاد علوی دینوری بودند۔ اصل ایشان از شام میباشد در بغداد بشرف صحبت حضرت خواجه ممشاد رسیده از وی مرید شد وحضرت شیخ ممشاد ورا خواجه چشت نامیده بعد از اتمام سلوک واجازت طرف چشت فرستاد واوّلین کسیکه چشتی شهرت یافت وطریقه علیه چشتیه بدو منسوب شد حضرت ابو اسحاق شامی بود وبعد ازان چهار تن دیگر در چشت نیز صاحب کمال معروف شدند اول حضرت خواجه ابو احمد ابدال چشتی دوم خلف وی خواجه ابو محمد چشتی سوم خواهر زادهٔ خواجه ابو محمد چشتی حضرت ناصر الدین خواجه ابو یوسف چشتی چهارم خلف وی حضرت خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس اللہ تعالیٰ اسرارهم

العلیہ حضرت خواجہ ابو اسحاق از اہل سماع بودند مگر اہل دنیا را در مجلس سماع راہ نمیدادند و اگر احیانا اہل دنیا در مجلس ایشان میرسید تارک الدنیا می گردید و اگر اہل معصیت در سماع ایشان می نشست تا نیا ہرگز طرف معصیت نمیرفت روزی شخصی سوال کرد کہ اہل دنیا را چرا از صحبت خود محروم میسازید فرمودند کہ درویشان اہل لطافت اند و اہل دنیا اہل کثافت اند و لطافت و کثافت ضدان میباشد و سماع را اخوان شرط است وفات ایشان در شہر عکہ از بلاد شام میباشد تاریخ رحلت ایشان معلوم نشد عرس ایشان چہارم شہر ربیع الاخر میباشد۔ خلاصہ سیر الاقطاب و نفحات الانس ۱۲ منہ۔

۲ خواجہ ابدال اشارتست بحضرت قدوۃ الدین خواجہ ابو احمد ابدال الچشتی الحسنی ایشان پسر سلطان فرسنامہ و از شرفاء خاندان چشت میباشد۔ صاحب قطب الارشاد از ایشان یاد نکردہ و باز در حاشیہ آن تصحیح شدہ معلوم نیست کہ آن قول خود مصنف است یا محشی بران تصحیح کردہ در بدل فرسنامہ فرشناخت آوردہ کہ از تمام کتب مشہورہ مخالف میباشد در نسب ایشان سادات حسنی میباشد کہ صاحب سیر الاقطاب در صـ۵۸ الی حضرت امام حسن رضی اللہ عنہ نسب نامۂ آن را بیان کردہ ایشان مرید و خلیفہ حضرت ابو اسحاق شامی بودند و صاحب سماع بودند در حالت سماع اگر نظر شان بر کسی می افتید صاحب کرامت میشد و اگر مریض میبود شفا میسر میگردید و اگر کافر میبود باسلام مشرف میشد یک مرتبہ علماء عصر ایشان در حضور پادشاہ وقت امیر نصیر شکایت کردند کہ خواہر زادۂ شما سماع میکند ایشان خواہر زادۂ آن امیر بودند۔ بادشاہ نیز در غضب شدہ ایشان را طلب کردند۔ ایشان با یک خادم امی کہ محمد خدابندہ نام داشت بجز فاتحہ و اخلاص

چیزی نخوانده بود با مرکب سوار آمدند آن خادم امی را گفتند که تو جواب ایشان بگوی چونکه نظر کیمیا اثر ایشان بر آن خادم شده بود بطور خوارق هشتاد و شش مواد مسائل را آن خادم جواب داد این قصّه در سیر الاقطاب صد۶ بسیار طویل و شیرین بیان میباشد حضرت جامی علیه الرحمة در نفحات الانس از عدم احصاء خوارق آن اعتراف نموده اند تولد ایشان ششتم رمضان المبارک سنه ۲۶۰ هجری در زمانهٔ خلافت معتصم بالله بوده وفات ایشان سنه ۳۵۵ هجری در غرّه شهر جمادی الثانی مرقد منوّر ایشان در چشت عنبر سرشت میباشد - ۱۲ منه

از محمّد[1] خواجهٔ چشتی چنان عاشقم گردان و دورم از بدان
از ابی یوسف[2] که دارد اشتهار بادهٔ شوقم بنوشان بی قرار

---

[1] محمّد اشارتست بخواجه محمّد چشتی اسم ایشان در بعضی کتب ابو محمّد چشتی مذکور است در نفحات الانس در دو نسخه آن در ترجمهٔ حضرت خواجه ابو یوسف مذکور است که وی خواهر زاده خواجه محمّد بن ابی احمد است مرید و تربیت یافته وی انتهی اما در ترجمهٔ خود آن در هر دو نسخه خواجه ابو محمّد بن ابی احمد مذکور است و همچنین در دیگر کتب بعضی ابو محمّد چشتی و بعضی محمّد چشتی تذکر نموده در نظر راقم الحروف چنین میرسد که موصوف و پسر آن هر دو محمّد نام داشته باشد باعتبار نام خود آن محمّد است و باعتبار پسرش ابو محمّد میباشد - چنانچه امام غزالی محمد بن محمد نام دارد و کذا حضرت شاه نقشبند و خلیفه آن حضرت خواجه علاؤ الدین نیز محمّد بن محمّد نام دارد بنده راقم الحروف در اسماء الرّجال و طبقات دیده ام که بعضی اشخاص الی تا ۱۶ نزده مسلسل محمّد بن محمّد بوده امّا در نسخهٔ موجوده سیر الاقطاب که نزد بنده میباشد در اول ص۶۵

آن دا آخر صد ۶۲ نوشته که وی مرید پدر خویش قطب المتقین حضرت قدوۃ الدین شیخ ابو محمد چشتی میباشند سہو کاتب است صحیح ابو احمد است ایشان از کمل اولیاء عصر خود بودند، در زمانہ سلطنت سلطان محمود غزنوی که طرف سومنات بت معروف هند لشکر کشیده بود هفتاد سال عمر داشتند در واقعہ دیدند که خود نیز مددش توجه میکند بعد ازین واقعه با چند تن درویشان متوجه شده وارد هندوستان شدند بانفس مبارک خود با مشرکان و عبده اصنام جہاد کردند روزی مشرکان غلبہ کرده بودند نزدیک بود که مسلمین مغلوب شوند خواجہ محمد را در چشت مریدی بود آسیابان و محمد کاکو نام داشت حضرت خواجہ آواز دادند که کاکو دریاب در حال محمد کاکو را دیدند که باضطراب در رسید و با مشرکین محاربہ نمود تا انیکہ فیروزی نصیب سلطان محمود و مسلمانان گردید دران روز محمد کاکو را در چشت شریف دیده بودند که کلکہ آسیا برداشتہ برودیوار آسیا میزد از وی پرسید بودند همین قصہ را گفت این حکایت از نفحات الانس حضرت جامی علیہ الرحمہ در ذیل ترجمہ شیخ ابو محمد بن ابی احمد الچشتی و سیر الاقطاب صد ۶۹ بالمضمون اخذ شد ایشان مرید و خلیفہ پدر خود خواجہ ابو احمد ابدال میباشند لقب ایشان ناصح الدین است و لقب پدر ایشان قدوۃ الدین میباشد ایشان ۳ خلیفہ داشتند اول خواهرزادہ شان ناصر الدین خواجہ ابو یوسف دوم شیخ محمد کاکو سوم استاد مردان سنجانی خوافی وفات ایشان بگفتہ صاحب سیر الاقطاب سنہ ۴۱۱ چہارم ربیع الثانی میباشد در بعضی کتب چہارم ربیع الاول سنہ ۴۱۳ ھجری تحریر است و الاصح ھو الاول مدفن ایشان معلوم نشد ۱۲ منہ۔

سہ ۲ حضرت خواجہ ابو یوسف بن محمد بن سمعان الچشتی الحسینی ایشان والد حضرت خواجہ مودود چشتی میباشد۔ در بعضی کتب خواجہ یوسف چشتی مذکور است و در

درنسخه های نفحات الانس نیز مختلف ذکر شده است لقب ایشان ناصرالدین میباشد نسب نامه ایشان در سیرالاقطاب صد۱۷ الی حضرت امام حسین رضی الله عنه، بیان شده ایشان خلیفه و خواهر زاده خواجه محمد بن ابی احمد میباشد چنانچه در نفحات الانس حضرت مولانا جامی رحمة الله علیه عین شی مذکوراست درسیرالاقطاب صد۱۷ میگوید که نام پدرش محمد سمعان است امّا در نفحات الانس ابن محمد بن سمعان مذکوراست ایشان از اهل سماع بودند حضرت شیخ شبلی قدس الله سرّهٗ درصحبت وی بسیار میآمد وهرگاه که روی مبارکش میدید در سماع می آمد و تواجد مینمود از شبلی پرسیدند که از دیدن خواجه یوسف چرا در سماع و وجد میآئی فرمودند ای نادانان آن چه راکه من میبینم اگر شما ببینید بی قرار و دیوانه میشوید و در حالت سماع نور از جبین حضرت خواجه یوسف تا آسمان میرسید خلائق معائنه میکردند هر مریضی که میآمد صحت مند واپس میرفت و از سماع وی احدی انکار نمیکرد روزی ازوی پرسیدند که حضرت جنید از سماع چرا توبه نموده بود فرمودند از عدم اخوان بود شبلی که خلیفه آن است در صحبت من میآید و اگر جنید در صحبت من حاضر شدی هرگز توبه نکردی و هر کرا اخوان سماع دست ندهد توبه آن سزاوار است ملخص سیرالاقطاب از صفحه ۷۵ وفات ایشان سوم ماه رجب ۴۵۹ سنه هجری میباشد در بعضی کتب غره جمادی الاولی سنه مذکور مسطور است عمر ایشان هشتاد و چهار سال بوده مزار ایشان نیز در چشت شریف میباشد۔
۱۲۔ منہ۔

بازجویم خواجه مودود[۱] را	از فیوضش سر این مقصود را
بعد ازان حاجی شریف است نامور	میدهد افسرده گان را تاج سر

[۱] حضرت خواجه قطب الدین مودود چشتی الحسینی مرید و خلیفه حضرت والد ایشان

خواجه ابو یوسف میا شد. ایشان از سادات صحیح النسب اند حضرت جامی علیه الرحمة
در نفحات الانس در ترجمهٔ آن آورده که قرآن را در سن هفت سالگی حفظ نموده بودند
و بعد از ان بتحصیل علوم مشغول بودند که والد ماجد ایشان رحلت نمود دران وقت بیست
و شش سال عمر داشتند که وی را بجای خود نائب مناب نمودند و با حضرت شیخ الاسلام
احمد الجامی النامقی نیز صحبت کرده بودند این موضع تفصیل درازی دارد از نفحات الانس
باید دید بنده درین جا ملخص نمودم در سیر الاقطاب ص ۷۷ آورده که قطب الدین لقب وی بود
بنده در هر کتابی که مطالعه کردم بجز قطب الدین مودود
دیگر نام ونشان از جناب ایشان در نظر نیامد چند عدد تواریخ خاصه در قسمت بلدهٔ هرات
نیز از نظرم سپری شد همین نام مسطور بوده بجز روضات الجنات فی وصف مدینة
هرات که اکنون در دست ندارم نمیدانم که دران کتاب از وی تذکر نموده یا نه جناب
ایشان مرجع صلحاء وعلماء روزگار بودند در سماع ذوق تمام داشتند. گاهی از ان
حالت در گریه بودی گاهی در تبسم بدان سان که روی مبارکش سرخ میگردید. گاهی چنان
مست میبود که کف از دهان مبارکش بیرون میآمد واز بیت المقدس تا نواحی
هرات وبلخ ده هزار خلفا داشتند اما در ملفوظ ایشان یازده تن مذکور است
معلوم نیست که آن ملفوظ در کدام تاریخ جمع شده ملخص سیر الاقطاب از ص ۸۱ و ص ۸۷
وفات ایشان بالاتفاق بتاریخ غره رجب سنه ۵۲۷ هجری مدفن ایشان منظفر باستانی
چشت میا شد قصه جنازهٔ ایشان که الی مدفن وی جنازه در هوا میرفت وهزاران
کفار دران روز مسلمان شدند حاضرین همه در حیرت مانده بودند. بسیار حیرت انگیز

میباشد از کتاب سیر الاقطاب باید دید، ۱۲ منہ۔
۲ے حضرت نیر الدّین حاجی شریف زندنی قدس سرّہٗ زندنہ موضعیست از بخارا پنج فرسنگ دور کذا فی رشحات فی ترجمۂ خواجہ علی ارغندانی بقولی در شام و بقولی در قنوج نیز گفتہ اند جناب اوشان مرید و خلیفۂ حضرت خواجہ قطب الدّین مودود چشتی بودند صاحب مکاشفات جلیلہ و مشاهدات غیبیہ بودند چهل سال از خلق منزوی در دشت و صحرا زندگی میکرد و از میوہ دشتی کفاف خود مینمود و در ایّام مجاهدات بعد از سہ روز سبزی بی نمک پختہ افطار میکرد و هر کہ پس خوردہ وی میخورد مجذوب میگردید و ایشان از اهل سماع بود چنان گریہ مینمودند کہ اهل مجلس همہ گریان میشدند و از کثرت بکاء بی هوش شدہ بر زمین می افتیدند و نعرہ های زیاد از وی صادر میشدند در سیر الاقطاب صنہ آوردہ کہ پرسیدند یا شیخ درحالت ذکر بی طاقتی چیست فرمود عاشق باید کہ چون ذکر محبوب شنود بیقرار شود و از خود رود و ورنہ خام است و مبتدی انتهی وفات ایشان بقول صاحب روحانی رابطہ کہ در ص۲۰۸ بنام حاجی شریف ترمذی تذکرہ نمودہ سنہ ۵۸۶ھ دوم رجب میباشد صاحب سیر الاقطاب دهم رجب نوشتہ فقط تاریخ سال و سنہ رحلت ندارد، در مختصر حالات مشائخ چشت سنہ ۵۸۴ھ ماہ رجب تحریر است۔ واللہ اعلم۔ بحقائق الاخبار لکھا۔ ۱۲ منہ۔

خواجہ[۱] عثمان سنت اظهار وتش وطن | یک نگاهش میر باید صد حزن
از معین[۲] الدّین اجمیری مدام | میرسد فیض و فتوحش در مشام

۱ے حضرت خواجہ عثمان هارونی مکنی بابی المنصور و ابی النور مرید و خلیفۂ حضرت حضرت حاجی شریف زندنی میباشد هارون قصبہ ایست از توابع نیشاپور واقع

در ایران و بقولی از اعمال فرغانہ میباشد ..... ذات بابرکات ایشان در جمیع علوم صوری و معنوی بہرۂ تمام داشت و حافظ کلام اللہ بود در روز یک ختم و در شب یک ختم قرآن مجید مینمود صاحب سماع و وجد بود نعرہ بلند از وصادر میشد چندان میگریست کہ مردم در حیرت میماندند بعد از سیاحت زیادی وارد مکہ معظمہ شدند و در آنجا معتکف بودند وفات ایشان نیز در مکہ مکرمۃ بتاریخ پنجم یا ششم یا شانزدھم شوال در ۶۰۷ھ یا ۶۱۷ھ بودہ مزار ایشان در ابتداء در وسط جنت المعلی قبرستان مکہ مکرمۃ بود ۱۲ منہ -

۲؎ حضرت خواجہ معین الدین حسن الحسینی الچشتی السنجری الاجمیری بن حضرت خواجہ غیاث الدّین حسن السنجری السجستانی قدس اللہ سرہٗ العزیز مرید حضرت خواجہ عثمان ھارونی میباشند مدّت بیست سال در خدمت حضرت خواجہ عثمان ھارونی بودند و در سفر و حضر جامۂ خواب خواجہ را نگاہ میداشتند، نسب ایشان بگفتہ اخبار الاخیار و تذکرہ الانساب و مرأۃ الانساب وغیرہ از سادات حسینی میباشد - طریقہ عالیہ چشتیہ در دیار ھند بعد از قدوم آوری جناب ایشان باجمیر شریف اشتہار یافت جناب ایشان بالقاب کثیرہ یاد شدہ اند منجملہ حبیب اللہ غوث المشائخ قطب العارفین خواجہ خواجگان سرکار خواجہ غریب نواز اصل اسم مبارک ایشان حسن میباشد معین الدّین نیز از القاب ایشان است حسینی نسبت بامام حسین رضی اللہ عنہ میباشد چشتی کہ نسبت باکابر این سلسلہ مثل حضرت ابو اسحاق شامی چشتی و خواجہ قطب الدّین مودود چشتی میباشد چشت علاقہ ایست معروف از اعمال بلدۃ باستانی ھرات سنجری ازان جہت گویند کہ تولد ایشان در ۵۳۰ھ یا ۵۳۷ھ در روز مسعود دوشنبہ وقت صبح صادق چہاردھم رجب در قریہ سنجر کہ از مضافات سجستان میباشد بوجود آمدہ بود اکنون سجستان

بنام سیستان یاد میشود که نیمهٔ آن در ایران و نیمهٔ آن در افغانستان واقع است اما سنجر در قسمت افغانستان وجود دارد ابتداء در ۵۶۵ھ در باغ خود باغبانی میکرد که از والدش زندگی بسیار باقیمانده بود دران باغ ابراهیم مجذوب قهندوزی تشریف آورده بود حضرت خواجه باوی میوه تقدیم نمود ابراهیم مجذوب پاره کنجاره از دهانش گرفته برای حضرت خواجه داد همین بود که آتش شوق در دل وی افتید همه چیزی که داشت فروخته بدرویشان داد خود عازم سمرقند و بخارا شد دران دیار علوم ظاهری حاصل نموده در ۵۶۲ھ وارد بغداد شد درین جا از حضرت خواجه عثمان هارونی مرید شده در ۵۸۲ھ خرقهٔ خلافت از وی پوشید و همدرین سال عازم زیارت حرمین گردید و از طرف حضرت خیر البشر مبشر گردید که در دیار هند در اجمیر بروند همین بود که همراه چهل نفر درویشان در ۵۸۲ھ سفر نمودند و در ۵۸۸ھ وارد لاهور شدند و در ۵۸۹ھ در اجمیر قدوم آوردند راجه پتهورا که صاحب قدرت و حکم فرمای اجمیر مسلک هنود داشت بسیار منجم بود درویشان هر روز یک گاو را خریده کشته میخوردند از ین حالت بسیار غضب ناک شده بود روزی مسلمانی را که از ملازمان خواجه بود رنجانیده قول ناسزا گفت آن شخص بنزد حضرت خواجه قول راجه نقل نمود حضرت خواجه فرمودند که پتهورا را زنده گرفتیم و دادیم همین بود که در ۵۸۹ھ سلطان معز الدین از غزنی در رسیده با راجه پتهورا مقابله نموده ویرا زنده دست گیر نمود بقولی سلطان شهاب الدین غوری او را دست گیر نموده و هزاران اشخاص کفار هنود از قدوم میمنت لزوم ایشان باسلام مشرف شدند فیوضات و خوارق که از ایشان سرزده از حد و عد بیرون است وفات ایشان روز دوشنبه ۶۳۳ھ هجری ششم شهر رجب میباشد بعد از وفات ایشان بر جبین مبارک از غیب چنین منقوش شده بود حبیب الله مات فی حب الله کذا فی

اخبار الاخیار ص۲۳ و سیر الاقطاب ص۱۶۱ و در بعضی کتب ۶۳۲ھ و ۶۳۷ھ نیز تحریر شده اما قول اول معتمد خواهد بود صاحب مختصر حالات مشائخ چشت ۶۰۳ھ تحریر نموده شاید سهو کاتب باشد والا اصلی ندارد تدبر فافهم مرقد منور ایشان در شهر اجمیر شریف مرجع عام و خاص میباشد عرس آن در دیار هند و پاکستان اذاهم ایام اعراس میباشد و صاحب روحانی رابطه در تاریخ متذکره بعضی تقدیم و تاخیر دیگر را نیز نقل کرده بنده از کتب متفرقه بتحقیق مزید سوانح ایشان راجمع نمودم۔ ۱۲ منه۔

خواجه قطب الدّین[1] کاکی ای پسر ۔۔۔ میرسد فیضش بهر شام و سحر
از فرید الدین که دارد اشتهار ۔۔۔ قطرهٔ از ابر نیسانش ببار

---

[1] حضرت خواجه قطب الدّین بختیار کاکی اوشی الحسینی قدس الله سره العزیز ایشان خلیفهٔ بزرگ حضرت خواجه معین الدین سنجری میباشد از اکابر اولیاء و اجلهٔ اصفیاء بود و بغایت ترک تجرید و فقر و فاقه موصوف بود بنهایت استغراق داشت هر که بزیارتش میآمد چندی انتظار میبود تا اینکه از استغراق بخود میآمد و گفت که مرا معذور دار اگر کدام اولاد ایشان فوت میکرد بعد از زمانی خبر میشدند و مستجاب الدعوات بود هر چه از زبان مبارکش میآمد همان میشد و هر کرا نظر لطف میکرد از عرش تا ثری همان ساعت بنظر کشفی او راکشف میشد و هر که صحبت آن جناب اختیار میکرد صاحب ولایت بود جمیع مشایخ عصر معتقد و حلقه بگوش آن صاحب عز و کمال بودند تمام حالات عالی سمات شان شایان کتابیست علیحده هر که دیوان پر سوز و شوق ایشان را مطالعه کند البته خواهد فهمید اصل ایشان از سادات حسینی از قصبهٔ اوش که واقع در ماوراء النهر است ازان دیار میباشند برخی از تذکره نویسان اوش را

از اعمال فرغانہ شمردہ اند قصۂ وفات ایشان بسیار شورانگیز و وجد آمیز است و آن اینکہ روزی در محفل سماع کہ قوالان این بیت میخواندند: بیت

عاشق رویت کجا بیند بکس بستہ مویت کجا یابد خلاص

خواجہ را حالت وجد تاری شد قوالان را نزد خود طلبیدہ در گریہ شد بعد ازان غزلخوانان این بیت احمد الجامی النامقی را شروع کردند؛ بیت

کشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است

حضرت خواجہ در وجد شد وہر مرتبہ چنان جست میزدی کہ مقدار دہ ذرعہ بالا میرفتی و بر زمین آمدی ہمچنان تمام روز و شب در سماع بود و وقت صلوۃ نماز ادا کردی و باز در سماع شدی و ہمچنان تا سہ روز این حالت ماند۔ بعد ازان از ہر بن مویش صدای تسبیح اسم اللہ جل شانہٗ باستماع می آمد و از بن ہر موی خون چکیدن گرفت و ہر قطرہ کہ بر زمین می افتاد نقش اسم مبارک اللہ جل جلالہٗ در و مرقوم می شد و ازان نقش دلکش آواز اللہ عزوجل می آمد روز دیگر از ہر بن موی آواز سبحان اللہ بگوش میرسید و خون کہ میچکید از ہر قطرہ اش ہمین نقش ظاہر میگشت و ازوی نیز صدای سبحان اللہ مسموع میشد درین مدت نماز ازان حضرت فوت نشد و شب و روز در سماع بود و ہر دم قوالان مصرعۂ اول آن بیت میخواندند ازین جہان در میگذشت چون مصرعۂ آخر می گفتند باز برمی جست وقت چاشت بود چہاردھم ماہ ربیع الاول ۶۳۵ھ قوالان را از خواندن مصرعۂ ثانی آن بیت باشارتی منع فرمود و نعرۂ بزد و جان عزیز بجانان تسلیم نمود این حکایت در اکثر کتب موجود است مانند سیر الاقطاب و اخبار الاخیار و خزینۃ الاصفیا و خاتمہ تاریخ فرشتہ مرقد مطہر ایشان در شہر دہلی قدیم تاکنون معروف و مشہور است۔

(تنبیهه) بنده راقم الحروف در سنه ۱۳۵۶ هجری شمسی مقدمهٔ طویلی بر دیوان عالیشان ایشان ترتیب داده بودم و همدران تاریخ مقدمهٔ مزبور را از طرف نعمانی کتب خانه بسعی اخوی اعزی ذکریا جان ضمیمهٔ دیوان ایشان بطبع رسید ولی از طرف کاتبان غیر فارسی زبان دران مقدمه تقدیم و تاخیر بسیار وارد شده است ۱۲ منه۔

۲ے فریدالدّین مسعود الفاروقی الاجودهنی المعروف گنج شکر و شیخ فریدالحق و شیخ الشیوخ و شیخ الاسلام و شیخ فرید وغیره که تمام القاب ایشان بشصت عدد میرسد صاحب سیر الاقطاب الی یکصد و یک اسم بیان نموده اند از طرف پدر فاروقی النسب میباشد برخی از تذکره نویسان سید معرفی میکنند بهر صورت جناب ایشان دراصل و نسب قریشی میباشد اما نسبت فاروقی بودند آن بحضرت فرخشاه کابلی میرسد که یک تن از اجداد کبار حضرت امام ربانی نیز میباشد والد وجد ایشان حضرت شیخ جمال الدّین سلیمان و حضرت محمّد شعیب در ایام تخریب چنگیزخان افغانستان را ترک گفته طرف هندوستان هجرت نموده در لاهور در علاقه قصور فعلی در زمانهٔ سلطان شهاب الدّین غوری آمده بودند غالباً قبل از هجرت مسکن آبائی ایشان غزنی بوده والده ماجده ایشان صلبیهٔ ملا وجیه الدّین سمرقندی و بقولی خجندی میباشد موصوف در طریقهٔ چشتیه مرید و خلیفه حضرت خواجه قطب الدّین کاکی قدس سرّه بودند و در طریقهٔ سهروردیه مرید و خلیفه حضرت ابومحمّد بهاؤالدّین ذکریا ملتانی بودند و در طریقهٔ عالیهٔ قادریه نیز مجاز بودند ولی ارشاد ایشان در طریقهٔ چشتیه بنهایت غالب آمده بود جناب ایشان بعد از مراجعت از دهلی مدتی در شهر هانسی بودند و بعده در پنجاب غرب در قریه اجودهن که فعلاً واقع در ضلع منتگمری میباشد قدوم آوردند و بقیة العمر درین موضع بسری نمودند از اجودهن قدوم میمنت اثر ایشان بپاک

پتن مسمی شد در خانقاہ ایشان اعم از طلبۂ ظاہر و باطن ہر وقت از ہزارہا نفر زیادہ وجود داشتند تعداد خلفاء ایشان زیادہ از ہفت ہزار (۷۰۰۰) تن بودند منجملہ حضرت مخدوم خواجہ علاؤ الدّین علی احمد صابر کلیری داماد و خواہرزادہ ایشان و حضرت نظام الدّین اولیاء و مولانا بدرالدّین اسحاق و شیخ جمال الدّین احمد و غیرہ کرامات و خوارق ایشان نمایان دفتر مستقلی خواہد بود وفات ایشان در پاک پتن بتاریخ پنجم محرم الحرام ۶۷۰ سنہ ہجری مشتمل جملات سخی و دیانتدار میباشد حضرت شیخ عبدالحق دھلوی در اخبار الاخیار صـ۵۴ پنجم محرم ۶۶۴ سنہ تعین نمودہ در سیر الاقطاب صـ۱۷۷ پنجم محرم روز سہ شنبہ ۶۹۰ سنہ قید نمودہ واحدی در مطلع العلوم صـ۸۷ چنین آوردہ روز شنبہ پنجم شہر محرّم الحرام ۶۶۹ سنہ ہجری در زمان سلطنت غیاث الدّین یا حی یا قیوم گویان جان بہ جان آفرین تسلیم فرمود عمر شریفش نود و پنج ۹۵ سال بود احیاناً گاہ گاہ فکر شعر گوئی ہم داشتند این بیت فرمودہ اوست :-

ہمچو مرغ نیم بسمل بر در ت — در میان خاک و خون پر میزنم

بقیۂ تفصیل ایشان را از خزینۃ الاصفیا و سفینۃ الاولیاء دارا شکوہ و سیر الاقطاب و غیرہ باید دید وجہ تسمیہ ایشان بگنج شکر قصہ طویلی دارد کہ حضرت شیخ عبدالحق در اخبار الاخیار صـ۵۳ از سیر الاولیاء نقل کردہ ۔ از آنجا مراجعہ شود ۔ ۱۲ منہ ۔

از علی احمدؒ کہ صابر نام آن — جام صہبایم بنوشان ہر زمان

از مبارک شیخ شمس الدّین بما — جرعۂ نوشان ز جام اصفیاء

سلہ علی احمد اشارتست بحضرت مخدوم شیخ علاؤ الدّین علی احمد صابر کلیری

حسینی خواهر زادہ و داماد حضرت شیخ فریدالدین گنج شکر و از اعظم خلفاء ایشان است در بعضی سلاسل مُرید حضرت نظام الدین اولیاء تحریر است چنانچہ بندہ راقم الحروف در بعضی از تصانیف آن قول را نیز آوردہ ام صحیح این است کہ با حضرت نظام الدین اولیاء همشیرہ بودند واجدی در مطلع العلوم صـ ۸۷ و مؤلف سیر الاقطاب در صـ ۱۸۳ آوردہ کہ ایشان از بنی اسرائیل بودہ سلسلہ نسبتش بحضرت موسیٰ علیہ السلام میرسد ظهور تصرفات در خاندان چشت مثل او از کمتر اشخاص دست دادہ است ولادت ایشان بقول صاحب روحانی رابطہ صـ ۲۷۵ در ۵۹۲ھ وفات ۶۹۰ھ میباشد اما تذکرہ مشایخ چشت دوازدهم ربیع الاول ۶۵۰ھ یا ۶۰۴ھ قید نمودہ قطعاً اصلی ندارد زیرا کہ وفات حضرت گنج شکر قبل ازان در ۶۷۰ھ میباشد واجدی سیزدهم ربیع الاول ۶۷۰ھ هجری در عهد سلطنت سلطان جلال الدین خلجی فرمودہ این قول نیز اصلی ندارد زیرا کہ ایشان بعد از حضرت مرشد خود موت نمودہ درین صورت رحلت هر دو در یک سال واقع میشود این قول در صورتی اعتبار دارد کہ وفات حضرت شیخ گنج شکر نظر بفرمودہ شیخ عبدالحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار صـ ۵۴ در ۶۶۴ھ بودہ باشد صاحب سیر الاقطاب در صـ ۱۸۴ ۶۶۴ھ تذکر نمودہ این قول نیز در صورتی حقیقت دارد کہ وفات حضرت شیخ فرید نظر بگفتہ خود آن ۶۹۰ھ باشد درین قسمت قول صاحب روحانی رابطہ محقق معلوم میشود۔ عرس ایشان سیزدهم ربیع الاول است اما مدفن آن را صاحب مطلع العلوم در صـ ۸۷ در موضع کلیر تعین نمودہ حضرت شیخ عبدالحق در اخبار الاخیار صـ ۹۵ میفرمایند کہ مقبرۂ او در جوار روضہ شیخ فریدالحق است و بر روضۂ او سلطان محمد تغلق کہ مرید و معتقد او بود گنبد عالی عمارت کردہ عابہ

ازان جهت میگفتند تا دوازده سال طعام لنگر در خانقاه حضرت شیخ فریدالدّین تقسیم میکرد اما خود هیچ ازان طعام نمی خورد روزی حضرت شیخ فریدالدّین پرسیدند شما که طعام قسمت میکنید خود هم میخورید گفتند که بی اجازت شما محال است که من طعام بخورم درین وقت حضرت مرشد ایشان فرمودند، شیخ علاؤالدّین احمد ما صابر است ازان روز مسمّیٰ بصابر شدند گاهی فکر شعری هم داشتند۔ در اشعار فارسی احمد تخلص داشتند۔ این چند ابیات از ایشان است:۔

ابیات

امروز شاه شاهان مهمان شده است مارا — جبرئیل با ملائک دربان شده است مارا

در جلوه گاه وحدت کثرت کجا بگنجد — هژده هزار عالم یکسان شده است مارا

در محفل گدایان مرسل کجا بگنجد — بی برگ و بی نوای سامان شده است مارا

ما خانهٔ جهان را بسیار سیر کردیم — ای شیخ بت پرستی ایمان شده است مارا

احمد بهشت و دوزخ بر عاشقان حرام است

اینجا رضای جانان رضوان شده است مارا

۲۔ شیخ شمس الدّین علوی معروف به شیخ شمس الدّین ترک پانی پتی مرید و خلیفهٔ مخدوم علاؤالدّین علی احمد صابر کلیری میباشد بقول صاحب سیرالاقطاب صـ۸۵ از حضرت فریدالدّین گنج شکر نیز خلافت داشته بودند مدتی در دیار ترکستان کسب علم مینمود باز بتلاش پیر بماورا ءالنهر آمد اما در هیچ کس دلبستگی پیدا نکرد بالآخره در هندوستان آمده در موضع کلیر از حضرت مخدوم صاحب مذکور مرید شدند و بشرف بیعت مشرف شدند و بعد از اجازت خلافت و اسم اعظم فرمودند که بعد از موت من زیاده از سه روز در کلیر نباشی باید عازم ولایت پانی پت شوی که آن دیار برای

نسبت همین بود که بعد از رحلت مرشدش در پانی پت رفته بارشاد خلق الله مشغول شدند از ان رو بپانی پتی منسوب شدند صاحب سیر الاقطاب صفحہ ۱۸۵ در آورده که ایشان از سادات صحیح النسب ترکستان است وفات ایشان دهم جمادی الثانی سنہ ۷۳۶ هجری میباشد مرقد منور ایشان در پانی پت معروف و مشهور است

۱۲ منہ ۔

از جلال الدین [1] که دارد اشتهار فیض عامش میرسد از هر کنار
شیخ احمد [2] پیشوای آن زمان میبرد ما را بسلک عارفان

---

[1] حضرت شیخ جلال الدین خواجه محمود عثمان پانی پتی مرید شیخ شمس الدین ترک پانی پتی بودند ابتدا لباس فاخره پوشیده بود از نظر شیخ شمس الدین ترک اسپ سوگوار گذشت از برکت نظر کیمیا اثر وی از اسپ فرود آمده مرید شد عاقبت چنان نفس خویش را باطمینان رسانیده بود که بصورت موهوم متجسّم شده بود و در کشف و کرامات و تربیۃ مریدین یگانہ وقت خویش بود در آواخر وقت چنان استغراق بروی غلبۃ کرده بود که بجز ذات احدیت از ما سوی خبری نداشت ، در اوقات نماز مریدان ایشان خبر میدادند، وفات ایشان بتاریخ سنہ ۷۶۵ پنجم ذیقعده یا سیزدهم ربیع الاوّل میباشد - ۱۲ منہ ۔

[2] شیخ احمد اشارتست بحضرت احمد عبد الحق قدس الله سرّه که بنام شیخ احمد عبد الحق ابدال نیز یاد میشود ذات مبارک ایشان از حدود هفت سالگی نماز تهجد ادا میکردند - باری از تف کردن وی تمام دیوار حجره طلا گشت جناب ایشان بلخی الاصل میباشند که جد ایشان شیخ داود در حادثہ هلاکو خان در زمانہ علاء الدین

خلجی از بلخ بھندوستان آمده بود روزی بر شیخ خود اعتراض کرده طاقتیہ باز داده بود باز با شارت غیبی رجوع نمود مرقد منور ایشان در موضع ردولی میباشد تاریخ رحلت ۱۵ جمادی الثانی ۸۳۷ھ (خلاصه شجرات مشائخ چشت) حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار ص۱۸۷ چنین آورده شیخ احمد عبدالحق مرید شیخ جلال پانی پتی است درویش صاحب تصرف و مظهر خوارق عادات و کرامات صاحب شوق و ذوق و سکر و حالت و فقر و تجرید بود جذبی قوی داشت و نظری مؤثر و تصرف غالب مولد او مقام ردولی ست و مرقد او نیز در انجاست بقیه حالات وی در کتاب انوار العیون مؤلفہ حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی مراجعه شود - ۱۲

از محمد عارف[1] آن نور الهدیٰ | باز داری در طریق اصفیا
از فیوض شاه گنگوهی وطن | از توجه یم جذب و جوشش انجمن

[1] حضرت شیخ عارف بنام محمد عارف و مخدوم عارف نیز یاد شده اند تفصیل این موضع در ترجمه حضرت شیخ عبدالقدوس مفصلا خواهد آمد ایشان خلیفه و خلف حضرت شیخ احمد عبدالحق میباشند قبل ازین هر پسریکه از والد ایشان تولد میشد حق گویان جان میداد- آخر والدهٔ ماجدهٔ ایشان شکایت نمودند بعد از چندی شیخ عارف تولد شد چنان محبوب خلق الله بود که همه کس او را دوست داشتند و هر کس وی را بمشرب خود میخواند بعد از والد ایشان تا پنجاه سال بر سجاده وی بارشاد مخلوق الله مشغول بودند وفات ایشان تحقیق نشده غالباً ۸۸۲ھ هجری بوده مرقدش در محله ردولی میباشد عرس ایشان دهم صفر المظفر معمول است. ملخص تذکره مشائخ چشت و اخبار الاخیار شیخ عبدالحق دهلوی ص۱۹۱ ۱۲ منه،

سلہ حضرت شیخ عبدالقدوس النعمانی الغزنوی ثم الگنگوھی ایشان از احفاد حضرت امام اعظم ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ میباشند لہٰذا او را نعمانی نسبت میکنند مختصر حالات مشایخ چشت ضمیمہ تعلیم الدین مولانا اشرف علی تھانوی در صـ۱۴۱ مینویسد کہ فیوض از روح شیخ احمد عبدالحق یافت مکتوباتش مشہور است سکر و شورش قوی داشت انتہٰی قولہ اما حضرت شیخ عبدالحق محدّث دھلوی در اخبار الاخیار صـ۲۲۱ چنین آورده بیعت از شیخ محمد گرفتہ است ولی معتقد و عاشق شیخ احمد عبدالحق است و بروحانیت او مشغوف او را کتابیست مسمّٰی بانوار العیون مرتب بہ ھفت فن انتہٰی قولہ وکذا قبیل ھمین سطور چنین میفرمایند شیخ عبدالقدوس مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق است صاحب علم و عمل و ذوق و حالت و حلاوت و وجد سماع بود انتہٰی قولہ ایضاً من صـ۲۲۱ اخبار الاخیار صاحب تذکرہ علماء ھند مطابق این قول در صـ۱۳۰ چنین آورده شیخ عبدالقدوس گنگوھی صاحب علم و عمل از اکابر علماء صوفیہ صافیہ مرید شیخ محمد بن عارف بن شیخ احمد عبدالحق ردولی بود و اعتقاد کامل بروحانیت شیخ احمد عبدالحق ردولوی داشت۔ کتاب انوار العیون قریب بھفت فن از تصانیف او ست۔ در سال نھصد و چھل و پنج رحلت فرمود رضی اللہ عنہ انتہٰی قولہ و نیز در اخبار الاخیار در ترجمہ حضرت شیخ عارف صـ۱۹۲ چنین میفرماید و شیخ عارف را پسری است۔ شیخ محمّد نام و شیخ عبدالقدوس مرید این شیخ محمد است انتہٰی وکذا در مختصر تذکرہ مشایخ چشت در ترجمہ حضرت شیخ عارف نوشتہ میباشد کہ دو دختر و یک پسر محمّد نام از ایشان بوجود آمده بود و نیز در مختصر تذکرہ مشایخ چشت کہ منقول از انوار العارفین وغیرہ میباشد بعد از شیخ احمد عبدالحق مخدوم عارف مذکور

است و بعد از ان شیخ محمدؒ که این سه تن را فاروقی النسب و ردولی الوطن معرفی کرده و بعده شیخ عبدالقدوس گنگوهی نعمانی مذکور است ازین عبارات چنین مفهوم میگردد که محمّد عارف مرکب از دو نام پسر و پدر میباشد و از کتاب حضرات القدس مؤلفه شیخ بدرالدّین سرهندی که مشتمل سوانح عمری حضرت امام ربانی میباشد وکذا از عبارت قطب الارشاد مؤلفه مولانا فقیر الله جلال آبادی محمّد عارف مرکب از هردو اسم علم برای یک نفر است که مرشد حضرت شیخ[۴] رکن الدّین الی حضرت شیخ احمد عبدالحق طریق نسب و سلوک هردو یکی میباشد مؤلف این کتاب انّی سی سه خاندان کسب نموده جمیع سلاسل خود را معنعنا الی آخر الشجرات بیان نموده درین درین باب معلومات وافی و تحقیق کافی دارد عبارتش این است از ص۶۰۸ و هوعن ابیه (ای الشیخ رکن الدّین) شیخ الاسلام الشیخ عبدالقدوس وهو عن ابیه الشیخ محمّد عارف وهوعن ابیه الشیخ احمد عبدالحق انتهی و عبارت حضرات القدس که در ذیل نسبت چشتیه حضرت امام ربّانی مسطور است عین شی است تنها در شیخ محمّد عارف طریق نسب از سلوک علیحده میباشد اما در ما نحن فیه که محمّد عارف اسم یک نفر است نیز متفق میباشد عبارتش این است و والد ایشان را (ای والد حضرت امام ربّانی) انتساب به شیخ رکن الدّین است و وی را بوالد ماجد خود شیخ عبدالقدوس الغزنوی الگنگوهی الحنفی نسباً و مذهباً و او را به شیخ محمد عارف و او را به پدر و شیخ خود شیخ احمد عبدالحق انتهی من ص۲۸ و صاحب مختصر تذکره مشائخ چشت که از حضرت علی کرم الله وجهه شروع نموده شیخ احمد عبدالحق را بزیادت لفظ ابدال بیست و ۲۲ و دوم نفر شمرده و بعد از ان محمد عارف را مخدوم عارف گفته بیست و ۲۳ سوم نفر و بعده حضرت شیخ محمّد را بیست و ۲۴ چهارم نفر و بعد

[۴] عبدالقدوس میباشد و از عبارت قطب الارشاد فائده دیگری نیز معلوم میگردد که حضرت شیخ رکن الدین ......

آزاں حضرت شیخ القدوس را بیست و پنجم نفر در سلسلات اسماء الرجال تحریر نمودہ شیخ عبدالقدوس را نعمانی النسب و سہ نفر ماقبل الذکر را فاروقی النسب معرفی نمودہ ولی علاقہ نسب تنہا در بین شیخ احمد عبدالحق و محمد عارف بیان نمودہ و در ترجمہ حضرت شیخ محمد چنیں میگوید بمشاہدہ مطلق استغراق داشت و شیخ عبدالقدوس باشارہ شیخ عبدالحق مرید وی شدہ وی ہمشیرہ خود شیخ عبدالقدوس را بنکاح داد و در وقت وفات امانت پیران چشت مع اسم اعظم کہ از پدر خود یافتہ بود بہ شیخ عبدالقدوس سپرد انتہی ملخصاً من ص ۱۴۰ ضمیمہ تعلیم الدین بندہ راقم الحروف نگارندہ این منہیات در سلسلہ حضرات چشتیہ و سہروردیہ در نظم و نثر از محمد عارف کہ مجموع مرکب علم یک شخص میباشند تذکرہ نمودہ ام مطابق حضرات القدوس و قطب الارشاد وظیفہ خود را اجرا نمودم و اگر مثل اخبار الاخیار و تذکرہ علماء ہند محمد بن عارف تحریر مینمودم باز ہم از اعتراضات جانب مقابل کہ متمسک بحضرات القدس و قطب الارشاد و امثال اینہا بودند منزوی شدہ نمیتوانستم ۔

(فائدہ) دریجا دلیل قاطع و برہان واضح بکار است و آن اینست کہ حضرت شیخ عبدالقدوس مرید و خلیفہ حضرت شیخ محمد عارف میباشد نہ پسر آن حضرت شیخ محمد عارف خلف و خلیفہ حضرت شیخ احمد عبدالحق میباشد کہ فاروقی النسب میباشند و حضرت شیخ عبدالقدوس از احفاد حضرت امام اعظم ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ نعمانی النسب میباشند چونکہ در علم تاریخ اجمال بسیار است نساخین درین قسمت در اضطراب واقع شدند بندہ راقم الحروف از قول و قلم خود حضرت شیخ رکن الدین کہ خلیفہ و خلف حضرت شیخ عبدالقدوس میباشند چنین یافتم کہ حضرت شیخ رکن الدین در ارشاد نامہ (ارشاد خط) حضرت شیخ عبدالاحد سلسل مشائخ

خود را التحریر نمودہ اند نقل آن باسرھا دو چند این مقام واقع میشود فقط مانحن فیہ را از کتاب عمدۃ المقامات مؤلفہ حضرت شیخ محمّد فضل اللہ السرہندی از صد ۱۰۵ آن باستماع تان میرسانم لانہ ابنہ و خلیفتہ فقولہ اعلیٰ و احریٰ من سائر الناسخین لکونہ صاحب البیت وھو ھذا بقولہ الشریف ثم ان الاخ الاعز الرضیٰ والمصاحب المرضی المتوجہ الی رحمۃ رب العٰلمین المتوکل الی مالک یوم الدین اخانا العالم الشیخ عبد الاحد بن زین العابدین لما صح قصدہ ولبس الخرقۃ منا و تفقہ بالعلم واشتغل بالذکر والفکر شغلاً کاملا اجزنالہ اجازۃ بالباس الخرقۃ للطالبین کما اجاز لنا شیخنا وابونا شیخ الاسلام قطب الاقطاب الشیخ عبد القدوس قدس اللہ سرّہٗ العزیز وھو من شیخہ شیخ الاسلام الشیخ محمد عارف وھو من شیخہ وابیہ الشیخ احمد عبد الحق انتھیٰ امّا تاریخ وفات حضرت شیخ عبد القدوس را مؤلف تذکرہ علمأ ھند در صد ۱۳۰ ۹۴۵ھ نوشتہ اند و حضرت محمد فضل اللہ در عمدۃ المقامات صد ۱۱ ۹۴۴ھ متضمن شیخ اجل مخفف اللام تعین نمودہ در مختصر حالات مشائخ چشت ھر دو قول تحریر است باضافہ جمادی الاخریٰ فقط مدفن ایشان در گنگوہ میباشد - ۱۲ منہ۔

بازخوانم شیخ رکن الدّین را[1] تا کشد مارا بسلک اولیا،
از مبارک حضرت عبد الاحد بخنا من کل داء والحسد

---

[1] حضرت شیخ رکن الدّین فرزند دوم و خلیفۂ اوّل حضرت شیخ عبد القدوس

گنگوهی میباشد - باوجودیکه از حضرت والد خود باعلی درجات کمال رسیده بودند واز خدمت سید ابراهیم الایرجی القادری نیز طریقه عالیه قادریه را اُخذ نموده بُودند ودر دیگر طرق مستقل از والد ماجد ایشان خلافت دارند در عصر خود نائب مناب حضرت والد خود و مرجع طالبین راه حق وصاحب احوال واسرار عالیه بودند تصانیف مقبوله نیز دارند از ان جمله مرج البحرین مشتمل بر علوم دینی ویقینی میباشد، این مرج البحرین غیر از مرج البحرین شیخ عبدالحق محدث دهلوی میباشد ونیز او را مکتوباتیست معروف ومشهور — وبرحل کلمات سکریہ شطحیات والد ایشان که صاحب جذبۂ قویه بودند نیز تحقیقات عمیقه مبذول داشته اندکه ارباب علم وعرفان ازان پی میبرند وفات ایشان در ۹۸۳ھ هجری بوده مزار ایشان باسائر اخوانش درجوار والد بزرگوار شان میباشد ۱۲ منه۔

۲ حضرت شیخ عبدالاحد ملقب بحضرت مخدوم ایشان والد ماجد حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی میباشد حضرت اوشان در عنفوان جوانی در دوران تحصیل شوق وذوق حصول طریقت را داشتند دران زمان حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی در ارشاد وکرامات شهره آفاق بود حضرت مخدوم بخدمت اوشان رفته التماس بیعت نمودند حضرت شیخ فرمودند که بعد از دورۂ تحصیل بیائی که درویش بی علم را چندان تمکین نیست - حضرت مخدوم عرضه نمودند که شما بسیار معمر شده اید مبادا که از این نعمت عظمٰی بعد از فراق شما خالی بمانم حضرت شیخ فرمودند که بعد از من به خدمت فرزندم شیخ رکن الدّین برو و از و بخواه آنچه میخواهی همین بود که بعد از دورۂ تحصیل علوم ظاهری حضرت مخدوم در خدمت حضرت شیخ رکن الدّین رسیدند والد ماجد ایشان رحلت نموده بودند طریقۂ عالیه قادریه وچشتیه سهروردیه را از ایشان کسب

نمودند وکذا با حضرت شیخ جلال الدین تھانیسری نیز بحیث ھمپیرگی مرشدش
بسیار صحبت ھای نحرف نموده بودند شیخ جلال الدین مذکور عالم معروف و فاضل
الدھر بود حضرت شیخ عبدالقدوس را که صاحب وجد و حالات بود دراول از قاص میگفت
بالاخره بتوجه او نقش غیریت از دل وی رفته مرید حضرت شیخ عبدالقدوس شده
بمقامات بلند رسید و با حضرت شیخ رکن الدین ھمپیره بودند و حضرت مخدوم در دوران
جوانی سیاحات بسیار کرده بودند وکذا از صحبت حضرت شیخ کمال کھتلی که مشرب
اویسی داشت و بحسب ظاھر مرید شیخ فضیل بود بارھا صحبت نموده بودند و صحبت
سید علی قوام را که مرد صاحب سکر و وجد بود در شھر جونپور سکونت داشت نیز دریافته
بودند بالاخره بعمر ھشتاد سالگی در سنه ۱۰۰۷ ھجری دار فانی را وداع گفته در بیرون شھر
سرھند طرف سمت شمال دفن شدند مزار پرانوار ایشان مرجع اھل الله میباشد ۱۲ منه۔

از امام وقت و ربانی لقب[1] | بازداری در ره عشق و ادب
شیخ بانوری[2] که دارد اشتھار | قطرهٔ از ابر نیسانش ببار

[1] سوانح عمری ایشان در ذیل سلسله نقشبندیه بیان نموده شد - ۱۲ منه
[2] حضرت سیدنا شیخ آدم بنوری قدس الله سره العزیز وطن اصلی ایشان[3]
در قوم افاغنه سکونت داشتند۔ باز ازان قوم جدا شده در بنور آمدند که قصبه
ایست از اعمال دارالارشاد سھرند صاحب الترجمه ابتداءً تلقین ذکر و تربیت
ابتدائی از حضرت حاجی خضر خان افغان داشتند کما فی حضرات القدس صفحہ ۳۴۸
و صفحہ ۳۸۴ بعد ازان باجازۂ وی در صحبت حضرت امام ربانی قدس الله سره رسیده
در مدت یسیر فوائد کثیر کسب نمودند و از طرف اوشان مجاز گردیدند و از اجلهٔ اصحاب

[3] گرده بوده از طرف آباء نسب سیادت دارند که از سادات مشوانی معاشت حدالشان در قوم

حضرت مجدّد قدس اللہ سرّہٗ بودند ارشاد عالی رشاد ایشان عالمی را در اهتزاز آورده بود صاحب حضرات القدس علامة بدرالدین سرهندی که معاصر وی میباشد در ترجمه آن چنین مینویسد شیخ درین زمانه از مشائخ مشهورین ربع مسکون است انتهی صد ۳۸۶ در سنه ۱۰۵۲ هجری در بلده لاهور قدوم آورده بودند، که دران اوان لاهور دارالسلطنت بود اجتماع نهایت عظمی از افاغنه وغیره همراه ایشان حضور داشتند بعضی مردم خبر را بطور دیگر بسمع بادشاه رسانیدند جناب ایشان ازین خبر ملول شده واپس بوطن مألوف خود رفتند واز قدیم الایام شوق دیار حجاز در دل داشتند عازم زیارت بیت اللہ شدند و دران دیار نیز شهرت عظیم پیدا کردند چنانچه حضرت حاجی بهادر صاحب در آنجا مرید شده بودند چون قصد معاودت دیار هند نمودند از حضرت خیر البشر مبشّر گشتند که یا ولدی انت فی جواری باز مقیم مدینه منوره شده بقیة العمر در انجا بسری نمودند مدفن ایشان نزدیک روضهٔ منوره امیر المومنین حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنهٗ بمسافت اندکی فاصله دارد باندازهٔ که سایه گنبد مبارک حضرت امیر المومنین رضی اللہ عنهٗ برمزار مبارک ایشان می افتید ولی امروز از ان روضه که بر قبر حضرت عثمان رضی اللہ عنهٗ وامثال آن که بر زیارات دیگر وجود داشت بجز مدینه منوّره همه را بعد از قدرت رسیدن حکومت نجدی وهابیان از بین بردند، فقط اثر اندکی از مقابر اکابر وجود دارد روضات واماکن مقدسه همه را از بیخ وبن برداشتند - ۱۲ منهٗ



دیگر از حاجی بہادر[1] مرد حق	از تو جویم راہ در رسم این سبق
برکت آن خواجہ[2] مانون زمان	راہ بنما در طریق عارفان

[1] حضرت سید عبداللہ الحسینی المعروف بحضرت حاجی بہادر صاحب کوہاتی متولد شانزدھم رجب روز دوشنبہ قبیل نماز شام ۹۸۹ھ در آگرہ ھندوستان بقولی متولد ۹۸۲ھ در علاقہ قصور ملک پنجاب میباشد امّا قول اول بگفتہ ظہیر نامہ از والد ماجد ایشان نقل شدہ بتاریخ شانزدھم شعبان ۱۰۵۲ھ روز چہارشنبہ وقت نماز عصر در مکۃ مکرمۃ از حضرت سیدنا آدم بنوری قدس اللہ سرہٗ در طریقۂ عالیہ نقشبندیہ بیعت نمودہ بودند وبعد ازان در پنج طرق دیگر نیز ماذون شدند، شاید کہ طریقہ پنجم سلسلہ کبرویہ باشد واز روحانیت حضرت خواجہ باقی باللہ وحضرت امام ربّانی نیز مستفید شدہ بلکہ بیعت روحانی باین دوجناب نیز کردہ بودند در زمانۂ ایشان مردمان کم فہم وکج فہم از بعضی کلماتیکہ از زبان مبارک حضرت حاجی صاحب صادر شدہ بود بدربار اورنگزیب عالمگیر بادشاہ شکایت نمودند کہ موصوف میگوید کہ من خدا را بچشم سر می بینم بعدازین عالمگیر بادشاہ فرمان شاھی صادر نمود کہ در موضع حسن ابدال حاجی صاحب حاضر شدہ - - - - - - - -

- - - - - - - این موضع را در حضور علماء اثبات نماید ھمیں بود کہ علماء ھند وسندھ وپنجاب ھمہ حاضر شدند این مناظرہ بیست ویک روز ادامہ داشت بالآخرہ حضرت حاجی صاحب مدعاء خود را علی رؤس الاشھاد ثابت نمود وفرمودند او تعالیٰ بیچون وبی مانند است بچشم سر می بینم نہ بچشم سر درین مناظرہ مولانا نور محمد مدقق لاھوری نیز حضور داشتند وبعد ازین مباحثہ اورنگزیب حضرت حاجی صاحب را شش روز

مہمان نوازی نمودند و عفیفہ سید شرف الدین را کہ بی بی رقیہ بیگم نام داشت
برای حاجی صاحب ازدواج نمودند بگفتہ صاحب روحانی رابطہ کہ در ص ۶۰۲ آن مذکور
است مولانا نور محمد مدقق لاہوری بعدازین مخلص و مرید حاجی صاحب شدہ ہمراہ
شان درکوہات آمدند و ہمدرین جا بقیۃ العمر را سپری نمودہ وفات کردند،
مرقد ایشان در طرف جنوب غرب جنگل خیل در سمت قبلہ بالا حصار میباشد برہم
در اصل سخن کہ در نسب حضرت حاجی صاحب اقوال مختلفہ از مؤرخین دیدہ
میشود برخی بسیادت ایشان قول کردہ اند و عدہ افغان میگویند بہ نزد راقم
الحروف سیادت ایشان ترجیح دارد واللہ اعلم تاریخ رحلت ایشان ششم رجب
المرجب سنہ ۱۰۹۹ ہجری بودہ برخی متولد غرہ محرم سنہ ۹۸۶ و متوفا ہفدہم ربیع الآخر
سنہ ۱۰۷۸ ہجری نوشتہ اند در نسخہ مخطوطہ کتاب مناقب آدمیۃ مؤلف حضرت حاجی
محمد امین بدخشی ص ۱۵۵ متوفا سنہ ۱۰۹۰ ہجری تحریر شدہ این قول را عبد الحلیم اثر
افغانی تائید نمودہ امّا در کتیبۂ مشہد ایشان واقع کوہات سنہ ۱۰۹۹ مسطور
است ماخذ این قول آئینہ تصوّف میباشد بندہ لاشیٔ یکمرتبہ بزیارت
ایشان مشرف شدہ ام ۱۲ منہ ۔

سہ ۲ ایشان اصلاً از قریہ شاہ منصور فعلی تحصیل صوابی ضلع مردان میباشند
والد ماجد ایشان در دہلی سکونت داشتند تولد اوشان نیز بتاریخ چہاردہم
شوال المکرّم روز پنجشنبہ در سنہ ۱۰۰۱ ہجری در دہلی شدہ بود در قوم مندر یوسفزای
زائی بودند۔ ازان او بنام یوسفزئی شہرت پیدا کردند بندہ راقم الحروف
در بعضی شجرات شیخ ماموبروزن آمو دیدم و در بعضی شیخ مامون بروزن
ہامون تحریر یافتم امّا در نسخہ ابتدائی روحانی رابطہ ص ۱۳۴ شیخ مالون در

بدل میم ثانی نون تحریر بوده بردیم۔ در اصل سخن دوره تحصیل علوم ظاهری را ابتدا در دهلی و سہارنپور با تمام رسانیدہ و در آواخر سلطنت شاہ جہان بوطن مألوف خود رسیدہ از حضرت حاجی بہادر صاحب قدس اللہ سرہ بیعت کردند، بالآخرہ بتاریخ ہفدہم ۱۷ ربیع الاول ۱۰۶۸ سنہ ہجری روز شنبہ در دیہہ مسماۃ بآمیر از طرف حاجی صاحب موصوف بمنصب خلافت رسیدند و از اعظم و اکبر خلفاء حضرت حاجی صاحب بودند و در قریہ شاہ منصور مدرسہ عالی ساختہ بودند کہ تاکنون آن موضع مرکز علم و علماء میباشد وفات ایشان بتاریخ روز جمعہ چہاردہم ۱۴ شوال المکرم ۱۰۹۹ سنہ ہجری بعمر نود ہشت ۹۸ سالگی میباشد۔ مرقد منور ایشان در تہکال بالا عنقریب بلدۂ پشاور مرجع عام و خاص میباشد۔ ۱۲ منہ

از مبارک حضرت محمد نعیم[1] | راہ بنما در صراط مستقیم
ہم ز فیض شاہ سدھومی[2] لقب | باز داری در رہ عشق و طرب

[1] حضرت مولانا محمد نعیم کاموی عالم و فاضل و مدرس و فقیہ زمان شان بودند در موضع گلیم پور از توابع کامہ علاقہ مہمند در سمت مشرقی صبح روز پنجشنبہ سیزدہم ۱۳ رجب المرجب در ۱۰۲۹ سنہ ہجری تولد شدند بعمر چہل سالگی ۱۹ محرم الحرام روز دوشنبہ ۱۰۶۹ سنہ از حضرت شیخ مالون یوسفزائی خرقہ خلافت پوشیدند وفات ایشان در ۱۱۲۱ سنہ ہجری دوازدہم جمادی الثانی روز پنجشنبہ وقت نماز شام بودہ۔ مزار مبارک ایشان در منطقہ کامہ در دامن کوہ واقع میباشد کہ مرجع خاص و عام است ۱۲ منہ،

[2] اصل نام گرامی ایشان سید محمد الحسینی السدھومی میباشد کہ از احفاد سید

محمد گیسو دراز اول میباشند صاحب آئینہ تصوف شاہ محمدؒ نوشتہ در شجرات احفاد ایشان محمدؒ شاہ تحریر شدہ زیادت لفظ شاہ شاید جہت تعظیم و تفخیم بودہ باشد ولادت باسعادت ایشان وقت نماز شام روز یکشنبہ چہاردہم ذی الحجۃ الحرام ۱۰۹۳؁ھجری بودہ مولد ایشان در قریۂ کندر علاقۂ سدھوم ضلع مردان میباشد صاحب آئینہ تصوف قلات بلوچستان را مولد ایشان میگوید این قول ضعیف است اصلاً والد ماجد ایشان سید بھائی خان در حدود ۱۰۰۰؁ ھجری از علاقہ پشین ضلع بلوچستان در پشاور آمدہ بودند بالآخرہ در یک معرکہ در موضع کاٹلنگ ضلع مردان بدرجۂ شہادت رسیدند مزار مبارک ایشان فعلاً در بین کاٹلنگ و جمال گڑھی در دامن کوہ در درۂ معروف بہ شکری بکسر معجمہ بنام شکری بابا شہرت دارد امّا حضرت شاہ محمدؒ السدھومی بعد از دورۂ تحصیل علوم بتاریخ ہفدہم ۱۷ صفر المظفر روز شنبہ بعد از ادائی نماز شام ۱۱۱۵؁ھجری از حضرت مولانا محمدؒ نعیم کاموی بیعت نمودہ بودند وفات ایشان در روز یکشنبہ چہاردھم ذی الحجۃ الحرام ۱۱۹۱؁ بعمر نود و ہشت ۹۸ سالگی بود۔ مزار پُرانوار ایشان در علاقۂ سدھوم طرف شمال قریۂ رستم جانب شمالی آبخانہ آن منطقہ در یک باغستان بزرگ واقع میباشد روحانی رابطۂ بیعت ایشان را از مولانا محمد نعیم نقشبندی معرفی میکند امّا حضرت مولانا محمد نعیم کاموی در طریقہ چشتیہ و سہروردیہ نیز از طرف حضرت شیخ مانون یوسف زائی ماذون و مجاز بودند و حضرت شیخ محمدؒ نیز در سلاسل اربعہ ماذون بودند۔ ۱۲ منہ



ص ۷۸ بحوالہ آئینہ تصوف ص ۱۵۹ باضافہ ترمیم و ملحقات اگرچہ صاحب روحانی رابطہ بیعت

بعد ازین محمّد صدیق[۱] نامور میدهد جام شرابم سربسر
دیگر از حافظ محمّد هر زمان بازداری در طریق عارفان

---

[۱] ازین جا الی حضرت شیخ حمید الله عرف حضرت آخند لگاب در سلسله حضرات قادریه ذکر شد - ۱۲ منه

از مبارکٔ حضرت محمّد شعیب	دور داری از رهٔ ما شکٔ ریب
از فیوض حضرت اخند سوات	عاقبت کارم نمائی بس نجات

بازجویم شاه نجم الدّین را از فیوضش ملتزم تمکین را
از مبارک حضرت اخند لگاب مرجع ما را کنی حسن المآب
از امام وقت شاه شاه رسول[۲] بازداری از همه رنج و ملول
راه بنما برکت فخر الزّمان وز محمّد هاشم آن فرد عیان
دیگر از قطب زمان ای نامور بشنو از من رشتهٔ دُرّ گهر
کاملان را میکند تکمیل تام ناقصان را یک نظر سازد تمام
من چه گویم وصف آن دُرّ عدن حق نموده صاحب وقت و زمن
جاذبانش هر کجا در جذب و جوش عاشقانش نالهٔ جوش و خروش

[۲] [illegible] سلسله [illegible] حضرات نقشبندیه [illegible] - ۱۲ منه

وصف اوصافش چہ گویم من ترا | رو نگر با چشم سر آن خوش لقا
زنگ دل را میبرد در یک نظر | گر ترا عقل و دانش ای پسر
پیرا رچی و خراسان نام اوست | عالمی در جذب و جوش از جام اوست
سیف رحمنش مبارک نامدار | حضرت اخندزادہ شہرت آشکار

منکہ ہستم بلخی زار حزین
جاذب جذب او گشتم ای امین

اسماء الرجال طریقۂ شریفہ سہروردیہ

(۱) حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم
(۲) حضرت علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہٗ
(۳) حضرت ابو سعید حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ۔
(۴) حضرت حبیب عجمی قدس اللہ سرہٗ
(۵) حضرت شیخ داود طائی قدس اللہ سرہٗ
(۶) حضرت ابو محفوظ معروف الکرخی قدس اللہ سرہٗ
(۷) ابو الحسن حضرت عبد اللہ السری بن المغلس السقطی قدس اللہ سرہٗ
(۸) حضرت سید الطائفہ ابو القاسم جنید القواریری البغدادی قدس اللہ سرہٗ

(۹) کریم الدّین منعم حضرت شیخ علو ممشاد دینوری قدس اللہ سرّہٗ ۔
(۱۰) حضرت ابی العباس احمد الدینوری قدس اللہ سرّہٗ ۔
(۱۱) حضرت شیخ محمّد بن عبداللہ العمویہ السہروردی قدس اللہ سرّہٗ
(۱۲) حضرت قطب الدین ابو عُمر یا عمر السہروردی قدس اللہ سرّہٗ
(۱۳) ضیاء الدّین عبدالقاہر حضرت شیخ ابو النجیب السہروردی قدس اللہ سرّہٗ۔
(۱۴) شیخ الشیوخ حضرت شہاب الدّین عمر السہروردی قدس اللہ سرّہٗ ۔
(۱۵) شیخ الاسلام بہاؤ الدّین ابو محمّد ذکریا الملتانی الاسدی قدس اللہ سرّہٗ ۔
(۱۶) حضرت شیخ رکن الدّین ابو الفتح القریشی قدس اللہ سرّہٗ
(۱۷) ابو الکرم حضرت شیخ جلال الدّین البخاری المشتہر بمخدوم جہانیاں قدس اللہ سرّہٗ ۔
(۱۸) حضرت شیخ سیّد اجمل قدس اللہ سرّہٗ ۔
(۱۹) حضرت سیّد بڈھن بہرائچی قدس اللہ سرّہٗ ۔
(۲۰) حضرت شیخ محمد الدرویش قدس اللہ سرّہٗ ۔
(۲۱) حضرت شیخ عبدالقدوس الگنگوھی الغزنوی النعمانی مذھباً نسباً
قدس اللہ سرّہٗ

از حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوھی الیٰ آخر سلسلۃ بالعبارۃ ھمان اشخاصی میباشند کہ در طریقہ عالیہ چشتیہ مفصلاً تذکرہ نمودیم اکنون در نظم سلسلہ شریفہ سہروردیہ شروع مینمائیم بسم اللہ الرحمٰن الرحیم و باللہ التوفیق ط

الٰھی بندۂ زار تو ھستم سیہ روی و گنہگار تو ھستم
نکردم گفتہ ھایت امتثالی بجز رنجوری جز بد مقالی

بسی عمر عزیز برباد کردم — که شیطان لعین را شاد کردم
نرفتم جز رهٔ غفلت دیگر را — ندارم تحفهٔ فردا بجز آه
خدایا شرمسارم بدخصالم — بعصیان مبتلا و پُر و بالم
نه ظاهر بر شریعت گشته آرا — نه باطن از طریقت شد مصفّا
گرفتار خودی هستم گرفتار — بظاهر آدم و باطن شبی تار
نمازم عادت و فکرم دیگر جا — نیازم غارت و ذکرم تلاشی
چنان نفس لعین را شاد کردم — نفیس عُمر را برباد کردم
اگر چندی الٰهٰا شرمسارم — ز لطف و رحمتت اُمید وارم
بفیض احمد مُختار بخشا — بفیض هر یکی زان چهار بخشا
بفیض جُمله اصحاب شریفش — بفیض جمله احباب نجیبش
بفیض حضرت کرار[1] یارب — ببصری بوسعید[2]ش یارب یارب
بفیض آن حبیب الله[3] دوران — بداؤد و بکرخی و بیاران

[1] اشارت بحضرت علیؓ میباشد ترجمہ ایشان درمقدمہ کتاب مفصّل ذکر شده ۱۲ منه۔
[2] بوسعید تخفیف ابوسعید است کنیت حضرت حسن بصری میباشد ترجمہ ایشان در ذیل سلسله حضرات قادریة ذکر شدُ۔ ۱۲ منه۔
[3] حبیب الله اشارت است بحضرت حبیب عجمی ترجمہ ایشان و مابعد آن الی حضرت شیخ جنید در ذیل حضرات قادریة ذکر شده۔ ۱۲ منه۔

بسری و جنید آن شاہ مشہور | بممشاد و ابی العباس[1] دینور
بشاہ سہروردی[2] آن محمدؐ | بقطب[3] الدین عمر آن پیر ارشد

[1] ابوالعباس دینور اشارت است بحضرت شیخ ابوالعباس احمد بن محمد دینوری مرید و خلیفہ حضرت ممشاد علو دینوری بودند چندی در نیشاپور اقامت داشت مردم را موعظت مینمود بعد ازان بترمذ آمد، خواجہ محمد حامد شاگرد شیخ ابوبکر وراق برای پذیرائی وی برآمد و بعد ازان از ترمذ بسمرقند رفت و همدرانجا در ۳۴۰ھ ہجری فوت نمود ترجمۂ ایشان در نفحات بسیار مختصر بیان شده ، در سیر الاقطاب ص۵۵ آورده کہ حضرت شیخ ممشاد را سہ خلیفہ بود :-

(۱) حضرت ابو اسحاق شامی

(۲) حضرت شیخ ابو عامر

(۳) احمد اسود دینوری

ازین عبارت مفہوم میشود کہ نام احمد اسود نیز یاد شده اند در بعضی شجرات شیخ احمد اسود دینوری باضافۂ علوی نیز مذکور است ؟ امّا در نفحات الانس از علوی بودن وی چیزی معلوم نمیشود موصوف بامشایخ زیادی صحبت نموده بودند۔ مثل یوسف بن حسین و عبداللہ خراز و جریری و ابن عطا و رویم ۔ ۱۲ ۔ منہ

[2] بشاہ سہروردی آن محمد اشارت است بحضرت شیخ محمد سہروردی در قطب الارشاد ص۶۲۸ شیخ محمد عمویہ مذکور است ایشان مرشد حضرت شیخ قطب الدین عمر و والد آن میباشد در بعضی سلاسل شیخ محمد بن عبداللہ نیز ذکر شده کسب سلوک از حضرت ابی العباس احمد بن محمد دینوری نموده بودند ۱۲ منہ ،

سـ۳ـہ قطب الدّین عمر اشارتست بحضرت شیخ قطب الدّین عمر السہروردی در بعضی کتاب ابوعمر سہروردی نیز ذکر شدہ ایشان مرشد حضرت شیخ ضیاءُ الدّین ابوالنجیب عبدالقاہر السہروردی و عم آن میباشد کسب سلوک از والد خود حضرت شیخ محمّد سہروردی نمودہ اند۔ ۱۲ منہ۔

عـہ اشارتست بحضرت شیخ ممشاد دینوری کہ از حضرت سید الطائفہ شیخ جنید بغدادی و حضرت شیخ ھبیرة بصری ماذون بودند ترجمہ ایشان در ذیل حضرات چشتیہ ذکر شدہ۔ ۱۲ منہ۔

بہ فیض شاہ ضیاءُ الدّین و عمرؒ بزکریاؒ در کن الدّین اشہر

سـ۱ـہ شاہ ضیاء الدّین اشارتست بحضرت ابوالنجیب ضیاءُ الدّین عبدالقاہر السہروردی کہ عم حضرت شیخ شہاب الدّین سہروردی و مرشد آن میباشند در علوم ظاہر و باطن جامع بودند مصنفات زیادی دارد منجملہ کتاب آداب المریدین است کہ بعبارت عربی نہایت موزون نوشتہ اند نسب ایشان بدوازدہ واسطہ بحضرت امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ میرسد در علم باطن دو نسبت داشتند اول بہ عم خود حضرت قطب الدّین عمر السہروردی دوم بحضرت شیخ احمد غزالی برادر حجة الاسلام امام محمد غزالی وفات ایشان در سنہ ۵۶۳ ہجری میباشد در قطب الارشاد عبدالقادر ذکر شدہ امّا در نفحات حضرت جامی علیہ الرحمة و تاریخ امام یافعی وغیرہ عبدالقاہر مذکور است ۱۲ منہ۔

سـ۲ـہ عمر اشارتست بحضرت ابوحفص عمر بن محمد البکری الشافعی المعروف بشیخ شہاب الدّین الملم السہروردی کہ از احفاد حضرت محمّد بن ابی بکر صدیق رضی اللہ

عنہ میباشد کسب طریقت از عم خود ابوالنجیب ضیاء الدّین عبدالقاہر السہروردی نموده اند و هر سال بزیارت حرمین شریفین میرفتند و در تمام حیاتش سنتی از سنن آنحضرت صلّی اللہ علیہ وسلم از و فوت نشده و صحبت بسیاری مشایخ وقت را یافته بود و در صحبت حضرت غوث الاعظم عبدالقادر الجیلانی قدس اللہ سرہٗ نیز رسیده بودند و مدتی در جزیرۂ عبادان با بعضی ابدال صحبت داشته و حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی ویرا گفته است :- انت خیر المشہورین بالعراق چنانچه در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بود ارباب طریقت از دور و نزدیک از وی استفتاء مسائل مینمودند و از شیخ سعدالدین حموی پرسیدند که شیخ محی الدّین ابن عربی را چون یافتی گفت :- بحر مواج لا نہایة لہ و گفتند که شیخ شهاب الدّین سهروردی را چگونه یافتی گفت نور متابعة النبیّ صلی اللہ علیہ وسلّم فی جبین السہروردی شیٔ آخر ولادت ایشان در پنجم یا پانزدهم شهر رجب سنه ۵۳۹ھ یا سنه ۵۳۸ھ هجری میباشد و حضرت شیخ سعدی شیرازی نسبت علم باطن و مریدی از جناب ایشان داشت ۔ کتاب عوارف المعارف و رشف النصائح و اعلام الهدی التقی فی عقیدة ارباب التقی از تصانیف اوست و دیگر تصانیف نیز دارند وفات ایشان در سنه ۶۳۲ھ میباشد واجدی در مطلع العلوم صـ۸۵ چنین آورده روز چهار شنبه غرۂ محرم الحرام سنه ۶۳۲ھ در زمان خلافت ابوجعفر منصور بحکم والدۂ سلطان صلاح الدین بعمر سی و هشت سالگی در مسجد جامع حلب بشهادت رسید انا للہ و انا الیہ راجعون

(تنبیہ) این شهاب الدّین غیر از شیخ شهاب الدّین سهروردی است ، که معروف به شهاب الدّین مقتول میباشد در علوم حکمت مشائیین و اشراقیین

هر دو متبحر بود و در هر دو حکمت تصانیف مفیده داشت اهل حلب درشان وی مختلف بودند عدهٔ بالحاد و زندقہ نسبت میکردند گروهی بکرامات و مقامات وی اعتقاد داشتند و در بازار دمشق آشکارا کافر میگفتند اصل نام آن یحیی بن حبش است و شهاب الدّین لقب وی است شیخ اشراق نیز میگفتند و اکثر اوقات شطح نیز از وی صادر میشد بالآخرہ در ۵۸۷ھ بعمر یاسی و هشت سالگی ویرا بجهت خلل عقیده و اعتقاد بحکما متقدمین متهم داشته در حلب علما محکوم بقتل نمود و بعد از قتل ملقب بمقتول گردید واجدی در مطلع العلوم در صـ۹۲ و صـ۹۳ در سلک حکما و علما در دو موضع از وی تذکر نموده و در ترجمهٔ آن که در زمره حکما شمرده میگوید خواهر زاده شیخ شهاب الدّین سهروردیست واللہ اعلم۔

(فائده) سهرورد شهریست در جانب شمال غربی ایران در ابتدا مسکن کرد بود عاقبت باثر حملہ مغلها خراب شد۔ ۱۲ منہ۔

۳ ذکریا اشارت است بحضرت شیخ المشایخ ابو البرکات بهاؤ الدّین ذکریا الملتانی القرشی الاسدی بن وجیه الدّین بن کمال الدّین علی شاہ القرشی ایشان از قبیلہ بنی اسد شاخهٔ از قریش میباشند و ابو محمد نیز کنیت دارد تولد ایشان بگفته صاحب روحانی رابطہ ۵۵۳ھ هجری میباشد برخی شبقدر رمضان ۵۶۶ھ یا ۵۷۸ھ یا ۵۹۵ھ هجری نیز گفته اند جدّ ایشان که صاحب کمالات ظاهر و باطن بودند، از دیار عرب طرف هندوستان آمده در بلدهٔ ملتان سکونت داشتند حضرت شیخ بهاؤ الدین بعمر دوازده سالگی قرآن مجید را بهفت روایت حفظ نموده بودند و همدرین سال والد ماجد ش از عالم رحلت نمودند بعد ازین جهت تحصیل علوم طرف خراسان رفتند و مدت هفت سال از مشاهیر علما آن دیار کسب علوم نمودند سپس عازم بخارا شدند

و از علماء جیّد آن دیار نیز تحصیل نمودند بعد از دورهٔ فراغت عازم حج بیت اللہ شدند و در دورا اینکه در بخارا سکونت پذیر بودند هر روز شصت الی هفتاد نفر در حلقه درس وی حاضر میبودند و از کثرت زهد و تقوی در بخارا بنام فرشته ملقب شده بودند چون وارد حجاز شدند مدت پنج سال در حرمین شریفین و بقولی در مدینه منوره بودند فاز شیخ کمال الدین محمد یمنی که دران عصر محدث معروف حجاز بود و پنجاه سال تدریس علم حدیث کرده بود تحصیل علم حدیث نموده سند عالی از شیخ موصوف گرفتند و بعد ازین عازم بیت المقدس شدند و در آن سرزمین که مسیر انبیاء و مزارات و اماکن مقدسه عالم بود سیر و سیاحت نموده طرف بغداد رفتند دران عصر و دران ارشاد والارشاد حضرت ابو حفص شیخ شهاب الدین السهروری در بغداد شهره آفاق گردیده بود ازان جناب بیعت نموده بمدت هفده روز از طرف آن معدن فیض و فتوت ماذون گردیدند و درین مدت قلیل تمام مقامات سلوک را طی کردند بعد ازین حضرت شیخ شهاب الدین واپس وی را طرف ملتان روانه کردند تا اینکه دران سرزمین در مقام جد امجد خود بدعوت خلق اللہ مصروف باشند همین بود که در اثناء این سفر در بین نور و دیره اسماعیل خان در موضع مسماة به بینر در کوهی چله نشستند و این کوه بعد ازین تاریخ بکوه بهاؤ الدین معروف شد اما امروز در لسان عوام الناس بکوه بودین شهرت دارد و بعد از اتمام اربعین طرف ملتان رفتند اکابر ملتان از روی حسد بطور کنایه و امتحان کاسهٔ پر از شیر بوی فرستادند مشیر باینکه درین بلده جای گنجائش شما نمیباشد حضرت شیخ گلی را بر سر آن شیر گذاشته واپس برای آن اکابر فرستادند مشعر باین معنی که جای من درین شهر همچون

گلی بر سر شیر است آن اشخاص از لطافت و دانائی ایشان در حیرت ماندند و منقاد و مطیع وی شدند در رسالۂ اولیای کرام ستون دین صـ۳۹ نسخۂ پشتو سہ نفر را در برصغیر هند و پاکستان مقام خاصی تعین نموده :-

(۱) حضرت خواجہ معین الدّین اجمیری

(۲) حضرت امام ربّانی

(۳) حضرت ابو محمّد ذکریا ملتانی قدس اللّٰہ اسرارهم

سیاح معروف جهان ابن بطوطه در سفر نامۂ خود نوشته که من شهرت شیخ بهاؤالدّین ذکریا ملتانی را در مصر و افریقا شنیده ام سیاح مذکور با حضرت شیخ رکن الدّین نواسۂ حضرت شیخ بهاؤالدّین در جزیرۂ از جزائر خلیج فارس ملاقات نموده و از زبان شیخ رکن الدّین نقل کرده که جد وی در زمرۂ عساکر حجاج بن یوسف که در فتح سند آمده بودند معیّت داشته و در بلدۂ ملتان سکونت اختیار نموده بودند امّا محمّد قاسم هندو شاهی صاحب تاریخ فرشته و جمالی مؤلف سیر العارفین میگویند که جد ایشان شیخ کمال الدّین علی شاه قریشی از حجاز در خوارزم آمده بودند و از خوارزم طرف ملتان آمدند مرقد منوّر ایشان در بلدۂ ملتان زیارت گاه عام و خاص میباشد وفات ایشان را صاحب تذکرۂ علماء هند در صـ۳۳ و حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار صـ۲۸ هفتم صفر سنه ۶۶۱ هجری تعیّن نموده اند امّا مؤلف روحانی رابطه در صـ۲۶ تاریخ هفتم صفر از جملہ عاشق صادق متضمن سنه ۶۶۶ هجری قید نموده برخی سنه ۶۶۵ هجری نیز گفته اند واللّٰه اعلم بحقائق الاخبار کلها حضرت شیخ فخرالدّین عراقی مؤلف لمعات و حضرت امیر حسینی مصنّف نزهة الارواح و کنز الرموز و خلف ایشان

حضرت شیخ صدرالدّین عارف و حضرت خواجہ فریدالدّین گنج شکر از خلفاء معروف حضرت شیخ بهاؤالدین ذکریا ملتانی بودند جناب امیر حسینی در کتاب کنزالرموز این چند ابیات را در مدح حضرت شیخ بهاؤالدین و خلف ایشان شیخ صدرالدین انشاء نموده بنده راقم الحروف بحواله حضرت مولانا عبدالرحمان جامی از نفحات الانس کہ در ذیل ترجمۂ ابو محمد حضرت بهاؤالدین ذکریا آورده اند تبرکاً درین مقام تذکر مینمایم ۔

بیت

شیخ هفت اقلیم قطب اولیاء ، واصل حضرت ندیم کبریا

مفخر ملت بهاء شرع و دین جان پاکش منبع صدق و یقین

از وجود او بنزد دوستان جنت الماوی شده هندوستان

منکه رد از نیک و از بد تافتم این سعادت از قبولش یافتم

رخت هستی چون برون بر از میان کہ دپروازی همایش ز آشیان

آن بلند آوازۂ عالم پناه سرور عصر افتخار صدر گاه

صدر دین و دولت آن مقبول حق

نہ فلک بر خوان جودش یک طبق

سے حضرت شیخ رکن الدّین ابوالفتح قرشی المعروف برکن الدّین رُکن عالم بن شیخ صدرُالدّین بن شیخ الاسلام بهاؤالدین ذکریا قدس اللہ اسرارهم صاحب صاحب سجادۂ راستین جد خود حضرت شیخ بهاؤالدّین میباشد مؤلف روحانی رابطہ در صفحہ ۲۶۴ مینویسد کہ شیخ رکن الدّین مُرید از حضرت جد خود شیخ بهاؤالدین بودند و خلافت از والد خود حضرت شیخ صدرالدّین داشتند کہ بنام صدرالدّین

عارف نیز شہرت داشتہ بودند امّا شیخ عبدالحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار صلا ۶۳ قول اول را ترجیح داده۔ نسبت بحضرت شیخ بهاؤ الدّین جد ایشان مینماید فاندفع الاشکال بقول هذا المحدث المحقق مصنّف فتوای صوفیته که ازوی بسیار تذکر مینماید از مریدین ایشان است وحضرت شیخ وجیه الدّین سنامی متوفا ۷۳۸ سنہ هجری وحضرت حمید الدّین حاکم و حضرت مخدوم جهانیان از خلفاء ایشان میباشند تولد ایشان در سنه ۶۴۹ وفات ۷۳۵ سنه هجری میباشد مرقد منوّر ایشان در بلدۂ ملتان است بناء روضۂ ایشان از عمارات عالیتہ دنیا محسوب میشود حضرت شیخ عبدالحق در اخبار الاخیار برخی از مکاتیب واقوال آن را بیان نموده که انسان را علوم و معارف آن در حیرت میماند۔ ۱۲ منه۔

بمخدوم جہانیان جلالا بسیّد اجمل و بدهن زلالا

سلہ اشارت است بحضرت سیّد جلال الدّین بخاری معروف بمخدوم جهانیان جهان گشت ملقب بسیّد جلال سرخ مکنی بابی الکرم وجلال الدّین نیز لقب آن است ومیر جلال الدّین مخدوم جهانیان نیز میگویند اسم محضۂ آن حسین است از سادات صحیح النسب و از احفاد سیّد جلال الدّین کبیر بخاری میباشد که سید جلال سرخ و سید جلال الدّین بزرگ نیز مینامند اصل نام آن حسن میباشد کنیّت وی ابو البرکات است بنام میر سرخ بخاری نیز یاد شده اند صاحب رفعانے را بطۂ درین قسمت در صلا ۲۸۱ تحقیق عمیق مبذول داشته اند از ان کتاب مفصّل حالات وی دیده شود :۔۔۔ حضرت مخدوم جهانیان بن شیخ احمد کبیر بن سید جلال الدّین

حسن المقلب بہ میر سرخ بخاری متولد شب قدر رمضان سنہ ۷۰۷ ہجری میباشد ایشان سیاحات بسیار نمودہ بودند و از چہاردہ خانوادہ ماذون بودند علاوہ از شیخ رکن الدین از حضرت شیخ نصیر الدین محمود نیز خلافت داشتند و صحبت امام عبداللہ یافعی را در حرم مکۃ مکرمہ نیز یافتہ بودند کتاب خزانہ جلالی و سراج الہدایۃ جامع العلوم از ملفوظات اوست ایشان از کبار اولیاء اللہ بودو یک لک و ہفتاد و دو ہزار و ہشتاد و شش نفر از دست ایشان بیعت نمودہ تائب شدہ بودند صاحب روحانی رابطہ در صد ۳۴۲ و صد ۳۵۴ مینویسد کہ حضرت مخدوم جہانیان دو مرتبہ تمام دنیا را سیر نمودہ بودند و صحبت بسیاری از اولیاء اللہ نصیب ایشان گردید بالآخرہ در سنہ ۷۴۲ ہجری در قصبۂ اوچ مقیم شدند کہ ہمین این عبارت در تاریخ فرشتہ نیز موجود است - - - - - - - -

- - - - وفات ایشان در روز چہارشنبہ عید قربان سنہ ۷۸۵ ہجری میباشد بعضی سنہ ۷۸۸ ہجری نیز گفتہ اند حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی در اخبار الاخیار برخی از حالات ایشان بیان کردہ اند اما ولادت ویرا در شب برات سنہ ۷۰۷ ہجری قید نمودہ صاحب روحانی رابطہ بیست و پنجم ۲۵ شوال سنہ ۷۰۷ تعین نمودہ واللہ اعلم بحقائق الاخبار کلہا مرقد منور ایشان در مقام اوچ ریاست بہاولپور طرف جنوب غرب ملتان بفاصلۂ ہفتاد میل راہ دور واقع میباشد و مرقد جد ایشان حضرت سید جلال الدین بزرگ بخاری نیز در آنجا است قدس اللہ اسرارہما و ہر کہ غیر ازین در دیگر مکان گمان میبرد غلط فاحش است شاید کہ از علم تاریخ معلومات نداشتہ باشد ۱۲ منہ۔

ے۲ سید احمد مرید و خلیفہ سید جلال الدّین بخاری عرف مخدوم جہانیان و پیر حضرت سید بڈھن بہرائچی میباشد کہ ترجمہ این دو اکابر محققا کشف نشد ۱۲ منہ۔

بدرویش محمد آن پیر گنگوہ
برکن الدین پورشش خلف نیکو

ے۱ در بعضی شجرات حضرات سہروردیہ محمد درویش و در بعضی دیگر درویش محمد ذکر شدہ و محمد قاسم درویش نیز از نظر راقم سیری شدہ بہرصورت ایشان از مشائخ دیار ہند و مرشد حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی در طریقہ عالیہ سہروردیہ میباشند اما قول ثالث کہ محمد قاسم درویش میباشد در اکثر سلاسل وجود ندارد۔ ۱۲ منہ
ے۲ گنگوہ اشارت است بحضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی ترجمہ ایشان وما بعد آن الی حضرت شیخ عبد الاحد در سلسلہ حضرات چشتیہ ذکر شد۔ ۱۲ منہ۔

بفیض خواجہ آن عبد احد راز
بآن شاہ مجدد[۱] عالی پرواز

بسید آدم[۲] و حاجی بہادر
بشیخ ما لوزن اعظم آن بہادر

بمولانا نعیم و شاہ محمّد
بمولانای صدیق پیرا مجد

بمولانای حافظ چون منیری
بمولانا شعیب تور دھیری

بہ پیر ما کہ منسوب سوات است
بنجم الدّین کہ فیضش چون حیات است

بفیض آن حمید اللہ فاہم
بشاہ شاہ رسول و خواجہ ہاشم

بفیض خواجۂ ما سیف الرحمن
کہ طبلش مینواز د جام عرفان

ببخشا بلخی زار علیل را
گنہگار و سیہ روی خجل را

ے۱ مراد حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس اللہ سرہٗ میباشد۔

ترجمہ ایشان در سلسلہ عالیۂ نقشبندیہ ذکر شدہ ۱۲ منہ

۲؎ سیدآدم اشارتست بحضرت سید آدم بنوری قدس اللہ سرہٗ ترجمہ ایشان وما بعد آن الی حضرت مولانا شاہ محمد در ذیل سلسلۂ حضرات چشتیہ ذکر شد۔ ۱۲ منہ

۳؎ مولانای صدیق اشارت است بحضرت مولانا محمد صدیق بنیری ترجمۂ ایشان وما بعد آن الی حضرت شیخ حمید اللہ در تراجم حضرات قادریہ ذکر شدہ۔ ۱۲ منہ۔

۴؎ اشارت است بحضرت مولانا شاہ رسول الطالقانی ترجمۂ ایشان الی حضرت مرشدنا در سلک حضرات نقشبندیہ ذکر شد۔ ۱۲ منہ۔

ضمیمہ

مشتمل برخی از اشعار راقم الحروف اصلح اللہ حالہٗ ونور بالہ

منجملہ مخمس بر نعت عربی حضرت امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہٗ

جان ودل بادا فدایت ای رسول محترم — شافع روز جزا با لطف واحسان وکرم
آرزومند درت گوید بصد حزن والم — اِنْ نِلْتِ یَا رِیْحَا الصَّبَا یَوْمًا اِلٰی اَرْضِ الْحَرَمْ
بَلِّغْ سَلَامِیْ رَوْضَۃً فِیْهَا النَّبِیُّ الْمُحْتَرَمْ

ای ذات پاکت در جہان مشہور آفاق خدا — ای از ازل در بر ت موزون قبای باصفا
ای نام پاکت احمد او در زبان این گدا — مَنْ وَجْهُهٗ شَمْسُ الضُّحٰی مَنْ خَدُّهٗ بَدْرُ الدُّجٰی

مِنْ ذَاتِهٖ نُوْرُ الْهُدٰی مِنْ کَفِّهٖ بَحْرُ الْهِمَمِ

ای عاشقان دارد چنین وصف ثنا هر دم صل علیٰ گویان تو دارد امید مغفرت
یا من حبیب العٰلمین جانم فدای مقدمت قُرْاٰنُهٗ بُرْهَانُنَا نَسْخًا لِّاَدْیَانٍ مَّضَتْ

اِذْ جَائَنَا اَحْکَامُهٗ کُلُّ الصُّحُفِ صَارَ الْعَدَمِ

عالم همه حیران وزار جویای دین احمدا ورد زبان عاشقان هر دم ثنایش با صفا
اَفْعَالُنَا مَوْقُوْفَةٌ فِیْ حُبِّ ذَاتِ الْمُجْتَبٰی اَکْبَادُنَا مَجْرُوْحَةٌ فِیْ سَیْفِ هَجْرِ الْمُصْطَفٰی

طُوْبٰی لِاَهْلِ بَلْدَةٍ فِیْهَا النَّبِیُّ الْمُحْتَشَمِ

ای عاشقان کوی او میگو سلامش هر زمن وی طالبان خوی او صبری بده مارا زغم
تا عاشق و مجنون تسویم در دشت صحرا و چمن یٰلَیْتَنِیْ کُنْتُ کَمَنْ یَّتْبَعُ نَبِیًّا عَالِمًا

یَوْمًا وَّ لَیْلًا دَائِمًا وَ ارْزُقْ کَذَا اِلٰی بِالْکَرَمِ

ثابت قدم در حب او میباش هر صبح و مسا بعد از خدا بر گو سخن در حب ذات مصطفیٰ
تا جنت الماوی روی از فضل و احسان خدا لِیْ حَسْرَةٌ اَسْمَعُ کَذَا لَمْ اَصِفِ الْمُصْطَفٰی

فِیْ کُلِّ حِیْنٍ قَدْ مَضٰی فِی الْحَالِ مَا یَحْصُلُ بِهِمْ

شرمنده و هم روسیا محتاج درگاه شما دارد امید مغفرت از سهو و نسیان و خطا
بنگر بحال زار او از راه احسان و خطا یَا مُصْطَفٰی یَا مُجْتَبٰی اِرْحَمْ عَلٰی عِصْیَانِنَا

مَجْبُوْرَةٌ اَعْمَالُنَا طَمْعًا وَّ ذَنْبًا وَّ الظُّلَمِ

یا شافع روز جزا یا من امام المرسلین یا قاب قوسینت مقام بنگر بحال این حزین
دارد امید مغفرت از درگهت این کمترین یَا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ اَنْتَ شَفِیْعُ الْمُذْنِبِیْنَ

اَکْرِمْ لَنَا یَوْمَ الْحُزْنِ فَضْلًا وَّ جُوْدًا وَّ الْکَرَمِ

شاهان بدرگاهت یقین دارند سرها بر زمین باشد که مارا بگذری زین جرم و اندوه حزین

لطف و مواساها کنی بر لحی زار حزین   یا رحمۃ للعالمین ادرک لزین العابدین

محبوس ایدی الظالمین فی موکب والمزدحم

مخمس دیگر بر نعت شمس الدین تبریزی قدس اللہ سرہٗ[1]

یا حبیب اللہ طبیب قلب و روح ما توئی   شافع روز جزا از اسفل و اعلیٰ توئی

نصرت از انا فتحنا قرب و ادنیٰ توئی   یا رسول اللہ حبیب خالق یکتا توئی

برگزیدہ ذوالجلال پاک بی ہمتا توئی

سکہ دینت گرفتہ روم و ترک و شامیات   فتح و نصرت شد نصیب در جہان از بخشش جہات

ای خوشا بختی کہ داری در جہان از تحیات   نازنین حضرت حق صدر و بدر کائنات

نور چشم انبیاء چشم و چراغ ما توئی

---

[1] شمس الدین تبریزی اصل نام آن محمد و لقبش شمس الدین نام پدرش ملکداد میباشد کہ از اکمل عرفاء عصر خود بودہ باندازہ صحبت گرم و انفاس قویہ و جذبات عالیہ داشتہ اند کہ حضرت مولانا جلال الدین رومی آشفتہ وی گردیدہ دست از درس و تدریس باز داشتہ بود و در صفت وی چنین تحریر فرمودہ اند:۔ المولی الاعز الداعی الی الخیر خلاصۃ الارواح سر المشکوۃ والزجاجۃ والمصباح شمس الحق والدین نور اللہ فی الاولین والاخرین در دفات آن اقوال زیادی دیدہ میشود کہ جمیع آن طولی و تفصیلی دارد دیوان شمس کہ معروف بین العرفاء است از گفتار مولانا میباشد کہ از فرط غلبۂ محبت شمس خود را شیدای آن دانستہ دیوان را بنام شمس انشاء نمودہ - ۱۲ منہ

من چه گویم نعت پاکت ای شہ عالی جناب
کردہ ایزد وصف ذاتت جابجا اندر کتاب
مضمون اسری ترا زیبد بآن موزون خطاب
در شب معراج بودی جبرئیل اندر رکاب
پا نهاده بر سر گنبد خضرا توئی

رهروان اهل معنی در غیابت عاشقند
از سماع نام پاکت نعره گویان حاضرند
خسته و زار و ضعیفانش چو میگویند پسند
یا رسول الله تو دانی امتانت عاجزند
عاجزان را رهنما و پیشوای ما توئی

بلخیم بیچاره ام در بحر عصیان غوطه ور
من کجا انشا و نعتت ای شه عالی نظر
زانکه دارند کاملان در اعترافش این خبر
شمس تبریزی چه داند نعت پیغمبر زبر
مصطفی و مجتبی و سید اعلیٰ توئی

مخمس بر قطعه از اشعار حضرت امیر خسرو[1] دهلوی قدس الله سره القوی

طالب عشقم مرا با اهل دنیا کار نیست
سوز عشقم کی تواند آنکه عشقش کار نیست
جاذب جذب التسلیم در جهانم کار نیست
کافر عشقم مسلمانی مرا در کار نیست
هر رگ من تار گشته حاجت زنار نیست

---

[1] امیر خسرو دهلوی از شاعران نامدار و سرآمد متصوفان معرفت شعار جامع علوم ظاهر و باطن بودی سلطان الشعراء و برهان الفضلا است نام شریفش ابوالحسن بن امیر سیف الدین محمود از امیرزاده های هزاره بلخ بود در قصبه مومن آباد عرف بتیالی تولد یافته - اشعار آبدارش از چهار هزار زائد اند و مشهور است که نود و نه کتاب در سلک نظم کشیده از آن جمله تغلق نامه و کتاب قران السعدین در بیان داستان ملاقات (جاری است)

درمیان از ما و من چیزی نباشد جز حبیب　　راه در رسم عاشقان این ست ای مرد نجیب
در گلستان خرد بشنوده ام قول عجیب　　از سر بالین من برخیز ای نادان طبیب
دردمند عشق را دارو بجز دیدار نیست

این سخن تکرار مکن از سر پرکار عشق　　گر خدا خواهی برو مستانه در گلزار عشق
ما پلنگان الهیم در سر و پیکار عشق　　شاد باش ای دل که فردا بر سر بازار عشق
وعده قتل است گرچه وعده دیدار نیست

درد من عشقم و کارم بجز این کار نیست　　درد او درمان نیاید آنکه عشقش کار نیست
منصب عشق است اینجا کار هر بیکار نیست　　ما غریبان را تماشای چمن در کار نیست
داغهای سینه ما کمتر از گلزار نیست

(بقیه حاشیه) ناصر الدّین بغرا خان حاکم بنگاله با پسرش معز الدّین کیقباد بادشاه دهلی است وی نسبت فنافی الشیخ با مرشد خود مولانا شیخ نظام الدّین اولیاء قدس الله سرّه داشت بعد شش ماه از فوت پیر خود بشب جمعه هژدهم شوال هفت صد بیست و پنج (۷۲۵) هجری بجوار رحمت حق پیوست پائین مرشد خود در دهلی مدفون گشت رحمة الله علیه (تذکره علماء هند ص۵۷) شیخ عبدالحق محدّث دهلوی در اخبار الاخیار ص۹۹ از سیر الاولیاء نقل کرده میگوید چون امیر خسرو متولد شد در جوار خانه امیر لاچین مجذوبی بود اورا در جامه پیچیده پیش آن مجذوب بردگفت آوردی آن کس را که دو قدم از خاقانی پیش خواهد رفت ازین عبارت معلوم میشود که تولد وی در لاچین شده که اینک بنام نهرین شهرت دارد که یکی از ولسوالی های ولایت بغلان افغانستان میباشد آنچه صاحب تذکره علماء هند منسوب الی البلخ نوشته نیز مؤید این قول است زیراکه

(جاری است)

هر کرا دردی نباشد رو بگو اینجا مباش　　　منکرین در نعرهٔ ما میکند هر جا تلاش
در تحیر مانده زاهد باز گو اینجا مباش　　　ناخدا در کشتی ما گر نباشد گو مباش
ما خدا داریم ما را ناخدا در کار نیست

دلق میپوشند بعضی خود پرستی میکند　　　جامه و دستار را هر دم درستی میکند
بلخی بیچاره هر جا دل درستی میکند　　　خلق میگوید که خسرو بت پرستی میکند
آری آری میکنم با خلق عالم کار نیست

(بقیه حاشیه) لاچین (نهرین) دران وقت از اعمال بلخ محسوب میشد وفات آن در اخبار الاخیار هژدهم ربیع الاخر سنه ۷۲۵ هجری مذکور است حضرت جامی در نفحات الانس در ذیل ترجمه آن مینویسند که لقب وی یمین الدین است پدر وی از امراء قبیله لاچین بوده است که از اتراک نواحی بلخ اند وی بعد از وفات سلطان مبارک شاه خلجی بخدمت و ملازمت شیخ نظام الدّین اولیا پیوست و ریاضات و مجاهدات پیش گرفت که چهل سال صوم دهر داشت انتهی تاریخ وفات آن را حضرت جامی چنین آورده وی در شب جمعه فوت شده است در سنه خمس و عشرین و سبعمائة و مدّت عمر وی هفتاد و چهار سال بوده است و در پایان شیخ خودش دفن کرده اند انتهی در بعضی کتب از هزاره بلخ نوشته اند این معنی بعید نیست که از هزاره اهل سنت و جماعت که در لاچین و اکثر مناطق جبالی افغانستان وجود دارد از ان قوم باشد نه از هزاره اهل تشیع و از بعضی کتب ترکی نژاد بودن آن معلوم میشود چنانچه مرحوم ابوالوفا، ولوالجی در تاریخ قطغن طبق حضرت جامی ترک نوشته اند بهر صورت از منطقه باستانی لاچین معروف نهرین میباشد اگر در حالت فعلی نهرین دیده شود اکثر مردم آن هزاره اهل سنت و جماعت میباشند بعید نیست که قول تذکره علماء هند و امثال آن

ایضاً مخمس بر اشعار مذکوره امیر خسرو دهلوی قدس اللہ سرہ

بر سر کوه فنا رفتن مراد شوا نیست — شورش جذب و جنون دارم بعالم کار نیست
پیر خسرو را شنودم حاجت گفتار نیست — کافر عشقم مسلمانی مرا در کار نیست
هر رگ من تار گشته حاجت زنار نیست

پیر ارچی و خراسان می برد سوی حبیب — ما مریدان او با شیم بشنوای مرد نجیب
یاد کن این گفته خسرو که میباشد عجیب — از سر بالین من برخیز ای نادان طبیب
دردمند عشق را دارو بجز دیدار نیست

مرشد اداری نشان ذکتهٔ بر کار عشق — بر سرم باریده اندم لالهٔ گلزار عشق
پیر خسرو خوش نموده بر در و دیوار عشق — شاد باش ای دل که فردا بر سر بازار عشق
وعدهٔ قتل است گرچه وعده دیدار نیست

ما علیل و دردمندیم حاجت گفتار نیست — رنج و غم از حد فزوده شعر من اشعار نیست
خسروا مکن توجه بر سرم افکار نیست — ما غریبان را تماشای چمن در کار نیست
داغهای سینه ما کمتر از گلزار نیست

زاهدا تا کی تو داری نکتهٔ ما را تلاش — گر سر ذوقی نداری دور شو اینجا مباش
گفته خسرو این سخن بهر تو ای مرد عیاش — ناخدا در کشتی ما گر نباشد گو مباش
ما خدا داریم ما را ناخدا در کار نیست

بعضی میگوید که ما را خود پرستی میکند — یک دل صادق ندیدم کہ درستی میکند
بلخی بیچاره این جا دل درستی میکند — خلق میگوید که خسرو بت پرستی میکند
آری آری میکنم با خلق عالم کار نیست

مُسدّس

بربارگاہ مرقد حضرت علی ہجویری غزنوی عرف داتا گنج ولی قدس اللہ سرّہٗ

شمع فانوس خرد پردہ خاص خدا — از نور روشن شد درینجاسکۂ اہل فنا
عاشقان را دادہ جذب جنون با صفا — نجم و خورشید سما گوید بھردم این ندا
گنج بخش فیض عالم مظہر نورِ خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رہنما

گشتہ لاہور از قدومت جنت روی زمین — طوف درگاھت نمودہ بلخی و محمدؐ امین
یک دمی بر حال زار این گدایانت ببین — زانکہ ہستی در دو عالم خاتم ما را نگین
گنج بخش فیض عالم مظہر نورِ خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رہنما

سلہ داتا گنج ولی اصل نام آن علی بن عثمان بن ابی علی ہجویریؒ است کنیت وی ابوالحسن است بنام داتا گنج ولی داابوالحسن ہجویریؒ جلابی غزنوی نیز یاد شدہ اند اصل وی از بلدہ باستانی غزنی از منطقہ مسمّاۃ بہ ہجویر میباشد کہ اینَدم بنام شلگر شہرت دارد و جلاب نیز علم محلہ ایست در غزنی شاید آن موضع از توابع ہجویرؒ باشد در طریقت مرید از شیخ ابوالفضل محمدؒ بن حسن ختلی بود و با شیخ ابوالقاسم عبدالکریم قشیری و حضرت ابوسعید ابوالخیر و حضرت شیخ ابوعلی فارمدی و دیگر بزرگان مشایخ و محدثین نیز ملاقات کردہ اند کتاب کشف المحجوب کہ اصلاً بزبان فارسی تالیف نمودہ از تالیف اوست و دو کتاب دیگر او را کہ عبارت از یک

(جاری است)

هر کجا اهل فنا دارد ترا عزم لقا — خاک لاهور از قدومت گشته ما را طوطیا
کی روم بر درگهت بار دگر ای بادشاه — بر زبان پیر برنا گشته جاری این ندا
گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنما

من نه تنها میکنم وصف ترا اینجا عیان — غوث اعظم گفته روزی در میان عاشقان
با علی غزنوی گر بودمی در یک زمان — تازه بیعت کردمی از حضرتش ای عارفان
گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنما

(بقیه حاشیه) دیوان اشعار و کتاب منهاج الدین میباشد بسرقت رسیده دیگران بنام خود طبع کرده اند و از خداوند خواسته است که نام سارق دیوان کتاب را از دیوان طلاب درگاه خود پاک گرداند وفات آن در بلدهٔ فاخره لاهور بوده که تا ایندم مرجع عام و خاص خلائق میباشد و شعر حضرت خواجه معین الدین که در وصف وی انشاء نموده در لاهور و نواحی آن دیار پنجاب شهرت عام و خاص دارد تاریخ وفات آنرا ۴۶۷ھ هجری گفته اند و قول دیگر نزدهم یا بستم ربیع الثانی ۴۶۵ھ هجری میباشد این قول اقرب الی التحقیق معلوم میشود - ۱۲ منه

۲ محمد امین عرف وزیر صاحب نعت خوان دربار عالیه حضرت مرشدنا که اصلاً از قوم لرخوابی از منطقه آلچین قندوز میباشد - در سفر لاهور که بنده راقم بمارد تنها بودم ملازمت و معاطفت خود را دریغ نداشته برای اهتمام حال این بیکاره مصاحب بودند و بعد از معاودت از لاهور که این شعر را انشاء نمودم معیت و پاسبانی ایشان باعث تذکر آن گردید - اللهم اوصله الی ما یتمناه - ۱۲ منه

ای مبارک از وجودت شورش جذب و جنون　　یکدمی بنگر بحالم زانکه هستم در زبون
بر سرم بارید اندم شاقهٔ ریب المنون　　کی شود کاخ تنظلم از سرما سرنگون
گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنما

ای که هستی بر سر یر جادهٔ عرفان مقیم　　یک توجه کن بحال خستهٔ زار سقیم
تا شوم چون ماسفی بار دیگر مرد سلیم　　زانکه هستم در تحیّر زین همه رنج عقیم
گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنما

بلخی بیچاره دارد این ندا را آرزو　　چیدا روز سعادت کی شود ما را نکو
تا خراسان مبارک باز آید پیش رو　　از وجودت این همه اشکال میجویم بجو
گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنما

بادشاه ملک دینی بر تو زیبد این مقام　　یک نگاهی کن بحالم تا شود کارم تمام
هم بمضمون فتحنا برکشایم از کلام　　فتح و نصرت را مبارک بر همه اهل سلام
گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنما

شهبازا روح قدسی در میان اولیاء　　کعبه ملک عجم گشتی درین دیر فناء
وصف اوصاف تو از بلبلان صبح و مسا　　پیر اجمیری ترا گفته باین صوت و ندا
گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنما

شعلۂ طور است اینجا قصۂ افسانہ نیست　　شورش جذب و جنون لائق ہر بیگانہ نیست
کشف محجوب است اینجا جذب و ویرانہ نیست　　رہ رو این راہ را منظور جاہ و خانہ نیست

گنج بخش فیض عالم مظہر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رہنما

شاد باش ای دل کہ داری نشۂ باد صبا　　واصل گنج ولی گشتی درین دار فنا
بلخی بیچارہ میگوید ہر صبح و مسا　　استغنا من کل دا ء اعطنا شربا صفا

گنج بخش فیض عالم مظہر نور خدا
ناقصان را پیر کامل کاملان را رہنما

اختتام کتاب

مناجات

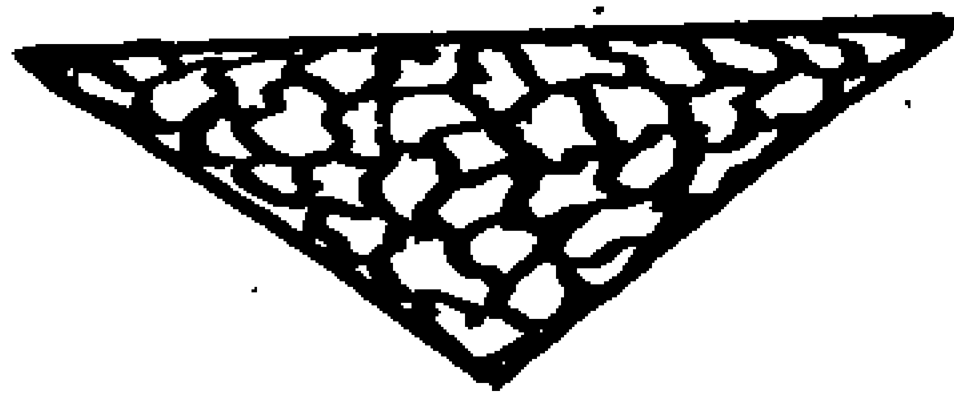
بدرگاہ قاضی الحاجات معروف و مشہور بمناجات صبوحی

نکردم بندہ گی یارب بنجشا از کرم مارا
سرا سر اعزق عصیانم بنجشا از کرم مارا

ز شوم نفس امارہ همیشہ در بلا هستم　　ندا نم چون کنم یارب بنجشا از کرم مارا
ز شر نفس و شیطانم رہا کن راہ خود بنما　　مشرف کن با یمانم بنجشانم از کرم مارا
نہ از عقبیٰ مرا خوف و نہ از دوزخ حذر باشد　　مکدر گشتہ ام زینسان بنجشا از کرم مارا

بسلک بندہ گی یارب نباشد ہیچ آثارم — قبولم کن بدرگاہت ببخشا از کرم مارا
ازین بیحاصلی ہردم ہمیشہ زار مینالم — ندانم عاقبت کارم ببخشا از کرم مارا
ندارم تحفہ فردا بجز رنجوری و رسوا — تو ستار گناہ ما ببخشا از کرم مارا
دیگر توفیق میجویم براہ خود رحم بنما — قبول توبہ ام فرما ببخشا از کرم مارا
عبث کردم خطا کردم ہمہ جور و جفا کردم — ہمیشہ ناروا کردم ببخشا از کرم مارا
ز رنجوری و رنج دل ہمیشہ در تپان ہستم — شفایم دہ بفضل خود ببخشا از کرم مارا
ز رنج و درد و غم یارب ندانم رشتہ کارم — سرانجام رحم بخشا ببخشا از کرم مارا
من غم دیدہ ہجران ہمیشہ ذوق آن دارم — کنی وصلم بمحبوبان ببخشا از کرم مارا

ندانند بلخی رسوا بروز محشر و فردا
ازین اعمال پر غوغا ببخشا از کرم مارا



فہرست مضامین

تعین صفحہ	عنوانات کتاب ھٰذا حضرات نقشبندیہ
۷۴	ترجمہ حضرت خواجہ عارف ریوگری قدس اللہ سرہٗ
۷۴	ترجمہ حضرت خواجہ محمود انجیر فغنوی قدس اللہ سرہٗ
۷۶	ترجمہ حضرت خواجہ علی رامیتنی قدس اللہ سرہٗ
۷۸	ترجمہ حضرت خواجہ محمد بابای سماسی قدس اللہ سرہٗ
۷۹	ترجمہ حضرت سید امیر کلال قدس اللہ سرہٗ
۸۰	ترجمہ حضرت خواجہ بہاؤ الدین محمد البخاری عرف شاہ نقشبند قدس اللہ سرہٗ العزیز۔
۸۵	ترجمہ حضرت خواجہ علاؤ الدین عطار عطر اللہ روحہ
۸۹	ترجمہ حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس اللہ سرہٗ
۹۷	ترجمہ حضرت خواجہ عبید اللہ احرار قدس اللہ سرہٗ
۱۰۰	ترجمہ حضرت مولانا محمد زاھد وخشی قدس اللہ سرہٗ
۱۰۱	ترجمہ حضرت مولانا درویش محمد قدس اللہ سرہٗ
۱۰۲	ترجمہ حضرت خواجہ امکنگی قدس اللہ سرہٗ
۱۰۳	ترجمہ حضرت خواجہ باقی باللہ قدس اللہ سرہٗ
۱۰۶	ترجمہ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس اللہ سرہٗ
۱۱۲	ترجمہ حضرت خواجہ محمد معصوم قدس اللہ سرہٗ
۱۱۵	ترجمہ حضرت خواجہ محمد صبغۃ اللہ قدس اللہ سرہٗ
۱۱۷	ترجمہ حضرت خواجہ محمد اسماعیل قدس اللہ سرہٗ

عنوانات کتاب ہذا حضرات نقشبندیہ	تعین صفحہ
ترجمہ حضرت حاجی غلام معصوم قدس اللہ سرہ	۱۱۸
ترجمہ حضرت شاہ غلام محمد قدس اللہ سرہ	۱۲۱
ترجمہ حضرت حاجی صفی اللہ قدس اللہ سرہ	۱۲۲
ترجمہ جناب حضرت شہید صاحب قدس اللہ سرہ	۱۲۸
ترجمہ حضرت میانجی صاحب قدس اللہ سرہ	۱۳۹
ترجمہ حضرت صاحب کوہستان قدس اللہ سرہ	۱۴۴
ترجمہ حضرت مولانا صاحب طالقان قدس اللہ سرہ	۱۵۱
ترجمہ حضرت مولانا محمد ہاشم السمنگانی قدس اللہ سرہ	۱۵۴
ترجمہ حضرت مرشدنا آخندزادہ صاحب قدس اللہ سرہ	۱۵۹
عنوانات کتاب ہذا مشائخ طریقہ عالیہ قادریہ قدس اللہ اسرارہم	
ترجمہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ در مقدمہ کتاب ذکر شد	۱۹۵
" حضرت حسن بصری رحمتہ اللہ علیہ	"
" حضرت شیخ حبیب عجمی قدس اللہ سرہ	۱۹۷
" حضرت داؤد طائی قدس اللہ سرہ	۱۹۸
" حضرت معروف کرخی قدس اللہ سرہ	۱۹۸
" حضرت عبداللہ سری سقطی قدس اللہ سرہ	۱۹۹
" حضرت شیخ جنید بغدادی قدس اللہ سرہ	۲۰۰

تعین صفحہ	عنوانات کتاب ھٰذا مشایخ حضرات قادریہ

تعین صفحہ	عنوانات کتاب ھٰذا حضرات چشتیہ
۲۳۷	ترجمہ حضرت شیخ علی احمد صابر کلیری قدس اللہ سرّہٗ
۲۳۹	" حضرت شیخ شمس الدّین پانی پتی قدس اللہ سرّہٗ
۲۴۰	" حضرت شیخ جلال الدّین پانی پتی قدس اللہ سرّہٗ
۲۴۰	" حضرت شیخ احمد عبدالحق قدس اللہ سرّہٗ
۲۴۱	" حضرت شیخ محمد عارف قدس اللہ سرّہٗ
۲۴۲	" حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوھی قدس اللہ سرّہٗ
۲۴۵	" حضرت شیخ رکن الدّین قدس اللہ سرّہٗ
۲۴۶	" حضرت شیخ عبدالاحد قدس اللہ سرّہ
۲۴۷	" حضرت امام ربانی قدس اللہ سرّہٗ ترجمہ ایشان درذیل حضرات نقشبندیہ ذکر شد
۲۴۷	" حضرت سید آدم بنوری قدس اللہ سرّہٗ
۲۴۹	" حضرت حاجی بہادر صاحب کوھاتی قدس اللہ سرّہٗ
۲۵۰	" حضرت شیخ مامون شاہ منصوری قدس اللہ سرّہٗ
۲۵۱	" حضرت مولانا شیخ محمّد نعیم کاموی قدس اللہ سرّہٗ
۲۵۱	" حضرت سید محمّد سدھوی قدس اللہ سرّہٗ

ازینجا الی حضرت آخند تگاب قدس اللہ سرّہٗ درطریقۂ عالیۂ قادریۃ ذکر شد وبعدہ از مولانا شاہ رسول طالقانی الی اخر سلسلۃ درنقشبندیۃ شریف ذکر شد۔

★

عنوانات کتاب هذا حضرات سهروردیه	تعین صفحه
ترجمه حضرت مولانا محمد صدیق الی حضرت آخند لگاب در ذیل مشایخ قادریه ذکر شد	۲۶۷
حضرت مولانا شاه رسول طالقانی ترجمه آن الی آخر سلسله در زمره حضرات نقشبندیه ذکر شد۔	۲۶۷
ضمیمه مشتمل برخی از اشعار راقم الحروف اصلح الله حاله ولوز باله	۲۶۷

مختصری از شرح حال مؤلف عفی عنه

بعد الحمد والصلوة ! مؤلف این رساله ابوالاسفار علی محمد البلخی المعروف بسلالی بلخی که ۴۳ سال عمر دارد در غره سال ۱۳۲۸ هجری شمسی روز شنبه که مشتمل ثلث اوائل میباشد مطابق به ۱۳۷۰ هجری قمری پا به عرصه وجود گذاشته وقرآن مجید را با سطری چند از کتب فارسیه در قریه مسماه به شیخ ناتی تیمور که از مضافات بلده فاخره ام البلاد بلخ میباشد قرائت نموده وبعد ازین بچندین سال فاصله در عمر پانزده سالگی ۶/۹/۱۳۴۳ مطابق ۱۳۸۴ هجری قمری شروع به تحصیل نمودند !

دوره تحصیل ! تخمین به ۸ سال میرسد ودرین مدت اکثر اوقات بنا بر حوادث متعاقبة الوقوع بطور شاید وباید سلسلاً هم ادامه داده نتوانستند !

قوم ولقب وکنیت ! در قوم عرب میباشند قرار فرموده خودشان که از تاریخ ابن اثیر وغیره معلومات داشتند وجود اعراب را در سرزمین فاریاب وقطغن واکثر بلاد افغانستان ثابت میکردند ودرین باب رساله علیحده نوشته هنوز در بیاض نرسیده است !

شہرت بین الناس در افغانستان و در بعضی مواضع ایران و پاکستان ملای بلخی لقب
شعری فقط بلخی میباشد کنیت مکنی بابی الاسفار این اسم را علاوه بر اسفار که از
مادهٔ سفر میباشد معنی دیگری دارد قریب تر و آن این است که موصوف الذکر درین
اواخر مطالعات کتابهای شاذه و نادره اعم از حواشی و شروحات درسی و غیر درسی و
دیگر رسائل و اختلافیات و مقابلات و اشعار و کتاب هائی انساب و اماکن و بلدان و
علم تصوّف و تاریخ و تراجم وغیره از فنون شتی و علوم مختلفه را شعار و وظیفهٔ
خود ساخته اند چنانچه اسفار بمعنی کتاب و اوراق نیز آمده !

بیعت و تصوّف : از طرف مرشدنا حضرت آخند زاده صاحب سیف الرحمن قدس الله
سرّه معرف به پیرارچی نموده اند و از طرف ایشان در هر چهار طریقه اجازهٔ خلافت مطلق
دارند ! **تصانیف** ! مجموع تصانیف شان که بعض آن هنوز باتمام نرسیده
تاکنون بالغ از بیست نسخه خواهد بود فقط هفت هزار نسخ از دیگر رسائل همراه
این کتاب تاکنون بطبع رسیده است و دیگر برخی از قطعات اشعار ایشان در
ایران در بعضی مجلّات و کذا در پاکستان بطور متفرق چاپ شده است .

نوع تصانیف :۔ عبارت از صرف و نحو و تاریخ و تراجم و تصوّف عقائد و
اشعار و حل برخی از اختلافیات مسائل وغیره ۔

این کتاب و سائر تالیفات آن که تاکنون طبع شده است در ایامی تحریر
شده که موصوف بامراض مختلف مبتلا بوده منجمله تکالیف اعصابی مانند کم خوابی و درد
های مبهم و عصبانیت و سر درد و ضعفیت هائے متناوب و بعضی امراض دیگر مانند
وجع الفؤاد و سوزاک و ادرار علاوه برین مسافرت و هجرت و عدم مساعد مکان و
خلان نیز نقد وقت بوده موصوف باندازهٔ قلم روان و ترتیب تدوین و تالیف

راوار داست که در اقران خود ممتاز میباشند ولی آنچه را شرائط تصنیف مقتضی بود مانند فرصت و خلوت و صحت و کاتب و کتاب وغیره قطعاً میسر نبود چنانچه در مواضع مختلف این کتاب ازین قسمت تذکر نموده اند و اکثر اوقات در حالت تحریر از صداع مزمن و دیگر حالات متذکرهٔ فوق خسته شده افسوس میکردند و میگفتند مارا چه بلا شد که درین حوادث و عدم موفقیت تألیف مبتلا شدم حتی اکثر مسودات مافوق الذکر را بطور بادی النظر ملاحظهٔ ثانی نمودند از همین رو در اول این کتاب متذکر شده فرمودند وان تجد عیبا فسد الخللا الخ

عبدالمنان عرب از ده بته کتان

امام صاحب قندوز

اسماء و اقدار مبالغ اشخاصیکه در طباعت این کتاب سهمیته گرفته اند

نمبر	اشخاص و اماکن	ولایات	مقدار مبلغ	معادل	روپیه افغانی
۱	حضرت مرشدنا قدس سرہٗ از ارچی	قندوز	۱۰۰۰	معادل	۶۶۶۶/۶۷
۲	قاری حبیب اللہ از قورچی	فاریاب	۴۰۰۰	"	۲۶۶۶۶/۶۸
۳	سید عبدالقدوس مجروح از کشندی علیا توابع شولگره	بلخ	۱۲۰۰	"	دفعه ۳۰۰۰ افغانی ۸۰۰۰
۴	الحاج داملا بیکنظر عرف دادی از کشندی علیا	بلخ	۱۰۰۰	"	۶۶۶۶/۶۷

شماره	اشخاص و اماکن	ولایات	کلدار انگریزی	مصارف	روپیه افغانی
۵	سید عبدالقیوم عُرف سید چمن از بای بوغه شورتگره	بلخ	۱۰۰۰	〃	٦٦٦٦ / ٦٧
٦	جناب خلیفه عبدالعزیز جلالی از اندخوی	فاریاب	۱۰۰۰	〃	٦٦٦٦ / ٦٧
۷	آخند زاده محمد یوسف چشتی از قلول	بغلان	۱۰۰۰	〃	٦٦٦٦ / ٦٧
۸	الحاج مولوی صاحب عبدالحیٔ زعفرانی از امام صاحب	قندوز	۵۰۰	〃	۳۳۳۳ / ۳۳
۹	صاحب الحق محمد سعید حیدری خلف مرشدنا	قندوز	۵۰۰	〃	۳۳۳۳ / ۳۳
۱۰	ملا اشرف عرف وکیل اخلاص از امام صاحب	قندوز	۵۰۰	〃	۳۳۳۳ / ۳۳
۱۱	داملا محمد عرب عرف معاون از قره شیخی شیرین تگاب	فاریاب	۵۰۰	〃	۳۳۳۳ / ۳۳
۱۲	معلم عبدالوہاب ادیشرک درزآب	فاریاب	۳۰۰	〃	۱۹۹۹ / ۹۹
۱۳	داملا اسمٰعیل از تورت کول شیرین تگاب	فاریاب	۲۰۰	〃	۱۳۳۳ / ۳۳

نمبر	اشخاص و اماکن	ولایات	مبلغ کلدار	نرخ	روپیہ افغانی
۱۴	داملا غوث الدین از گلسیم باف پشتون کوت	فاریاب	۲۰۰	"	۱۳۳۳/۳۳
۱۵	داملا نجم الدین از جلگلدی المار	فاریاب	۲۰۰	"	۱۳۳۳/۳۳
۱۶	ملا خان محمد از بازارچی	قندوز	۲۰۰	"	۱۳۳۳/۳۳
۱۷	قاری شاہ وزیر از المہ	سمنگان	۲۰۰	"	۱۳۳۳/۳۳
۱۸	ملا محمد رحیم عرف صوفی از علقانی درزآب	فاریاب	۲۰۰	"	۱۳۳۳/۳۳
۱۹	صوفی فیض اللہ از آلچین	قندوز	۱۵۰	"	۹۹۹/۹۹
۲۰	داملا محمد عیسیٰ از علقانی درزآب	فاریاب	۱۰۰	"	۶۶۶/۶۶
۲۱	مخدوم عبدالحی رزپیتو درزآب	فاریاب	۵۰	"	۳۳۳/۳۳

اللّٰھم تقبل صدقاتھم وتجاوز عنھم و وفقھم لما تحب وترضیٰ فی الفعل والعمل والخیرات

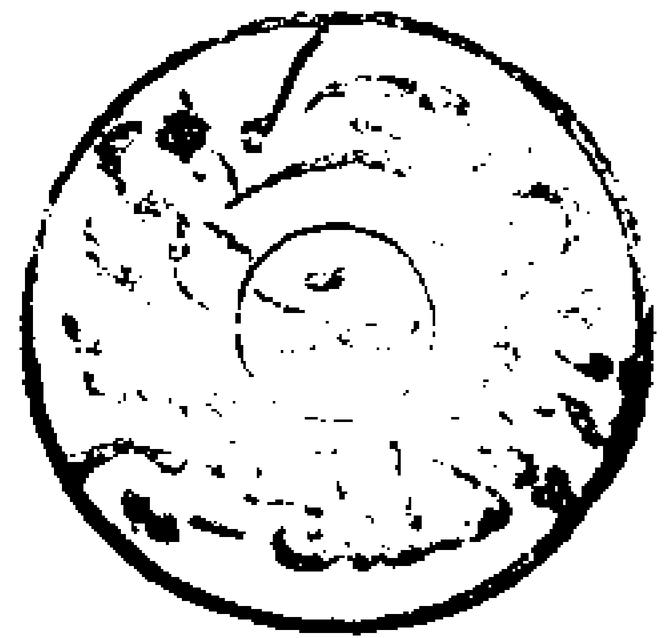
آمین ط

باعث تألیف این کتاب

شخصی از اصدقاء این جانب قاری حبیب الله نام میباشد مذکور
از منطقه مسماة به قورچی ولسوالی بلچراغ ولایت فاریاب است که از مدتهای
مدید خواهان این امر عظیم بود موصوف حافظ قرآن مجید و عالم خداشناس و سالک
در طریقه علیه نقشبندیه و چشتیه بلکه مأذون بخلافت مطلق نیز میباشد که یک تن
از خلفاء حضرت مرشدنا میباشد و دیگر شخصی خیرخواه و خیراندیش و مبارز عریف
است که از بدء تاریخ منحوس ۷ ثور ۱۳۵۷ه تاکنون دلیرانه سرگرم جهاد است
موصوف از تاریخ مذکور الی ۲۴ برج حوت ۱۳۵۷ه در بلده باستانی هرات به نشر
دعوت و تبلیغ بطور مخفیانه مصروف بود تا اینکه تاریخ ۲۴ حوت شد و درین روز
که روز قیام ملی مردم نجیب و غیور هرات بود همراه مبارزین بر علیه کفر و الحاد
دوش بدوش میرزمید و بعد ازین تاریخ الی ۱۲ حمل ۱۳۵۸ه نیز در آن منطقه زیست
میکرد و بالآخره در بعض مناطق کوهستانی در قسمت تولک و شهرک وجوند رفته همراه
علماء و روحانیون در تماس شد و مدت یکسال دران مناطق بسری نموده باز عازم ایران
شد مدت چند روز با آمران کمیته های حوزه غرب در قسمت ترتیب و تنسیق جهاد
در تماس شده گفتگو نمود تا اینکه همراه مجاهدین شده مدت زیادی در مناطق مختلف هرات
در جهاد خویش ادامه داد و بعد ازین واپس عازم ایران شده. با عده از طلباء

در دحانیون مسلح شده طرف وطن مألوف خود ولایت فاریاب رفت و از آن تاریخ تاکنون در اکثر داغلب مناطق فاریاب گشت وگذار نموده با مجاهدین جان برکف آن منطقه در چندین حملات هم سنگر بوده و درین روزها که مدت دو سال از جهاد آن در ولایت فاریاب سپری شده جهت بعضی ضروریات وارد پاکستان شده است ۔

اللهم وفقه لما تحب وترضى في الفعل والعمل والخيرات





تاریخ طبع اول (۱۰۰۰) جلد سنه ۱۴۰۳ هجری قمری
مطابق ______ سنه ۱۳۶۲ شمسی

قیمت	معادل: ۲۵	۱۳	افغانی
۲۵ کلدار	شوال	اسد	۱۳۳

طباعت:- نورانی کتب خانه بازار قصه خوانی پشاور

نواب خان خوشنویس طوفان رقم پشاوری